ازدواج مقدس

خویدوده

قوانین شرعی، عرفی و حقوقی درباره انواع ازدواج
هرج و مرج های جنسی، حقوق و موقعیت زنان
در ایران باستان (ساسانیان)



هاشم رضی

ازدواج مقدّس / خویدُودَه

قوانین شرعی و عرفی و حقوقی دربارهٔ انواع ازدواج
هرج و مرج‌های جنسی، حقوق و موقعیّت زنان

مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی
شمارهٔ ۳۰

ازدواج مقدّسِ مذهبی
یا
ازدواج با خویشاوندان درجهٔ یک

ازدواج مقدّس بنیاد دین، واژه‌شناسی صریح و روشن، کرتیر موبدِ موبدان و مدافع و رواج‌دهندهٔ ازدواج با خویشاوندان، این سنّت از زرتشت نیست، نقل‌هایی روشن از رساله‌های فقهی و احکام شرعی مزدیَسنان، تمثیل عرفانیِ عطّار و آذرکیوان، ازدواج با محارم ـ شکل اهورایی و اهریمنیِ آن، احکام حقوقی و عرفی و شرعی دربارهٔ میراث، لواط و زنا و زناکاری، ثواب و عقاب و منع مؤکّد ازدواج با بیگانگان و غیر هم‌مذهب، ساختار ازدواج‌های هم‌خون، مشکلاتِ جمعیّتی و موقعیّت زنان، روابط جنسیِ مشروع و نامشروع، حرمسراها و شبستان‌ها، صیغه و مُتعه

پژوهش و نوشتهٔ

هاشم رضی

انتشارات بهجت

سرشناسه	:	رضی، هاشم، ۱۳۱۳-۱۴۰۰.، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	:	ازدواج مقدس مذهبی یا ازدواج با خویشان درجه یک.../ پژوهش و نوشته هاشم رضی.
مشخصات نشر	:	تهران: بهجت، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	:	۴۴۸ ص.
فروست	:	مجموعه پژوهش‌های ایران‌شناسی؛ ۳۰.
شابک	:	978-964-2763-60-3
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	عنوان دیگر: ازدواج مقدس/ خویدوده: قوانین شرعی و عرفی و حقوقی درباره انواع ازدواج...
یادداشت	:	کتابنامه.
عنوان دیگر	:	ازدواج مقدس/ خویدوده: قوانین شرعی و عرفی و حقوقی درباره انواع ازدواج... .
موضوع	:	زنا با محارم -- جنبه‌های مذهبی -- زردشتی
رده بندی کنگره	:	BL۱۵۹۰ /ز۹ر۶ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی	:	۲۹۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۳۰۶۷۶۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	منتشر نشده است

انتشارات بهجت

ازدواج مقدّسِ مذهبی یا ازدواج با خویشاوندان درجهٔ یک

ترجمه و پژوهش: **هاشم رضی**

طرح و اجرای روی جلد: **فیروزه رضی**

صفحه‌آرایی: **شهربانو زادبوستانی**

شمارگان چاپ:

چاپ:

چاپ اوّل: ۱۳۸۹

قیمت:

فروشگاه انتشارات بهجت: تهران ـ خیابان ولی‌عصر، دوراهی یوسف‌آباد، شمارهٔ ۸۰۴

تلفن: ۸۸۹۶۷۱۷۶ تلفکس: ۸۸۹۵۷۱۷۶

دفتر توزیع و فروش انتشارات بهجت: تهران ـ خیابان میرزای شیرازی، شمارهٔ ۱۶۲

تلفن: ۸۸۸۹۹۹۰۷ تلفکس: ۸۸۹٤۱۱٤۶

حق چاپ محفوظ است.

مذهب مزدیسنیِ زرتشتیِ دیوستیز = آیین مغان

زرتشت پرسید از اهورامزدا: ای دادار چه اندازه هست بزرگ‌تر، بهتر و زیباتر این (وندیداد) قانون ضدّ دیو، که زرتشتی است، نسبت به دیگر آیین‌ها در بزرگی و نیکی و زیبایی؟

آن‌گاه گفت اهورامزدا: ای سپی‌تَمَه زرتشت! این قانونِ ضدِّ دیوِ زرتشتی (= وندیداد) نسبت به دیگر آیین‌ها در مِهی و در بهی و در زیبایی، چون دریایِ فراخ‌کَرت است نسبت به دیگر دریاها... این قانونِ ضدّ دیو که زرتشتی است در مِهی و در بهی و زیبایی، چون بزرگ‌ترین آب‌هاست که کوچک‌تر آب‌ها را بپوشاند... چون بزرگ‌ترین درختی است که کوچک‌تر درخت‌ها را بپوشاند... چون آسمان است که این زمین را از هر سو فرا می‌گیرد.

وندیداد، فرگرد ۵ بند ۲۴-۲۲ / فرگرد ۱۹ بند ۱۶ / یشت ۱۱ بند ۱۷
یسنا ۱ بند ۱۳ و ۲ بند ۱۳ و ۷۱ بند ۵

فهرست مطالب

بخش دوم

بخش سوم

بخش چهارم

بخش پنجم

بخش ششم

بخش هفتم

بخش هشتم

پیش‌گفتار

حدود دویست‌وپنجاه سال است که مقولهٔ "ازدواج مقدّس" و به‌وضوح "ازدواج" با محارم درجهٔ اوّل "Incest" که در ایران پیش از اسلام، به‌ویژه در نیمهٔ دوم حکومت ساسانیان رایج بود می‌گذرد. دو طرفِ این مناقشات، زرتشتیانِ مَزدیسنیِ مغان که اکثریّتِ زرتشتیانِ ساکن در هند [= پارسیان] بودند و زرتشتیانِ ایران [=گَبْرها، مجوس] قرار داشتند. این ماجرا از سویی عدمِ آشناییِ پارسیان نسبت به مآثر گذشته و به‌ویژه تعصّب سختی بود که به دین خود داشتند و از دیرزمان، حتا در دوران ساسانیان مورد سؤال و انتقاد و گاه تحقیرِ ملل و مذاهب دیگر قرار می‌گرفتند؛ از سویی دیگر فقط به کاربُرد اوستاییِ ترکیب "خوَئت وَ ـ دَئه x^{v}aetva-daθa" اوستایی توجّه داشتند که حدود پنج بار در متون اوستایی آمده و نقل بود؛ که یک بار حتا در "فْرَوَرانِه Fravarane" یعنی "اقرار می‌کنم یا شهادت می‌دهم به‌قبولِ دینِ زرتشتیِ دشمنِ دیوها [که آن را خویدُودَه x^{v}idodah]" محترم شناخته و اجرا کنم.

تا زمان شاپور اوّل، شاه ساسانی به‌نظر می‌رسد که این رسم مغانه در فراموشی قرار داشت و فشاری که پیش از آن بر این رسم از سوی مغان که یکی از شش تیره و قوم مادی بودند برای اجرای همگانی می‌شد، در بوتهٔ نسیان قرار داشت. پس از حکومت مادها، که مغان امور دینی و تفأل‌ها و

زایچه‌گیری و سحر و جادو و پیش‌گویی و... را مباشرت می‌کردند و در دربار شاهان موقعیّت‌های سعد و نحس را برای شاهان و هنگام جنگ یا بر تخت نشستن و سفر و حَضَر را معیّن می‌کردند و تعیین ولیعهد را موافقت یا مخالفت می‌نمودند و همهٔ امور پیچیدهٔ مذهبی و رسوم تطهیر و مرگ و میر و زایمان و عروسی را برعهده داشتند و در ستاره‌شناسی و علم کواکب و رابطه با خدایان و سفرهای خلسه‌آمیز و بَنگ و مَنگ مصرف کردن و آموزه‌ها و امور سحر و جادو را در اختیار داشتند،کوشیدند تا با حِیَل و نیرنگ‌های گوناگونِ حکومت و شاهی را از هخامنشیان ساقط کرده و خود در اختیار بگیرند.* سرانجام دست به کودتایی نافرجام زدند و گِئُوماتِ مُغ، شاهنشاهیِ خود را برقرار کرد. امّا داریوش هخامنشی بر علیه وی دست به اقدام زد و گئومات و پیروانش را کشت و پس از آن تا مدّتی در سالروز مرگ این گئومات ـ با عنوان جشن مغ‌کشان مردم دست به کشتارِ آنان می‌زدند.

پس از داریوش، مغان دوباره دست به دسیسه و تبلیغ معتقدات خود زدند و در زمان خشایارشا قدرت‌شان فزونی یافت. در جنگ‌های یونانیان و اسپارت‌ها با ایران، در زمان داریوش سوم که قدرت نظامی هخامنشی بر اثر دسیسه‌های مغان و یهودیان به نقطهٔ افول رسیده بود و قدرت در دست خواجه‌سرایان و زنان درباری و جاسوس‌های یونانیان و مغان صاحب نفوذ و عوامل مخرّب یهودیان در دربار چون اِسْتِر یهودی و عمویش مرد خای بود که امور اقتصادیِ شاهنشاهی را قبضه کرده بودند ــ با گریختن داریوش سوم و هجوم سپاه مختلط اسکندر ــ ایران دچار شکستی سخت شده و تکه‌تکه به سرداران اسکندر رسید.

*. نگاه کنید به مقدّمهٔ چهار جلدی و دو جلدی از وندیداد ترجمه و شرح نگارنده.

در این میان در بخشی کوچک از استخر فارس، مغان و پیروانشان حکومتی محدود برای خود برپا کرده و حتا سکّه‌هایی تازه ضرب کردند. حکومت‌شان تا برآمدن سلسلهٔ ساسانیان محدود ماند. تا این زمان دین زرتشتی اغلبِ شهرهایِ بزرگ ایران را فراگرفته بود، چون همهٔ آن باورهای اجراییِ معتقدات پیشین را نفی می‌کرد و تودهٔ مردم را از مراسم گذشته که بسیار دشوار و سخت و وقت‌گیر بود نهی می‌کرد. بردگی و سیاست بهره‌کشی و استثمار مردم راکه ملزم به واگذاری درآمدها و دارایی و فرزندان‌شان در اختیار حکومت می‌کرد نهی می‌نمود. می‌گفت از فرمانروای ظالم اطاعت نکنید و بر آنان بشورید، حکومت از آن کسانی است که عادل، رحیم و حکیم باشند.

مغان به زودی از این انتشارِ دین زرتشت و پذیراشدن مردم با زیرکی و نیرنگ بهره برده و با برنامه‌ریزی‌هایی درست خود را مبلّغین این معرّفیِ بیشتر و سازمان‌یافتهٔ آن کردند و به‌زودی دامنهٔ نفوذ آیین‌های خود را در آن داخل کرده و به‌زودی "دین مزدیسنیِ زرتشتیِ ضدّ دیوان" [= وندیداد] به آن نام نهاده و اغلب سرزمین‌های غربی و مرکزی ایران را جولانگاه خود قرار دادند و پس از رخنه در شرق ایران انتشار دادند که زادگاه زرتشت، غرب ایران و آذرپاتکان است.

در آغاز برآمدن ساسانیان در اردشیر بابکان مؤسّس سلسله نتوانستند نفوذ چندانی پیدا کنند، چون اردشیر خود از پیروان آیین آناهیتا و کاهنان معابد ایزدبانو بودند. تنسر Tansar به نام موبد و مغ بزرگ در دربار اردشیر فرصتی نیافت تا مقاصدش را اجرا کند، امّا پس از وی کَرتیر Kartir موبد بزرگ در زمان شاپور اوّل شروع به دسیسه کرد. مقصد نهایی‌اش تأسیس حکومتی جبّارانه و انتشار عقاید مغان و قبضه‌کردن حکومت سیاسی ـ مذهبی بود که

شاهان و ارکان حکومت آلت دست خود و همراهانش قرار گیرد. شاه را واداشت تا دادگاه مغان مانی را محاکمه کرده و محکوم به مرگش کنند و پوستش را مغان ورزیده در این فن کنده و آن را پر از کاه کنند و بر دروازه اصلی بیاویزند. پس از آن تا پنج شاه ساسانی عمرش به درازا کشید و در زمان نرسی شاه ساسانی، کَرْتیر در گمنامی مرد. قتل فجیع مانی و قتلِ عام پیروانش و قتل بسیار عبرت‌آموز مزدک و پیروانش که مطابق احکام شرعیِ یادشده در وندیداد انجام شد شیرازهٔ حکومت را آن‌چنان سست و پوسیده کرد که ایران قدرتمندِ روزگارِ پیش از مغان به‌زودی متلاشی شده و به تسخیر بیگانگان درآمد.

خسرو اوّل، انوشیروان که مغان پس از قتل مزدک آن کودک را که تبار شاهیِ درستی هم نداشت به‌نام دین و سلطنت به پادشاهی منصوب کردند فرمان قتل‌عام مزدکیان را با نیرنگ و حیله امضا کرد. از همهٔ شهرستان‌های ایران شهر سران و بزرگان مزدکی را به دربار فرا خواندند تا در ضیافتی شاهانه پذیرفته شده و مورد ابقاء و پذیرش قرار گیرند. به دستور مغانِ حاکم و موافقت انوشیروان، پشت باغ‌های قصر هزاران چاله در زمین کندند و در یک غافل‌گیری به روایتی پانزده هزار مزدکی را وارونه با سر در آن چاله‌ها زنده زنده دفن کرده و آتش زدند. پس از این ماجرا، حکم شد تا در سراسر کشور مزدکیان را قتل‌عام کنند. مغان پس از این ماجرا، به خسرو اوّل ـ لقب اَنوشه‌روان دادگر دادند که این لقبی بود ویژهٔ مغان. دات / داتَه / dât dâta در اصطلاحات شرعی به‌معنی قانون دینی و پسوند فاعلی دارنده و مجریِ قانون شرعی می‌شود.

همهٔ این نوشتارهایی که گذشت و در کمال ایجاز و اختصار است که گاه نارسا یا غیرکافی به نظر می‌رسد جهت چند رکن از ارکان اساسی و احکامِ

شرعی مغان است که هم با دین زرتشت مباینت و مغایرت دارد و هم پیش از آن مورد اجرا در جایی نداشته و خاصّ خود این تیره است؛ از جمله **ازدواج با محارم درجهٔ اوّل** که کَرتیر خود بدان اشاره می‌کند. چند اصل از شرایع مغان و باورها و رسوم‌شان که حتمی‌الاجرا بوده و نقض‌کنندگانِ آن مرتکب گناهان نابخشوده و سزاوار اعدام و انواعِ مرگ‌های فجیع می‌شدند که هیچ‌گاه به بهشت نمی‌رسیدند، فهرست‌گونه برخی از آن گناهان نقل می‌شود*:

۱. **ازدواج با محارم درجهٔ اوّل.** کَرتیر هنگامی که در زمان شاپور اوّل مقام خود را تثبیت کرد و پس از آن با عنوان **موبد اهورامزدا**، یعنی موبد موبدان شناخته شد و امور دین و دولت را زیر فرمان خود درآورد، اصول آیین‌های دینی و کارهایی خشن و سخت‌گیرانه‌ای همراه با قتل‌عام‌ها، تخریب و کشتار انجام داد، که در دو کتیبهٔ خود** به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کند:

ازدواجِ صُلبی / هم‌خون = خویدُدَه را که متروک شده بود، دوباره زنده کرده و رایج کردم و بسیاری نیز در انجام آن کمک کرده و خود آن را روا کردم.

این‌که متروک و رو به فراموشی مطلق بود، بی‌گمان اشاره به مذهب و فرقه و طایفه و تیرهٔ خود اوست. نشانهٔ عدم رایج بودن آن و نپذیرفتن مردم بوده است. در اوستای موجود در پنج مورد از این اصطلاح یاد شده بدون

*. ← **مجموعهٔ مقالات**، هاشم رضی. باتوجّه به فهرست مقالات. کَرتیر و متن کتیبهٔ وی همراه با شرح و پژوهش تطبیقی.

**. برای آگاهی‌های روشن و مستدلّ که همه نقل از متون احکام و شرایع مغان ـ موبدان است، به مقدّمهٔ ترجمه، مقدّمهٔ وندیداد، از نگارنده است (جلد اوّل) نگاه کنید؛ نیز فصول مختلف کتاب.

هیچ توضیح و شرحی. این پنج مورد همه در اوستای نوین و ساخته و مورد دستبرد و تحریف خود مغان است. در گاتاها هرگاه چنین موردی یک اصل و بنیاد اساسی و مهم بود، بی‌گمان به‌گونه‌ای بدان اشاره می‌شد. زرتشت دارای سه پسر و سه دختر بود ـ چه‌گونه است که خود آن‌ها را به ازدواج خود درنیاورد. تنها مطالعهٔ سرود پنجاه و سوم از یَسْنا که شرح ازدواج دختر زرتشت به‌نام پوروچیستاست، از تیره‌ای دیگر برای دخترش با موافقت خود دختر رضایت داده است، چه‌گونه است که پسران و دختران را به انتخاب همسری و مشورت باخرد و دوراندیشی و آزاری توصیه می‌کند؟

چرا خود با دختری از خانواده‌ای دیگر ازدواج کرده؛ و چه‌گونه است که امر ازدواج با محارم که در شمار فرایض است را خود اجرا نکرده، درحالی‌که مادرش و دخترانش دست‌رس بودند، و او نقض شریعت خود و نافرمانی از خداوندگارش نموده که پس از مرگ آمرزش نداشته باشد؟!

۲. اشارهٔ بسیار روشن در کتیبه آمده دربارهٔ بهشت و دوزخ و هَمیستَکان که برزخ و اَعراف است که به وسیلهٔ اعمال شَمَنی و مراسمِ ایجاد خَلسه به باور آن رسیده است و آرداویراف / ویراز نیز موبدِ موبدان که هفت خواهر خود را به زنی داشت پس از نوشیدن جام می و بَنگ ـ هفت شبانه‌روز روانش به عالم لاهوت و ناسوت سفر می‌کند و جایگاه آنانی را که در زمین ازدواج با محارم را به‌طور کامل انجام داده بودند در بهشت برین می‌بینند که چه اندازه نورانی و خوش و غرق در لذّت و سرور هستند؛ ـ و جایگاه کسانی را که این فریضه را انجام نداده و یا در حصول و اجرایِ آن مخالفت یا کارشکنی یا مسامحه کرده‌اند در دوزخ به عذاب‌های هولناک می‌رسند.*

*. ← آخرت‌شناسی، مسألهٔ سفرهای تطبیقی و سفرهای خَلسه‌گونه در مذهب مزدیسنیِ زرتشتیِ ضدّ دیو، از نگارنده.

میان آنان رسم بود که بلندترین مقاماتِ دینی، از میانِ طبقهٔ ممتاز و کاملاً بسته و محرمِ اسرار و تعلیم‌یافتگانِ ویژه‌ایِ برگزیده می‌شد که هر نوعِ سه ازدواج را انجام داده بودند، یعنی با مادر ــ و با خواهر و دختر که در بخش‌های آخر شرحی دربارهٔ آن آمده ــ امّا نگارنده در مآثر پهلوی و پازند مورد تذکاری در این‌باب ندیده ـ لیکن به احتمال و موارد مشابه باید درست باشد.*

۳. هیچ‌گونه شک و گمانی برای ترکیب اوستایی / پهلوی اصطلاح یاد شده نیست که معنی و مفهومِ آن به‌صراحت ازدواج با محارم درجهٔ یک است که خود به‌روشنی در قوانین موضوعه و احکام شرعیه بیان است که خویدُده / خیتوک‌دَس / خْوَئِت وَ.دَته سه نوع است که به ترتیبِ ثواب و حَسَناتِ آن به‌شرح زیر است:

نخست میان فرزند و مادر، دوم میان پدر و دختر؛ سوم میان خواهر و برادرِ تنی و هم‌خون: این نوع ازدواج نیز دو نوع است؛ اوّل کامل؛ دوم ناقص.

شکل کامل و ثواب و حَسَناتِ آن برای انجام‌دهنده؛ و این هنگامی است که این‌گونه ازدواج به شکلِ کامل و زناشویی و نزدیکی انجام شده باشد. فرد اجراکننده پس از چهار بار نزدیکی در شمار قدّیسان و فرشتگان قرار گرفته و دیگر اهریمن به هیچ‌وجه نمی‌تواند در وی نفوذ نماید و در مجالسی که این‌گونه کسان حضور داشته باشند، اهریمن گریزان شده و نمی‌تواند داخل گردد.**

در نوع دوم، ثواب و حَسَناتِ کامل شامل حال انجام‌دهندگان قرار

*. ← وندیداد، کتاب مغان ـ ترجمه و شرح نگارنده.

**. برای مستندات از رساله‌های شرعیهٔ موبدان، به مضامینِ ویژه و به تکرار و موکّدِ موبدان که در کتاب‌های بسیاری نوشته و شرح شده ـ نیز به متنِ کتاب رجوع نمایید.

نمی‌گیرد؛ و آن هنگامی است که عقد و خطبهٔ آن قرائت شود و خواهر و برادر، یا پدر با مادر خود، یا پسر با مادر رسماً مراسم عقد شرعی و خطبه و نزدیکی را اجرا کنند، و یکی از دو طرف نتواند صاحب فرزند شود ـ یا در مثل مطابق با شرایع مکتوب، پسر و مادر به واسطهٔ پیری صاحب فرزند نشوند که به همهٔ این نوع ازدواج‌ها و قوانین شرعی و عرفی‌اش به‌طور مستند در متن اشاره شده است.

در این موارد، نگارنده فقط مدارک موثّق و مکتوب را به‌شکل عفیفانه نقل کرده است. به‌موجب متنِ صریح دینکَرد، کتاب سوم که در همین مجموعه نقل شده است به شکل تشریحی و تشریعی چنین موردی را از نظرگاه علم کلام و بیان استدلالی می‌توان مطالعه کرد. نگارنده مدّت‌هاست که درصدد بود این کتاب را منتشر کند، امّا همواره به‌عللی این‌کار را به‌عهدهٔ تعویق می‌انداخت. امّا اینک که سی‌امین مجلّد از مجموعه کتاب‌های ایران‌شناسی، منتشر می‌شود: شامل ادیان و مذاهب و حکمت و عرفان، زبان و لغت، قوانین و مراسم دینی، فولکلور و ادبیات، اساطیر و... ایران قدیم دست‌رس قرار گرفته است و شاید حدود دَه جلد دیگر که مهم‌ترین‌شان مجلّدات کامل دانشنامهٔ اوستایی، اعصار پیش از زرتشت، دوران هخامنشی، مادی، اشکانی و ساسانی باشد که دیگر لزومی به تجدید چاپ دانشنامهٔ اوستایی که در پنج جلد به چاپ رسیده بود نباشد که وجوه بیشتری خوانندگان و پژوهشگران بپردازند و آن نیز به اتمام رسیده است. امّا با کمال تأسّف سودجویان آن مجموعه و چند جلدِ دیگر از مجموعه را بدون اجازهٔ نگارنده عیناً و غیرمجاز به چاپ رسانده که این مربوط به درک و اخلاق و وجدانِ حرفه‌ای روشِ کارشان است؟!

باری اینک کتاب حاضر امیدوارم به چاپ رسیده و مجموعه مجلّدات کامل دانشنامه هم در پیْ منتشر و جلد دوم کتاب حاضر که مجموعهٔ حقوقی

عصر ساسانی و حقوق مدنی و به‌ویژه زنان است جهت این‌که صفحات کتاب حاضر را دو یا سه برابر نکند، جداگانه به چاپ رسد و کسانی که غیرمشروع و خلاف اخلاق دست به انتشار این آثار می‌زنند، حقّی را که با زحمت و کار و وقت و مشقّت و بسیاری مضایق دیگر در طولِ سالیانی بسیار حاصل شده به یغما و تاراج نبرند.

امّا در شرح و توضیح کتاب حاضر، هیچ مطلبی خارج از نوشته‌ها و رساله‌هایِ مذهبیِ موبدان / مغان و مفسّران متون اوستایی نقل نشده است. معنیِ عملی و مکتوب واژهٔ اوستایی / پهلوی مطابق دین و مذاهب ایران عصر ساسانی، یعنی مزدیسنیِ زرتشتیِ دیوستیز به‌عنوانِ "ازدواج با محارم درجهٔ اوّل" چیز دیگری نمی‌باشد.

۳. سومین اصل روشن و مستند، اعتقاد به ثنویت است. ثنویت مطلق و اعتقادی مسلّم به دو آفریدگار؛ که یکی اَهورامَزداست که خالق و آفریدگار همهٔ نیکی‌هاست و هیچ شرّی از او صادر نمی‌شود ـ و اهریمن که فقط شرّ و زیان و بدی از او صادر می‌شود* [که برابر گاثاها یا سرودهای زرتشت یک بدعت است] و ضدّینِ هستند؛ و هر فردی که اعتقادی جز این داشت جُد دین و کافر بود. حتا در کتب درسی نیز هیربدان آن را تدریس می‌کردند.**

٤. آیین‌ها و احکام و مقرّراتِ بسیار سخت و دشوار و تا حدّ مرگ وسواس‌گونه. همهٔ چنین مراسمی و اجرای آن‌ها توسّط کارآموزان مغستان و حوزهٔ اجرایی موبدانی ویژه و آشو که تعلیم‌یافتهٔ مدارس مذهبی بودند

*. در این‌باره، یعنی مقولهٔ ثنویت تشریعی و استدلال کلامی، که کتاب آیین زروانی و آثار دیگر نگارنده ـ چون زرتشت در گاثاها نگاه کنید.

**. ← حکمت خسروانی و کتاب مغان از نگارنده. نیز ← دانشنامهٔ اوستایی، مدخلِ اهورامزدا، اهریمن و مقالهٔ نگارنده در ماهنامهٔ چیستا با عنوانِ خدایان‌پرستی یا عناصر خیر و شرّ در آیین مغان.

انجام می‌گرفت. در متونی که دسترس است، این موارد و نوعِ اجرای آن به دقّت نقل شده است. در مثل آنان که سر بریده می‌شدند، آنان که به‌حکم شرع از بلندی کوه پرت می‌شدند: هرگاه کسی به‌ناچار به‌تنهایی مرده‌ای را به دخمه می‌بُرد حکم شرع برایش این مجازات بود که اگر مرتکب در سنّ جوانی یا نوجوانی بود در زندانی بدون هیچ امکانات و تنها با یک پیراهنِ مندرس در بند می‌شد. روزانه مقداری اندک نانِ خشکیده و آبِ آلوده برای وی تعیین می‌شد که راتِب و زندان‌بان بدون این‌که دیده شود برایش پرت می‌کرد. این گناهکار هرگاه بیست‌ساله ـ کمتر یا بیشتر گرفتار می‌شد تا هفتادسالگی به همین شکل با او رفتار می‌شد، هرگاه نمی‌مرد در سنّ هفتاد او را از پرتگاهی بلند به زیر پرتاب می‌کردند.

مقرّرات برای زنانی که دَشتان می‌شدند و ایّام ماهانه را سر می‌کردند آن‌قدر هولناک است که ویژهٔ مغان در همهٔ جهان است. هرچند به صورت‌های نرم‌تر و کم‌خشونت‌تری میان اغلب اقوام و مذاهب و مردم نیز محدودیّت‌هایی در این مورد هست. میان پیروان و شارعان و اربابِ مذاهب مغانِ مزدیسنیِ زرتشتی بدبینی و پست‌شمردن زنان یک اصل دینی است که نگارنده نمی‌خواهد آن را تکرار کند. تنها کافی است که در بخش‌های نخستین کتاب بُنْدَهِشْن مورد آفرینش زن را مطالعه کنیم. یا در روایات مربوط به مقابله و ضدّیت هرمزد و اهریمن بخوانیم که چگونه جهت شیطانی‌کردن زنان ـ اهریمن توسّط دخترش جَهی دَشتان را پدید می‌آوَرَد.

غسل‌ها و آداب تطهیر در واقع شگفت‌انگیز است و انواع بسیار دارد. اگر کسی تا سه قدمی فاصلهٔ مرده قرار می‌گرفت باید غسلِ بَرِشْنوم می‌شد که شست‌وشو توسّط موبدان ویژه و متخصّص انجام می‌گرفت و تطهیر با شاش

گاو به دفعات و خاک‌مالی و آفتاب و آب، هریک به تفاوت چندین روز به درازا می‌کشید و متجاوز از یک ماه زمان می‌بُرد.

موبدانِ آزموده، دست‌مزدهای گزاف داشتند. در موردی مرتکبِ یک عمل خلاف باید هیزم خشک و خوش‌سوز و خوش‌بوی آتشکده‌ها را با چندین بار قاطر تأمین می‌کرد. چندین پل بر روی جویبارها می‌ساخت و... چندین دست لباس خوب و درجهٔ یک برای موبدان، چندین فقره لباس و آلات و ابزار جنگ برای سربازان و نظامیان معابد و... به خزانهٔ مغستان تقدیم می‌کرد. دختر باکرهٔ پانزده سالهٔ هم‌خونِ خود را با جهیز کامل به اشوان و موبدان تقدیم می‌کرد. یک خانهٔ اربابی که شرح کامل اتاق‌ها، انبارها، اصطبل‌ها و بیرونی و اندرونی و مسکن بردگان و مستخدمان... را شامل باشد و در پایان برای "خسته نباشی" ضربات تعیین‌شدهٔ شلّاق را دست‌لاف تحمّل می‌کرد که البتّه می‌توانست آن را نیز خریداری نماید.

پوست کندن، گوش بریدن، مُثله کردن، زنده به گورکردن و... همه توسّط رده‌های همین مغ مردان اجرا می‌شد. هرگاه فردی از این صنوف در اجرا اشتباهی کرده و یا رأفتی نشان می‌داد، بلافاصله خبرگزاران و مفتّش‌های مغستان گزارش کرده و آن مُجری به شدّت مجازات می‌شد.*

۵. آتش‌پرستی به معنیِ خاصِّ آن و شرک مطلق با اعتقاد به خدایان گوناگون که هریک آفرینندهٔ بخشی ویژه از آفرینش بودند.** این دو مسأله نیز بی‌گمان از رسوم و باورهای مزدیسنانِ زرتشتیِ دیوستیز بود که به‌نام زرتشت توسّط مغان و مردم آن روزگار و موبدان، به دوران بعدی

*. ← کتاب مغان، ترجمهٔ چهار جلدی و دو جلدی وندیداد باتوجّه به فهرستِ رئوس مطالب هر فرگرد.

**. ← حکمت خسروانی، چاپ سوم. در شمار مجلّدات مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی.

منتقل شد و دین زرتشت آن حکیم و و پیامبر راستین را آن‌گونه مُشَوَّه کردند که همهٔ پیروان صدیق وی را به فرمان کَرتیرِ مغ قتل‌عام کردند. این موبدِ اهورامزدا در کتیبه‌اش می‌گوید که به فرمانِ من همهٔ پیروان مذاهب دیگر و بدعت‌گزاران و معابد و بناهاشان کشته شده و تخریب شدند. فرمان دادم تا آتشکده‌های فراوان بنا کردند و اوقافِ فراوان برای هر کدام تعیین شد و مقام و اعتبار مغان / موبدان که سست شده و از بین رفته بود احیاء شد. در آن روزگار که بر اثر معاهدات روم و مرکز شرقیِ حکومت مسیحیان، یعنی بیزانس بر اثر جنگ‌های فراوان برقرار می‌شد، توافق شده بود که مسیحیان از تعرّض حکومت ظالم و متعصّب و کلیساهاشان درامان باشند. امّا فرمان مغان ناقض این توافق شد و کلیساها نیز ویران شدند چون معابد بودائیان و صابئین و کنیسه‌ها و مهرابه‌ها و مانویان و... در جنگ‌های ایران و روم. سرهای بریدهٔ مسیحیان رومی و سردارانشان را پس از اسارت بریده و بالای نیزه کرده و مقابلِ آتشکدهٔ شیز نصب می‌کردند. هر ایرانی که تغییر دین می‌داد، اعدام می‌شد. در آن دورانِ در جنگ‌ها هرگاه یکی از دو طرفِ مخاصمه پیروز می‌شد و عهدنامهٔ جدیدی منعقد می‌شد، زمانی توافق شد که هر ایرانی که مسیحی شود تا یک سال هرگاه توبه می‌کرد و به مذهب مزدیسنیِ زرتشتی برمی‌گشت از اعدام مصون می‌شد. بعد از دوران قدرتِ مغان و پس از مرگ کَرتیر، در دربار و شبستان‌های شاهان ساسانی زنان مسیحی و یهودی به‌عنوان زوجگان سوگلیِ شاهان درآمدند.

خزانهٔ آتشکده‌ها بسیار ثروت‌مندتر از خزانهٔ دولتی و کشوری بود، به‌طوری که در بار ـگاه مجبور می‌شد از خزانهٔ آتشکده‌ها وام بگیرد. اصلاحات مالی و مالیاتیِ خسرو اوّل، یعنی انوشیروان کاملاً برعکسِ تبلیغاتی که می‌شد، به زیان بردگانِ کشاورز بود و اعتراضی که در مجلس مشاورهٔ

شاه، این دست‌پرورده و منصوبِ مغان انجام شد، آنان که ایراد کرده بودند **که مردم فقیرتر می‌شوند و این از عدالت به دور است، به طرز فجیعی کشته** شدند،* و از این دست رویدادها در تاریخ بسیار است.

۶. آیین‌ها و رسومی که توسّط مغان مَزدیسنی انجام می‌شد نیز بسیار دل‌آزار و غریب بود.** این‌گونه مراسم نیز در گزارش‌های پیش از میلاد نقل شده و مورّخان و ارباب تاریخ نقل کرده‌اند که ویژهٔ مغان است و در میان سایر اقوام ایرانی / آریایی و هخامنشی چنین رسمی مشاهده نمی‌شود. مردگان را با وسواس شگفت‌انگیز و ترس‌آوری ـ با آداب و رسومی ویژه به بیرون از محلّ سکنای مردم بر فراز کوه و تپّه و گَریوه‌ها خارج کرده و فقط دو نفر مجاز بوده‌اند با رسومِ ویژه و دقیقی حمل را انجام دهند. اگر یک نفر مرده را حمل می‌کرد، گناه مستوجبِ مرگ و اعدام انجام داده و به شکنجه‌هایی هولناک محکوم می‌شد که هرگاه زنده می‌ماند سرانجام کشته می‌شد.*** پرندگان لاشه‌خوار و جانوران درنده در مدّتی بسیار کوتاه لاشه را دریده و می‌خوردند و جز پاره‌های استخوان چیزی باقی نمی‌گذاشتند. هرگاه کلاغ چشم راست مرده را درمی‌آورد، صاحب لاشه بهشتی بود و اگر به چشم چپ حمله می‌کرد دوزخی محسوب می‌شد. پس از مرگ ـ دیوهایِ مرگ روان مرده را دست‌گیر کرده و با توحّش اعمّ از نیک یا بد بودن به پل چینْوَت یا صراط "سَرَت، سَرَتَک" به خواری می‌کشیدند. ساخت دَخمه یا محلِّ حملِ اجساد بسیار عجیب و در تاریخ مهجور است. این مراسم

* و **. ← گاه‌شماری وجشن‌های ایران باستان، هاشم رضی ـ باتوجّه به فهرست مطالب. و: رستاخیز شناسی، مرگ، بهشت و دوزخ درآیین مزدیسنیِ زرتشتیِ دیوستیز ـ پژوهش و نوشتهٔ نگارنده. نیز مجموعهٔ مقالات.

***. ← کتاب مغان ـ وندیداد، فرگردهای ۱۰ ـ ۸. ترجمه و شرح نگارنده.

شگفت با غسل دو حاملِ مرده یا مرده کش به وسیلهٔ گومیز یا ادرارگاو انجام می‌شد اگر در آن‌جا گومیز نبود، زن و مردی که ازدواج با محارم درجهٔ یک کرده بودند، می‌شاشیدند و حمل‌کنندگان مرده با آن غسلِ مسّ میّت می‌کردند. هرکس از سه قدم به لاشه نزدیک‌تر می‌شد نیز غسل به او واجب می‌گشت. راهی که مرده را از آن حمل کرده بودند نیز باید تطهیر می‌شد. زنده‌ای که می‌مرد ـ بلافاصله تبدیل به اهریمن می‌شد و تمام فضای اطرافش را نجس و ناپاک می‌کرد. در تاریخ ادیان و مذاهب جهان و مِلَل و نِحَل در هیچ موردی این‌گونه رسوم و اعمالی مشاهده نمی‌شود. جهانِ این قوم پُر از دیوان و شیاطین و اعمال زیان‌رسان و ناپاکی و آلودگی و نجاست و جنّ و پری است که پیروان لازم بود به اَعمالی دل‌آزار و دلگیر و مشمئز و نفرت برانگیز و غریب و خواندن اوراد و افسون‌ها و نیرنگ‌های غریب با آن در مبارزه و مقابله باشند. نوشیدن و شست‌وشوهای مکرّر با گومیز انجام می‌شد. شست‌وشو و تطهیر، حتا دست‌شو (= وضو) باگومیز صورت می‌گرفت. اگر کسی مُحتَلِم می‌شد، لازم و واجب بود آن لباس یا بستر یا هرجا و چیز دیگری راکه به رطوبت حاصل از احتلام آلوده شده بود طی مراسمی به استعانتِ موبدانِ کاردان که از طرفِ حوزه‌های ویژهٔ موبدان مجاز به این‌کار بودند کارسازی و آماده نمایند. موبد با مُحْتَلم دعای ویژه‌ای به حضور اهورامزدا یا یکی از امشاسپندان / ایزدان تلاوت می‌کرد و آن نطفه را برای سرپرستی و نگاهداری به آنان می‌سپردند تا از آن پسرانی مؤمن‌زاده شوند که نام‌شان با آئر Âlar یعنی آتش همراه باشد و آنان بزرگ شده و در دیار باقی پرورش یابند و در زمانِ ظهور سوشیانت، موعود آخرالزّمان وی را حمایت کنند و در روز حَشْر و قیامت از آنان حمایت و شفاعت کنند.

همهٔ این مختصر، که اشاره به کمی از رسومی است که از دوران انحطاط حکومتِ مغان به دورانِ پس از برافتادنِ ساسانیان موبدان و پیروانشان داشتند در ایران منتقل شد، به هیچ‌وجه نسبتی به دین زرتشت ندارد، یعنی آن‌چه که زرتشت بدان‌ها معتقد بود. مغان بارزترین دشمنان زرتشت و دینِ آن بزرگمرد بودند. نام زرتشتی را به‌عنوان مذهب خود بدان افزودند تا از موقعیّت و موفّقیّتِ آن در پیشبرد خود بهره‌برداری کنند. همهٔ اوستا را دست‌کاری و تحریف کردند. جز گاثاها یا سرودهای زرتشت، آن هم نه همهٔ سرودهایی که امروزه به این نام شناخته می‌شود. در مطالعه گاثاها تفاوت‌های فاحشی با تعالیم آن پیامبر دارد. نه از عدل و داد سیاسی در حکومت، نه از دوری از باورهای غلط و افسون و عزایم، نه از جادو و جادوگری، نه از آتش‌پرستی، نه از دوگانه‌پرستی و ثنویّت مطلق، نه از همهٔ معتقدات و رسوم سخیفِ مغان، نه از جبرِ مطلق، نه از پذیرفتنِ آن دنیای اوهام و ترسناکی که منش آدمی را از آزادی برحذر می‌دارد، نه از ازدواج با محارم و آیین‌ها کفن و دفن مردگان، نه از آتش‌پرستیِ مطلق و... خبری نیست. مغان چه در دوران حکومت مغان که موجب سقوطِ ایران شد، نه در دوران پارس‌ها که شاهنشاهی هخامنشی را به ذلّت کشاند، نه در دوران پارت‌ها و نه در دوران شاهنشاهی ساسانیان که باعث درهم پاشیدگی و اضمحلال نهایی و افول‌شان شد، جز قتل و آدم‌کشی و تعصّب و استبداد کامل و رواج شیطان‌پرستی و ایجاد فضایی سرشار از رُعب و وحشت و بی‌بندوباری‌های کثیف جنسی و رواج اوهام و خرافات و چپاول و غارتِ دولت و مردم... کاری نکردند. از سدهٔ چهارم پیش از میلاد، تا سدهٔ یازدهم هجریِ قمری، از بیان این نکته که مجوس و مغان جز از زرتشتیان هستند نقل‌هایی دردست است. بزرگ‌ترین خیانت و تأثیرِ مخرّب و خانه برانداز

آنان، انتقالِ این همه زشتی و دنائت بود که بازماندگانشان به‌نام دین زرتشت ـ آن را به دوران پس از فروپاشیِ حکومتِ ساسانی منتقل کردند که موجب استخفاف زرتشتیان تا به امروز شد. همهٔ عالمان و اوستاشناسان جهان بر این باور استوارند که میان دین و آموزه‌های زرتشت با آن‌چه که در زمان ساسانیان رواج داشت و باقی‌ماندگانشان در ایران و بعد مهاجران که به هند (= پارسیان) رفتند تفاوت آن‌چنان بیّن و آشکار است که به هیچ‌وجه، حتا در یک صد سازشی نمی‌توان برقرار کرد. آن‌چه را که مغان می‌خواستند از معتقداتِ سخیف و عجیب و شگفت خود، مُهر صحّه بر آن بگذارند، به صورت پرسش و پاسخ از زبان زرتشت نقل می‌کردند. در همین مبحث و مسألهٔ ازدواج با محارم، در سرگذشت و استورهٔ زرتشت، استصواب و مورد آمرزشِ قطعی قرارگرفتنِ انجام‌دهندگان آن را که افراد را در شمار قدّیسان قرار می‌داد و همهٔ گناهان مرگ ارزان و غیرقابل توبه و آمرزش را پس از انجام کامل می‌بخشود، همین کردار است. از زبان زرتشت در دینکرد به پیامبر نسبت می‌دادند که وی گفت: ازدواج با محارم (= خْویدُدَه) بنیاد و یکی از ارکان دین است که سه درجهٔ ارتقاء دارد: میان پسر و مادر، میانِ پدر و دختر؛ میان خواهر و برادر. شنوگانِ پیامبر بر او شوریدند و با این تعلیم سخت مخالفت کردند... همین نمونهٔ جَعل مغان را به‌روشنی بیان می‌کند چنین رسمی وجود نداشته ــ از سویی دیگر اگر زرتشت چنین فریضه و واجبی را بیان می‌کند که اگر کسی این فریضه را انجام ندهد ــ یا از انجام آن جلوگیری کند،کافر است و روانش در رستاخیز هرگز به بهشت نمی‌رسد؟! زرتشت خود سه پسر و سه دختر داشت و دو یا سه بار ازدواج کرد، چرا این عمل را انجام نداد و ازدواج خود و دخترانش چنین انجام نگشت، بلکه در سرودهایش جوانان: پسران و دختران را

دعوت می‌کند با صبر و تأمّل با خِرد خود مشورت کنند؟ چرا دخترش را (= پوروچیستا) را به ازدواج دیگری درآورد، و چرا خود از قبیله‌ای دیگر همسر برگزید؟!.

۷. آن‌چه که به عنوان قوانین و احکام شرعی و حقوقی و کیفری مترتّب بر ازدواج با محارم در این کتاب نقل شده درنهایت دقّت و امانت می‌باشد. همهٔ این شرایط تا نهایت که به وضوح تا پایان ازدواج نقل شده و فرزندانی که از این نوع ازدواج‌ها متولّد می‌شوند، چه دختر و چه پسر، درجات‌شان از جنبهٔ وارثِ القاب و مناصب بودن ـ وارث تا آن‌جا که در یک جامعهٔ زیرِ یوغِ طبقاتیِ شدید و کاشتی برقرار بوده تا آن‌جاکه مدارک قانونی و شرعی در دست است معیّن شده و جز استناد به نقل آن‌ها، به منابع دیگری در این کتاب برنمی‌خوریم. ترکیبِ لُغویِ اوستایی و پهلوی و فارسی جدید زرتشتی نیز همین‌گونه است. منظور نویسنده در طیِ حدود ۵۰ سال مطالعه و تحقیق در ادبیاتِ دینی و شرعیات و مراسم و تاریخ و دین‌ها و مذاهب و حکمت، آداب و رسوم ایرانِ قدیم و لغت و زبان به‌تدریج مقدّماتِ این کار را فراهم آورْد، تا با پژوهش‌های اخیر گردآوری و در یک کتاب در مجموعهٔ پژوهش‌های ایران شناسی آماده شد و امیدوارم به چاپ رسد.

این رسمِ ویژه نه خوب است و نه بد و نکوهیده. میان اقوام و مردمی دیگر نیز گزارش شده است. از رسومی است که چون سنّت‌ها و عادات و چگونگیِ ساخت و بافت جوامع شکل گرفته؛ امّا در ایرانِ زمان ساسانی به‌شکل همه‌گیر و رایج و بنیاد یک اصل مذهبی که اجرا نکردن آن موجب کفر و ارتداد معرّفی شده که فرد یا افراد خاطی، هیچ‌گاه آمرزیده نشده و به بهشت نمی‌رسند ویژهٔ مزدیسنانِ زرتشتیِ دیوستیز بوده. برابر با مدارک

موجود چنان‌که روشن و آشکار است از عادات قبیلهٔ مغان می‌باشد که با به‌دست آوردن قدرت با فشار آن را تحمیل به مردم ایران زمین کردند و به جعل و تزویر و دروغ به شکل ناشیانه از آموزه‌های زرتشت معرّفی نمودند؛ امّا همهٔ شواهد دلالت بر آن دارد که با همهٔ امتیازهایی که برای تسهیلات و کمک‌ها چه دنیایی و چه اُخروی می‌دادند مورد پذیرش جامعه و تودهٔ مردم، چون واجبات امر مرگ و اجساد را در دخمه‌ها و کوه و تپّه‌ها رهاکردن تا طعمهٔ لاشه‌خواران شوند و شست‌وشو با شاش گاو و نوشیدنِ آن [= نیرنگ] و بسا رسوم شگفت و غیرطبیعی و غیرانسانی که دید و افکار اقوام و ملل دیگر را نسبت به ایرانیان مغشوش و مشوّش می‌کرد ـ وجودشان نتیجهٔ دیگری به بار نیاورد و دولت نیرومند و مقتدر ایران را آن‌چنان‌که معلوم دیگران و همگان است به چنان ذلّتی دچار کرد که آشیزِ دربار، شاه شد و دخترانِ بی‌کفایت و پرده‌نشینِ شاه اسبق فرمان روایی کردند و گوشه و کنار می‌گشتند تا حرامزادگانِ کسی را که از نسلِ برتر شاهی باشند بیابند تا تاج بر سرش نهند.

هاشم رضی

۱۳۸۹/٤/۲٦

بخش اوّل

خْوَئِت. وَدَثَه، X^{v}aetva daθa

ازدواج با محارم / ازدواج مقدّس

خْوَئِت.وَدَئَه، X^{v}aetva daθa، ازدواج با محارم

ازدواج مقدّس

تقدّس بسیار ازدواج مقدّس و این‌که چنین کاری همهٔ گناهانِ بزرگ را می‌بخشاید، در باورهای زرتشت ازدواج با محارم وجود ندارد، پاکی و تطهیر این‌گونه ازدواج‌ها که اهریمن هیچ‌گاه به چنین کسانی آسیب نمی‌تواند برساند،واژه‌شناسی و کاربُردهای اُوستایی

ترجمهٔ نگارنده از متن اوستایی وندیداد بسیار دقیق است و درست و هیچ گونه ابهامی در آن ملاحظه نمی‌شود. نگارنده تنها صفحاتی از شروحِ یادداشت ۱۰۵ را از ترجمهٔ چهار جلدی وندیداد فرگرد هشتم "تهران ۱۳۷٦، نقل کرده است، برای مشروح آن به کتاب یاد شده، هم چنین یادداشت‌هایی بر ترجمهٔ کتاب آیین پررمزو راز میترایی، و مدخل خْوَئِت وَدَئَه در دانشنامهٔ ایران باستان نگاه کنید.

خْویتودَس، یا ازدواج مقدّس. به طور مسلم این رسمی بوده که مغان و برخی از فِرَق مذهبی می‌خواستند با فشار به مردم بـه عـنوان یک اصـل مزدیسنائی و زرتشتی تحمیل کنند. عنصر غالب در این امر، مغان زروانی و مزدیَسْنان غرب ایران بودند. در مدارک مستند زروانی، همهٔ آن اصولی را که دربارهٔ ثواب و کِرْفَه و نیکی این رسم نقل کرده‌اند، زروانی است و چون

عنصر غالب در دین مانوی، اندیشه و معتقدات زروانی بود "الفهرست، ص ۵۸۸" به همین جهت در اساتیر مانوی نیز وارد است. البته در این مقوله، محتوم بودن و جز میّتِ جامعهٔ طبقاتی را نیز باید در نظر داشت که یک اصل با ساختار جامعه‌شناختی، جهتِ الزام اجرایی، جنبهٔ یک فریضهٔ بنیادی دینی را پیدا کرد. همهٔ بخش‌های اوستا "اوستای‌نوین" جز گاتاها، با زرتشت هیچ ربط و مناسبتی ندارد. زرتشت خود با خارج از قبیلهٔ خود ازدواج کرد و پسران و دخترانش هم تا جایی که مدارک در دست است هم‌چنین. در سرود ۵۳ از یَسْنا که جزو گاتاهاست و دربارهٔ ازدواج دختر زرتشت بوده و خود زرتشت در حین مراسم و برگزاری ازدواج دخترش برای جوانان سخن می‌گوید، هیچ نوع اشاره‌ای که مغان آن را یکی از اصول دین می‌شمارند نیست. همهٔ وندیداد و یَشت‌ها و همهٔ کتب پهلوی، کار مغان زروانی و مادی و... است و در سراسر سرودها یا گاتاها که از زرتشت است؛ کوچک‌ترین اشاره‌ای به چنین مطالب وندیدادی ـ پهلوی نیست. در آن تنها خرد و حرمت انسانی و ستایش بی‌پیرایهٔ خداوند و حکمت عملی و اخلاق و درس درست زندگی و کار و کوشش است و مردم را از آموزگاران بد و پیروی و همراهی‌شان منع می‌کند. در زمان ساسانیان حکومت مستبدانهٔ مذهبی مغان مادی ـ مانوی، زروانی... شالودهٔ وحدت و قدرت و خود ایران را بر اثر نارضایتی مردم آن‌چنان سست کرد که ایران سرانجام از هم پاشید و کسانی چون: کَرتیر، "تَنْسَر" و آدرباد مهراسپند و دیگران حتا پیروان زرتشت و موبدان راستین دین زرتشت را نیز مورد تعقیب و آزار و انهدام قرار دادند و در همه جا خود و رسوم و معتقدات‌شان را از زبان و بیان زرتشت نقل کردند ـ در حالی که همهٔ آنان و همهٔ آموزش‌های‌شان، همان‌هایی بود که زرتشت در آغاز دین‌آوری با آنها مخالفت کرده و مردم

را از آن بازداشته بود. به همین جهت است که باید میان این‌گونه آثار و مراسم و باورها که به نام زرتشت معرفی و جعل و تحریف شده است، با زرتشت و عقاید راستین وی در گاثاها مرتکب اشتباه نشد.

دوبار واژهٔ مرکب مذکور در بند سیزدهم از فرگرد هشتم وندیداد آمده است، به این صورت: Xᵛaetvadaθasča خْوَئِتْوَ ـ دَثَش / چَه و خْوَئِتْوَ ـ دَئی‌تیش / چَه Xᵛaetvadaitišča که اولی مذکر و دومی مؤنث است.

در گزارش پهلوی: خْوَئِتُودات ـ مَرْت / زن Xᵛaêtodât-mart-zan مرد و زنِ خویتُدات، که در آن استوار باشند. ما را بدان کاری نیست که میان پارسیان هند و اوستاشناسان و مترجمانِ اوستا و کتب پهلوی چه مناقشاتی در سرِ بحث و تحقیق این واژه واقع شده است. به طور کلی جمهور مترجمان و محققان، واژهٔ مرکب مذکور را "ازدواج خودی" آن هم ازدواج با خویشان درجهٔ یک ترجمه کرده‌اند. معدودی پنج مورد را که در خود اوستا مذکور است، مستثنا دانسته و ترجمهٔ درستی نیافته و در این که منظور از ازدواج با محارم باشد شک و تردید کرده‌اند، امّا همین ترکیب را در متون پهلوی که صراحت دارد ازدواج خودی ترجمه کرده‌اند.

به موجب بند سیزدهم از فرگرد هشتم وندیداد، اشاره‌ای روشن دربارهٔ ترکیب اوستایی خْوَئِت.وَدَثَه آمده است. به موجب بندهای پیشین، هرگاه جنازه یا جسدی را به دخمه می‌برند، نَسوکشان یا نِساسالاران که مرده‌کشان باشند بنا بر یک سنّت شناخته شده لازم است با گومیز یا شاش‌گاو، غسل مَسِ میت را انجام دهند [← بَرِشنوم، یَئُوژْداثْرَ، گَئُومَئِزَ] و در بند سیزدهم این مسأله در احکام شرعیه مطرح شده که هرگاه گومیز نبود، مرده‌کش‌ها با چه شاشی خود را تطهیر کنند. پس از آنکه مرده‌کش‌ها به مقصد رسیدند:

"[مرده‌کش‌ها] آن جا برای آن مراسم، آنان یعنی مرده‌کش‌ها بنشینند به

اندازهٔ سه گام فاصله با مرده. پس مزداپرستان برای ایشان شاش بیاورند که مرده‌کش‌ها فراز شویند سر و تن‌های خود را با آن.

ای دادار گیتیِ اَستومند، ای اهورامزدا:

از چه و که آن شاش‌ها باشند که مرده‌کش‌ها فراز شویند سر و تن را؟ از چارپایان کوچک، یا ستوران، یا از زنان؟

آن گاه گفت اهورامزدا:

از چارپایان کوچک یا از ستوران باشد ـ نه از زنان و مردان ـ مگر از آن زن و یا مردی که خْوَئِت وَدَثَه کرده باشند.»

چنانکه اشاره شد، دقت در ترجمه و ساختمان دستوری و معنی واژه‌ها و سنّت مزدایی که به دفعات با روشنی و وضوح توسط فُقَهای مَزْدَیَسنان تعریف شده، ازدواج با محارم منظور است. یعنی شاش پاک و ایزدیِ مرد و زنی که با محارم خود ازدواج کرده باشند، نه شاش هر زن و مردی دیگر. شرح چنین مواردی با مستندات ضمن پژوهش نقل شده است.

در آغاز، قبل از پیدا شدن و ترجمهٔ رسالهٔ «امید اَشاوَهیشتان» و نوشته‌های دیگر، پارسیان یک سره این را اتهامی دانسته و مردود می‌شمردند و ترجمه‌هایی پیشنهاد می‌کردند، چون: میهن‌پرستی، از خود گذشتگی، پیوستگی داشتن فامیلی و خانوادگی و در مورد وندیداد: اهلی یا رام شده.

معنیِ ترکیب خْوَئِت وَدَثَه Xᵛaetva daθa، مرکب است. جزء نخست خْوَئِتْوَ Xᵛaetva: خویشاوندی، خودی. جزء دوم daθa دَثَه: دادگی، واگذارندگی. از ریشهٔ دا dâ: دادن، بخشیدن.

این صورتی است که پارسیان بیشتر برآنند و در فرهنگ اوستایی کانگا «۱۳۸» بدین صورت شرح داده شده است. جزء نخست بدین صورت در

اوستا نیامده. صُوَری که در اوستا هست:

Xᵛaeta خْوَئِتَه، خویشی، خودی، وابستگی.

Xᵛaetât خْوَئِتات، اسم مؤنث: خویشاوندی، خودی.

Xᵛaeti خْوَئِتی، صورت مؤنث، خود، خویش، خویشی.

Xᵛaetu خْوَئِتو، اسم و خنثی: خویشی، خویشاوندی.

و همه از خْوَ Xᵛa ـ نیز هْوَ Hva: خود، خویش که ضمیر است. جزء دوم در ریشهٔ وَد، وَذْ Vad/Vaδ به معنی عروسی کردن است که با پیشوند اوپَه ـ وَذ Upa-Vaδ "فرگرد ۱۴/۱۵" آمده است. و با پیشوند اوز ـ وَذْ Uz.Vaδ "یشت ۱۷/۵۹" به معنی عدم آمادگی برای عروسی کردن می‌باشد. "گاتگا ۴٦۳، بارتولومه ٤٤ ـ ۱۳٤۳".

در اوستا پنج مورد است که از این ترکیب یاد شده:

۱. یسنا ۱۲/۹. ۲. ویسپرد ۳/۳. ۳. ڤیویسرُوثریمگاه، بند ۸. ٤. ویشتاسپ یشت، بند ۱۷. ۵. وندیداد ۸/۱۳.

در پایان "نیرنگ کشتی بستن" نیز در "شهادت یک مزداپرست" این واژه ملاحظه می‌شود. منظور از کلمهٔ شهادت، آن عبارات و اصولی است که یک بهدین مزداپرست زرتشتی بر زبان جاری کرده و ادای شهادت و ایمان به دین مَزْدَیَسنیِ زرتشتی می‌کند و این مورد اخیر، تکراری از یسنا ۹، ۱۲/۸ می‌باشد.

اینک به این موارد اوستایی توجهی کنیم:

یَسْنا، هات دوازدهم از قطعات کهن اوستایی است. این فصل، به ویژه بندهای ۹ ـ ۷ آن مشهور است: به مَزْدَیَسْنُو ـ اَهْمی Mazdayasnô.Ahmi: من مزداپرست "و این نه به معنیِ زرتشتی است" هستم و کلمهٔ شهادت است در دین مَزْدَیَسْنیِ زرتشتی. هنگامی که یک نوجوان زرتشتی کُشتی می‌بندد،

یعنی بند دین را طی مراسمی به کمر بسته و رسماً متعهد و مکلّف به وظایف دینی شده و وارد جرگهٔ بالغان می‌شود، نیز این کلمهٔ شهادت را در پایان اوستای کُشتی می‌خواند. هرگاه یک بهدین یا مزداپرست زرتشتی، کُشتی نو می‌کند، این کلمهٔ شهادت را ادا می‌کند:

"من ایمان دارم به‌دین مَزْدَیَسْنا، که جنگ را براندازد، سلاح را به کنار نهد، به خیتودَت امر کند..."

این سه اصل و بنیاددین است که هر مزداپرستی "مذهب مَزدیسنیِ سنّتی زمان ساسانیان" بدان در اصول معترف است.

در ویسپَرَد ۳/۳ آمده است:

"یک جوان نیک‌اندیش، نیک‌گفتار، نیک‌کردارِ بهدین را ایستاده خواهم. یک جوان سخن‌گوی را ایستاده خواهم. آن که خیتودَت به جای آورد را ایستاده خواهم. موبدی را که در کشور است ایستاده خواهم..." در وَیسْرونْژیمنْگاه، بند هشتم آمده است:

"جوان نیک‌اندیشِ نیک‌گفتارِ نیک کردار؛ بهدینِ پاک و سرورِ پاکی را ما می‌ستاییم. جوان سخن‌گویِ پاک و سرورِ پاکی را می‌ستاییم. پاک دینی که خیتودَت به جای آوَرَد، و سروَر پاکی را ما می‌ستاییم...".

در این موارد اوستایی، خیتودَت یکی از اصول اساسی دین به شمار آمده است. امّا در کنار آن شرحی و اشاره‌ای نیست که این اصل کدام است و اگر بنابر برداشت و مفهوم از خود متون موجود اوستایی باشد ـ چیزی در توضیح حاصل نمی‌شود. امّا بر اساس شروحی که بر اوستا نوشته شده و تأکید شده که این امر به صورتی که موبدان و شارحان و روحانیان نامدارِ موبدان مزداپرست اشاره کرده‌اند، در بخش‌هایی از اوستا که به دست نرسیده آمده بوده است، مفهوم آن به وضوح آشکار می‌شود که این اصل

اساسی چه‌گونه یکی از اصول مؤکدهٔ دینی به شمار می‌رفته. نگارنده تنها بر اساس روایات موبدان که در کتب پهلوی و پازند و فارسی ـ از عصر ساسانیان تا همین اواخر دردست است مواردی را در رابطه با این مسأله نقل می‌کند و برداشت و دریافت آن را به خواننده وامی‌گذارد.

در متون پهلوی به وسیلهٔ موبدان، به روشنی سه اصل اساسی در یَسْنا ۱۲/۸ که کلمهٔ شهادت به‌دین و اقرار به اصول دین است ـ شرح شده که خیتودت چیست. در متن مورد نظر از وندیداد "۸/۱۳" می‌گوید که برای تطهیر و شست و شویِ نِساسالاران یا مرده‌کش‌ها، باید از شاش چارپایان کوچک چون بز و گوسفند، یا از آنِ ستوران استفاده شود، نه از زنان یا مردان، به استثنای آن مرد و زنی که خیتودت باشند یا کرده باشند. این بدان جهت است که مرگ در آیین مَزْدَیَسْنان یک حادثهٔ اهریمنی است که بارها در وندیداد بدان اشاره و شرح شده است. زندگی به صراحتِ اوستا از یزدان است و نازندگی یا مرگ از اهریمن. وقتی که کسی می‌میرد، یک نتیجه است از پیکار هرمزد و اهریمن. نَسو یا دیو مرگ وقتی در بدن کسی حلول کرد، مرگ حادث می‌شود. بدین سبب است که لاشه و جسد ناپاک است، و باید کوشش شود این ناپاکیِ اهریمنی به جایی سرایت نکند و تریاقی لازم دارد. این تریاق‌ها ـ یا بخورهاست که دیوان را می‌رانند، یا گرداندن و عبور سگ‌های ویژه است "ـــ سگ دید" و یا برای مرده‌کش‌ها که با لاشه تماس یافته‌اند، شاش چارپایان است "ـــ گَئومَئِزَ" یا شاشِ زنان و مردانی که خیتودَت کرده باشند. در یک متن پهلوی که حاوی احکام دین است و به وسیلهٔ موبدان نوشته شده، شرح است که هر زن و مردی که خیتودت کنند "شرح داده که خیتودت چه‌گونه است" چون چندبار هم‌بستر شوند، اهریمن و عملهٔ او که دیوان هستند، هیچ‌گاه نمی‌توانند آنان را مورد وسوسه قرار

داده و درشان حلول کنند. این متون در سطور بعدی نقل می‌شود. بدین جهت است که در پرسش تصریح می‌شود فقط از شاش زنان و مردانی می‌توان در مراسم تطهیر استفاده کرد که خیتودت باشند که نه اهریمن و نه دیوان به هیچ وجه نمی‌توانند در آنان نفوذ کنند.

زات سْپَرَم Zât sparam **آزادگُل** ـ از موبدان نامی سدهٔ سوم و چهارم هجری است. وی رَدِ بزرگ پارس و کرمان بوده است. نژادش به چند واسطه به آذرباد مارسپندان، موبدان موبد زمان شاپور دوم می‌رسد. برادر بزرگش منوچهر نام داشت که پس از مرگ پدر، جانشین وی و موبدان موبد کرمان می‌شود. میان این دو برادر اختلاف‌هایی است. منوچهر سنّت‌گرای و سخت پای‌بند سنن و اصول گذشته است. زات‌سپرم نوآوری دارد و بسیاری از سنن گذشته را نمی‌پذیرد و از جمله خواهان آسان کردن و خلاصه نمودن مراسمی سنّتی چون بَرِشْنوم و نُشْوه و سی‌شور و... بوده و پای‌بند فلسفه و عرفانِ قدیم ایرانی است که موبدان سنّتی نسبت به آن بدبین بودند "= نک: حکمت خسروانی عرفان و تصوف ـ فلسفه و حکمت و علوم و جهان‌بینی در ایران باستان، از نگارنده" امّا با این حال، مسایلی بود که از اصول و اجزای لاینفک دین محسوب می‌شد، و هیچ‌گونه اِعراض و برگشت و شبهه‌ای از آن روا نبود. و در واقع هویت شاخص مزدیَسنی بود این اصول در سده‌های نخستین ایران پس از ساسانیان، یعنی در قرون اسلامی، شناخته و کاملاً مشخص بود و موبدان در رساله‌های خود صراحتاً آنها را اعلان می‌کردند و بر اجرای آن که کم‌کم متروک می‌شد، اصرار داشتند. یکی از این اصول، "خیتودَت" بود، که عموم موبدان در آثار خود، و عموم مفسران و شارحان اوستا در نوشته‌هاشان بدان با روشنی و شرح احکام می‌پرداختند.

ما را بدان‌کاری نیست که آیا موارد کاربرد اوستایی، چه مفهومی را در برداشته است. امّا خود فقها و موبدان و دین‌آگاهان، سراسر آثار خود را، از ترجمه‌های اوستایی گرفته تا رسالاتِ احکام و شرایع دین ـ از آن مشحون و سرشار می‌ساختند. چنان‌که گذشت، در مَزدَیَسْنُو ـ آهمی یسنا ۱۲/۸ "که کلمهٔ شهادتِ دین و اقرار به دین بهی و مزداپرستی است، و در نیرنگ کُشتی و جاهای دیگر اوستا تکرار شده، هر بهدینی به سه اصل، برای پذیرفتن دین باور و اعتراف خود را شهادت می‌داده و می‌دهد. یکی از این سه اصل خیتودَت است. و باید توجه داشت که این تفسیر یسنا ۱۲/۸ و شهادت‌نامهٔ یک زرتشتی به دین است:

"دربارهٔ سه قانون که زرتشت به برتری آموخت:

۱. نخست این که به مجادلهٔ ناراست نزد کسان مَرَوید.

۲. دوم اگر با شما به ستم رفتار کنند، دادگری پیش گیرید. [و این برخلافِ دستور زرتشت در گاثاهاست که می‌گوید: در برابر ظلم و ستم سخت مقاومت کنید].

۳. سوم "خْویدودَه" کنید ـ که برای ادامهٔ نسلِ پاک، بهترین کارهای زندگان است و عامل نیک‌زایی فرزندان است. "اصطلاح "خویتودَس" بنا به نقل از مراجع گوناگون، به املای متفاوت آمده است".

جملهٔ اخیر، در متن به آوانویسی چنین است:

...Kê payrânidag ô hu - zâyîšnih i frazandân.

این، ترجمهٔ فصل ۲۶ است، صفحهٔ ۳۷ ـ ترجمه از متن پهلوی ـ توسط محمدتقی راشد محصل "گزیده‌های زادسپرم".

ترجمه‌ای دیگر از مهرداد بهار، در کتاب "پژوهشی در اساتیر ایران" ص ۲۰۹ آمده است که همانند می‌باشد. نگارنده آن چه را که به فارسی ترجمه شده است و مورد وثوق می‌باشد، به استناد نقل می‌کند.

اَنْکلِسَریا Anklesaria موبد پهلوی‌دان و دانشمند پارسی، این کتاب را، با مقدمه، متن پهلوی، آوانویسی و ترجمهٔ انگلیسی منتشر کرده است. در مقدمه، از مقام و دانش و احاطهٔ موبدان موبد، زات سپرم، که به چند واسطه به آذرباد مارسپندان می‌رسد، مطالبی به تحقیق آورده است:

Anklesaria,B.T: *Vichitakihâ i zâtsparam.* Bombay, 1964.P.XCIX-93.

امّا آذرباد مارسپندان، گردآورندهٔ اوستا، بزرگ‌ترین فقیه مزداپرست سنّتی در زمان ساسانیان از دیدگاه احاطه بر شرایع و احکام و فقه و روحانیت، و موبد موبدان در عصر شاپور دوم بوده است. وی از لحاظ معنویت، شاید نام‌آورترین و بزرگ‌ترین قدّیس و پیشوای دینی در عصر ساسانی است. کتاب‌هایی به وی منسوب است که امروزه دسترس نیست، امّا دو پندنامه از وی باقی است که از زمان ساسانیان تاکنون با حرمت، نگهداری شده و بدان استناد شده است. مشهورترین این پندنامه‌ها با عنوان "واژه‌ای چند از آذربد مارسپندان" سخنانی است پندآمیز و اندرزها و احکامی دینی، که این قدّیس نامی و موبد بزرگ توصیه کرده است. این پندنامه جزء متون پهلوی، جلد دوم، چاپ "دستور منوچهر جاماسپ آسانا"ست که میان صفحات ۱٤٤ ـ ۱۵۳ به چاپ رسیده است:

Dastur Jamaspji Minochehrji Jamasp-Asana: *The Pahlavi Texts*, Bombay, 1913.

"زینر" Zeahner نیز به سال ۱۹۵٦ ترجمهٔ این متن را به انگلیسی در کتاب خود موسوم به "تعالیم مغان" نقل کرده است:

Sohrab kavasji Dastur Mehrji-Rana: ***Denâ vâjak i aichand i Atropât Mâraspandân*** Bombay, 1930.

R.C.Zeahner: ***Teaching of the Magi***, London, 1956.

"دکتر ماهیار نوابی" ترجمهٔ فارسی این پندنامه را در "نشریهٔ دانشکدهٔ

ادبیات تبریز، سال سیزدهم، شمارهٔ بهار" آورده است. البته متن پهلوی و ترجمه واژه به واژه انجام شده است. در صفحهٔ ۲٤ بندهای ۱۲ ـ ۱۱ چنین می‌خوانیم:

"زن از پیوندخویش کنید، کِتان پیوند دورتر نرود ـ چه تباهیِ این از بزرگ‌ترین آشوب وکین وزیانی که به آفریدگان هرمزد آمده است بیشتر بُوَد که دُخت‌خویش "به زنی به پسر دیگر کسان" بدهند و پسرخویش رادختِ کسان به زنی خواهند، تا دوده تباه شود."

این موضوع، سنّتی بسیار پسندیده و از فرایض استوار دینی مزدیسنان بوده است. انجام آن حتاگناهان بزرگ و غیرقابل بخشایش را پاک می‌کرده است. کسانی که این اصل و فریضه را نجام می‌دادند، اهریمن دیگر نمی‌توانست آنان را اغفال کند. اگر کسی مانع انجام چنین اصلی در دین می‌شد، تا ابد ملعون شده و هیچ‌گاه آمرزیده نمی‌شد. و این حاکی از فشار و اصراری است که مغان در تحمیل عقاید خود داشتند به جامعه‌ای که آن را نمی‌پذیرفت.

کَرتیر رواج‌دهندهٔ سرسخت ازدواج با خویشاوندان

کَرتیر، مغ مرد متعصّب که ازدواج با محارم را با تأکید وارد مذهب مزدیسنیِ زرتشتی کرد، تأکید فقها و موبدان دربارهٔ اجرای ازدواج‌های سه گانه با محارم، آغازگر این سنّت را مغان هرمزد نامیده‌اند، نقل ترجمه‌هایی از رساله‌های فقهای دینی، اصول و دلایل تأکید بر این اصل دینی، گناه بزرگ و نابخشودنی مخالفت یا عمل نکردن به‌این فریضه

کرتیر Kartir موبد موبدان، یکی از متشرع‌ترین موبدان مَزدَیسنیِ سنّتی

در عصر ساسانیان، که از زمان "اردشیر پاپکان" دوران پنج شاهنشاه ساسانی را درک کرده و بزرگ‌ترین موبد و متنفذترین روحانی عصر ساسانی است که مأمور برقراری و تثبیت دین و تدوین اوستا بود و به خوبی از عهدهٔ این مهم برآمد - کتیبه‌ای بزرگ و مفصل از خود به یادگار نهاده است و در کعبهٔ زرتشت موسوم به کتیبهٔ بزرگ کرتیر مشهور است که بر دل سنگ حک شده و تاکنون باقی است. در این سند تاریخی وی می‌گوید که من دین مزدیسنا را با سنن و قوانین آن برقرار کردم و: "بسیاری ازدواج هم‌خون منعقد کردم و بسیاری مردم که بودند بی‌ایمان - به ایمان آمدند..."

"تمدن ایران ساسانی - تألیف ولادیمیر گریگورویچ لوکونین. ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا، ص ۱۴۲." و ص ۱۹۹، یادداشت‌های ۴۵ - ۲۱ مراجعی دربارهٔ خیتودَت.

در کتاب یاد شده، کتیبهٔ کرتیر با دقت و امانت ترجمه شده است. عنوان اصلی کتاب " کولتورا ساسانیدس کُوگُوایرانا - یا: تمدن ایران ساسانی است. از انتشارات "نائوکا" و انتشارات آکادمی علوم شوروی، بخش تاریخ، چاپ سال ۱۹۶۹ مسکو - ص ۸۸، ترجمهٔ سطر ۱۴ کتیبه."

هم‌چنین جمله‌ای از کتیبهٔ کرتیر، در کتاب "تمدن ساسانی" تألیف علی سامی، جلد اول ص ۵۵ به بعد." سطر ۱۴ در صفحهٔ ۵۷ کتاب آمده است.

"موبد منوش‌چهر" که از موبدان بزرگ فارس و کرمان در نیمهٔ دوم سدهٔ سوم هجری بوده است و کتاب "داتستان دینیک" یعنی قوانین شرعی و دینی را برای زرتشتیان، در این رساله تدوین کرده، برادر مهتر "زات سْپَرَم" است که درنقل از کتاب "گزیده‌های زات سپَرَم" از وی یاد شد. این دو موبد نامی، از نوادگان "آتورفرَنْبغ" می‌باشند. اشغال ایران توسط تازیان، موجب از بین رفتن

و منسوخ‌شدن "خُویدُوده" نشده بود. موبد منوش‌چیهر "= منوچهر" در پرسش ٦٤ از این رسالهٔ خود، دربارهٔ رسم زناشویی خواهر و برادر و ثواب و حَسَنات آن به روشنی یادکرده و از منشأ و ریشهٔ اهورایی آن سخن می‌گوید. در پرسش ۳۷ بند ۸۲ و ۷۷ بند ٦ و ۷۸ بند ۱۹ نیز در نیکویی‌های این سنّت پسندیده تأکید می‌کند. [=نگاه کنید به پایان کتاب، صورت کامل مطالب]

ترجمهٔ نامه‌های موبد منوچهر و "داتستان دینیک" را وِست در مجلّد هجدهم از "کتب مقدّس مشرق زمین" آورده است که بخش دوم از "متون پهلوی" است.

West: *Sacred Books of the East* (Oxford, 1882).

پرسش ٦٤ در صفحهٔ ۱۹۸ ـ ۱۹۷ و یادداشت شمارهٔ ۲. در پرسش ۳۷ یادداشت ۵ مراجعی از متون پهلوی را در این باب به دست داده است. وِست از صفحهٔ ۳۸۹ به بعد از کتاب یاد شده، طی مقاله‌ای از Xvêtudât و منابع اوستایی ـ پهلوی به تفصیل آورده است.

یکی از مفصل‌ترین منابعی که به وضوح در این زمینه در دست است، رساله‌ای است موسوم به "روایت پهلوی".

ترجمه‌ای خوب و رسا از این رساله توسط "مهشید میرفخرایی" از متن پهلوی به فارسی درآمده است:

"گواهی‌های موجود در متن نشان می‌دهد که نویسنده از رستهٔ موبدان بوده است، چه آگاهی گستردهٔ او از دقایق دینی و تسلطش بر روایات و تفسیرهای سنّتی، که از لابلای نوشته‌ها دریافت می‌شود، نشان می‌دهد که جز موبدی آگاه و آشنا به مسایل دینی، نمی‌تواند گردآورندهٔ چنین اثری باشد... زمان تحریر این کتاب بی‌شک پس از اسلام بوده است.

آشکارترین گواهی که نشان می‌دهد اثر پس از اسلام و آن هم هنگام

استواری و استقرار دین اسلام در ایـران نـوشته شـده است، یکـی تأکـید نویسنده بر "خویدودَه" و احیای این آیین است که به اعتراف خود نویسنده: "اگرچه مردم از خویدوده برگشته‌اند، امّا نمی‌بایست باز می‌گشتند..."

بخش هشتم از کتاب "روایت پهلوی" دربارهٔ این رسم و سنّت اساسی دیـن است. نـخست ایـن بـخش از کـتاب نـقل مـی‌شود، و پس از آن یادداشت‌هایی برای توضیح در پی می‌آید:

"۱. و برای بددین این بزرگ‌ترین ثواب است اگر از دین بددینی به بهدین آید و برای بهدین، پس از آن‌که یشت‌کرد، این بزرگترین ثواب است، اگر خویدُوده‌کند. چه آن عمل خویدوده چنان ارجمند و شایسته است‌که بزرگترین نابودی دیوان است.

۲. و "نظر" هرمزد در مورد خویدوده کردن پیداست‌که چون زردشت پیش هرمزد نشست و بهمن و اردیبهشت و شهریور و خرداد و سپندارمذ "۱" پیرامون هرمزد نشینند، سپندارمذ به‌کنار "هرمزد" نشسـته و دست بـه گردن او آورده بود. زردشت از هرمزد پرسیدکه: "این‌کیست‌که به‌کنار تو نشیند و او را چنان دوست هستی و او نیز چنین تو را دوست باشد؟

۳. نه توکه هرمزد هستی از او چشم بگردانی و نه او "چشم" از تو بگرداند. نه توکه هرمزد هستی، او را از دست رهاکنی، و نه او تو را از دست رها کند؟".

٤. و هرمزدگفت: "این سپندارمذ، دختر مـن وکـدبانوی بـهشت و مـادر آفریدگان من است."۲".

۵. زردشت‌گفت‌که: "آیا به جهان چیزی "از این" شگفت‌ترگویند، چنان‌که تو ـ‌که هرمزد هستی ـ پس به من گفتی؟"

٦. هرمزدگفت‌که: ""ای" زردشت! برترین و بیشترین‌کار مـردمان ایـن

بودی.

۷. که از آغاز آفرینش بدین سو، که مهری و مهریانی [مَشْیه و مَشیانَه = آدم و حوّا] چنان کردند "= خویدوده کردند"، شما نیز چنان کردید، چه اگر مردمان آن کاری را که بگرداندند "= تغییر دادند"، نمی‌گرداندند، "و".

۸. هم‌چنان که مهری و مهریانی خویدوده کردند، پس مردمان نیز چنان می‌کردند، همهٔ مردم پیوند و تخمهٔ خویش می‌دانستند "= می‌شناختند" و هرگز برادر، برادر و خواهر، خواهر را از دوستی رها نمی‌کرد.

۹. زیرا همهٔ بی‌چیزی "= فقر"، نیاز؟ "٤" و خشکی "= قحطی" از آن جهت به مردمان رسید که مردان از شهر بیگانه، از روستای بیگانه و از کشور بیگانه آمدند و زن کردند "= زن گرفتند" و هنگامی که زن را بُردند، پدر و مادر بر این گریستند که دختر ما را به بردگی همی برند".

۱. این نیز که خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که گرانترین "= سخت‌ترین" گناه، مانند جادوگری، را که گناه مرگ ارزان است، "سبب" نجات از دوزخ است و دوری از دوزخ و دوری از اهریمن و دیوان بدان زمان باشد که چون "کسی" جادوگری کردن آموخت "٥"، گناه مرگ ارزان کرد و اگر خویدوده کند، آن‌گاه از دوزخ، زندان اهریمن و دیوان نجات یافته "و" دور "باشد".

۱. خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که جایی پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: "این چهار چیز برترین است: هرمزد خدای را نیایش کردن، به آتش هیزم و بوی خوش و زوهر دادن [← زَاَثْرَ]، مرد پرهیزگار را خشنود کردن و کسی که با مادر یا دختر یا با خواهر خویدوده کند.

۲. و از آن همه آن بزرگتر و مهم‌ترین و برترین است که خویدوده کنند.

۳. و خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که اهریمن و دیوان و مردمان بد، برای آزار هرمزد خدای و همهٔ ایزدان، به همه هنگام، با همهٔ دیـوان لواط کنند. گرسنگی و سختی و تشنگی و پیری و بیماری و مریضی، خرابی و آزار خرفستران "= حیوانات موذی" و دیگر همهٔ بدیهای در جهان "بـه سبب" لواط [←وَئِپِیَه] بیشتر باشد.

٤. پیداست که اگر همهٔ خرفستران "= حیوانات موذی" و دیگر همهٔ بدیهای در جهان "به سبب" لواط بیشتر باشد.

۵. پیداست که اگر همهٔ خْرَفْسْتَران جهان بالای کوهی بمیرند و همهٔ زهر و گند و ریمنی "=کثافت" به یک جا "گرد" آید، گند به هرمزد و بهشت نرسد. ۵ـ "امّا" اگر مردم لواط کنند، گند از لواط تا به جهان اهریمن برود.

٦. همان‌گونه که امـروز بـیشترین بـدی از لواط است، بـه هـمان‌گونه هنگامی که سوشیانس آید، همهٔ مردم خویدوده کنند و همهٔ دیوان به نیروی شگفت‌آور خویدوده نابود شوند.

۱. این نیز پیداست که مردی که "یک" بار با مادر و یک "بار" با فرزندِ دختر خویدوده کند، آن که با مادر است بر آن دیگری برترست، زیرا آن که از تنش بیاید، بدو نزدیکتر است.

۲. چه پیداست که اهریمن ملعون، چون با خویشتن لواط کـرد، پس برای او گرانتر بود تا آن که با دیوان کرد.

۳. آن "= خویدوده" با دختر، بر آن دومی که با خواهر کـرده بـاشد، برترست، مگر این که او را فرزند نباشد.

٤. دختر حلال‌زاده "٦" کـه از مـادر زاده شـده بـاشد، اگـر پـدر بـا او خویدوده کند، اگر آن دختر از نزدیکی کـردن خـود او زاده شـده بـاشد، خویدوده با او جایز است وگرنه، پس جایز نیست.

۵. خواهر و برادر، اگر هم پدر و جدامادرند "از یک پدر و دو مادرند"، پس ایشان را "خویدوده کردن" جایز است و اگر هم مادرند و جدا پـدر، همانا جایز است.

٦. برای مردی که از زن کسان دختر نامشروعی زاده شده باشد، اگر آن گاه، او را "= آن دختر را" به زنی گیرد، دستوری است "= مجاز است" و همانا ثواب خویدوده باشد و گناه پیمان‌شکنی، همانا بر فرزند باشد، هـم چنان که "ثواب" خویدوده.

۷. روان نابالغین نیز که تا هفت سالگی بمیرد، به خورشید پایه ایستد "= قرار دارد" و اگر پدر پرهیزکار باشد با پدر به بهشت، و اگر پدر گناهکار باشد و مادر پرهیزکار باشد، با مادر به بهشت رود. اگر پدر و مادر هر دو گناهکار باشند، با پدر و مادر به دوزخ "۷" رود.

۸. دستوری بود که چنین گفت که: "اگر آتشی به نـام او بـچینند"۸"، خرفستری برای روان او بکشند، پس روانش از پدر و مادر جدا شود و به دوزخ نرود."

۹. دستوری بود که چنین گفت که: "او مالک کار ثواب خویش است، چه از اوستا پیداست که هرمزد آن مهری که پدر با آن فرزند را می‌پرورد، پس چنان بدو داد که تا هفت سالگی روان "کودک" با پدر و مادر است، روان بچهٔ نابالغ در زهدان است "= از هر گونه دشواری در امان است".

۱. و خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که دربارهٔ جم پیداست که چون فَرّهٔ خدایی "= پادشاهی" از او بشده بود "= دور شد" با جَمَک، خواهرش، از انجمن ضحاک مردمان، دیوان و پریان گریخت و به دریاچهٔ زره رفت.

۲. ایشان را در دوزخ جستجو کردند، ندیدند. ایشان را میان مردمان، آب، زمین و گوسفند و میان گیاه، در کـوه و در روسـتا جسـتجو کـردند،

ندیدند.

۳. پس اهریمن گفت که: "چنین اندیشم که جم در دریاچهٔ زره همی رود".

٤. دیوی و پریی اندر ایستادند "= اصرار کردند" که: "ما برویم و جم را بجوییم".

۵. و دویدند و رفتند و هنگامی که به آن دریاچه رسیدند که جم بود، آب آن دریاچه تیره شد و جم گفت که: "شما کیستید؟"

٦. ایشان گفتند که: ما آنیم که چونان تو که از دست دیوان بگریختی ما نیز از دیوان گریختیم و مانند یکدیگر هستیم.

۷. و تو این خواهر را به زنی به من ده تا من نیز این "= خواهر" را به تو دهم.

۸. و جم ـ چون دیو از مردم بازشناخته نشدند ـ پری را زن خویش کرد و خواهر به زنی دیو داد.

۹. و از جم و آن پری: خرس، میمون، گندرو و برگوش "=گوش برسینه" زاده شدند و از جمک و آن دیو: لاک پشت، چلپاسهٔ زهردار و یوز و کَشَف و نیز بسیار خرفستر دیگر زاده شدند "۹" و جمک آن دیو را دید که بدبود و باید از او جدایی "۱۰" "= طلاق" خواست.

۱۰. و روزی که جم و آن دیو به می خوردن بودند، پس جمک جای و جامهٔ خویش را با آن پری عوض کرد. وقتی جم آمد، مست بود، ناآگاهانه با جَمَک که خواهرش بود، بخفت و ثواب "های" خویدوده به نبرد برخاستند. بسیار دیو بشکستند، مردند، یا به آوارگی بگریختند و باز به دوزخ افتادند "۱۱".

۱. این نیز از اوستا پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: "تو ـ که

هرمزد هستی، گفتی که اندیشه بسیار، گفتار بسیار و کردار بسیار اندیشیدن، گفتن، کردن، از همهٔ اندیشه "ها" و گفتار "ها" و کردار "ها"، اگر اندیشه شود، گفته شود و کرده شود، کدام بهتر است؟"

۲. هرمزد گفت که: "بسیاری اندیشه، بسیاری گفتار و بسیاری کردار است، "ای" زردشت! که فراز گفتم. از آن اندیشه "ها"، گفتار "ها" و کردار "ها" که باید اندیشیدن، گفتن و کردن، آن بهتر و برتر است که خویدوده کنید.

۳. چه پیداست که نخستین بار که بدو نزدیک شوید [بار نخست که دو محرم همبستر شوند] یک هزار دیو و دو هزار جادو و پری بمیرد، اگر دوبار بدو نزدیک شوید دو هزار دیو و چهار هزار جادو و پری بمیرد. اگر چهار بار بدو نزدیک شوید، مرد و زن آشکارا رستگار شوید."

۱. این گوید آن که پسر است به مادر که: "تن را برای آمیزش تن بدهند تا که ما را بیم از دوزخ نباشد و گناهی که کرده‌ایم از ذمّه برود، بر پل چینود "۱۲" دلیر باشیم و جای نیک و شایسته از آن ما باشد، هرمزد را بپرستیم و اهریمن را بیازایم." این گوید مادر به پسر که به سبب پرهیزکاری گوید "آمیزش تن را به تو دهم، هم‌چنان که تو پسر گفتی". این گوید پدر به دختر، این گوید دختر به پدر، این گوید برادر به خواهر، گوید خواهر به برادر، چونان که نوشتم. [گویا نوعی صیغه و دعاءِ مجوّز برای خیتوک‌دَسی بوده است].

۲. از آن کار خویدوده دیوان را چنان رنج و آزار باشد که اگر پس از آن که مرد و زن جادوگر شوند، یک هزار گوسفند و ستور را یکباره به بیداد بکشند، "۱۳" زوهر به دیوان دهند، دیوان را به سبب آن رنج و آزاری که از خویدوده بوده است، تا پایان آسایش نباشد و باور ندارند که روان ایشان به

ما رسد.

۱. کسی که یک سال خویدوده به زنی دارد، چنان باشد [یک سال با مادر یا دختر یا خواهر؛ و یا با محرم درجهٔ اول همبستر باشد] سه یک همهٔ این جهان را با آب، با گیاه و با غله به عنوان صدقه به مرد پرهیزکارداده باشد و اگر دو سال به زنی دارد، چنان باشد که دو سه یک "= دوسوم" این جهان را با آب، گیاه و غله به عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد ۲. اگر سه سال به زنی دارد، چنان باشد که همهٔ این جهان را با آب، باگیاه و با هر چیز "که در آن است" به عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد.

۲. اگر سه سال به زنی دارد، چنان باشد که همهٔ این جهان را با آب، با گیاه و با هر چیز که در آن است به عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد.

۳. اگر چهار سال به زنی دارد و یَشْت کرده باشد، پس آشکارا، روانش به گرودِمان رَوَد، اگر نه "= یشت نکرده باشد"، پس روانش به بهشت رود.

۱. زردشت از هرمزد پرسید که: "مردی که خویدوده و یشت کرده باشد، یزش دهد "= دستور خواندن یسنا همراه با مراسم دهد"، پس ثواب او چونان "کسی باشد که" خویدوده نکرده "و یزش" داده باشد؟ "حکم او" چگونه است."

۲. هرمزد گفت: "آن گونه باشد که یکصد مرد خویدوده نکرده "یزش" داده باشند".

۳. زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: اگر مردی که خویدوده کرده باشد، دعا کند، چگونه است؟

٤. "هرمزد" گفت: آن گونه که یکصد مرد خویدوده نکرده، دعا کنند".

۱. این نیز پرسید که: "کسی که ایشان را یاری کند، ایشان را به خویدوده "کردن" هدایت کند و برانگیزد ایشان را گفت که خویدوده کنید!

ثوابش چگونه باشد؟"

۲. هرمزد گفت: "چنان باشد که یکصد هیربد را، که هر هیربدی را یکصد شاگرد است، یک زمستان به خورش و جامه نگاه دارد، پس ثوابش "این اندازه" باشد.

۱. زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: "آنان که مرد را "از" خویدوده کردن بازدارند، آنان را گفت که خویدوده نکنید!، پس گناهش چه باشد؟"

۲. جای این در دوزخ است.

۱. جایی پیداست که از دانایان داناتر، از درستکاران درستکارتر ـ که دیوان "برای آسیب رساندن" به اندیشه، گفتار و کردار او ناتوان‌ترند، اهریمن و دیوان "بر آسیب رساندن" به تن او ناتوان‌ترند ـ کسی که خویدوده و پشت کرده باشد.

۱. از دین پیداست هنگامی که زردشت از پیش هرمزد خدای آمد، در جهان هرکجا که رفت، پس این گفت که: "دین را بستایید، خویدوده کنید.

۲. و برای خوبی گویم. و آن‌گاه دیوپرستان، وظیفه‌نشناسان، بدان، با تعجب این گفتند که: "کاری چنان سخت و دشوار است، در دین ما خویدوده کردن، نیست." [در دینکرد نیز این مفهوم آمده است و به جایِ خود در دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "زَرَتوشْتْرَ" نقل شده].

۳. پس این چیره گَنا "= اهریمن"، همانا، آن کاری را بهترین می‌گوید که "دیو ـ پرستان" باید کردن.

٤. پس از این پیداست که به دین و باور همهٔ دیوپرستان، آنچه برای ایشان گرانتر گناه گفته شده است، بدین دین و باور نزد نیکان، برترین و بزرگترین ثواب گفته شده است.

۱. این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت: "برو، کار ثواب

کن!" و زردشت گفت: "کدام کار ثواب را بیش کنم؟"

۲. هرمزد گفت که: "خویدوده، چه از همهٔ "کارها" آن کار ثـواب را بیشتر باید کردن، زیرا به انجام، هنگامی که هر کس را در جهان بـه دیـن برانگیزانند، با خویدوده آید."

۱. این نیز از دین پیداست که زردشت به هرمزد گفت که: "به چشم من تنگ "= دشوار" و سخت است که چگونه خویدوده را میان مردم روا بکنم "= رواج دهم"؟"

۲. هرمزد گفت که: "به چشم من نیز چون چشم توست، امّا چون از هر کاری برتر است، پس باشد که به نظرت سخت و دشوار نیاید".

۳. به خویدوده کردن کوشا باش و کسان را نیز کوشا کن. [و به وضوح آشکار است که مغان چگونه چنین احکامی را به تحمیل از زبـان و بـیان زرتشت نقل کرده‌اند].

متنِ ترجمهٔ یادداشت‌های کتاب روایت پهلوی

مغان یا موبدان بسیاری از قوانین شرعی را برایِ قبولِ این مورد، یعنی ازدواج با محارم درجهٔ یک و گناهِ ترک یا مرگ ارزانِ عدم به‌جا آوردن آن را با جعل و تزویر از زبان زرتشت نَقل کرده‌اند، تمثیلی عرفانی از عطّار نیشابوری

"چنانکه اشاره شد، مغان جهت نفوذ و تثبیت کلام خود، همهٔ مستندات را از زرتشت و زبان وی نقل کرده‌اند."

۱. اشاره است که چون زرتشت به بارگاه اهورامزدا رفت، سپندارمذ را مشاهده کرد که با اهورمزد نشسته و...

در این جا اشاره شد به این که سپندارمذ دختر و زوجهٔ اهورامزدا است. این اشاره مسبوق به سابقه است. اغلب موبدانی که رساله‌های عـملیه در شرایع و فقه و احکام نوشته‌اند، نقل کرده‌اند: "چنان که از اوستا پیداست..." در مباحث بعدی، خواهیم دید که مسألهٔ خویدوده در اوستای زمان ساسانیان جایی ویژه داشته است و نَسکی مخصوص به آن بوده، چنان که بخش ۸۰ از کتاب سوم دینکرد که یکی از بخش‌های مفصل ایـن کـتاب است، راجـع می‌باشد به خویدوده.

زوج سپندارمذ و اورمزد ـ امری مشهور است. در "گاثاها" یَسْن ۴۵ بند ۴، سپندارمذ دختر اهورامزدامعرفی شده است:

اَت. هُوئی. دوگِدا. هوشْیَه اِثْـنا. *At.Hôi.dugedâ.Hušyao θenâ.Ârmaitiš*

آرمئی‌تیش: و دخترنیک‌کُنش او آرمئی‌تی "= سپندارمذ" است.

در یشت هفدهم که موسوم است به اَشی aši یا اَرْت art یَشْت، همین مفهوم نقل است. آرْت یا آشی، از ایزدانْ و خدایان کهتر دین مزدایی است و مؤنث می‌باشد. آشی دختر سپندارمذ و اهورامـزداست. خـطاب بـه وی در "اَرْت یَشْت" بند ۱۶ آمده است:

"پدر توست اهورامزدا که بزرگ‌ترین خدایان است، که بـهترین خـدایـان است. مادر توست سپندارمذ. برادران تو هستند آن سروش نیک مقدّس، و رَشْنِ بزرگوارِ نیرومند و مهر..."

در بند دوم نیز اشاره است که آشی، این کهتر خدا، دختر اهورامزداست. از همین روی است که در دینکرد "کتاب سوم، بخش ۸۰، بندهای ۴ ـ ۳" به نقل از اوستا، هنگامی که در شرح سه نوع خویدودَه مطالبی نقل شده است، یعنی خویدوده میان پدر و دختر، خویدودَه میان مادر و پسر، و خویدودَه میان خواهر و برادر ـ به نسبت زوج و زوجگی میان اهورامزدا و سپندارمذ

اشاره کرده است که با فرّ و زیباترین نوع خویدوده می‌باشد که بدان خواهیم رسید.

در ضمن مطالبی که از کتب پهلوی و اوستا نقل می‌شود، اشاراتی که در متن "روایت پهلوی" نقل است، توضیح و روشن خواهد شد. چنان که گذشت در جایی از "روایت پهلوی" آمده:

"این نیز پیداست که مردی که یک‌بار با مادر و یک‌بار فرزند دختر خویدوده کند، آن که با مادر است بر آن دیگری برتر است زیرا آن که از تنش بیاید، بدو نزدیک‌تر است... آن خویدوده با دختر، بر آن دومی که با خواهر کرده باشد، برتر است..." در در دینکرد که شرح و خلاصهٔ اوستای زمان ساسانیان است و در "بندهش" و در رسالهٔ "امید اَشاوهیشتان" و سایر رسایل دینی نیز این دلیل اقامه شده است که زناشویی هرچه نزدیک‌تر باشد، کرفه و ثواب آن بیشتر است و این ننگ است که یک مزدیسنا با بیگانه و غیر محرم خود زناشویی کند. به همین جهت است موبد دانشمند، کیخسرو اسفندیار، در کتاب خود موسوم به "دبستان المذاهب" "مجلد اول، ص ۷۲ـ ۷۰ با تصحیح و یادداشت‌های رحیم رضازاده ملک" در مورد آیین آخشیان که یکی از مذاهب قدیم ایرانی است آورده:

"آخشیان را اگر آخشیجان هم گویند درست است. آخش موبدی پارسی‌نژاد بود، دانا بر آفریدگان ایزد مهربان... امّا واضعان این مذاهب و اکثر رهسپران این کیش‌ها از آزار جاندار برکنارند و نزد این فرقه وَطْی دختر و خواهر و مادر و خاله و آن‌چه از ایشان بزاید رواست. گویند آبی که اصل آفرینش دختر است، از قضیب بیرون آید و به رَحِم پیوندد. پس از هر دو جهت او را از قضیب پدر نکوهش نیست و هم‌چنین راه برآمدن خواهر و برادر یکی است و ایشان را از آمیزش هم منع نرسد و گویند که هرگاه تمام تن از شکم مادر بیرون آمده باشد، اگر عضوی از اعضای بیرون آمده، باز به درون رود،

نکوهیده نبوَد. یکی از این مردم را، هم مشربی پرسید که: "تو چه چیز مادر می‌شوی؟" پاسخ داد که "تا در پشت پدر جا داشتم شوهر مادر بودم، چون به شکم افتادم و بیرون آمدم مرا فرزند می‌خوانند". و گویند با دخت و خواهر و مادر و امثال آن، آمیزش ستوده‌تر است، چه آنها محرمند. با دیگری آمیختن بی‌شرمی است نسبت به دین، و اگر کسی از این‌ها به هم نرسد، با بیگانه باید گرد آمد و حرام ندانند مگر دخول زنِ غیر که شوهر او درقید حیات بوَد..." همین مورد، که استدلال بر اثر اساس محرمیت استوار است و هرچه محرم‌تر و نزدیک‌تر، زناشویی بهتر، در یک غزل "**عطار نیشابوری**" مورد اشاره است. هرچندکه منظور از طرح، تمثیل عارفه‌ای است، امّا مورد اشاره، بیان روشن مطلب است؛ "دیوان‌فریدالدین عطار نیشابوری، با تصحیح سعید نفیسی ص ۳۶۲ـ ۳۶۱، مزدیسنا و ادب پارسی ـ تألیف دکتر محمد معین، جلد دوم، ص ۲۷٤":

مسلمانان‌من آن گبرم‌که‌بت‌خانه‌بنا کردم	شدم بر بام بت‌خانه، درین عالم ندا کردم
صلای کفر در دادم شما را ای مسلمانان!	که من آن‌کهنه‌بت‌ها را دگرباره جلا کردم
ازآن‌مــادرکه‌من‌زادم،دگــرباره‌شدم‌جفتش	از آنم گبر می‌خوانند که با مادر زنا کردم

سه بیت منقول از این غزل را "**علی حمزة بن علی ملک بن حسن توسی آذری**"، شاعر به نام قرن نهم درکتاب "جواهر الاسرار"که در سال ۸٤۰ تألیف کرده "مقدمهٔ دیوان عطار، سعید نفیسی، ص د" شرح کرده:

"مراد از گبری ظلمت خلقت است که: ان الله خلق الخلق فی ظلمه ـ و بت‌خانه عبارت است از بیان وجود عنصری از ترکیب آتش و باد و آب و خاک، که محل ظلمات و منشأکدورات است... و از آن مادرکه من زادم ـ یعنی از آن محبت، که من از وی به ظهور آمدم ـ به او رجوع کردم و بازگشتم و بدین سبب طاغی و باغی گردیدم..." درکتاب سوم دینکرد ـ بخش ۸۰ ص ۱٤۳ تا ص ۱۵۲ ترجمهٔ فریدون فضیلت، ترجمهٔ قسمتی از

اوستای زمان ساسانیان به پهلوی نقل شده که با شرح و تفسیری روشن دربارهٔ خْویدُدَه همهٔ این تأکیدها و توضیحات آمده است.

شکل‌گیری و تکامل جنین در حوزهٔ تفکّر حکمای اشراقیِ مجوس و تأویل ازدواج مقدّس

آذرکیوان و پیروانِ او، وام‌گیری شان از عطّار نیشابوری و شارحان آثارش، کتاب شارستان چهار چمن، نظر یونگ دراین باب، جم و جمی در اساتیرکهن هند و ایرانی، راز و منشأ فکری ازدواج با محارم، پژوهشی دربارهٔ جمشید و خواهرش، خیتوک‌دس ایزدی و خیتوک‌دس اهریمنی، در اساتیر وِدایی، نقل روایات مکتوب کهن و تازه

یکی از مباحث تطبیقی در حکمت خسروانی و فهلویّون با حکمت اشراق چنانکه اشاره شد معلوم است، مسایلی است مربوط به امور پزشکی، یا شقّی از شقوق این دانش که در حوزهٔ تفکر عرفانی و مسایل دخیل نجومی مطالعه می‌شود. به عنوان درآمد به شکلی مجمل و فشرده دربارهٔ چگونگی رشد جنین و مراحل و مراتب آن مطالبی در گزیده‌های زادسپرم جهت تحقیق هست؛ امّا دراین‌جا، با توجه به قالب و شکل تفکر حکمای اشراقیِ زرتشتی، یعنی آذرکیوان و پیروان او که در اوایل حکومت صفویان از شیراز به هند مهاجرت کردند مبحثی عنوان می‌گردد. امّا لازم است به این نکته اشاره شود که نمی‌دانیم، یا نمی توانیم به ضرس قاطع بگوییم آیا حوزهٔ تفکرِ اشراقیِ آذرکیوان و پیروان او که گروهی از مغان نیز در آن جمع بودند، خود رأساً در استمرار و ادامهٔ حکمت خسروانی و فهلویون بوده‌اند،

یا آن را از جریان حکمت اشراقی کسب کرده بودند.

یکی از شاگردان آذرکیوان، که به نام بهرام بن فرهادبن اسپندیار یزدانی است، کتابی دارد موسوم به شارستان چهارچمن که به سال ۱۳۲۷ هجری قمری، چاپ دوم آن با اضافات و شروحی به طریق چاپ سنگی در بمبئی فراهم شده است. بینش و تبیین عرفانی / اشراقیِ بسیاری از شُعَب دانش که در حوزهٔ حکمت جای دارد ـ در این مجموعه به نظر می‌رسد. ازجمله نویسنده که از زرتشتیان مؤمن نیز هست ـ تکامل جنین را به شیوه‌ای ویژه ـ جهت استدلال یکی از مقولات اساسیِ دینی، یعنی خیتوک دس یا ازدواج مقدّس مورد تفسیر و تأویل قرار داده است [← وَندیداد، جلد دوم، ص ۹۲۵ به بعد، یادداشت ۱۰۵]. این تأویل از چند جهت شایان توجه است. یکی دفاع از یک اصل مقدّس دینی که چون ثنویت برایشان از ارکان است. دو دیگر از نظرگاه مکتب فکریِ وحدت وجودی و اندیشه‌های عرفانی / صوفیانه. سه دیگر توجیه موردی که موجب بدگویی و شماتت ارباب دیگر ادیان و مذاهب و مردم قرار می‌گرفت. امّا از دیدگاه توجیه اندیشه‌ها و تبیین صوفیانه، پیش از آن عطار نیشابوری نیز درست به همین طریق آن را بیان کرده است که اشعار عطار و تفسیری که از آن شده در سطور پیشین نقل شد. البته بهرام‌بن فرهاد بن اسپندیار یزدانی، پیش از این، در صفحات مقدم [ص ۲۰۵ به بعد و پیش از آن] چنین مباحثی را دربارهٔ آیین مجوسی یا زرتشتی مورد مداقّه و دفاع قرار داده، چون مسألهٔ ختان، یا رسم طهارت و وضو با گومیز، یا غسل جنابت و...:

"گویند لختی دوست داران مجوس وَطْیِ مادر و خواهر و عمّه و خاله و آن‌چه از ایشان بزاید جمله حلال دانند. و آن‌که قاضی ابوطاهر گوید: من یکی از آن جماعت را دیدم و این سخن از او پرسیدم، جواب داد در طبی آمده

آبی که از اصل آفرینش انسان است چون به رَحِم پیوندد و بـه آب زن بیامیزد و تیره و غلیظ گردد و آن را بادی در حرکت آرد تا همه خون و آب تیره گردد، هم‌چو مایهٔ پنیر شود، پس مانند ماست گردد و آنگه اعضا قسمت پذیرد ـ روی پسر سویِ پست مادر باشد و وجه دختر سوی شکم مام بود و دست‌ها و پیشانی و زنخ بر زانو و اطراف چنان فراهم و منقبض که گویی در صرّهٔ تنگش بسته‌اند ـ و چون این مدت سپری شود، هنگام وضع حمل و تولد فرزند باشد، بادی بر رَحِم مسلط گردد و قوت حرکت در فرزند پیدا آید ـ سر سوی مخرج گرداند و بیرون آید.

غرض از تمهید این مقدمه، آن که خواهر [در زناشویی و وَطْیْ] از دختر اَقرب‌تر باشد، چه آب مرد و زن یکی شده و خواهر و برادر یکی‌اند و دختر و پسر از آن اَبْعَد است، چه در او آب دیگری نیز آمیخته شده. پس چون تازیان تعیّن خواستن تزویج خواهر کرده‌اند ـ چنان‌که در وقت آدم علیه‌السلام نزاع هابیل و قابیل بر سر خواهر مشهور است.

پس دختران را چون نتوان خواست. دیگـر آن‌کـه مـی‌گویند حوّا از پهلوی چپ آدم ظاهر گشت، او را به زنی خواست. دختر که در او آب زن نیز اشتراک دارد، به غایت از حوّا که از او پدید آمده دور است و خواستن او جایز است. از این قول نزد عقلا، حوّا عبارت از دختر اوست، بلکه جزو او. پس درخواستن مادر و دختر و خواهر هیچ عیب نباشد، چه هرگاه این همه عضو سراسر از سر تا پا از موضع و شکم مادر بیرون آمده، چه شود که اگر عضوی که بیرون شده، باز درون رود درین نقصان نه. و هم‌چنین پسر که اصل وجود جسد و نطفه است، تا در پشت پدر است جزو شـوهر است، چون به رَحِم آمد پسر گشت و آن چه زشت و کریه و نامعقول است آن است که جمیع نسا را با هم دیگر میان هم حلال دانند و امتیاز نسب و پسر

که پدر او کیست و او را به خانهٔ که باید رفت معلوم نشود نزد حکما قبیح است و منع او واجب ـ و الّا زن معین را به موجب : نِساء کم حَرْث لَکُم فَاتوا بِحَرثکم اِنّی شِئتُم "زنان شما کشتزار است مر شما را، پس بیابید به زراعت خود به هر جانب که خواهید / و البته این تفسیر و تأویل یکی از حکمای اشراقیِ زرتشتی است و از موبدی که شاگرد موبد آذرکیوان بوده است. این اشاره که زنان کشتزار شماست، در وندیداد، فرگرد سوم، بند ۲۴ آمده است. وندیداد، جلد اول، ص ۳۵۸" خواستن از مادر و یا خواهر و سایر اقربا بد نباشد..." و نویسنده دراین‌باره هم چنان به استدلال ادامه می‌دهد.

در این شروح که از یک موبد محقق است و در دبستان المذاهب نقل شده، این دریافت حاصل می‌شود که میان‌فقهای مزدیسنیِ زرتشتی از سدهٔ دوم و سوم هجری به‌بعد تا سدهٔ یازدهم‌و دوازدهم ـ دربارهٔ درجات فریضهٔ خیتوک دس یا ازدواج با محارم اختلاف نیز بوده است. چون بنابر فتوای موبدان متقدم و سنّت اوستایی و فقه و شرعیات دوران ساسانی، از سه نوع خیتوک دس، میان پدر و دختر، درجهٔ اول و بهترین، و میان پسر و مادر در مرحلهٔ دوم و خواهر و برادر مرحلهٔ سوم ثواب و کِرْفه را دارا بوده است که با نقل تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود.*

حال که پژوهش، دامنهٔ عرفانی و توجیه و تمثیل گنوسی پیداکرده، خوب است نظر یونگ را نیز در این مورد، از دریچهٔ روان‌شناسی مطالعه کنیم. یونگ با شواهدی بسیار، این راز را امری ضروری و محتوم می‌داند در توجیه و تفسیرِ نمادینِ ازدواج با محارم. چون جمع اضداد است که موجبِ

*. در فصول پایانی کتاب نیز شرحی در این باب آمده است.

تکوین و آفرینش می‌شود. همان استورهٔ بنیادی که در قلمروِ اساتیری، جهتِ راه یافت و رازگشاییِ مقولهٔ آفرینش، به شیواترین و کارسازترین وجهی در بُنْدَهِش ایرانی نقل شده است. جمع و تعارض و همحوانیِ: تاریکی و روشنایی، خیر و شر، اهورامزدا و اهریمن و... موجب آفرینش می‌شود.

بیانِ رازِ ازدواج با محارم، انتها و هدفش تجدید و ادامهٔ حیات، رستاخیز و غلبه بر مرگ است. یونگ به ساختار کهن ازدواج با محارم، از آمیختهٔ تفاسیر عرفانی و روانشناختیِ ژرفا، با نقل نمونه‌هایی کهن از چنین وصلت‌هایی، در کتابِ شگفت‌انگیز خود موسوم به روانشناسی و کیمیاگری *Psychology and Alchemy*، در فصل چهارم، عنوان چهارم گزارش‌ها و پژوهش‌های خوبی ارائه کرده است که در کنار کتاب با ارزش ووندت به نام ازدواج با محارم که مجموعه‌ای ارزشمند از روایات و استوره‌های کهن روزگـار است، و کتاب میل جنسی و فرونشانی آن در جوامع نامتمدن کـه پژوهشی در قلمرو مردم‌شناسی است از برانیسلاو مالینوفسکی، برای هر پژوهشگری مغتنم است. نیز سه مجلد کتاب: دیانت و فرهنگ اقوام ابتدایی و مردم شناسیِ جوامع‌نخستین از نگارنده که شواهد بسیاری از این نوع ازدواج‌ها را میان جوامع ابتدایی عصرِ ما مورد پژوهش و تحلیل قرار داده، می‌تواند برای مشتاقان مآخذی کارساز باشد.

البته باید توجه داشت که در آن عصر و زمان، چنین سنّت و فریضه و قانونی در دین، از شرایع بوده و نیکو شمرده می‌شده است و در جهان باستان میان بسا از اقوام تا اندازه و به نسبتی شیوع داشته است و سبب نکوهش و قَدْح و مذمت نمی‌توانست قرار گیرد. چنان‌که این امر از سوی امام صادق "ع" یاد شده است، در: "گزیدهٔ کافی، جلد پنجم ـ ترجمه و

تحقیق: محمدباقر بهبودی، ص ۱۸٤.":

"یک نفر در حضور ابوعبدالله صادق"ع" از یک مرد مجوسی که با مادر و خواهرش به بستر می‌رود سخن گفت ابوعبدالله گفت: مباشرت او با مادر و خواهرش به عنوان ازدواج و بر اساس دین آنان صورت می‌گیرد".

به نظر می‌رسد که چنین روایتی اصالت نداشته باشد. شعوبیه و بسیاری از نویسندگان زرتشتیِ مزدایی، در دو سه قرن نخستین اسلامی در تاریخ ایران، جهت تعدیل فشار خارجی و توجیه باورها و رسوم و شرایع خودشان، چنین بیان‌های فراوانی بسیار جعل کردند که به گونه‌ای آنها را موجّه جلوه دهند. بی‌گمان آیهٔ بیست و سوم از سورهٔ نسا، توجهی به این رسم مألوف و معمول در گسترهٔ ایران و آیین مزدیسنی داشته که در مستعمراتِ عربیِ ایران، شئون آن نفوذی بسیار پیدا کرده بود. چنانکه ملاحظه می‌کنیم، شکل بیان و تحریم ـ معطوف است که مجوسیان یا مزدیسنانِ زرتشتی که ازدواج با محارم را فریضه‌ای جدانشدنی از دین می‌دانستند:

حُرِّمَت عَلَیْکُم اُمَّهٰتُکُم و بَناتُکُم و اَخَواتُکُم و عَمّٰتُکُم و خالٰتُکُم و بَناتُ الْاَخِ و بَناتُ الْاُخْتِ و اُمَّهٰتُکُمُ الَّتی اَرْضَعْنَکُم و اَخَواتُکُم مِنَ الرَّضٰعَةِ و اُمَّهٰتُ نِسائِکُم وَ رَبٰٓئِبُکُم الَّتی فی حُجورِکُم مِن نِسائِکُم الَّتی دَخَلْتُم بِهِنَّ فَاِن لَمْ تَکونوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلا جُناحُ عَلَیْکُم و حَلٰئِلُ اَبْنائِکُم الَّذینَ مِن اَصْلٰبِکُم وَ اَنْ تَجْمَعو بَیْنَ الاُخْتَیْنِ اِلّا ما قد سَلَف اِنَ الله کان غَفوراً رَحیما.

بر شما حرام شده است ازدواج با مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و آن مادرانتان که شما را شیر داده‌اند [دایه‌هایتان] و خواهرانتان از راه شیرخوارگی و مادران زنانتان و دختران زنانتان [از شوهر پیش] که در کنار شما پرورش یافته‌اند، از آن زنانی که بدیشان درآمده‌اید، و اگر به آنان در نیامده‌اید باکی و گناهی بر

شما نیست [در ازدواج با دختران آنها]، و زنان آن پسرانتان که از پشت شما باشند، و این که دو خواهر را با هم به زنی بگیرید، مگر آن چه پیش از این گذشت [که گناهش آمرزیده شده ولی باید از یکی جدا شوید]، که خداوند آمرزگار و مهربان است.

و چنان که ملاحظه می‌شود، با توجه به همهٔ مواردی که فقهای مزدیسنیِ زرتشتی "مجوس" در روایت پهلوی دربارهٔ طبقات محارم و فریضهٔ ازدواج با آنان نقل کرده‌اند، در اسلام حرام شمرده شده است.

دربارهٔ جَم و جَمی که خواهر و برادرند، به موجب منابع پهلوی روایتی از خویدو - دَه هست که اصل آن تقدیس این سنّت کهن است بر این بیان که ازدواج میان خواهر و برادر، بدیها و زشتی‌ها را از میان برده و موجب پیدایش نسلی مزدایی و نیکو می‌شود. امّا ازدواج با غیر هم‌خون، موجب پیدایی عقبه و نسلی زشت و حیوانی می‌شود.

به موجب "ریگ‌ودا، ماندالای دهم / سرود ۱۰" گفت‌وگویی عاشقانه میان یَم و یَمی "در سانسکریت ـ وداها ـ = در اوستا یَم و در منابع پهلوی جَم و جمی" جریان دارد. شکل بی‌پروا و عاشقانهٔ این سرود، با بافتی بی‌پرواتر و ساده، میان مَشْیَه و مَشْیانَه در بندهش باقی است.

به عقیدهٔ روت Roth یَم و یَمی خواهر و برادرند، چنان که در اساتیر ایرانی نیز خواهر و برادرند. به احتمال بسیار، سنّت ایرانی خویدو ـ ده میان خواهر و برادر بسیار کهن است. "کریستن‌سن" بر آن است که ماندالای دهم، حاصل دست‌کاری روحانیان هندوست که سنّت ازدواج میان خواهر و برادر را ناپسند شمرده‌اند و آن را به گونه‌ای نه خشن، بلکه ملایم نفی کرده‌اند. در سرود مذکور، یَمی به یَم برادرش می‌گوید:

"... پس بگذار روح من و تو به یک‌دیگر پیوندد، و چون شوهری مهربان

همسر من شو... حتا در رَحِم، خداوند توشتریِ [Tvaštari خداوند آفرینندهٔ موجودات زنده] زندگی‌بخش، و سازندهٔ همهٔ اشکال، و آفریننده، ما را همسر یک دیگر ساخته است. هیچ کس از خواست او سرپیچی نمی‌کند، آسمان و زمین معترف است که ما از آن اوییم... عشق یَم بر من که یمی هستم مسلط است تا بتوانم در کنار او بر یک بستر بیارامم. من چون زنی خود را تسلیم شوهرم می‌نمایم، مانند چرخ‌های ارابه بشتابید تا به دیگر برسیم..."

و این گفتار دل‌پذیر عاشقانه ادامه دارد، امّا یَم تن نمی‌دهد و به صورتی ملایم در نکوهش آن سخن می‌گوید که سابقهٔ مجاز و کهن آن را می‌رساند و معلوم نیست در چه زمان و برحسب چه تحولاتی، روحانیان هندو این رسم و سنّت را مسنوخ کردند ـ که در ایران توسط روحانیان ترغیب و تأکید می‌شد.

اینک روایاتی را مورد کاوش قرار دهیم که به بیانی، جَم و جَمی نخستین زوج بشر و نخستین زن و شوهر بوده‌اند. در "بندهش هندی بخش بیستم، ص ۱۰۶" زیر عنوان: دربارهٔ چگونگی میمون و خرس آمده است:

"گوید که چون فرّه از جم جدا شد، به سبب ترس از دیو، دیوی را به زنی گرفت و جَمَک را که خواهرش بود به زنی به دیوی داد. میمون و خرس دم دار و دیگر سَرده‌های [انواع] ویرانگر از آنها پدید آمدند. این را نیز گوید که ضحاک در پادشاهی خود، بر زن جوانی دیوی هِشت، و مرد جوانی را به پری هِشت. ایشان در معرض نگاه او آمیزش کردند که از آن جفت‌گیری زنگی سیاه‌پوست به وجود آمد. ایشان از ایرانشهر گریختند، به کنارهٔ دریا مسکن کردند. اکنون در پی تازش به ایرانشهر آمیختند."

در "روایت پهلوی "شرح این داستان به نقل از "روایت" در صفحات پیشین گذشت.": خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که دربارهٔ جم پیداست... در این روایات آشکارا بیان می‌شود که چگونه اجرای سنّت نیکوی

خویدوده، موجب اصلاح نسل وشکوفایی و آسایش و فراخی می‌شود. این روایت، با ماندالای دهم از ریگ‌ودا که بدان اشاره‌ای شد، همانندی داشته و قابل مقایسه است؛ چه در آن جا نیز یَمَه یا جَمَک خواهان ازدواج و هم‌بستری است یا یَم یا جم ـ که وی به ملایمت نمی‌پذیرد.

داستان جم و جَمه خواهرش در "روایات پهلوی، در این‌جا به مقتضای زمان، با حذف تأکید و کِرْفه‌های خویدوده و در پرده به نظم درآمده است:

بدان دوری که شد جمشید بر تخت — خدایی‌چون‌بکردش گشت ره سخت
گرفته تخت او ضحاک ماران — زبیمش شاه جم گشته گریزان
بُدش خواهر به همراه اندر آن راه — جَمّه نام بدان کو بود همراه
بُدند هرجا شبان و روز پرغم — همی تا هفت سال آن دختر و جم
زشه ضحاک بودند آن هراسان — برایشان کرد مکری دیو شیطان
فرستادش دو دیو بد در آنجا — که‌تابفریبدآن‌جمشیدازکردارش‌آگاه
چو هر دو دیو رفته اندر آن راه — نبُد جمشید از کردارش آگاه
بپرسید ازیشان شاه جمشید — شما خود از کجا این دم بیایید
بگفتا ما گریزانیم از شاه — کنون با شما باشیم همراه
بیا تا شادمان باشیم هر روز — به یکدیگر نشینیم شاد و فیروز
دهم همشیره را با تو همین دم — تو هم با من بده این را مخور غم
که باشیم شادمان هر دو به دنیا — نباشد از شهنشه بیم ما را
بدان تا شاه این کشور نداند — چو داند جان ما هر دو ستاند
چو شه جمشید این گفتار بشنید — همانگه شاد شد، بسیار خندید
ندانست از فریب و مکر او جم — هم از گفتار ایشان گشت خرم
ازوبستود [بستد] و خواهرخود بدادش — چو جم پیشش برفت آنگاه زادش
پدید آمد در آن روز و در آن دم — همان میمون و خرس از دُرُج وز جم

دگـر پـایی دوال و هـم سپرگوش — پدید آمد در آن روز این تو بنیوش
هم از دیـو و همان زن انـدر آن دور — همان‌زن‌خوردآن دم‌خودبسی جور
پدید آمد بـه چـندان گـون خـراستر — بکـن ایـن گـفته را از مـن تـو بـاور
بـه چـندین سـال مـی‌بودند بـا هـم — گـزند از اهـرمن گشـتند پـرغم
تـو بـنگر قـدرت آن پـاک دادار — سبب سـازی بکـردش انـدر آن کـار
همـان هـمشیرهٔ جـمشید آن روز — گـزند از اهـرمن او بـود پـرسوز
بـنالیدش بـه پـیش قـادر راد — رسـیدش او بـه غـور و گشت آزاد
نـمودش رای یـزدان انـدر آن زن — نـدانـم تـا کـنم بـر خـلق روشـن
شکست آورد بـا دیـوان و شیطان — شـدند آواره انـدر روی کـیهان
بـه دوزخ رفـته آن هـر دو پـر از غـم — هـمان دیـو و دُرُج گشـتند خـود گـم
چو شه جمشید دانست حال آن روز — شـبان و روز آن مـی‌بود پـرسوز
از آن پس سـال صـد در بـیشهٔ چـین — بگشـتندش شـنو ایـن گـفتهٔ دیـن

شرحی دربارهٔ احکام شرعی و قانونی خویدُو ـ ده

رسالهٔ فقهی و قانونی یک موبد صاحب نام دربارهٔ ازدواج مقدّس، احکام دقیق شرعی و قانونی در دادگاه‌ها، فِرَقِ زرتشتی بعد از اسلام، چگونگی کِرفه یا ثوابِ ازدواج مقدّس پس از انجام کاملِ زناشویی، در پناهِ اورمزد بودنِ این کسان، در شمار مقدّسان و این‌که پس از مرگ بدون هیچ پرسشی به بهشت می‌روند، ترجمه و نقل‌هایی از دیگر از موبدان

انتشار کتاب "ایمیت اَشاوَهیشتان" در واقع هر نوع ابهام و تردیدی را در مورد مسألهٔ خویدوده برطرف کرد. البته نشر رسالهٔ "روایت پهلوی" نیز پس

از آن، به طور کلی مسأله را از ابهام به درآورد.

رسالهٔ مذکور، با عنوان "روایت ایمیت اَشاوَهیشت" به سال ۱۹۶۲ در بمبئی، متن پهلوی، آوانویس و ترجمه ـ توسط موبد پارسی و دانشمند بهرام‌گور تهمورث انکلسریا به چاپ رسید:

Rivayat - i Hemit-i Ašâvahištân. Edited by: Behramgore T. Anklesaria, M.A.Bomabay, 1962.

ایمیت یا امید، پسر آشه وَهیشته برادرزادهٔ موبد بزرگ و نامی کرمان، منوش چیهر است که زات سْپَرَم نیز از موبدان بزرگ کرمان و نیمروز، برادرش بوده و کتاب‌های: نامه‌ها، داتستان دینیک و گزیده‌های زات‌سپَرَم [آزادگُل] از آنان است که یادشان گذشت. این خانواده همه از موبدان بزرگ و صاحب رأی و صاحب فتوا بوده‌اند و از اعقاب موبدان موبد آتور فرنبغ Ator-Franbay محسوب می‌شدند. وی پس از درگذشت عمویش، موبد "منوش چیهر گُشن جم Gošn-Jam به جای وی نشست و موبد بزرگ سراسر خطهٔ جنوب ایران شد.

در مجموعهٔ روایاتی که از وی باقی است، ٤٤ پرسش از سوی کسی موسوم به آتَرگُشْنَسْب، پسر مهر آتش، پسر آتَرگُشَسْب از وی شده است. از این کتاب علاوه بر چاپ انکلسریا که بدان اشاره شده، آوانویسی و ترجمه‌ای به انگلیسی، توسط خانم "نزهت ـ صفا اصفهانی" توسط دانشگاه هاروارد نیز منتشر شده است:*

Rivayat-i Hemit-i asawahistan A study in zoroastrian law. By: Nezhat safa-isfehani. Harvardiranian servies, II, 1980.

*. ترجمهٔ کامل و پیوستهٔ این متن حقوقی و قانونی دربارهٔ احکام ازدواج‌های با محارم در پایان کتاب نقل شده است.

دومناش نیز بخش‌هایی، بهتر گفته شود پرسش‌ها و پاسخ‌هایی از این رساله را ترجمه و با شرح منتشر کرده است، در:

J.de Menasce in *Revue de l'histoire des Religions* (paris, 1926) and Festschrift fur Eilers (Wiesbaden, 1967).

بندها یا پرسش‌های ۲۲، ۲٤، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰ ویژگی دارد به احکام دینی خیتو ـ دَس "Keto-das"، که آن را با وضوح شرح کرده است. در زمانی پیش از چاپ و انتشار "روایت پهلوی ـ و ـ روایت ایمیت اَشاوَهیشتان" اعتراضاتی شدید نسبت به رواج و واقعیت این رسم انجام می‌شد. هرچند در کتاب "دینکرد" که خلاصهٔ ترجمهٔ پهلوی اوستا بود، این امر به روشنی شرح شده بود. امّا پاسخ‌های کتاب مورد نظر در مورد کاربندی این رسم، اَشکال گوناگون آن "ازدواج با خواهر، دختر، مادر"، شبه تشریفاتی بودن آن "قول و پیمان لفظی، گواهی‌ها" و خصوصاً در مورد اعتقاد به ماهیت شایسته و ستودهٔ این عمل، که به موجب روایت پهلوی، به نقل از اوستا، آن جا که زرتشت از هرمزد می‌پرسد بهترین کار کرفه و ثواب که پدید آوردی کدام است، هرمزد از جمله می‌گوید "خویدودَه" می‌باشد. در روایت پهلوی و رسالهٔ مورد نظر و کتاب هشتم و سوم دینکرد، احکامِ چنین سنّتی آمده است. اگر کسی نیت چنین کاری کند یا هزینهٔ آن را داده و سبب شود دیگری آن را انجام دهد، یا اگر او را خواهر، مادر و دختری نیست، نیت کند و کسی را که واجد شرایط است برانیگزد تا از سوی او و به نیت و نیابت او خویدوده کند، یا هرگاه کسی نیت کند و عمل نکند ـ یا موجب گناه برهم زدن خویدوده شود و... ثواب‌ها و عقاب‌ها یاد شده است. در "ماتیکان هزار داتستان" یا هزار مادّهٔ قضایی نیز کم و بیش به این احکام اشاره شده است، امّا نه با چنین

وضوحی.
در "تاریخ ایران، جلد چهارم، چاپ کمبریج ـ ص ٤٧٥" آمده که: "از لحاظ زمینهٔ تاریخی حیرت‌انگیز است که این رسم با تمام قوت در داخل جامعهٔ مزدایی که از همه سو در احاطهٔ اسلام بود دوام آورد. نمی‌دانیم که آیا زمامداران مسلمان از این مسأله بی‌خبر بودند یا ترجیح می‌دادند در مورد اعمالی که دقیقاً به حقوق شخصی "رعایای" آنان مربوط می‌گشت تجاهل کنند؟"

پاسخ این مسأله روشن است. در قرون نخستین اسلامی، اقلیت‌های مذهبی، "هرگاه بتوان به ایرانیان که به دین خود باقی مانده بودند، اطلاق اقلیت نمود" از آزادی برخوردار بودند و در اجرای مراسم و مناسک مذهبی مختار بودند. به همین جهت است که رسم خویدوده را پنهان نمی‌کردند ـ امّا چون بر اثر تغییر نظام سیاسی ـ دینی، ایرانیان از بندهای سخت استبداد و حکومت جبارانهٔ مذهبی زمان ساسانیان آزاد و رها شده بودند، خود از انجام چنین رسوم و احکامی سرباز می‌زدند ـ به ویژه که در جهان آن روز، چنین سنّت‌ها و آداب و عاداتی، کاملاً متروک و مهجور شده بود.

در قرون نخستین اسلامی، در مناطقی از ایران، از جمله جنوب ایران که مورد بحث است و موبدان بزرگ آثار خود را از خود ایرانیانی برمی‌گزید که به دین خود باقی مانده بودند و به آزادی مطابق دین و رسوم خود رفتار می‌کردند "نگاه کنید به: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، تألیف برتولد اشپولر Bertold Spuler ترجمهٔ دکتر جواد فلاطوری، ص ٣٣٤ به بعد". امّا در میان خودِ این گروه از ایرانیان، جنبش‌هایی برای اصلاح چنین عادات و عقایدی به وجود می‌آمد که کم

نیست. در کتاب "اَلْمِلَل وَ اَلْنِحَل ـ تألیف عبدالکریم شهرستانی ـ با تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، ص ۱۸۵ آمده است":

"و از مجوس زرادشتیه، صنفی است که آن را "سیسانیه و به آفریدیه" خوانند و رئیس ایشان شخصی بود از رستاق نیشابور که نامش خواف بود و او بود که بنای ناحیهٔ خوافِ خراسان کرده. در زمان ابومسلم صاحب الدوله خروج کرد. در اصل زمزمی "اهل زمزمه، زرتشتی" و آتش پرستیدی. ترک آتش‌پرستی کرد و مجوس را از آتش پرستیدن منع کرد و کتابی وضع کرد از برای مجوس و به ارسال شعور امر کرد ایشان را و امهات و بنات و اخوات را "مادران و دختران و برادران" بر ایشان حرام کرد... موبد مجوس ـ خواف را به حضرت ابومسلم بُرد و او را بر در جامع نیشابور مقتول گردانید..."

باری، چنان که اشاره شد، در "روایت ایمیت اَشَه وَهیشتان" بندهای ۲۴، ۲۲، ۲۶ تا ۳۰ راجع است به این شیوهٔ ویژه در ازدواج که ترجمهٔ واژه به واژهٔ آن نقل می‌شود [جمع بندها در پایان کتاب، یک‌جا آمده است]:

بند ۲۲. پرسش: مردی را خواهری هست، و هنگامی گفته بود که خواهر به زنی گیرم. مادر و پدرش پذیرفته بودند که خواهر به زنی گیرد. سپس به بهانه‌ای نگیرد. روزگاری بر آن بگذرد. سپس مردی فراز آید و گوید که خواهر به کرفهٔ من به زنی گیر تا از برایش دِرْهَم‌تان دهم. او [خواهر] را گیرد و دِرهَم را نیز گیرد.

۲. آیا این مرد را که به برادر درهم داد کِرْفَهٔ [ثواب] خْویدوُدَه بوَد یا نه؟

چه اگر آن چه [برادر] از پیش گفته بود ندانـد و [برادر] آن مـرد را نگوید که این کرده را پذیرفته است، آیا آن‌گاه دادِستان بگردد یا نه؟

پاسخ پرسش ۲۲: ۳ـ اگر چیزی دیگر اندر نیست ایدون پیداست که

آن پذیرش [به زنی گرفتن خواهر] که پیشتر گفته شد از میان رفته است، و اندر آن هنگام خویدوُدَه نیز به عمل نیامده است.

سپس که به هم کِرْفه گی این مرد که دِرهم داد به عمل آید، آن سخنِ پذیرش را که پیشتر رفته بود گفته شود یا نه، فرقی بدان نیست. این خویدوُدَه را که کنند این کِرفَه بوَد. عمل کنندهٔ آن و دِرهم دهنده هم کِرفه‌اند. ایشان هر دو از کِرفهٔ این خویدوُدَه ورزیدن بهره یابند.

در این پرسش و پاسخ، قانون شرع را دربارهٔ نوعِ خویدوُده یا خیتوک دَس میان خواهر و برادر، در نوعی خاص بیان می‌کند و هم بهرگیِ برادر را در ازدواج با خواهر در کرفه و ثواب حاصله با شخص ثالث شرح می‌دهد. دربارهٔ چنین احکام شرعی، در "روایت پهلوی" نیز مطالبی هست که گذشت و در "وَچَرْکَرْت دینیک" یا فتواهای دینی نیز مطالبی هست.

در پرسش و پاسخ بیست و چهار، حکم شرعی دربارهٔ کسی است که چنین ازدواج مقدّسی را برهم زند. حکم و فتوای شرعی در مورد کسی که خویدوُدَه یا ازدواج مقدّس را میان خواهر و برادر برهم زند و دختری را که باید به ازدواج برادر خود درآید، به عقد درآورد، حکم شرعی درباره‌اش، همان حکم و حدِ شرعی "زن ربایی" است که حد و مجازاتش مرگ و اعدام است و در جهان پسین، روان چنین کسی هیچ‌گاه به بهشت اندر نمی‌شود و گناهش غیرقابل بخشایش است. به کرّات در احکام دینی، این حکم اِبرام و تأکیدشده است که کسی که مانع‌انجام خویدوُدَه شود، در این‌جهان مرگ ارزان "= محکوم به مرگ" و در آن جهان مخلّد در دوزخ است و از جمله گناهان کبیرهٔ غیرقابل بخشایش است. امّا کسی که مرتکب گناهان کبیرهٔ مرگ ارزان دیگر شده باشد، اگر ازدواج مقدسِ خویدوُدَه را انجام دهد، گناهان مرگ ارزان وی بخشیده شده و از حدّ شرعی و مجازات مرگ

آن پذیرش [به زنی گرفتن خواهر] که پیشتر گفته شد از میان رفته است، و اندر آن هنگام خویدوُدَه نیز به عمل نیامده است.

سپس که به هم کِرْفه گِی این مرد که دِرهم داد به عمل آید، آن سخنِ پذیرش را که پیشتر رفته بود گفته شود یا نه، فرقی بدان نیست. این خویدوُدَه را که کنند این کِرفَه بوَد. عمل کنندهٔ آن و دِرهم دهنده هم کِرفه‌اند. ایشان هر دو از کِرفَهٔ این خویدوُدَه ورزیدن بهره یابند.

در این پرسش و پاسخ، قانون شرع را دربارهٔ نوعِ خویدوُده یا خیتوک دَس میان خواهر و برادر، در نوعی خاص بیان می‌کند و هم بهرگیِ برادر را در ازدواج با خواهر در کرفه و ثواب حاصله با شخص ثالث شرح می‌دهد. دربارهٔ چنین احکام شرعی، در "روایت پهلوی" نیز مطالبی هست که گذشت و در "وَچَرْکَرْتِ دینیک" یا فتواهای دینی نیز مطالبی هست.

در پرسش و پاسخ بیست و چهار، حکم شرعی دربارهٔ کسی است که چنین ازدواج مقدّسی را برهم زند. حکم و فتوای شرعی در مورد کسی که خویدوُدَه یا ازدواج مقدّس را میان خواهر و برادر برهم زند و دختری را که باید به ازدواج برادر خود درآید، به عقد درآورد، حکم شرعی درباره‌اش، همان حکم و حدِ شرعی "زن ربایی" است که حد و مجازاتش مرگ و اعدام است و در جهان پسین، روان چنین کسی هیچ‌گاه به بهشت اندر نمی‌شود و گناهش غیرقابل بخشایش است. به کرّات در احکام دینی، این حکم اِبرام و تأکیدشده است که کسی که مانع انجام خویدوُدَه شود، در این جهان مرگ ارزان "= محکوم به مرگ" و در آن جهان مخلّد در دوزخ است و از جمله گناهان کبیرهٔ غیرقابل بخشایش است. امّا کسی که مرتکب گناهان کبیرهٔ مرگ ارزان دیگر شده باشد، اگر ازدواج مقدسِ خویدوُدَه را انجام دهد، گناهان مرگ ارزان وی بخشیده شده و از حدّ شرعی و مجازات مرگ

بخشیده می‌شود.

پرسش ۲۴: ۱ ـ مردی که خواهری بُوَدَش از همان پدر و مادر، به همداستانیِ [موافقتِ] خواهر پذیرد که: خواهر را به زنی گیرم.

[امّا] پیش از آن که گواه گیرد و به سالاری رسد، مردی رسد و بی‌دستوریِ پدر و مادر و برادر [او را] به زنی گیرد، گناه کاریِ او تا چه حد است؟

پاسخ: ۲ ـ اگر چیزی جدا از آن اندرش نیست، گناه به این آیین اندر، پایهٔ [= برابرِ] زن‌ربایی [است]، و زن‌ربایی اندر پایهٔ مرگ ارزانی؛

و نیز این که گناهِ خویدوُدَه شکنی بدان اندر [است].

۳. اندر دینِ به ایدون پیدا [ست] که [هر] که خویدوُدَه بشکند، چنان که آن خویدوُدَه به کردن [= به عمل] در نیاید، آنگاه به آن برترین جهان [= اَخْوان Axvân] نرسد. میان او و برترین جهان فاصله‌ای چندِ پهنا و ژرفای زمین به‌ایستد [= بوَد]، او را به آن برترین جهان نهلند.

پرسش‌های ۲۵ و ۲۶: دربارهٔ مردمی است که از بهدینی به بددینی اندر شوند، یعنی از دین زرتشتی برگشته و دینی دیگر اختیار کنند ـ که به موجب احکام، مجازات مرتدین و از دین برگشتگان مرگ بوده است. و مردمی که به بددینی گرویده و پشیمان شوند. آنگاه از پرسش ۲۷ تا ۳۰ پرسش‌ها و پاسخ‌ها دربارهٔ ازدواج مقدّس یا خویدوُدَه "= خیتوک دَس" می‌باشد.

جهت آن که از کِرفَه یا ثوابِ بزرگِ ازدواج مقدّس، هر کسی برخوردار باشد، رسم بود و دستور شرعی که افراد می‌توانند درهم و پول به دیگران بدهند که به نام و به نیت آنان خویدوُدَه کنند. در پرسش ۲۷ نیز پرسش و پاسخ دربارهٔ این مسأله می‌باشد:

پرسش ۲۷: ۱. مردی که برای دِرهم خویدوُدَه کند، آیا کِرفه او راست که

کُند [یا او راکه دِرهم دهد؟] و اگر از آنِ هر دو بوَد، پیداکنید [روشن سازید]که هر یک را کِرفه چند است؟

پاسخ: ۲. اگر چیزی دیگر اندر نیست، او که خویدوُدَه می‌کند به هم کِرفَه‌گی کسی که دِرهم می‌دهد، سهم هر دو از خویدوُدَه برابر است.

امّا او راکه خویدوُدَه به تنِ خویش [جسماً]کرده است، به مینو پاداش بیشتر است تا او راکه به تنِ خویش نکرده است.

۳. این هست که [کنندهٔ خویدوُدَه] اگر بهشتی باشد آن‌گاه روانش را گاهی بزرگ‌تر بوَد، و اگر دوزخی، آن‌گاه مینویِ خویدوُدَه رنج و عذاب را [از روانِ او] باز دارد؛ و پیرامونِ روانِ آن که خویدوُدَه به تنِ خویش ورزیده چون دیواری و بارویی بوَد.

٤. اگر خویدوُدَه نه به هم کِرفَه‌گی او کنند که دِرهم دهنده بوَد، او که هم دِرهم دهنده است کِرفه‌اش کم بوَد از او که خویدوُدَه کرده است.

در پرسش و پاسخ ۲۷، مسأله دربارهٔ این است که آیا ثواب و مزد آن کس بیشتر است که مزد می‌دهد تا به نیابت او خویدوُدَه کنند، یا کسی که خود مستقیماً مبادرت به این کِرفه می‌کند. مسألهٔ دیگر، ارزش اُخرویِ خویدوُدَه می‌باشد. کننده اگر بهشتی باشد، در بهشت قدر و مکانش می‌افزاید، چنانکه "ارداویراف" هنگام مشاهدهٔ بهشتیانی که خویدوده کرده بودند، از جاه و مقام و روشنی‌شان در شگفت می‌شود. نیز در دوزخ آنان را می‌بیند که به خویدوُدَه بی‌اعتنا مانده، نکرده یا آن را برهم زده‌اند. آن اندازه در ثواب و عبادت و کردار نیک، انجام خویدوُدَه عظیم است، که دارای مینو و روانی است. کسانی که دوزخی باشند و بدکار ـ امّا خویدوُدَه را انجام داده باشند، مینوی خودیدوُدَه در دوزخ از آنان حمایت کرده و چون سپر و دیواری، آنان را از عذاب حفظ می‌کند.

پرسش ۲۸: ۱. خویدوُدَه که با مادر و خواهر می‌کنند که شان فرزندزایی نیست، آیا کِرفَهٔ خویدوُدَه کامل بوَد، وگرنه چه گونه بُوَد؟

کِرفَهٔ همهٔ خویدوُدَه یک‌سان است یا برخی بیشتر کِرْفه‌مَند هستند؟

پاسخ: ۲. خویدوُدَه با هر سه [= مادر، دختر، خواهر] به هر داد [= سن یا روش] که باشند، که کنند، کِرفَهٔ خویدوُدَه کامل بوَد. این که فرزندزایی‌شان نبوَد کاهشی به کِرفَهٔ خویدوُدَه اندر نیاید.

پرسش این است که آیا هنگامی که در سنین بالا و کهولت که امیدی به فرزندزایی نیست، عمل خویدوُدَ انجام شود، از دیدگاه و مقدار ثواب و اجر و مزد، با انجام عمل در جوانی یکی است یا نه. پاسخ مثبت است مبنی بر آن که نَفْس عمل مهم است. اگر کسی در جوانی از این فریضه غفلت کرد، در پیری نیز می‌تواند جبران کند، اشاره به سه نوع خویدوُدَه، چنان که نقل از "روایت پهلوی" گذشت، با مادر، با دختر و با خواهر است که به ترتیب ثواب و کرفه‌شان متفاوت است. در "دینکرد" شرحی هست که علت افزونی و کاستی را شرح می‌دهد.

پرسش ۲۹: ۱. او که خویدوُدَه کند، [پس] از خویدوُدَه کردن، کون مرزی [= لواط] کند، آن گاه دوباره خویدوُدَه کند دادستانش [حکم] چیست؟

پاسخ: ۲. هر که کون مرزی کُند مرگ ارزانی است.

۳. این گناه چنان گران است که حتا کِرفهٔ خویدوُدَه را ازش بزداید.

٤. امّا اگر [گناه کار] پیشِ رَدان گرید و با منش [= از رویِ اخلاص] از این گناه اظهار پشیمانی [پَتِت = توبه، بازگشت از گناه] کند، و تن به پادآفراه کفارهٔ گناه بسپارد، اگر پادافراهش به سر رسد، آنگاه به گیتی نجات یابد.

۵. اگر بدون اظهار پشیمانی از گیتی بشود، آن گاه به مینو به خاطر خویدوده کردن به تن [= جسماً] سودش آن گونه بوَد. چون او که به دوزخ

به خاطر خویدودَهی که به تنِ خویش ورزیده است [نک: پرسش ۲۷ بند ۳].

٦. اگر اندرگیتی اظهار پشیمانی کرده بود و نکشندش و پشیمان از دنیا رود، آن‌گاه به روز شـتوش [Stoš روز چهارم پس از مـرگ] کـفاره‌اش را به‌شمار آورند.

۷. اگر از شتوش بگذرد آن‌گاه کرفه‌هایش را با خویدودهی به او بـاز دهند.

۸. به‌خاطر گرانیِ بیش از اندازهٔ [گناهِ] کون مرزی، چه پیش و چه پس [از خویدوده که کنند] یک‌سان است.

پرسش ۳۰: ۱. مردی که منشش [= قصدش] به خویدوده بوَد، و با کسی که آن را می‌خواهد کند به بستر رود، به کامه گزاردن نـاتوان بـوَد بـه خـاطر سالمندی و کهولت یا بیماری ـ آن‌گاه کِرفهٔ خویدوده [برایش] بوَد یانه؟

پاسخ: ۲. کرفهٔ خویدوده هم‌چنان بوَد، چه به کنش [= عمل] کنند چه به منش هرچند کردن نتوان.

اگر در اثر ناتوانی به کردن نرسد هم‌چنان کِرفه است. به کُنش که کامل نکنند امّا به منش، هم‌چنان فریاد [= یاری] بزرگی بوَد که به روان رسد.

این تأکیدها برای رسانیدن اهمیت خویدوده می‌باشد که حتا یک مؤمن مزدایی، باید در صورت فراهم نبودن شرایط، به نیابت از سویش، ثواب او را با گماردن دیگری به این عمل، برایش خریداری کنند. یا در اثر غفلت، حتا در پیری و ناتوانی ـ برای جبران می‌تواند خویدوده کند اگر به عمل نیز نرسد، چون نَفْسِ اجرای سنّت و فریضه را کرده باشد.

امّا به شکلی که خواهد آمد، اگر هم‌بستری بـه عـمل رسـد و سـه تـا چهاربار، کسی در بستر خویدوده کند، برای هـمیشه آمـرزیده، بـهشتی و

مصون از وسوسهٔ اهریمن و دیـوان مـی‌شود. در رسالهٔ ایمیت اَشاوَهیشتان مواردی دیگر نیز دربارهٔ احکام و سنن و فریضهٔ ازدواج با محارم هست که ترجمهٔ فارسی کتاب نیز برای پژوهندگان بسیار مغتنم می‌باشد.

اشاره شد که هرگاه خویدوده در عمل انجام شود و به فعلیت رسد، کرفه و اهمیت آن غیرقابل توصیف است. اگر چهاربار کسی که خویدوده کرده است، با همسرش هم‌بستر شود، مینوی خویدوده، هم‌چون زره و حفاظ و پوششی، وی را از همهٔ آسیب‌ها و وسـوسه‌ها و نـفوذ اهـریمن و دیـوان محافظت کرده و هیچ‌گاه از خویشی هرمزد و امشاسپندان جدا نمی‌شود.

این مطلب را تا جایی که نگارنده تحقیق کرده است، در روایت پهلوی، بخش ٥٦، در کتاب "شایست‌ناشایست" بخش ۱۸، در تفسیر پهلوی یشت ۱۳، فروردین یشت، بند ۱۳۸ دیده است. به نظر می‌رسد که با توجه به یادکرد و اشارات نویسندگان و موبدانِ رساله‌های یاد شده ـ از متن اوستا گرفته شده باشد. موضوع در ضمن توصیف و شرح مراسم "دْرون و مْیَزد" است. دْرون draona، نانِ بدون خمیر مایهٔ گردی بوده است که صورت نمادین و استعاره آمیز داشته و با مراسم ویژهٔ مذهبی درست می‌شده. مْیَزد Myazd نیز به معنی نذر و میهمانی و ولیمه‌ای بوده که از گوشت و نان و میوه و لُرک "= آجیل مقدّس نذری" تشکیل شده و در مراسم عبادت بـرای فْـرَوَشیان یـا ارواح درگذشتگان و ایزدان ـ به صورت سفره و میهمانی و اوستاخوانی بـرگزار می‌گشته است.

این توصیف در بخش ٥٦ از "روایت پهلوی" و بخش ۱۸ از "شایست ناشایست" آمده است. موبد و دانشمند پارسی، اِرواد بامانجی نَسـروانـجی دَهابْهار، این بخش را ـ متن پهلوی آن را با چند نسخه مقابله و تصحیح کرده

و به سال ۱۹۱۳ در کتاب "روایت پهلوی با داتستان دینیک" به چاپ رسانیده است. در ترجمهٔ "روایت پهلوی"، از مهشید میرفخرایی، بخش ٥٦، ص ٦٨ - ٦٧" نقل است. از بند ۱۳ تا ۱٦ چنین است:

"و دیو خشم نیز به هرزه گفت که:
در گیتی سه چیز مهم است که به شکل مادی درکارند.
اهریمن به هرزه گفت که: آن سه چیز چیست؟
دیو خشم گفت که: میَزْد، گاهَنبار - و - خویدودَه.

اهریمن گفت که: اگر تو بخواهی چارهٔ این دو چیز بدانی، چه خود به میَزْد، برس، بر اندیشهٔ ایشان بنشین تا گفت‌وگو کنند، پس ایزد از نزدیک ایشان بِروَد. به گاهنبار برس، تا از یکدیگر چیزی بدزدند. چون یکی از دیگری چیزی بدزدد. گاهنبار شکست.

خویدوده را رهاکن که تو، نیز من، چارهٔ آنها را ندانیم. چه اگر چهاربار نزدیک شوند [نزدیکی کنند]، مرد و زن هرگز از خویشی هرمزد نروند [= دور نشوند] بلکه ایشان راکم فرزندی باید داد تا ایزدان را، به سبب کم‌فرزندی، بدیشان میل نباشد وگرنه هیچ‌کاری به مرد و زن نتوان کرد."

در "رسالهٔ شایست‌ناشایست" بخش ۱۸، بدون توصیف مراسم درون و میزد، تنها همین مطلب منقول است. دیو خشم به نزد اهریمن رفته و شکایت می‌کند که من به گیتی نمی‌روم، چون هرمزد سه چیز برای مردم آفریده است که من نمی‌توانم آنان را از راستی باز دارم. اهریمن می‌پرسد که آن سه چیز چیست؟ دیو خشم می‌گوید: گاهنبار، میزد - و - خویدوده.

اهریمن به او می‌آموزد که به جشن گاهنبار اندر شو. مردم را وسوسه کن تا از هم چیزی بدزدند، پس گاهنبار شکسته شو و کار به کام تو باشد. به مجلس میزد داخل شود و به وسوسه در اندیشهٔ مردم بنشین که سخن گویند،

پس مْیزْدْ نیز شکسته شود. امّا از کار وسوسه در آنان که خویدوده کرده‌اند بگذر که من چاره‌ای برای آن نمی‌دانم، چه اگر خویدوده کنند و چهار بار هم‌بستر شوند - دیگر هیچ‌گاه از نزدیکی و خویشی هرمزد دور نشوند:

West: *Pahlavi Texts*. part I,PP. 387-389.

"شایست‌ناشایست" اخیراً توسط "خانم کتایون مزداپور" به فارسی ترجمه شده است. فرگرد ۱۸ از این ترجمه، ص ۲۳۳ - ۲۳۲ نقل می‌شود:

"در کتاب‌دین گفته شده است که خشم به پیش اهریمن دوید و گفت که من در گیتی نروم، چه هرمزد خدای در گیتی سه چیز آفریده است که من در برابر آن، هیچ‌کاری نمی‌توانم کرد. اهریمن گفت که بگوی که آن سه چیز کدام است؟ خشم گفت که گاهنبار و مْیَزْد و خْویدودَس. اهریمن گفت که در گاهنبار برس. اگر از ایشان یکی از دیگری چیزی بدزدید، گاهنبار شکسته شد و کار به کام تو باشد. در مْیَزْد برس. اگر از ایشان یکی سخن بگوید، مْیَزْد شکسته شد، و کار به کام تو باشد.

خویدودس را رها کن، من چارهٔ آن ندانم، چه هر کس که زن را چهار بار به نزدیک شد، از خویشی هرمزد و امشاسپندان جدا نشود."

در "شایست‌ناشایست، بخش ۸ بند ۱۸" نیز از روایت "نرسی بُرزمهر" آمده است که انجام خویدودَس و ثواب آن، گناه مرگ ارزان را باطل کرده و گناهکار را می‌بخشاید. قابل اشاره است که این کتاب یکی از مراجع فقهی و معتبر زمان ساسانیان است که در همان دوران و پیش از سقوط ساسانیان، و در اوج جاری بودن قوانین شرعی مزدیسنان نوشته شده است. و نرسی بُرزمهر، نام یکی از موبدان و مراجع مزدایی است که در کنار بسا از صاحبان فتوای دیگر چون: **آبَزگ، نیوگشسب، کی‌آذر بوزید، میدیوماه، روشن، سوشیانس، مرد بود، نریوسنگ، وَنْدْ هرمزد، بُخت آفرید، آدرباد مهرسپندان، آدرباد زرتشتان آمده است**

که نام و نشان برخی از این مراجع و موبدان بـزرگ و صـاحب فـتوا، در ترجمهٔ پهلوی وندیداد نیز آمده است. در متن اوستایی یشت ۱۳ بند ۱۳۸ از یکی از پارسایان موسوم به فْرَذاخْشْتی Fraδâxšti از خانوادهٔ خونْبْیَه Xunbya یاد شده است که به موجب کتاب نهم دینکرد "بـخش ۱۵ بـند ۱۱، چـاپ سَن‌جانا" در شمار هفت شـهریاران جـاودانـی خـونیرَس مـحسوب است. اهمیت این پاک دین برای مبارزه کردن با دیو خشم است و مقاومت در برابر وی. به همین جهت است که در گزارش پهلوی این یشت آمده است که توان و نیروی دیو خشم "اَئِشْمَه، ایشم، خشم" در برابر انـجام یـافتن رسـم مذهبی خویدودَه از بین می‌رود.

در مطالب گذشته از "داتستان دینیک" اثر مورد توجه موبدِ موبدانِ جنوب ایران "منوش چیهر گُشْن جم" یاد شد. در بخش ۳۷ بند ۸۲ در مورد آغاز نـوع سوم خویدودَه آورده است که: اهریمن انسان یکتا راکه نامش کیومرث بود، نابودکرد، و پس از رویدادهایی کیومرث به صورت یک مرد و یک زن به نـام‌های مَشـیَه و مَشـیانَه Marhaya-Marhiyoih = " Mašya-Mašyâna ضـبط وِست در(S.B.E.VOL, XVIII,P.105) بـه زمـین بـرگشت. و ایـن دو بـا خویدوُدَه میان خواهر و برادر، نسل بشر را در جهان پدید آورده و زیـاد کردند. در همین کتاب، بخش ٦٥ نیز مربوط است به همین نوع خویدوُدَه. در بخش ٦٤ بندهای ۷ ـ ۳ نیز با شرحی بیشتر. از "موبدمنوش‌چیهر" پرسش شده است که چه کسی خویدوده را فرموده است "بخش ٦٥ بندهای ۳ ـ ۲": "پاسخ این است: نخستین عمل خویدوده رامشیه و مشیانه [آدم و حوّا] انجام دادند که برادر و خواهر بودند. در بخش ۷۷ بندهای ۲ و ٤ نیز از خویدوده میان خواهر و برادر یاد شده است. در "بُنْدَهِشن" بخش پانزدهم، به طـور مشروح از پیدایی زوج نخستین یاد شده، که بسیار جالب توجه است، بخش

۱۵ بـــندهای ۲٤ ـ ۱ "S.B.E.VOL,5.PP.52-57" در بـندهای ۲۲ ـ ۲۰ از خویدوده میان خواهر و برادر یاد شده است که چون توصیفی در خور نقل نیست، از نقل آن خودداری شد. امّا نکته‌ای جالب در این ماجرا، آن است که مشیه و مشیانه نخستین زوج توأمان خود راکه پسری و دختری بود، به واسطهٔ شیرینی و خوش‌خوراکی خوردند.

به همین جهت اهورامزدا، آن شیرینی را از نوزادان گـرفت تـا دیگـر خورده نشوند. پس: "آنان دارای هفت جفت فرزند شدند، هر جفتی پسری و دختری. هر یک از برادرها و خواهرها، زن و شوهر شدند و از هر جفتی به مدت پنجاه سال، فرزندانی زاده شدند."

دینکَرد ترجمهٔ کامل و پازندِ اوسـتای کـامل زمـان ساسانیان

منشأ اهورایی خیتوک‌دس، مراتب و اهمیّت سه گانهٔ این بنیاد دین، نقل‌هایی از سیّد مرتضی بن داعی حسنی در کتاب تبصرة العوام، اشارات خواجه نظام الملک در کتاب سِیَرالملوک، ازدواج مقدّس و مانی، نقل و شرحی از کتاب الفهرست

"دینکَرد" بزرگ‌ترین و مستندترین کتابی است که دربارهٔ اوستای بزرگ و فشرده و گزیدهٔ بیست و یک نَسک اوستایِ دوران ساسانی است. ایـن مجموعه از سوی فقها و موبدان گردآوری و تنظیم شد که در نه جلد است و دو کتاب نخستین و بخشی از کتاب سوم از این مجموعه به ما نرسیده است.

بـه مـوجب هـمین مـجموعه کـه خـلاصهٔ اوستایِ ساسانی است، از نسک‌هایی از اوستا که در آن از خویدوده یاد شده بوده آگاه می‌شویم. در

نَسک یازدهم اوستا، موسوم به "وَشتَگ نَسک (S.B.E. VOL,XVIII,P.397) Vaštag-Nask فرگرد بیست و یکم آمده است: "دختری که با پدر ازدواج می‌کند، چون زنی که مردی دیگری را به شوهری قبول می‌کند، باید نسبت به پدر و شوهر خود مراسم احترام و حقوق لازم را مراعات کند."

در بَغ نَسک Bako-Nask، یا سومین نسک اوستا، به موجب دینکرد (S.B.E.Vol.XVIIIP.397) در فرگرد ۲۱ از شرایط و شرایعی یاد شده دربارهٔ پدری که دختر خود را به زنی گیرد، یا پسری که با مادر خودیدودسی کند.

در نَسک دوم اوستا، به موجب دینکرد ـ موسوم به وَرشْت ـ مانْسَر Varst-Mansar دربارهٔ خویدودسی و اجر و ثواب آن مطالب فراوانی وجود داشته است که ازدواج میان خواهر و برادر، به موجب فرّهٔ ایزدی روشن می‌شود و دیوها به دور رانده شده و بی‌کار می‌شوند "دینکرد، کتاب نهم، فرگرد ٦۰ بندهای ۳ ـ ۲".*

در "کتاب سوم دینکرد، بخش ۸۰، بندهای ٤ ـ ۳" به وضوح دربارهٔ خویدودس، منشأ اهورایی و مقدّس، مراتب و اهمیت سه‌گانهٔ این سنّت مطالبی نقل شده است. وِست در متون پهلوی جلد دوم، صفحهٔ ٤۰۱ به بعد این مورد را ترجمه کرده است "West P.T,PII,P.401". در جلد دوم از مجموعهٔ بزرگ ترجمه و متن و واژه‌نامه دینکرد، ص ۸۳ متن و صفحات ۹۳ ـ ۹۲ ترجمهٔ آن نقل شده است. در متن پهلوی، چاپ "مَدَن Madan" ص ۷۳ نیز متن پهلوی نقل است. نقل‌های دینکرد، از روی کتاب "نخستین انسان و نخستین شهریار، کریستن‌سن، ترجمهٔ احمد تفضلی، ژالهٔ آموزگار، جلد اول، ص ۳٦ به بعد" نقل شده است. "دینکرد، کتاب سوم ـ بخش ۸۰ بندهای

*. ترجمهٔ مطالب مربوط به ازدواج مقدّس در بخشِ پایانی کتاب نقل شده است.

٤ _ ۳":

سپندارمذ، یعنی زمین به صورت ماده آفریده شد، و او "= اورمزد" از آن گیومرت را آفرید به صورت نر، و آفرینش به دلیل این نخستین انسان وجود دارد. تا مدتی که گیومرت می‌زیست، زنده و گویا و میرا بود. [... و او زندهٔ سخن‌گوی میرنده است: "جامع الحکمة، خواجه افضل الدین محمدکاشانی، درگذشته حدود ٦۱۰ هـ ق ص ۳۱ بند ۱۳؛ نیز: نُخبَةُالدَّهر فی عَجایِبِ البرِّ وَ البَحر، تألیف شمس‌الدین محمدبن ابی‌طالب انصاری دمشقی، ص ٤۳۵] این توصیف که در سه کلمه داده شده، یعنی زنده و گویا و میرا [نخست] در او شناخته [شده است]؛ دو صفت زنده و گویا ناشی از آفرینش پدر و آفریدگار است. یکی از سه صفت یعنی میرایی، ناشی از متجاوز [اهریمن] است...

در ترجمهٔ کتاب سوم دینکرد، از فریدون فضیلت، بخش ۸۰ ص ۱۵۰ ـ ۱٤۳ به روشنی احکام خْویدُده از زبان و بیان یک هیربد نقل شده است که از اوستا گزارش شده و دلایل عرضه شده از نظرگاه استدلالِ بیان شده بسیار در همان زمان متین به نظر می‌آید و دفاع و بیان و شرحی است که به طور کامل این فریضه را بی‌پرده نوشته است: کتاب سوم دینکرد، چاپ تهران ۱۳۸۱. ترجمهٔ فریدون فضیلت "انتشارات فرهنگ دهخدا".جلد دوم، ۱۳۸٤ ـ انتشارات مهرآیین.

پس اگر پسری از وصلت دختری با پدرش [= اورمزد، سپندارمذ "روایت پهلوی، بخش ۸، یَسنِ ٤۵/٤ و یشت ۱۷/۱٦] زاده شد، این وصلت، خویدودس میان پدر و دختر نامیده می‌شود. این نیز در دین پیداست که چون گیومرت درگذشت، منی او که همان است که نطفهٔ او نامیده می‌شود، در سپندارمذ که زمین و مادر خودِ اوست ریخت، [ترجمهٔ پهلوی، یَسن

۴۵/۴] و از این وصلت مَشْیَه و مَشیانَه، پسر و دختر گیومرث و سپندارمذ زاده شدند؛ این همان است که خویدودس میان پسر و مادر نامیده می‌شود. و مَشیه و مَشیانَه از روی میل به فرزند داشتن، با هم نران و مادگانی را به وجود آوردند، و این همان است که آن را خویدودس میان برادر و خواهر می‌نامند. و جفت‌های بسیاری از آنان زاده شدند که زن و شوهر شدند. و همه مردمانی که وجود داشته‌اند و وجود خواهند داشت، اصل خود را از نطفهٔ خویدودس دارند...»

در منابعی چون "روایت ایمیت اَشَه وَهیشتان" و "دینکرد" و "روایت پهلوی" و... این ترتیب و درجات خویدُودَس یاد شده است. خویدودَه میان پدر با دختر در کِرفه و ثواب، افضل است بر خویدودَه میان مادر و پسر. نیز میان مادر و پسر برتر است از میان خواهر و برادر. این درجات سه‌گانه به موجب تصریح و تأکیدی است که شده است که هرچه نزدیکتر، بهتر و مزدیسنان سعی کنند خویدوده را از لحاظ نسبت و خون، هر چه نزدیک‌تر انجام دهند. این سه علت دارد. نخست تأسی و دنباله‌روی است از آن چه که در اساتیر آفرینش روی داده است. دو دیگر به مناسبت اعتقاد استواری که به پاکی خون و نژاد داشتند. و مهم‌تر، حفظ بنیاد محتوم جامعهٔ طبقاتی و عدم تخطی از این اصل اساسی. البته در دوران متأخر که دوران انحطاط دینی و حاکمیت جبّارانهٔ مغان و افول دین زرتشتی است و دوران ساسانیان، اعمال شدید عقاید مربوط به جامعهٔ طبقاتی، مزید بر علت بود. به همین جهت انعکاس روشن و درست این مطالب در تاریخ ما و نوشته‌های سده‌های پس از ساسانیان، نمی‌تواند حمل بر دشمنی نویسندگان باشد، "سید مرتضی بن داعی حسنی رازی" نویسندهٔ سدهٔ هفتم هجری قمری در کتاب "تَبْصِرَةُالْعَوام فی مَعْرِفَة مَقامات الأنام" گزارش روایات پهلوی و فقهی و

شریعتیِ مذکور آثار مغان را چنین داده است:

"... و ایشان وَطْیِ مادر و خواهر و دختر و عمّه و خاله و آن چه از ایشان بزایند جمله حلال دانند... مجوس گویند شرع مباح کرده است الّا آن که هر فرزندی که از اینها بزاید، او را در شرف تفاوت بوَد. که از مادر خود آورد شریف‌تر بوَد از آن که از دختر آورده بود، و آن چه از دختر آورد، شریف‌تر از آن از خواهر آورده، و آن چه از جدّهٔ خویش آورد شریف‌تر از همه بوَد..."

"به تصحیح عباس اقبال، ص ۱۶"

در سِیَرالمُلوک "سیاست‌نامه" تصحیح هوبرت دارک، ص ۲۸۸ دربارهٔ ابوطاهر نقل کرده است که "حدود ۲۵۵ هجری قمری" وی با گبران ارتباط داشت و در قلمرو خود وَطْیِ مادر و خواهر و دختر را مباح اعلان کرد. نیز نگاه کنید به کتاب شُعوبیه، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۱۴۹ به بعد، پژوهش دکتر محمود افتخار زاده.

در دنبالهٔ این گزارش، داستانی که مربوط به اساتیر می‌شود، در این باره نقل شده است که بسیار پر سرّ و راز و استعاره‌آمیز است. اصولاً از لحاظ مدارک و مستندات و امر پژوهش و تحقیق، ردِ ازدواج مقدّس "خویتوک‌دس" را باید از نظر روانی جست‌وجو کرد که متن مربوط به آن در جای خود نقل شده است. در این جا موضوع سخن مانی است، چون مانی نیز دینِ بسیاری نسبت به آیین زروانی داشت و نام خدای بزرگ خود را زروان نامید، چنان که در آیین مهر، نیز زروان میان خدایان نقشی بزرگ دارد، مانی نیز این نوع ازدواج، یا به صورتی سنّت مقدّس را که در مزدیسنای سنّتی هم پذیرفته و نقل شده بود "مزدیسنای سنّتی، آیینی است که مغان سنّتی آن را پس از برکنار نهادن دین زرتشتی اصیل، از ترکیب دین‌هایی چون: دین قدیم ایرانی و دین زرتشت، آیین میترایی و به ویژه زروانی و

مسیحی و... پدید آوردند و از پیشوایان بزرگ و مبدعان آن می‌توان از کَرْتیر Kartir و آدرباد مهراسپندان و... یادکرد" را پذیرفته و در کتب خود نقل کرد. در کتاب "الفهرست" از ابن‌ندیم که موثق‌ترین نقل‌ها را از دین مانی داراست، می‌توان آن را ملاحظه کرد. ترجمه‌ای که از این مبحث نقل شده، از کتاب "الفهرست" ترجمهٔ رضا تجدد، صفحه ۵۸۸ به بعد است، در متن عربی که توسط فلوگل Flugel به سال ۷۲ ـ ۱۸۷۱ چاپ شده، میان صفحات ۳۳۹ ـ ۳۲۷ آمده است:

آغاز تناسل در مذهب مانی

"مانی گوید: ـ پس از آن، هر یک از آرکون‌ها "Arcon" "موجودات اساتیری" و ستارگان و زجر "فرشتگان" و آز و شهوت و گناه با یکدیگر نزدیکی نموده، و از آمیزش آن‌ها، انسان اول که همان آدم است پدید آمد و این کار را دو آرکون مرد و زن انجام دادند و پس از آن، آمیزش دیگری رخ داد که از آن زن زیبایی که حوّا باشد پدیدارگردید. و همین که فرشتگان پنج‌گانه در آن نوزاد، نور و خوشبویی خدایی راکه آز ربوده و درون آنها نهاده بود مشاهده کردند، از بشیر و امّ‌الحیات و انسان قدیم و روح‌الحیات، خواستند کسی را روانه دارند تا آن نوزاد قدیم را رهایی بخشد و دانش و نیکوکاری را برایش روشن دارد و از اهریمنان نجاتش دهد.

آن‌ها نیز عیسا را با یک الاهه روانه کردند که به سوی آن دو آرکون روی آورده و هر دو را به زندان انداخته و آن، دو نوزاد را نجات دهد و عیسا به نوزادی که آدم بود روی آورده و به سخن درآمده و بهشت و خدایان و دوزخ و اهریمنان، و زمین و آسمان را برایش شرح داده و وی را از حوّا ترسانیده و به آزارش نظر داده و از او خواست که از وی جوید و از نزدیک

شدن به وی هراس داشت و او هم این کارها را انجام داد. سپس آن آرکون به سراغ دخترش که حوّا بود آمده و از روی شهوتی که داشت با وی نزدیکی کرده و پسر زشت‌رویی زایید که اَشقر "سرخ‌موی" و نامش قاین ـ مرد اشقر "= سرخ" بود و این پسر با مادر خود نزدیکی کرده و پسر سفیدرویی زایید که نامش هابیل ـ مرد سفید بود. پس از آن قاین با مادر خود جمع شده و دو دختر از او آمد که یکی حکیمةالدهر و یکی اِبنَةُالْحِرص نامیده شده، و اِبنَةُالْحِرص را قاین به زنی گرفته و حَکیمَةُالدَّهْر را به هابیل گذاشت که او را به زنی برداشت.

[توجه شود که چه‌گونه اندیشه‌های مغان مادی و مغان زروانی در ثنویت و شیطانی دانستن زن و اصل ازدواج با اقارب در ساخته‌های مانی و مانویان وارد شده است و کَرْتیر موبد موبدان و آدرباد مهراسپندان ـ موبد و مغان دیگری که داعیهٔ روحانیتِ آیین ساخته و پرداختهٔ مزدیسنا را داشتند، این اصول را در رأس دین ساختهٔ دوران ساسانیان قرار داده و به اوستایی که به جعل و تحریف ساختند وارد کرده و کرتیر ادعا کرد که ازدواج صُلبی و هم‌خون را دوباره برقرار کرده و آدُرْباد در نوشته‌های خود آن را توصیه کرد ونام دین خود را نیز مزدیسنای زرتشتی نهادند].

در حکیمةالدهر از نور و حکمت خدا بهره‌یی بود که در اِبنةالحرص چیزی از آن نبود. و پس از این که یکی از فرشتگان گذارش به حکیمةالدهر افتاد به وی گفت خود را به خوبی نگهداری نما، چون از تو دو جاریه پیدا شود که شادمانی خداوند را به کمال رساند ـ سپس با او نزدیکی کرده، دو دختر از او پیدا شد که یکی را فریاد ودیگری را بر فریاد خواند. این خبر که به هابیل رسید از خشم برافروخته و اندوهی سراپایش را گرفته و به وی گفت: این دو فرزند را از کجا آورده‌ای، همی پندارم از قاین باشند و

اوست که با تو آمیزش نموده است. حکیمةالدّهر چگونگی صورت آن فرشته را برایش شرح داد، و او وی را سر داده به نزد مادر خود رفته و از کار قاین شکایت نمود و گفت: خبر داری که او با خواهر و زن من چه کرده است؟ قاین که از این شکایت آگاه گردید، قصد هابیل را نموده و با کوبیدن سنگی به سرش ـ وی را کشته و حکیمةالدهر را به زنی گرفت.

پس از این که آرکون‌ها، و آن صندید "لقب یکی از آرکون‌ها که با حَوّا آمیزش کرده" و حوّا آن کار را از قاین دیدند، افسرده شده، و صندید به حوّا زبان سحر را آموخت، تا آدم را سحر زده نماید، او نیز رفته و این کار را انجام داد و اکلیلی از گل‌های شَجَر "در قرآن مجید نیز آمده، و در اَقْرَبُ الموارد، ذیل کلمهٔ شجر گوید: شجرةالحیات همان است که خداوند آدم را از خوردن آن نهی کرد" برایش برد. همین که آدم او را دید از زیادی شهوت با وی آمیزش نموده و حوّا آبستن شده و مرد زیبا و خوب صورتی زایید. این خبر که به صندید رسید، اندوهناک و بیمار شده و به حوّا گفت: این نوزاد از ما نبوده و بیگانه است. حوّا خواست آن نوزاد را بکشد ـ امّا آدم او را گرفته و به حوّا گفت: من او را با شیر گاو و میوه‌های درختان خوراک خواهم داد و او را گرفته با خود برد.

صندید، آرکون‌ها را روانه کرد تا آن درخت و گاو را بربایند و از آدم دور دارند. آدم این را که مشاهده کرد، آن نوزاد را گرفته و سه دایره به گردش کشید. بر دایرهٔ اول نامِ فرشتهٔ جنان، و بر دایرهٔ دوم نام انسان قدیم و بر دایرهٔ سوم نام روح‌الحیات را نهاده و با خدای خود از در عجز و لابه درآمده و گفت اگر من گناهکارم، این نوزاد چه گناهی دارد؟

پس از این یکی از آن سه نفر "ظاهراً اشاره به اقانیم ثلاثه است" با شتاب در حالی که اکلیل بهاء را به دست داشت، نزد آدم آمد و صندید و

آرکون‌ها همین که آن را دیدند دنبال کار خود رفتند.

پس از آن، درختی بر آدم نمودار گردید که آن را لوطیس "به احتمال عربی شدهٔ کلمهٔ افسانهٔ لوتوس Lotus,Lotoos لوتوس لاتینی است و آن میوهٔ شیرینی است که در آفریقا از درختی می‌روید و خوراک آفریقایی‌هاست و گویند اگر بیگانگان از آن بخورند، مملکت خود را فراموش کنند" می‌گفتند و از آن شیری تراوش می‌کرد که به کودک داده و او را به نام خود خوانده و شاتل نامید.

پس از آن که صندید به دشمنی با آدم و آن نوزاد برخاسته و به حوّا گفت: برو به نزد آدم شاید بتوانی وی را به سوی ما بازگردانی، او نیز رفته و وی را فریب داده و از روی شهوت با وی آمیزش نمود. شاتل که وی را می‌دید، به موعظه و سرزنش وی پرداخته و گفت: بیا با یکدیگر به مشرق و به سمت نور و حکمت خدا برویم ـ و با هم بدان جهت روانه شدند و آدم همان‌جا اقامت داشت تا از دنیا رخت بربسته و به بهشت رفت. و شاتل و فریاد و بر فریاد و مادرشان حکیمةالدهر به یک رویه و نهج در صدیقوت "به احتمال نام پرستشگاه" بودند تا وفات یافتند. و حوّا و قاین و ابن‌الحرص به دوزخ رهسپار شدند."

ازنیک کُلبی نظایری از این افسانه را در مورد زروانی‌ها نقل کرده است. در بندهش، روایت پهلوی، گزیده‌های زادسپرم، دینکرد، و... سایر متون پهلوی که در عصر ما بر اثر پژوهش‌هایی گسترده ثابت شده از اساتیر و باورهای زروانی است این‌گونه باورها کاملاً ارزیابی شده است و متأسفانه این عقیده و رسم و باور، توسط مغان متحجّر و متعصب دوران ساسانی، پس از غلبهٔ اسلام و برافتادن ساسانیان، به دوران اسلامی منتقل شد و به نام عقاید و باورهای زرتشتی، از سوی بازماندهٔ همان مغان، و بالِ اندیشه‌های

زرتشتی گشت.

در "گنج شایگان "پند نامک بزرگ‌مهر" گفته شده است که اورمزد و سپندارمذ پدر و مادر بشر هستند از طریق گیومرت که نیای بشر است و مؤلف می‌افزاید که انسان، هستی انسانی خود را از طریقِ مَشْیه و مَشیانَه که فرزندان گیومرت هستند، به دست آورده است در اندرزنامه‌هایی که از موبدان عصر ساسانی و پس از آن باقی است و دستور "جاماسپ آسانا" در "متون پهلوی" گردآورده است، اشارات در این‌باره فراوان است. به موجب این اشارات، در برنامهٔ درسی کودکان و نوآموزان بوده است که حاکی از آن است که "خویدودَه" از نوع درجهٔ یک را که بهترین است و آن میان پدر و دختر می‌باشد اهورمزد خود برای نخستین بار انجام داد و بدین سبب است که کِرفَه و کار بزرگ دینی است که اهورمزد با دخت خویش سپندارمذ رواکرد که شرح آن به موجب "روایت پهلوی و دینکرد" گذشت. به موجب "چند اندرز از فَریودکیشان" یعنی آموزگاران دین، هر مزداپرست و بهدینی باید به اصولی معترف بوده و شهادت دهد، از جمله ":... نیز پیوند و تخمه‌ام از گیومرت است؛ مادرم سپندارمذ و پدرم هرمزداست..."

"ترجمهٔ چند متن پهلوی، ملک‌الشعرابهار، ص ۱۰۵"

Ganjeshayagan, publ. and transl. by: Peshutan dastur Behramji sanjana (Bombay, 1885) texte P.12 tran. P.20.

در "دینکرد، کتاب سوم، بخش یکم، بندهای ۱۴ - ۹" نیز دربارهٔ این سنّت ازدواج، مطالبی آمده است. "متن پهلوی دینکرد، جلد دوم - چاپ مَدَن، ص ۵۹۲. متون پهلوی، از وِست، جلد ۵ - کتاب هفتم دینکرد، ص ۶" مطلب منقول در زیر، در "بندهش، بخش ۱۵ بندهای ۵ - ۱" نیز آمده است:

"چون گیومرت درگذشت، کلام ایزدی [= وَخْش Vaxš] برای بار دوم

در میان آفریدگانِ جهان، به مَشْیَه و مَشیانَه رسید که ادامه‌دهندهٔ نسل گیومرت‌اند که نخستین [بشر] است. این کلام بر زبان اورمزد به پیدایی آمد که اورمزد به آنها گفته بود هنگامی که آنان را آفریده بود: "شما انسان هستید، من شما را آفریدم، شما نیای همهٔ موجودات مادی هستید، بنابراین، شما ای دیگر مردمان، نباید دیوان را بستایید، زیرا فرزانگی بهترین چیزی است که من برای شما آفریده‌ام تا شما کار نیک و قانون را به‌گونه‌ای منطقی بنگرید.

و آنان آفرینش اورمزد را ستایش کردند و سعی در کارهای خود کردند و بنابر میل آفریدگار رفتار کردند و اعمال نیکِ بسیاری که برای جهان سودمند بود، انجام دادند. و خویدُودَس کردند که هدف از آن تولد، وصلت و پیشرفت آفریدگان جهان بود که بهترین کار مردمان است..."

به موجب "بندهش، بخش ۱۵ ـ بند ۲۸"؛ از هوشنگ و خواهر همسر او "گوزَک" به عنوان نخستین پدر و مادر ایرانیان نام می‌برد. البته این مبحث در اساتیر ایران، که چه‌گونه از یَمَه و یَمی "= جَمْ ـ جمی، خواهر و برادر ـ نک: به ذیل همین نام‌ها در "مدخل‌های ویژهٔ خود" یا مَشیَه و مَشیانه، یا هوشنگ و گوزک ـ یا فراتر، از اورمزد و سپندارمذ به عنوان نخستین زوج یاد شده است، مباحثی هست و تفسیرهایی که در جای خود باید مطالعه شود.

در دینکرد چون کتاب‌هایی دیگر، احکامی در این باب نقل است. در یادکرد این مطالب، همین مقدار جهت وضوح بسنده می‌شود. در دینکرد، روایت پهلوی، نامه‌های منوش چیهر، وَچَرکَرت دینیک، روایت ایمیت اَشَه وَهیشتان، چند واژه از آذرباد مهر اسپند و... این وضوح در تعریف و تحدید به نظر می‌رسد و مطابق اشاراتی که در این منابع هست، استناد به اوستای عصر ساسانی شده است. به شکلی که خواهد آمد، برابر با اسناد متواتر، در دوران هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، این سنّت اجرا می‌شده است. در

اسناد مانوی، زروانی نیز روایاتی هست. کتیبه‌هایِ شاهان ساسانی، به جز کتیبهٔ کَرتیر که نقل شد، حاکی از این رسم و اجرای سنّت است.

مجارات سخت برای عدم اجرا و آسایش فراوان برای اجرا کنندگان ازدواج مقدّس

جایگاه نیک با نعمت‌ها و لذّات در بهشت برای خیتوک‌دَسان، عذاب‌های سخت برای آنان که چنین سنّت مزدایی را به‌جا نیاوردند به‌موجب رسالهٔ بهشت و دوزخ ارداویراف موبد بزرگ مزدیسنان، ویراف خود هفت خواهر را به زنی داشت.

یکی از آثار برجای مانده از زمان ساسانیان، کتابی است موسوم به "اَرداویراف‌نامه" که موضوع آن طرح مسألهٔ بهشت، دوزخ و برزخ است. این کتاب سرگذشت آرداویراف، یکی از موبدان برجسته و بسیار صالح است که روانش، پس از خواب، با راهنمایی ایزدانی چون سروش و آذر ـ از تن جدا شده و به سیاحت دوزخ و برزخ و بهشت می‌پردازد و پس از بیدار شدن، شرحِ مشاهدات خود را بازگو می‌کند.

چون مردم نسبت به دین زرتشت بی‌گمان و باور شده بودند، مغان و دستوران انجمن کردند و چاره‌جویی خواستند، که فردی صالح و برگزیده انتخاب کنند که به جهان دیگر رود و گزارش کند که آیا احکام دین که بدان عمل می‌کنند درست است یا نه. از میان همهٔ موبدان، هفت نفر را که بهترین بودند برگزیدند. آن هفت از میان خود سه نفر، و آن سه نفر یک نفر را که پاک‌ترین و دیندارترین و مؤمن‌ترین بود برگزیدند که ارداویراف نام داشت. ویراف طی مراسمی مَنگ Mang "منگ گشتاسپی، که نوشابه‌ای مخدر

است" نوشیده و به خلسه می‌رود. پس از هفت شبانه‌روز از رؤیای خلسه به درآمده و مشاهدات خود را بازگویی می‌کند.

برای آگاهی نگاه‌کنید به‌کار "وِست، متون پهلوی، جلد دوم، ص ۳۹۷" و ترجمهٔ فارسی "ارداویراف‌نامه، ترجمه از متن پهلوی، دکتر رحیم عفیفی، ص ۲۴" نگاه‌کنید. مأخذکار نگارنده، آخرین تحقیق و ترجمه‌ای است‌که همراه با آوانوشت و واژه‌نامه و پژوهش‌های نوین توسط Ph.Gignoux به سال ۱۹۸٤ در پاریس منتشر شده است:

Philip Gignoux: *Le Livre D'arda viraz. Translitteration et traduction Du Teste Pehlevi* paris 1984.

در فرگرد دوم، دربارهٔ ارداویراف آمده است "ص ٤١":

"ویراز" [تلفظ و قرائت مختلف است] را هفت خواهر بود. و ایشان هر هفت خواهر ـ ویراز را چون زن بودند.

ایشان دین [= اوستا] از بر، و ایزدان را ستایش کرده بودند. و چون چنین شنیدند، بر ایشان بسیار گران آمد و خود را آماده کرده، و فریاد برآوردند، و به انجمن مَزدَیَسنان فراز شدند به ایستادن و نماز بردند و گفتند که شما مَزدَیَسنان این کار مکنید.

چه ما هفت خواهریم و این یک برادر و هر هفت خواهر این برادر را چون زن هستیم..." ترجمه کاملاً بدون خدشه این است. ترجمهٔ دکتر مهرداد بهار چنین است:

"آن ویراف را هفت خواهر بود. و آن هر هفت خواهر زن ویراف بودند... زیرا ما هفت خواهریم و آن یک برادر و هر هفت خواهر آن برادر را زنیم...نک: پژوهشی در اساتیر ایران، ص ۲۵۲ ـ ۲۵۱".

این مرد روحانی و برجسته،کِرفه‌مندترین دستور و سنّت دین را انجام

داده بود، و این یکی از شرایط مطلوب برای برگزیدن او محسوب می‌شد. گزارش متن روشن و واژه به واژه است. در زبان پهلوی، اصطلاح به کار رفته نیز تنها همین معنی را می‌دهد. از سوی دیگر خویدوده، هرچه بیشتر از سوی یک مزداپرست انجام می‌شد، بهتر بود و او از نفوذ اهریمن و دیوان و بدی و شر دورتر می‌شد، چنان که در متون گذشته نقل شد. امّا از دیگر سو، تعدد زوجات نیز روا بود و "ماتیکان هزار داتستان" یا "هزار مادهٔ قانونی" به روشنی قوانین و احکام این ازدواج‌ها را روشن کرده است، که در سطور و صفحات دیگر دربارهٔ آن شروحی هست.

در "بندهش کوچک، بخش ۲۸ چنین آمده است:

"از زرتشت سه پسر و سه دختر زاده شد. یکی ایسَت واسْتَرَ Isatwâstra، یکی اورْوَتَدْنَر Urvatadnar و یکی خورشید چهر Xwaršed-čahr که به ترتیب ردِ آسرونان Asronân و موبدان موبد، و ردِ کشاورزان و رَدِ وَرِجَمْکَرد بودند.

و سه دختر: یکی فرین Frên، یکی سْریت Srit و یکی پُئوروچیست Pouru-čist. اورْوَتَدْنَر و خورشید چهر از چاکر زن و دیگران از پادشاه زن بودند.

به هر حال موبدان موبد ویراف ـ دارای هفت خواهر بود که با هر هفت خویدوده کرده بود. ویراف خود در دیدار از بهشت و دوزخ، از روانانی که در جهان مادی خویدوده کرده یا نکرده بودند یاد کرده است.

در ستاره پایه، که مرتبه‌ای نازل از مراتب بهشت است، روانان پاکان و پارسایان را مشاهده می‌کند که روشن و درخشان هستند. از ایزد سروش و ایزد آذر که راهنمایانش هستند می‌پرسد که این جا کجا و این روانان از آنِ چه کسانی است؟

پاسخ می‌شنود که: این جا ستاره پایه و این روانانی هستند که به گیتی

یَشت نکرده و گاثاها نسرودند و خویدوده نکردند... امّا به سبب کِرفه‌های دیگر، پاک و اَهْلَوْ Ahlav "= پارسا، پاک" بوده‌اند "فرگرد هفتم".

پارسایان و دینداران که این سنّت مقدّس را به هر علتی در زندگی زمینی انجام نداده باشند، از خلود و ورود به درجات و مراتب و منازل عالیِ بهشت محرومند.

از همین پارسایان و پاکان، در ماه پایه، آن که گفتار نیک به میهمانی بود، ویراف به روانهایی روشن چون ماه برمی‌خورد. می‌پرسد این روانان از چه کسانی است؟ ایزدان می‌گویند: این روانان آنان است که به گیتی یشت نکردند و گاثاها نسرودند و خویدوده را اجرا نکردند، امّا به سبب کِرفَه‌های دیگر به این جا آمده‌اند "فرگرد هشتم".

امّا کسانی که به عمد و در صورت شرایط مساعد، خویدوده نکرده باشند و یا به صورتی از اجرای آن جلوگیری کرده باشند، روان‌شان در دوزخ به عذاب و شکنجه دوچار می‌شود:

"آن‌گاه دیدم روان زنی که ماری هولناک به تن برشد و به دهان بیامد.

پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان این‌گونه گران بادآفْرَه بَرَد؟

سروش پاک و ایزدآذر گفتند که: این روانِ آن بدکار زن است که خویدوده تباه کرد "آن را انجام نداد، یا دیگران را مانع شد" فرگرد ۸۶.

امّا آنان که در گیتی خویدوده را انجام داده‌اند، یعنی خویدودهان *Xvêdodahân* در شمار روان رادان Râdân در عالی‌ترین مراتب و درجات بهشت جای دارند:

"جایی فراز آمدم دیدم روانِ رادان که بالایِ دیگر روانان با همه روشنی و زیبایی می‌رفت.

اورمزد، روان روشن و بلند و توانای رادان را بالا می‌برد.

گفتم که نیکی تو، که روان رادانی، و بالاترین از دیگر روانانی.
مرا زیبا و باشکوه به نظر آمد.

دیدم روان‌هایی، که به گیتی گاثاها سرودند و یَشت کردند، و به دین پاک مَزدیَسنان که اورمزد به زرتشت آموخت استوار بودند.

چون فراز آمدم به آن پوشش آراسته به زر و سیم، درخشان‌تر از هر پوشیدنی. مرا زیبا و باشکوه به نظر آمد.

دیدم روان خویدودهان را [آنان که خویدوده کردند] در افزاری آفریده شده از روشنی که ازو روشنی در بالا همی درخشید...»

این نقل از فرگرد دوازدهم است. رادان، عنوانی است برای کسانی که مؤمن و معتقد به دین مزدیسنان باشند و همهٔ دستورهای دینی را عمل کنند. تعریفی به موجب «روایات داراب هرمزدیار، جلد دوم، صفحهٔ ٤٦٨» در توصیف رادان آمده است که نقل می‌شود:

«به بهان و پاکان چیز دادن، خویدوده ورزیدن، مراسم گاهنبار را به جا آوردن، پرستش یزدان کردن، نیکخواه عالم بودن.»

در همین مجموعهٔ «روایات داراب هرمزدیار» که مجموعهٔ قوانین و احکام و شرایع و فقه مزدیسنان است و میان قرن‌های دهم و یازدهم و دوازدهم هجری توسط موبدان و دستوران نوشته و تدوین شده است، خویدوده ـ ازدواج با نزدیکان به دستور اورمزد تعریف شده است که هرچند نزدیک‌تر باشد کِرفه‌مندتر و با ثواب‌تر است «جلد دوم، ص ۳۸۱» و در نقل روایات متأخر، حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ سال پیش از این، به نقل از همین روایات، متوجه می‌شویم که موبدان به خویدوده بدان‌گونه که به نقل از «دینکرد، داتستان دینیک، گزیده‌های زات‌سپرم، روایت پهلوی، شایست ناشایست، وَچرکرت دینیک، اوستا، ماتیکان هزارداتستان و...» آمده است باور

داشته‌اند ـ امّا با حسرت نوشته‌اند که به موجب زمان و مخالفت عمومی، نمی‌توان این سنّت نیکوی دینی را انجام داد.

گشتاسپ شاه حامی زرتشت

گشتاسپ شاه و اسفندیار پسرش هر دو با خواهران خود خویدُدَه کردند، اشاره‌ای در ویشتاسپ یشت، اشاراتی در رسالهٔ پهلویِ یادگارِ زریران، در روایات داراب هرمزدیار، نقل‌هایی در تواریخ دوران پس از سقوط ساسانیان دربارهٔ ازدواج مقدّس، ازدواج مقدّس در متون پهلوی

ویشتاسپ، پادشاه کیانی که هم‌عصر زرتشت و حامی وی و دین او بود، و اسفندیار پسرش که بزرگ‌ترین سردار دین زرتشت و هواخواه پرشور پیامبر محسوب می‌گشت و در راه گسترش دین بسیار جنگ‌ها کرد، هر دو بنابر سنّت، با خواهران خود خویدوده کرده‌اند و این پس از پذیرفتن دین بوده است. و آشکار است که سنّت تا چه اندازه ریشه‌دار بوده که در آغاز دین به عقاید غالب آمده و اجرا شده است، مگر آن‌که موارد استناد را مطابق معمول دست‌بُردهای بعدی از طرف‌داران "خویتوک‌دس" بدانیم که در سراسر آثار زمان ساسانیان این تحمیل و مخدوش‌کردن آثار و تحریف اوستا را ملاحظه می‌کنیم.

در ترجمه پهلوی یسنا ۱۳/۲۸ و در گزارش پهلوی ویشتاسپ یشت، بند ۱۷ نقل است که "خویدوده" بزرگ‌ترین وظیفهٔ دینی و نیکویی‌هاست. همین مطلب در گزارش پهلویِ وندیداد، فرگرد ۸/۳۶ نیز آمده است. در گزارش پهلوی یسنا ۴۴/۴ به خویدوده میان اهورمزد و سپندارمذ، که در "روایت پهلوی،

بخش ۸" شرح آن گذشت اشاره شده است:

West: *Pahlavi Texts*.Part II.P,392.

امّا این موارد، بدان جهت است که به موجب رسالهٔ پهلویِ "یادگار زریران" که یک متن دینی و قدیم پهلوی است و حماسهٔ جنگ‌های دینی میان ایرانیان و تورانیان را در دوران زرتشت بیان می‌کند، اشاره به خویدوده میان گشتاسپ و هوتُس Hutos خواهرش می‌باشد که شارحان پهلوی، چنان که گذشت، آن را، یعنی خویدوده را یک وظیفه دینی که بزرگ‌ترین کرفه و ثواب‌ها را در بر دارد بیان کرده‌اند.

مطلب ویشتاسپ یشت، بند ۱۷ بامطلب ویسپرد، کردهٔ سوم، بند ۳ یکی است. به رادان اشاره می‌شود که در شمارشان خویدودهان قرار دارند و در بند گذشته به‌نقلِ موبدانی‌که‌راویان "روایات داراب هرمزدیار" در همین اواخر می‌باشند، ملاحظه شد که خویدوده نوع ازدواج میان خویشاوندان تعریف شده که هر چه نزدیک‌تر بهتر "زند اوستا، دارمستتر، جلددوم، ص ٦٧٠".

در ویشتاسپ یشت، بند ۱۷، مردانی ستوده شده‌اند نیک‌اندیش، نیک گفتار و نیک کردار، که خویدودَه را به جا آورند، چون وظیفهٔ دینی بزرگی است و این در ویسپرد ۳/۳ نیز ملاحظه می‌شود. استاد پورداوود در ویسپرد "ص ۳۷" بـا احـاله بـه خرده اوستا "ص ٧٤" واژه را بـه ازدواج مـیان خویشاوندان ترجمه کرده است، بدون توضیح. امّا در ویسپرد، اشاره به زنان و مردانی بهدین و سخنگوی شده است که از آنِ اهورمزد و آرمیتی پاک هستند ـ و موافق با آن‌چه که گذشت، به موجب اوستا و تفسیرها و رسایل موبدان، این اشاره به خویدوده مشهوری است که در همهٔ منابع آمده است "ویشتاسپ یشت، بند ۱۷ ـ اوستای وسترگارد، ص ۳۰٤ ـ ویسپرد، کردهٔ ۳/۳، اوستای گلدنر، جلد دوم، ص ۹".

چنان‌که اشاره شد، حماسهٔ "اَیاتکاری‌زریران" متنی کهن به پهلوی است که دربردارندهٔ حماسهٔ جنگِ بزرگ دینی، در زمان گشتاسپ و زرتشت است. برای مراجع نک:

"متون پهلوی، جاماسپ آسانا، یادگارزریران، ص ۹ پاراگراف ٦٨. نیز گزیده‌های پهلوی، از نیبرگ، متن، جلد اول ـ ص ٢٤ ـ جلد دوم ـ واژه‌نامه، ص ٢٢٤. نیز یادگار زریران، ترجمهٔ ملک‌الشعرا بهار، در: ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ٦٧ ـ با توجه به مقدمه".

ترجمهٔ واژه به واژهٔ قسمت مورد نظر، از این حماسهٔ کهن پهلوی ـ چنین است:

"اُ ـ پس گوید کی ویشتاسپ شاه که اگر همهٔ پسران، برادران ویسپورگانِ من، کی ویشتاسپ‌شاه، و نیز آن هوتوس که مرا خواهر و زن است، که از پسر و دختر سی [تن] از او زاده شده است، همه بمیرند، پس من این دینِ بِهِ مَزدَیَسنان را چنان‌که از اورمزد پذیرفتم به نهلم." [و این اشاره به دین مزدیسنان، همان مزداپرستیِ سنّتی است و از لحاظ تحقیق، با اندیشهٔ زرتشتیِ بر بنیاد اعتقادات زرتشت در گاتاها و در هیچ موردی سازگاری ندارد.]

نیز نک: "پژوهش در اساتیر ایران، ص ۲۱۹" که ترجمه‌ای دیگر از این متن است.

در یشت ۱۵ بند ۳۵ آمده است که هوتوس Hutosa، از خاندان نوذر که برادرانی بسیار داشت. نیز در متن فوق اشاره است که گشتاسپ شاه، از هوتوس که او را خواهر و زن است، سی فرزند داشته است. و سوگند یاد می‌کند که در تمام شرایط ناگوار جنگ، حتا اگر همهٔ فرزندان و سردارانش کشته شوند، دست از دینِ بِهِ مزدایی نمی‌کشد.

در این جنگ بزرگ که بسیاری از بزرگان و سپاهیان و سردارانِ دینی که در اعتقاد به دین مزدایی راسخ و استوار بودند، کشته می‌شوند. حتا زرتشت بنابر سنّت، در همین جنگ است که کشته می‌شود.

هنگامی که زریر Zairi.vairi برادر ویشتاسپ شاه در میدان نبرد کشته می‌شود، ویشتاسپ شاه بانگ برمی‌آورد، خطاب به سردارانش که: "از شما زیردستان کیست که شود و کینهٔ زریر بخواهد، تا آن همای دختر خویش را بدو به زنی دهم که اندر همهٔ شهر ایران، زن از او خوب چهرتر نیست..."

چون کسی پاسخ نمی‌دهد، فرزند هفت سالهٔ زریر، به نام بَسْتَوَر "بُسْتَه وَئیری Basta.Vairi ـ نَستور، بَسْتور...؟" به میدان نبرد تاخته و "بیدرفش جادو" کشندهٔ زریر را به خاک هلاک می‌افکند. امّا پیروزی و خوانخواهی نهایی، به وسیله "اسفندیار" انجام می‌گیرد، که شاه هیونان، "ارجاسپ" را به شکلی خفت‌بار دستگیر و خوار کرده و سپاهش را شکسته و منهزم می‌کند. در حماسهٔ "یادگار زریران" از انجام وعدهٔ ویشتاسپ یادی نشده است. البته بی‌گمان در حماسه این موضوع و بسا موضوع‌ها و حوادثی دیگر که "دقیقی" در "شاه‌نامهٔ" خود نقل کرده، وجود داشته است، امّا متن "یادگار زریر" متنی خلاصه شده است و یا به عللی که اهم آن، کهن بودنِ متن، و دشواریِ قرائت بوده، به مرور، از آن مطالبی افتاده است که "ملک‌الشعرا بهار" و سایر پژوهندگان بدان‌ها اشاره کرده‌اند.

از سویی دیگر، "ارجاسپ" نیز چون دلیری "بَستور" را مشاهده می‌کند که چه گونه عرصه را بر دلاوران سپاهش تنگ کرده است، بانگ برمی‌آورد که: "از شما هیونان کیست که رفته و با آن کودک به رزم بکوشد و او را بکشد، هر آینه من "بشستون" دختِ خویش را به او به زنی دهم، آن که اندر همهٔ شهر و کشور هیونانی زنی از او خوب چهرتر نیست..."

این سنّت بزرگ را، اسفندیار ـ سردار بزرگ دین نیز چون پدرش ویشتاسپ روا کرده است و در "شاه‌نامهٔ دقیقی" نقل است. همان پیمان "ویشتاسپ" که شرح آن در "یادگار زریر" گذشت، در نقل "دقیقی" چنین است:

پس آگاهی آمد به اسفندیار	که کشته شد آن شاه نیزه گزار
پدرت از غمِ او بکاهد همی	کنون کینِ او خواست خواهد همی
همی گوید آن کس کجا کین اوی	بخواهد نهد پیش دشمنش روی
مر او را دهم دخترم را همای	وکرد ایزدش را برین برگوای

"شاه‌نامه، چاپ مسکو، جلد ۶، ص ۱۰۸"

و چون جنگ با پیروزی، و کین‌خواهی اسفندیار پایان یافته و ویشتاسپ با سپاه و سرداران و پسرش اسفندیار به جایگاه خود باز می‌گردند، ویشتاسپ پیمان خود را به جای آورده، و دخترش "همای" را به زنی پسرش "اسفندیار" به پاداش پیروزی می‌دهد:

چو شاهِ جهان باز شد بازجای	به پور مهین داد فرّخ همای
سپه را به بَستور فرخنده داد	عجم را چنین بود آیین و داد

"همان، جلد ششم، ص ۱۲۰"

آیین و داد، راجع است به خویدوده میان اسفندیار و همای ـ و داد ـ برمی‌گردد به پاداشی که به بستور داده می‌شود، که ویشتاسپ پیمان بسته بود کشندهٔ زریر را هر کس بکشد، مقام و جاه و مالِ او را بدو واگذارد.

"بهمن" پسر "اسفندیار" که پس از پدر به پادشاهی می‌رسد، نیز چون پدر و پدربزرگ، برای ابراز وفاداری و پای‌بندی به دستور "دین پهلوی" خویدودَه را از نوع نخست و بهترین، اجرا می‌کند، یعنی با دخترش "همای" ازدواج می‌نماید. دربارهٔ بهمن آمده:

دگـر دخـتری داشت نـامش هـمای | هــنرمند و بــا دانش و نـیک رای
هــمی خــوانـدندی وراچـهرزاد | زگــیتی بـه دیـدارِ او بـود شـاد
پــدر در پــذیرفتنش از نــیکوی | بدان دیـن کـه خـوانی هـمی پـهلوی
هــمای دل افــروز تــابنده مـاه | چــنان بُـد کـه آبسـتن آمـد زشـاه

"همان، جلد ششم، ص ۲ ـ ۲۳۵"

و بهمن و همای، از ایـن ازدواج دارای پسـری مـی‌شوند مـوسوم بـه "داراب" که داستان و شرح زندگیش، مایه و بُن پایهٔ بسیاری قصه‌ها می‌شود، داراب نامهٔ طرطوسی یکی از این داستان‌های دلکش است، که در سدهٔ ششم هجری نوشته شده. امّا "علی‌بن موسی الطرطوسی" داستان باردار شدن همای را از پدرش بهمن، به‌گونه‌ای دیگر نقل کرده است و از لحاظ عقاید و رسوم زمان، پرده بر سنّتِ دینِ خویدوده کشیده است "داراب‌نامه، به‌کوشش دکتر ذبیح الله صفا، جلد اول، ص ۱۰".

در "طبقات ناصری" و عموم تواریخ، از این سنّت و اجرای آن یاد شده است. "احمدبن ابی الیعقوب" در تاریخ خود که از معتبرترین و قدیم‌ترین تواریخ است، در این زمینه آورده که: "... مادران و خواهران و دختران را به زنی می‌گرفتند و این کار را پیوند و نیکی با آنها و سبب نزدیکی به خدا می‌دانستند..."

"تاریخ یعقوبی، ترجمهٔ دکتر محمدابراهیم آیتی، جلد اول، ص ۲۱۶".

و این اشارات فراوان و مکرر، در منابع و مآخذی که پس از ساسانیان از سدهٔ سوم هجری به بعد، به فارسی و عربی در دست است و با توجه به منابع و مأخذ فراوانی که از سده‌های پنجم و ششم پیش از مـیلاد بـه بـعد برجای مانده ـ و اخباری که از زمان ساسانیان توسط مورخان و نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی، مزدایی و غیرمزدایی در دست است؛ و اغلب بسیار

عادی و چون یک رسم معهود و سنّتی، مزدیسنان از کنار آن گذشته‌اند ـ برای آن بوده که برای‌شان عادی و معمول بوده، چنان که نقل یعقوبی گذشت، به موجب فرمان و دستور دین، آن را موجب تقرّب به خداوند و تأسی به او و آمرزش گناهان و دور شدن از گزند دیوان و اهریمن و وسوسهٔ شیطان می‌دانستند، که در رسالهٔ "شایست‌ناشایست ۱۸/۸" که از منابع موثق مزدیسنان است آمده که ازدواج میان خواهر و برادر به وسیلهٔ فرّهٔ ایزدی روشن می‌شود و گناهان را می‌بخشاید و دیوان را به دور می‌راند.

در اوستای زمان ساسانیان، یعنی اوستای دست نخورده و کامل، که شامل بیست و یک نَسک بود، از خویدوده به تفصیل یاد شده بود که گذشت. در "بَغْ نسک" و "وَرْشْتْمان سَرنَسک Varštmânsar" = دینکرد، کتاب نهم، بخش ۶۰ بندهای ۳ ـ ۲ و بخش چهل و یک، بند ۲۷" به تفصیل از این سنّت و احکام آن مطالبی نقل بوده است.

در منابع پهلوی، اغلب از "خْویدُودَه" با تعظیم و تکریم ـ و به عنوان یک فریضه یاد شده است. در کتاب "مینوی خرد" جایی که از گناهان بزرگ و کبیره یاد شده، چهارمین گناه از آن کسی است که خویدوده را بر هم زند و مانع اجرای این فریضه شود:

West: *Pahlavi Texts*. PT,III.CH, 36 .P,71

"مینوی خرد ـ ترجمهٔ: احمد تفضلی. بخش ۳۵/۷، ص ۵۱".

و در موارد منقول، چون "ارداویراف‌نامه" گذشت که این‌گونه کسان در دوزخ عذاب دیده و شکنجه می‌شوند. نیز در رساله "روایت ایمیت اَشَه وَهیشتان".

در "ماتیکان یوشت فریان" بخش چهارم، بند ششم، یوشت فریان، مرد

پارسا ـ در چیستان‌گزاری که میان وی و "اختِ جادو" در جریان است، ضمن پرسش‌ها، از "آخت جادو" می‌پرسد که: "خویدوده راکار و کرفه چند است؟ ـ آخت جادو که از عاملان اهریمن است، به این پرسش پاسخ نمی‌تواند داد و عاجز از پاسخ می‌ماند. این در منابع دینی ـ چندین بار به طور مشروح آمده است و نقل آن گذشت "=روایت پهلوی، بخش ٥٦، شایست‌ناشایست، بخش ۱۸، ترجمه پهلوی‌فروردین یشت، بند ۳۸" که کار و مزد و کرفهٔ خویدوده آن اندازه است که قابل توصیف نیست و دیو خشم که عامل اهریمن برای وسوسهٔ مردم است، می‌گوید من نمی‌توانم خویدودهان، یعنی آنان راکه این سنّت را انجام داده‌اند وسوسه کرده و به آنان آسیب رسانم:

"داستان یوشت‌فریان؛ ترجمه، تدوین، توضیح: بیژن غیبی، ص ۸، ۲۹"

ماتیکان یوشت‌فریان: متن پهلوی، ترجمه، واژه‌نامه: محمود جعفری، ص ۹۷".

در "متون پهلوی، جاماسپ آسانا، ص ۷۸" قطعه‌هایی در پند و اندرز و دستورهای اخلاقی و دینی، از نخستین موبدان و دین‌آوران نقل شده که در پاره‌ای از آنها، به اجرای فریضهٔ خویدوده، امر شده است. در قطعهٔ پنجم، کارهای نیک و بایسته چنین آمده است:

"رادی کردن، راستی گفتن. زن کردن و پیوندگیتی روان ساختن. یَشْت کردن و به دین خَستو [ایمان، باور] بودن و زناشویی با نزدیکان "خْویدُودَه" کردن. آتش بهرام نشاندن. گاهنبار کردن. ویرانی آبادان کردن. پرورش دام‌کردن. بهان و ارزانیان را چیز دادن." و این سنّت به روشنی برمی‌گردد و نسبت داده می‌شود به نخستین رسوم و سنن مردم به احتمال قوی پیش از زرتشت. و پیامبر چنین می‌نماید که در اصلاحات و دین‌آوری خود، به چنین سنّت‌هایی در آغاز به مخالفت نپرداخته باشد، امّا بعدها یا از سوی

خود پیامبر یا نخستین جانشینان وی ـ این سنّت متروک شده است و به همین جهت است که کَرتیر به روشنی می‌گوید چنین سنّتی را دوباره جاری و برقرار کرده است.

در رسالهٔ پهلوی "زندِ وُهومَن یَسْن *Zandi-Vohuman.Yasn*" یا "زندِ بهمن یشت" نیز از سنّتِ دینیِ خویدوده یاد شده است. این رساله یا کتاب، چنان که از نامش پیداست، زند، یا گزارش پهلوی و تفسیر "بهمن یشت" است که گویا در شمار یشت‌ها بوده و بعدها متن اوستایی آن از دست رفته و ترجمهٔ پهلوی و پازند آن باقی مانده است. در این کتاب که مربوط می‌شود به آینده‌بینی و پیش‌گویی آیندهٔ جامعهٔ مزدیسنان، از اهورامزدا دربارهٔ رویدادهایی که هزار سال پس از دین، روی می‌دهد، پرسیده می‌شود. چنان که گذشت و در نقلِ "روایت پهلوی" و سایر رسایل موبدان و فقهایِ مزدیسنان دیدیم، اینان از فراموش شدن معتقدات و باورها و سنن و مراسم دینی و عدم عمل‌کرد درست و دقیق به آنها زا سویِ جامعهٔ مزدیسنان، بسیار اندوهگین و معترض بوده‌اند، به‌ویژه در مورد "خویدوده" که رکنی از ارکان و فرایض بوده است.

در "در پنجم" زرتشت از اهورامزدا می‌پرسد که آیا پس از هزاره، کسانی هستند که به اصول و سنن دین عمل کنند؟:

زرتشت از اورمزد پرسید که: ای اورمزد مینویی افزونی؛ ای دادارِ آشویِ جهان استومندان "اورمزد اشو در خواندن و دیگری برای ستایش اوست، باشد که دادار اشو گویند" [از تفسیر چنان برمی‌آید که نویسنده از متن اوستایی ترجمه کرده است]. ای دادار، آیا در آن هنگام سخت، پرهیزکاران و دیندارانی هستند که کُشتی به میان داشته باشند، و آیین دین را با شاخهٔ بَرْسَم به جای آورند و دین خویدوده به دودمان ایشان روا باشد؟

اورمزد به سْپی‌تامان زرتشت گفت که: بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت، کُشتی به میان دارد، و آیین دین به بَرْسَم به جای آورد، گرچه مانند خداوندی گشتاسپ شاه نباشد. کسی که در آن هنگام سخت "ایتها اَذَیَرَمیده" و "اشم وُهو" بگوید و یادکند، مانند کسی است که در خداوندیِ گشتاسپ شاه "دوازده هوماست" را به "زوهر" انجام می‌داده است، و کسی که آیین پرستش را به جا بیاورد و سرودگاتها را بخواند، مانند این است که او در خداوندیِ گشتاسپ‌شاه، آیینِ واج و سرود گاتها را برگزارده باشد.

آشوترین مرد آن باشد که به دین بهیِ مَزدَیسنان باشد، و دین خویدوده به دودمان او رود "= سنّت خویدوده را در دودمان و خانواده‌اش اجرا کند"."

ایتها اَذَیَرَمیّده iθâ zarmaide: دعایی است که زرتشتیان پیش از خوراک می‌خوانند و اهورامزدا را به عنوان آفریدگار آفرینش نیکو پرستش می‌کنند.

دوازده هوماست: دعایی است که در ۲٦٤ روز به افتخار ۲٤ فرشته می‌خوانند و هر فرشته به نوبت خود دوازده روز پی‌درپی پرستش می‌شود.

زوهر: یا Zaoθra "← زَاُثْرَ" اوستایی "آب زور" دکتر وست ترجمهٔ درست آب مقدّس می‌کند ـ ولی در زمان قدیم زوهر به مفهوم پیه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگِ یک فرد زرتشتی به آتش بهرام تقدیم می‌شده است.

واج: واژ، واز، باز ـ باج "خاموشی بود که مغان در وقت بدن شستن و خوردنی خوردن، بعد از زمزمه اختیار کنند ـ دعایی است که قبل و بعد از خوارک زمزمه می‌کنند:

صادق هدایت: زندوهومن یسن (West: *Pahlavi Texts*.part I.P.189-235)

"بهمن یشت"، ص ۵۰ ـ ۴۹".

ازدواج مقدّس میان شاهان هخامنشی و ساسانی

شاهان هخامنشی، رسم خویدوده را انجام می‌دادند. در دوران اشکانیان نیز این سنّت اجرا می‌شد. در منظومهٔ "ویس و رامین" که بازمانده‌ای است از یک داستان بلند عاشقانه از دوران اشکانیان، در مباحث آینده، متوجه می‌شویم که چگونه ستوده شده است. تا سدهٔ چهارم هجری، لااقل چنین رسمی برای زرتشتیان ایران ـ آن قدر طبیعی و معمول شناخته می‌شد، که مورخان و محققان و نویسندگان، به سادگی از آن یاد می‌کردند، چون در شمار فرائض و وظایف دینی و حقوق مسلّمه‌شان محسوب می‌شد.

در زمان ساسانیان، به موجب مدارک دین مزدیسنان و رساله‌هایی که در احکام شرعیه و "شایست‌ناشایست"های دینی است، و در حماسه‌ها و اندرزنامه‌ها و عموم نوشته‌ها، کمتر جایی ملاحظه می‌شود که این سنّت تأکید و تمجید نشده باشد.

به موجب کتیبه‌های بازمانده از دوران ساسانی، گذشت که "کرتیر" گزارش می‌دهد سنّت زناشویی صُلبی و هم‌خون را بسیار اجرا کرده است. نیز به موجب همین کتیبه‌ها از شاهان ساسانی، ملاحظه می‌شود که سنّت خویدوده را گرامی داشته و انجام داده‌اند.

در کتیبهٔ شاپور، در "کعبهٔ زرتشت" نام کسان شاپور پسرِ "پاپک" یاد شده است. به موجب این فهرست، "دینک" دخترِ "اردشیر اول"، همسر و شه‌بانوی وی بوده است "تمدن ایران ساسانی، تألیف ولادیمیر گریگورویچ لوکونین. ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا، ص ۴۹ ـ ۴۸ دربارهٔ این کتاب، و اصل آن و ترجمهٔ دقیق کتیبه‌های پهلوی، ضمن گزارش کتیبهٔ کرتیر، شرحی گذشت".

آیین مَزْدَیَسْنی، آیینی بود که پادشاهان ساسانی، با تعصّب پیرو، مدافع و مروج آن بودند. لااقل تا زمان قباد، وضع چنین حکومتی، در واقع "شاه ـ موبدی" بود. اردشیر، خود یک شاه موبد بود و در اجرای رسوم دینی بسیار کوشایی می‌ورزید. از آغاز سلطنت قباد ـ که شاهان در تعارض قدرت با موبدان قرار گرفتند و کش‌مکش‌ها بر سر کسب و قبضهٔ قدرت درگرفت، پادشاهان بعضاً با حکومت مغان پنجه در افکندند و به این صورت، به طور غیررسمی، حکومت مذهبی را تضعیف کردند.

پس از اردشیر، پسرش "شاپور یکم" با دختر ارشدش "آذرناهید" سنّت خویدوده را اجرا کرده و آذرناهید، شه‌بانوی ایران می‌شود "ص ۱۰۸" در همین کتیبه از "بهرام دوم" یاد شده است پسرِ شاپوراول، و بانوی بانوانش موسوم به "شاپور دختک" که دختر شاپور بوده است، و خویدوده سنّت جاری، میان پسر و دختر شاپور در جریان است: "بغِ مزداپرست، خدایگان بهرام، شاهان شاهِ ایران و انیران، که چهر از ایزدان دارد. شاپور دختک، بانوی بانوان". بدین روال معلوم می‌شود نام همسر بهرام دوم شاپور دختک بود. در فهرست دودمان ساسانی در "کعبهٔ زرتشت" از دو بانوی مشهور به این نام یاد شده است. یکی از آنها، دختری از شاپور، شاه میشان و همسرش "دینک" بوده که نوادهٔ شاپور یکم شاهنشاه ایران بود ـ و دیگری گمان می‌رود دختر شاپور یکم بود که در سال ۲٦۲ میلادی، عنوان "شه بانوی سکایان" داشت و به همسری برادر خود "نرسی" شاه سکستان، تورستان و هند و کرانه‌های دریا درآمد. چندی نگذشت که شاپور دختک، دختر شاه میشان و دختر عموی بهرام دوم، به همسری او درآمد "ص ۱۷٤". این شاهان همه در دوران اقتدار و موبدان موبدی کَرتیر زندگی کرده و کرتیر ـ در دوران چندین شاه، عنوان بزرگ‌ترین روحانی ایران را داشت.

دوران نرسی، افول قدرت کِرتیر و تِئوکِراسیِ او بود. دوران بهرام دوم، اوج اقتدار حکومت مذهبی موبدان بود، و دوران نرسی، افول قدرت او. تعارض میان قبضه‌کردن اقتدار و حکومت، میان دودمان شاهی و موبدان، از کتیبهٔ نرسی و احوال او معلوم می‌شود. نرسی معتقد بود که شاه ـ موبدی ـ حق شاهان است، چنان‌که از دوران اردشیر بوده است و انفکاک میان این دو جایز نیست. هم‌چنین بنابر سنتِ دودمان شاهی، میان خدایان یا ایزدان، اولویت از آناهیتاست نه دیگری چون هرمزد، چنان‌که در دوران اردشیر بود. این‌گونه تعارض‌ها و درگیری‌ها، پیش از نرسی، در دوران بهرام یکم نیز وجود داشت. حتا بهرام دوم، که کرتیر اوج اقتدار خود را در زمان او درک کرد. او در پشت سکه‌ها، نقش همهٔ ایزدان بزرگ آیین مزدیسنی را جای داد و پرستش‌گاه آناهیتا را به نام "آتشکدهٔ ناهید ـ اردشیر" از نو برپا کرد و آن را به موبدان موبد کرتیر سپرد. "قابل تعمق و توجه است که در گاتاها، سرودهایی که از زرتشت است، حتا یک‌بار نام یکی از ایزدان نیامده است، در حالی که در سایر بخش‌های اوستا که از موبدان مزداپرست است، حتا یک آیه نمی‌توان یافت که نام چندین ایزد نیامده باشد".

نرسی "به نام اهورامزدا و همهٔ ایزدان، و ایـزدبانو آنـاهیتا" بـر تـخت شاهی ایرانشهر نشست. پرستش‌گاه دودمان که از سوی "غاصبان" به کرتیر داده شده بود، از نو به شاهنشاه بازگشت. در تصویر ویژهٔ تاج‌گذاری نرسی در نقش رستم، مظهر قدرت شاهی نه از سوی اهورامزدا، بلکه از سوی آناهیتا به او واگذار شده است. این کاری بود حساب شده. چه در نقش و چه در کتیبه. شکوه مجدد و خط مشیِ قانونیِ دودمان اعلام شد. در نقش و کتیبه اعلام شد که نفوذ غیر قابل تقسیم "موبدِ اهورامزدا"[=کرتیر] در همهٔ کارهای دولتی پایان یافته است. نرسی در کتیبهٔ خود اندیشهٔ جدید دولت را با تکـیه بـه

اردشیر بنیادگذار شاهنشاهی ساسانی اعلام داشت. و از اردشیر چنین یاد کرده است که وی: "نیای ما بود و به نام ایزدان، سراسر کشور را او سرشار از افتخار کرد و هنوز دگر کس چون او نبوده است." نرسی اعلام کرد که همهٔ قدرت و شهریاری و همهٔ کارهای دولتی و دینی از این پس در دست او تمرکز خواهد یافت "ص ۱۹٤".

نوعی تثلیث، موجب تعارض فرقه‌های مزدیسنان می‌شد. این تعارض عبارت بود از: اورمزد، آناهید، مهر. در دوران هخامنشیان نیز به چنین امری به وضوح برمی‌خوریم که در کتیبه‌ها مشهود است. امّا سنّت "خویدوده" زیربنایی استوار شده است. هم سنّتی مؤکد از مزدیسنان بود و جنبهٔ دینی - خدایی داشت؛ و هم سنّتی رایج بنابر معتقدات عرف بود که براساس پاکی خون و حفظ مناصب و دارایی‌ها و نژاد و جامعه طبقاتی، در زمینهٔ عرفی‌اش، بیشتر در دودمانِ شاهی و میان اشراف اجرا می‌شد. در این نوشتار، مبنای تحقیق، بر اساس خویدوده و این سنّت، از دیدگاه شرعی و دینی است. چون به نظر می‌رسد در زمان هخامنشیان، عنصر غالب، وجوه عرفی بوده است که اغلب شاهان هخامنشی این سنّت را به جا می‌آوردند و تساهل در امور خانوادگی و ازدواج، در هر دو روش شرعی و عرفی به نظر می‌رسد. چنان که اردشیر دوم و سوم، در حالی که یکی با دخترش ازدواج کرد، پسر با خواهر و به عبارتی با مادر نرد عشق می‌باخت و میان پدر و پسر رقابت و دشمنی پیدا شد.

ازدواجِ مقدّسِ اهریمنی

دامنه و گسترش ثنویت در ازدواج با محارم، گزارش‌های باستانی، گزارش تئودور بارخونی و ازدواجِ هم‌خونِ اهریمنی، دربندهش نیزاین شرح نقل شده است، یک استوره ایرانی دراین مورد، بدبینی به زنان و نافرمانی زنان از اورمزد که به اهریمن گرویدند، گزارش قدیم لانگلوا، شرح اِزنیک کُلبی نویسندهٔ ارمنی سدهٔ پنجم میلادی، گزارش وی شیو سیّاح چینی دربارهٔ هرج و مرج جنسی درآخرین سدهٔ شاهنشاهی ساسانیان

در منابع پهلوی، باید از نوعی "خْوِیدُوده‌ِ اهریمنی" نیز یادکرد که مطالب تکمیلی آن به موجب گزارشگران و مورخان دوران ساسانی، که منابع و مأخذی غیر دینی است و توسط نویسندگان غیر مزدیسنی به ما رسیده، باقی است. این گزارش‌ها همه در تأیید سنّت دینی خویدوده، و ازدواج مقدّس، و تساهلی است که جامعهٔ ایرانی، بنابراین منابع و نیز مآخذ خودی ـ دربارهٔ مسایل جنسی داشته‌اند.

در بُنْدَهِش، جایی که دربارهٔ آفرینش، در آغاز کتاب مطالبی یاد شده، و این مطالب دربارهٔ علت آفرینش آفریدگان اورمزد برای نبرد است ـ از "نِریوسَنگ" Neryosang یاد شده است. از این ایزد در اوستا نیز به گونهٔ "نَئیریُو-سَنگهَ" Nairyo-Sangha "وندیداد ۱۹/۲۴" که یکی از مهم‌ترین حاملان پیام و

پیک اهورامزدا است یاد شده. در فارسی به صورت "نِرْیِه و نِرسی" این نام باقی است. نام را "بارتولومه" به معنیِ جلوهٔ مرد یـا نـمایش مـردمان داده است. جزء نخست از اسم Nara/Nairya نَر ـ نَئیریَه می‌باشد، که اولی به معنی نر، مذکر و مرد است؛ و دومی صفت است به معنی دلیری، مردانگی، جلوهٔ مردی. باید چنان‌که بارها اشاره شد، یادآوری کرد که اغلب این مآخذ و اَسناد و نقل‌ها از اوستای متأخر و متون پهلوی ـ زروانی است و تا اندازه‌ای مانوی و اغلب توسط مزدیسنان و مـغان مـزدایـی کـه خـود را پـیروان و احیاکنندگانِ دین زرتشتی معرفی کرده‌اند و دین خود را دین مـزدیسنای زرتشتی و جز آن نامیده‌اند. امّا در تحقیق، این دیـن و آیـینِ پـرداخـته، درست در همهٔ شئون برخلاف دین زرتشتیِ گاثایی است.

تئوئودور بارخونی Theodor-bar Khoni در ضمن نوشته‌های خود، در اوراقی، از یک خداوند یاد می‌کند موسوم به نرسه Narsis "نارسیس" که همان نریوسنگ است:

L.H: Gray: *The Foundation of the iranian Religions*, Bombay 1928.

در ایـن‌باره، در تکـمیل گـزارش، دربـارهٔ ایـن نـویسنده و آثـارش توضیحی در پی است.

به موجب این مأخذ و نقل "ویدن گرن" Geo Widengren ، هنگامی که اورمزد زنان را به نیکوکاران واگذاشت، زنان گریخته و به اهریمن گرویدند. اورمزد در نبرد و تعارض با اهریمن، هنگامی که اهریمن از زنان خواست تا هر آرزویی که دارند بکنند ـ اورمزد نگران شد کـه زنـان مـمکن است هم‌خوابگی و مباشرت با نیکوکاران را آرزو کنند. به همین جهت "نِرْسِه" که خدایی پانزده ساله بود "در مزدیسنا، پانزده سالگی، سن رسیدگی و کمال است" را آفرید و او را برهنه پشت سر اهریمن قرار داد تا بدین طریق زنان

وی را ببینند و از اهریمن آرزویش راکنند. این تمهید اورمزدکارگر واقع شد. پس زنان دست نیاز به سوی اهریمن بلندکرده وگفتند: ای اهریمن، پدر ما ـ خداوند نرسه را به ما واگذار. آیا این یک استورهٔ مانوی/زروانی است؟ در این جا مسایل جنسی جنبهٔ اهریمنی دارد و زنان نیز شیطان روش و فرزندان شیطان‌اند. اورمزد پشتیبان نیکوکاران است و اهریمن حامی زنان. اورمزد بر آن است تا بدین وسیله، نیکوکاران را از زنان دور نگه دارد.

البته قابل ذکر است که در روایت "تئودور بارخونی" آمده که اورمزد، نرسه را به صورت، چون مردی پانصد ساله آفریدکه اشتباه است و در روایات ایرانی، پانزده ساله می‌باشدکه مشهور و درست است. در اساتیر مانوی، نرسه، Narisaf-yazzd "نَریسَف یَزْد" می‌باشد.

چنانکه‌گذشت، روایت وندیداد ۱۹/۲۴ و روایت بندهش که نقل خواهد شد، و روایت مانوی، باید اصل مشترکی داشته باشند و این اصل را در استوره‌های زروانی می‌توان جست‌وجو کرد. روایات در باب اساتیر زروانی ـ و متن مورد نظر، به‌کرّات و تناوب در آثارکسانی چون ازنیک‌کُلبی Eznik "سدهٔ پنجم میلادی" و الیشه Elise و ماربهای Marabha "سدهٔ ششم میلادی" و دو مزداپرست موسوم به آذر هرمزد و آناهیدکه خواهر و برادر بوده و با روش خویدوده مقدّس، ازدواج کرده‌بودند ـ و پس از آن به دین عیسوی درآمده و توبه‌کرده بودند، و نیز تئودور بارخونی ـ نقل شده است:

V.Langlois: *Collection des historiens et Modernes de l'armenie* Vol I-II.

لانگلوا، این چنین گزارش‌هایی را در مجموعهٔ مورخان ارمنستان، جلد دوم ـ ص ۱۹۰ به بعدگردآوری و نقل‌کرده است. ترجمهٔ گزارش‌هایی از این‌کتاب را در اثر دیگر نگارنده، "مانی و دین او" و "سرچشمه‌های عرفان و

حکمت در ایران قدیم، حکمت خسروانی" ببینید.

ازنیک کُلبی Eznik of kolb از نویسندگان ارمنی سدهٔ پنجم میلادی است و کتاب وی موسوم به *De Sectis* ارائه کنندهٔ بسیاری از روایات دربارهٔ آیین زروانی است، ترجمهٔ آن را در جلد دوم کتاب تاریخ رازآمیز میترایی از نگارنده می‌توان مطالعه کرد.

الیشه واردابت Elise Vardapet یکی دیگر از نویسندگان ارمنی است که دربارهٔ دین مزدایی زمان ساسانیان، رساله‌ای از وی باقی است. دربارهٔ روایات زروانی از آراء، مأخذ و منقولات وی بسیار نقل شده است ← مدخل زروان در دانشنامهٔ ایران باستان".

امّا تئودور بارخونی، نویسندهٔ مسیحی سُریانی در سدهٔ هشتم میلادی است. کتاب بازمانده از وی، موسوم به Scholia آگاهی‌های فراوان دربارهٔ معتقدات و اساتیر زروانی ـ مانوی ارائه می‌دهد." ←تاریخ آیین رازآمیز میترایی نیز مدخل "میثْرَ" بنونیست مطالب این کتاب را دربارهٔ اصول مذهب زرتشتی در مجلهٔ "جهان شرق" شماره ۲٦ ص ۲۱۵ ـ ۱۷۰ بررسی و ترجمه کرده است:

E Benveniste: *"le Temoignage de Theodore bar konay sur le Zoroastrisme" in "Le Monde oriental* ". XXVI.PP.170-218.

زینر، در کتاب خود موسوم به "زروان، یک معمای زرتشتی" که بزرگ‌ترین کاری است که تاکنون دربارهٔ آیین زروانی انجام شده، جمع آرای یاد شده را با موشکافی و دقت آورده است. نگارنده در "آیین زروانی" ترجمهٔ چنین روایات را همراه با تعلیل و ریشه‌یابی نقل کرده است. نیز در "فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، تحت عنوان "زروان":

R.C: Zaehner: *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma*, PP.419-429.

به هر حال، روایت بسیار جالب توجه معارضهٔ اورمزد واهریمن، و

روایت اساتیری نرسه، در بُنْدَهِشْ نیز سابقه دارد. در این‌جا به نوعی از سنّت مقدّس خویدوده که جنبهٔ اورمزدی و خدایی دارد برمی‌خوریم، که مطابق معمول در تعارضات و مناقشات اورمزدی ـ اهریمنی، آن را می‌توان خویدوده از نوع اهریمنی نیز یادکرد. از نوع درجهٔ یک، میان اورمزد و سپندارمذ انجام می‌شود ـ و صورت اهریمنی آن، از نوع درجهٔ یک، خویدوده میان اهریمن و دخترش جهی.

این شکل و اشارتی است جهت تعلیل و ریشه‌یابی و مقایسهٔ روایت فوق از نرسه و اورمزد، اهریمن و زنان. در آغاز بندهش، جایی که از هجوم اهریمن به آفرینش اورمزد، گزارش آمده، نقل است هنگامی که اهریمن از اورمزد شکست یافت و بی‌هوش، مدت زمانی بیفتاد، دیوان هرچه کوشیدند، نتوانستند او را بر سر حال آورده و به ادامهٔ نبرد برانگیزند. تا آن که جَهی، دخترش به بالین پدر آمد و گفت برخیز، ما تو را یاری می‌کنیم و آن چنان آفرینش هرمزد و آفریدگان وی را بیازاریم که درمانده شده و شکست یابد. پس: "اهریمن آرامش یافت. از آن سستی به درآمد. سرِ جَهی را ببوسید. از آن بوسه، این پلیدی که دَشتانش "=حیض" نامند بر جَهی پیدا شد. گفت که، تو را چه آرزو باشد که برآورم. هرمزد با آن "خود همه آگاهی"، دانست که در آن زمان، آنْ چه راکه جَهی آرزو کند، اهریمن توانایِ برآوردن دارد. پس برای صلاح، آن تنِ زشتِ شبیه وزغ اهریمن را، در نظر و دید جهی، به سان مرد زیبای پانزده‌ساله‌ای درآورد و نشان داد. جَهی دل به اهریمن بست و به او گفت که مرا کام ده تا به زنی در خانه‌ات باشم. اهریمن گفت که: از این پس به تو نگویم چیزی بخواه، زیرا تنها بی‌سود و بد را می‌توانی خواستن "چون اهریمن آگاه نبود که هرمزد،

آن پیکر زشتِ وی را در نظر جَهی به صورت مرد پانزده سالهٔ زیبایی درآورده است. "و آیا کدام پژوهشگر منصف و یا خوانندهٔ عادی می‌تواند میان چنین اندیشه‌هایی با فکر و آموزش‌های متعالیِ زرتشت در گاتاها ارتباط یا مقایسه‌ای برقرار کند".

در زمینهٔ اساتیری / داستانی، روایتی دیگر هست که از ـ ازنیک کُلبی نقل شده است. این بخشی از یک روایت اساتیری زروانی است که نگارنده قسمت‌های دیگرش را در کتاب "زروان در قلمرو دین و اساتیر" نقل کرده. در صفحات گذشته، مآخذ اصلی نقل شد. "زاخائو Zachau" در "مجموعهٔ قوانین سُریانی، جلد سوم، ص ۲٦۵ به بعد" این روایت را آورده است. نیبرگ در "دین‌های ایران باستان، ص ۳۸۵" نیز این روایت را نقل کرده، که زروانی‌ها: "چنین می‌گویند که پس از این‌که اهریمن دید که اورمزد آفریده‌های خوب را پدید آورده ولی روشنی را نمی‌دانست که چه گونه پدید آوَرَد؛ پس در اندیشه شد و به دیوها گفت: چه سودی اورمزد از این کار دارد که این آفریدگان نیکو را پدید می‌آورد، و حال آن‌که آنها در تاریکی باید به سر برند، چه او نمی‌داند چگونه روشنی را پدید بیاورد؛ اگر او هوشیار بود، با مادر خود هم خوابگی می‌کرد و خورشید پسر او می‌شد ـ و او روی به خواهر خود می‌کرد و خواهرش ماه را می‌زایید. و اهریمن فرمان داد هیچ کس این اندیشه را آشکار نکند، مباد که اورمزد بفهمد.

همین که مَهمی‌دیو Mahmi این را شنید، به شتاب به سوی اورمزد رفت و این راز را به او گفت..." و این طبیعی است که با اجرای چنین وصلتی، ماه و خورشید توسط اورمزد پدید می‌شود. این نکتهٔ بزرگداشت و تقدیس‌گونه که اجرای خویدوده، موجب پیدایی روشنایی و تقویت فَرّهٔ ایزدی می‌شود،

در این روایت نیز پیداست.

البته، مبنای کار و پژوهش، از آغاز این نوشتار، بر آن نبود که جز به اسناد موثق و دست اول، رجوع داده شود. امّا جهت روشنی بیشتر، تنها به ذکر این نکات پرداخته شد، که از این دست فراوان است. هرچند مسیحیان و مورخان غیر ایرانی، در زمان ساسانیان، گاه با انتقاد و جبهه‌گیری با این سنّت و قوانین ازدواج و مناسبات آشفتهٔ جنسی که همراه با تساهل فراوان است برخورد کرده‌اند، امّا چنان که اشاره شد، از فرط وضوح و این که قانون و سنّت جاری و دینی و مؤکدی بود، اغلب به صورت عادی شرح داده‌اند.

در منابع و مآخذِ پس از ساسانیان، در حد تواتر به سنّت خویدوده اشارات تاریخی هست. این اشارات نه آن که از مورخان و شاعران و محققان غیرمزدایی باشد، که تا همین اواخر، موبدان مزدیسنی با احترام از این سنّت یاد کرده‌اند و با حسرت که دیگر انجام نمی‌شود، چون بهدینان را شاهی و قدرت در دست نیست و حکومت از آنِ جُددینان "= جدادینان، کافران" است و نمی‌گذارند مزدیسنان به خویدوده عمل کنند.

در شاه‌نامه، از خْویدُوده اسفندیار و همای ـ خواهرش؛ بهمن و همای چهرآزاد دخترش یاد شد. فردوسی به سادگی و روشنی، که این سنّت و رسمی بوده است یاد می‌کند. در جایی که سودابه، دلباختهٔ سیاوش می‌گردد، پسر را به بهانهٔ برگزیدن یکی از دختران خود که خواهران سیاوش می‌بودند، به شبستان "= حرم" می‌کشد و به او می‌گوید:

بدو گفت سودابه گر گفتِ من	پذیرد شود رای را جفت من
هم از تخم خویشش یکی زن دهم	نه از نامدارانِ بر زن دهم
که فرزند آرد و را در جهان	به دیدارِ او در میان مهان

مــرا دخـــترانــند مــانند تــو   زتــخمِ تــو و پــاک پــیوند تــو

"شاهنامه ـ چاپ مسکو. جلد ۲، ص ۱۹"

سنّت خْویدُودَه تنها رسمی در زمان ساسانیان نبوده که موجب اعجاب سیاحانی چون وی شِیُو Wei Shiou شده است. این زائر چینی بودایی "۵۷۶ ـ ۵۰۶ میلادی" که از ایران دیدن کرده است، از هرج و مرج جنسی و نـوع شگفت ازدواج‌های هم‌خون و صلبی یاد می‌کند. نیز ایـن رسـم رفـتار بـا مردگان و این‌که مزدیسنان مردگان خود را در کوه و بیابان می‌افکندند تا طعمهٔ لاشه‌خواران شوند.

"وی ـ شیو" هیچ سوءنظر و دشمنی با ایرانیان ـ به ویژه مزدیسنان و مغان نداشته است که اِسناد دشمنی و تحریف و تهمت به وی زده شود. زائری بوده بودایی که از ایران می‌گذشته است.

داستان ویس و رامین یک داستان عاشقانهٔ پارتی است در اوج زیـبایی. اصل و متن پهلوی آن از میان رفته، امّا "فخرالدین اسعدگرگانی" شاعر سدهٔ پنجم و ششم هجری ـ آن را از متن پهلوی بـه شـعر فـارسی گـردانـیده و شاهکاری باقی گذاشـته است. مـؤلفِ "مُجْمَلُ‌التَّواریخ وَ الْقِصَص" آن را از عصر شاپور اول، پسر اردشیر پاپکان می‌داند. محمد عوفی در "لُباب الالباب" و علیشیر نـوائـی در "مجالس‌النفایس" از قـدر و مـنزلت و جـایگاه آن یـاد کرده‌اند.

در این داستان، جایی که ازدواج مقدّس و شایسته‌ای که در خورد ویس و ـ ویرو که خواهر و برادر هستند، از سوی مادرشان یاد شده، مادر به‌گـونهٔ یک بهدین و مزداپرست مؤمن و آگاه از این سنّت یاد می‌کند و موارد نیکو و شایستهٔ چنین ازدواجی را برمی‌شمرد، که جز آن، روش و شیوه‌ای دیگر به هیچ وجه زیبنده نیست. سخن از یک سنّت و فـریضهٔ دیـنی است. از

خویدوده میان خواهر و برادر یاد می‌شود که دوده و تبار را برمی‌فروزد و پدر و مادر را به کِرفَه و ثواب می‌رساند و ارزانی را به ارزانی: یعنی شایسته و لایق و محرم را به وصلت می‌دهد.در این کلام، آن چه که فقهای مزدیسنی و موبدان‌در رساله‌ها و آثار دینی‌خودشان در بایستگیِ این‌نوع ازدواج‌گفته‌اند، جمع و ملخّص است.

ابیاتی که نقل می‌شود، از گفتار مادر به دخترش ویس است برای راهنمایی وی در ازدواج و برگزیدن شوهر:

چــو مــادر دیــد ویس دلســتان را	بــه گــونه خــوار کرده گلستان را
بدو گفت ای هـمه خـوبیّ و فـرهنگ	جـهان را از تـو پیرایـه‌ست و اورنگ
تــو را خســرو پــدر، بــانوت مـادر	ندانم در خـورت شـویی بـه کشـور
چــو در گـیتی تـو را هـمسر ندانـم	مگـر ویـرو کـه هست خـود برادر
تــو او را جـفت بـاش و دوده بـفروز	وزیــن پــیوند فــرّخ کــن مــرا روز
زنِ ویــرو بــوَد شــایسته خــواهـر	عــروس مــن بــوَد بــایسته دخــتر
از آن خــوش‌تر نـباشد روزگــارم	کــه ارزانــی بــه ارزانــی ســپارم

"ویس ورامین، تصحیح: اگالی تودوا، الکساندر گواخاریان، ص ۴۹ـ۴۸

تصحیح محمد جعفر محجوب، ص ۳۲".

البته در این داستان، علاوه بر روشنی و وضوح سنّت خویدوده، مسایلی در امر تساهل جنسی نیز ملاحظه می‌شود ـ از جمله عاشق شدن رامین به زن برادر بزرگ خود که او را به مثابهٔ پدر است و به نامشروع کام یافتن از او و مواردی از این دست که در دوران ساسانی کم نیست.

در موردتساهل در امور و مناسبات جنسی، خبری از "استرابو" هست که از نوعی فحشای دینی یا تن‌کامگی مقدّس آگاهی می‌دهد. این امر مربوط

است به معابد و پرسش‌گاه‌های آناهیتا، الاهه و ایزد بانوی بزرگ ایرانی. در معابد این الاهه، دوشیزگان و جوانان زیبا را داخل و وقف می‌کردند. این دوشیزگان در آن معابد تحت نظر کاهنان، آموزش‌هایی دیده، و خود را در اختیار مراجعان به معبد برای تن‌کامگی قرار می‌دادند. در جهان باستان، این امر در بسا از شهرهای بزرگ، در معابد زن خدایان معمول بوده است، چنان که در بابل، در معبد الاههٔ ایشتار Ištâr که بزرگ‌ترین ایزدبانو بـه شـمار می‌رفت و هم‌تای آناهیتا محسوب می‌شد، چنین رسمی رواج داشت. در مصر و روم نیز در این زمینه وضع همانند جریان داشت:

"تمام آیین‌های پرستشیِ پارسیان را مادی‌ها و ارمنیان ارج مـی‌نهند. ولی ارمنیان به آیین پرستشی آناهیت دلبستگی ویژه‌ای دارند و برای وی در جاهای مختلف، به ویژه در Akelicene پرستش‌گاه ساخته‌اند.

آنان برای خدمت در پرستش‌گاه، بردگان زن و مرد هدیه مـی‌کنند و البته این شگفت‌انگیز نیست ـ ولی اکنون بزرگان قبایل دختران جوان خود را وقف ناهید می‌کنند و مرسوم است کـه ایـن دوشـیزگان مـدتی دراز در پرستش‌گاه این الاهه، تن ـ به تن‌کامگی مقدّس می‌دهند و سپس آنها را به شوهر می‌دهند و کسی زناشوئی با چنین زنان را بد نمی‌داند.

"استرابو XI"

دکتر بهرام فره‌وَشی، در حاشیهٔ این مطلب، افـزوده‌انـد: "تـن کـامگی مقدّس، ویژهٔ پرستش‌گاه‌های ناهید در ارمنستان است و در پرستش‌گاه‌های ناهید ایران، زنان پرستار در کمال پرهیزکاری و پارسایی به سر می‌بردند."

"ایرانویج، ص ۱۷۶"

خیتوک دس، ازدواج با محارم درجهٔ یک، بنیادِ دین

نقلی از وندیداد، فرگرد ۴/۴۴ و شرح،این شرح علاوه‌بر گزارش‌های پیشینیان از مغانِ مزدیسنی مستند است به متون پهلوی و قوانین زمان متأخّر ساسانی و پازند و فارسی، بهرام گور و چهار دختر آسیابان که در یک شب با بهرام خفتند، بهرام که به عنوان میهمان به چوپان وارد شده بود و سپیده‌دم کلبه را ترک کرد، ازدواج‌های استقراضی، دربارهٔ مهران گُشْنَسْپ بزرگزادهٔ زمان ساسانی، گزارش ابن‌جوزی دربارهٔ هرج و مرج‌های جنسی که مورد تأیید قوانین شرعی موبدان بود، پس از سقوط ساسانیان همهٔ زنان محرم شاه بودند، قباد و هرزگی‌های جنسی، روابط نامشروع قباد با خواهرش، پس از سقوط ساسانیان تا سدهٔ پنجم چنین اموری میان ایرانیان مزدیسنی، تا حدود سه سدهٔ پیش در مکاتبات موبدان ایران و هند ازاین‌که زمان شرایطِ اجرایِ سنّت خیتوک‌دس را از بین برده اشاراتی هست، ازدواج مقدّس به زبان فارسی که حتا تا سدهٔ دهم هجری در آثار زرتشتیانِ مزدیسنیِ دیوستیز باقی است.

همهٔ روایات و خبرهایی که از نویسندگان پیشین در این باب بـه مـا رسیده است، دارای پیشینه در آثار موثق ایرانی است. به موجب وندیداد "فرگرد ٤/٤٤" دستور است که اگر برای زن نزد شما به خواهش آمدند، زن

را به اختیار آنان بگذارید "نک. وندیداد، جلد چهارم ـ فرگرد ۴/۴۴ یادداشت ۱۸۳" این بر مبنای قوانینی است که در "ماتیکان هزار داتستان" آمده است و در یادداشت فوق بدان اشاره شد که گفت‌وگو از ازدواج استقراضی است که به موجب آن توضیح مسألهٔ وندیداد است که اگر بهدینی که نیازمند زن بود و به خواهش زن، به در خانهٔ بهدینی آمد که از یک یا چند زن بهره‌مند بود، آن بهدین باید زنی از زنان خود را مطابق با قانون و برای مدتی که توافق می‌کردند، به وی قرض بدهد. البته از لحاظ مسایل حقوقی و فرزندانی که از این زن استقراضی پیدا می‌شد، در ماتیکان هزار داتستان، قوانینی آمده است. به موجب همین قانون‌نامه، پدری، چون پسر ارشدش به سن بلوغ می‌رسید، یکی از زنان خود، حتا سوگلی یا مادر پسر را به زنی به وی وامی‌گذاشت، به احتمال، نشانی از چنین رسمی را به استمرار می‌توان ملاحظه کرد. در "گزیدهٔ کافی، جلد پنجم، مسألهٔ ۳۲۰۵" آمده است:

"ابوعلی الأَشْعَری، عَن الحَسن بن علی کوفی، عَن عُثمان بن عیسی، عَن ابی‌الحسن الاَوّل "ع" قال: کتب الیه هذه المسالة و عَرَفْت خَطَّه: عَن اُمّ وَلَد الرَجُل کان اَبُوالرَّجُل وَ هَبهاله فولدت مِنه اولاداً، ثُمّ قالبت بعد ذلک: اَن اَباکَ کان وَطِئنی قَبل اَن یَهَبَنی لکْ. قال: لا تُصَدِّق. اِنَّما تَهرَبُ مِن سوء خُلقه.

... من نامه‌ای خدمت ابوالحسن امام کاظم "ع" نوشتم و پاسخ او را با خط مبارک او شناختم. نوشته بودم: مردی کنیز خود را به فرزندش می‌بخشد و فرزند به عنوان کنیز شخصی با او همبستر می‌شود و اینک صاحب چند فرزند است. بعد از این مدت طولانی، کنیز مزبور به خواجه‌اش می‌گوید: پدرت در عهد سابق با من مباشرت می‌کرده است. تکلیف این خواجه با کنیزش چه خواهد بود؟ ـ ابوالحسن در پاسخ نوشته بود: ادعای این کنیز

تصدیق نمی‌شود. چون می‌خواهد جان خود را از شرّ خـواجـه‌اش نـجات بخشد، از آن رو که مردی بداخلاق است.»

در وندیداد «٤/٤٤» واگذاری زن به میهمان از سوی صاحب‌خانه یـا میزبان اشاره شده است که در قوانین سـاسانی مُـصَرَّح است: «بـارتولومه، دربارهٔ حقوق ساسانی، جلد اول، ص ٣٦ و صفحات مابعد و ماقبل. نیز: تاریخ جنبش مزدکیان، از اوتاکرکلیما، ترجمهٔ جهانگیر فکری ارشاد، ص ۱۱۱ به بعد» نیز «دربارهٔ حقوق ساسانی، جلد ۵ ـ ص ۱۷ به بعد». ازدواج‌های ممنوع در شبکهٔ تحریم جنسی متداول، به هیچ وجـه در دوران سـاسانی رعـایت نمی‌شد.

به موجب «شاه‌نامه» بهرام‌گور که به شکار رفته بود، خسته و مانده، دور از شکارگاه، شبی به کلبهٔ آسیابانی وارد می‌شود تا بیاساید. آسیابان را چـهار دختر ماه روی و بسیار زیباست. بهرام، شبانگاه دستور می‌دهد تا هر چهار دختر آسیابان را به وی دهند و با هر چهار، تن‌کامگی می‌کند «چاپ مسکو، جلد ۷، ص ٣٣٤ ـ ٣٣١». همین بهرام‌گور است که بلافاصه، در جایی دیگر، به هنگام شکار ـ به باغ پیرمردی موسوم به «برزین دهقان» وارد می‌شود. این مرد دارای سه دختر بسیار زیباست. شاه هر سه خواهر را به یک نشست به زنی می‌گیرد و در همان مانگاهِ پیرمرد میزبان، با هر سه، تن‌کامگی می‌کند «جلد ۷، ص ٣٤٦ ـ ٣٤٠». از همین جاست که «هیون تسیانگ» چینی در اوایل سدهٔ هفتم که از ایران ساسانی دیدن می‌کند، می‌گوید روش ازدواج ایرانیان در عصر او بسیار آشفته است:

S.Beal: ***Budhist Records of the Western World***, Vol II.P,265.

شرح حال «مهران گُشْنَسْب» در زمان ساسانیان که از تباری شاهی و مقامی والا داشت جالب توجه است. و هم‌چون بسیاری از ایرانیان، مسـیحی

شد. از طرف نسطوریان تعمید شد و به نام "گیورگیس" Giwargis نام‌گزاری گشت؛ برای شرح حال و گزارش اعمال و مناظرات و مقام علمیِ وی در دین مزدیسنی ـ و مسیحی، نگاه کنید به کتاب: دیانت مسیحی در ایران دوران ساسانی؛ از: ژ.لابور. ص ۲۲۵ ـ ۲۰۸.

J.Labourt: *Le Christianisme dans L'empire peres sous la dynastie sassanide*. P, 208-225.

وی که در دربار، مقامی بالا و ارجمند داشت، بنابر سنّت، با خواهر خود خویدوده کرده بود و خواهر را در عقد خود داشت. هوفمن، در ترجمهٔ گزیده‌هایی از کتاب سُریانی اعمال شهدای ایران، به این مطلب و مناظرات و شرح حال وی اشاره کرده است، ص ۹۵:

Hoftmanne: *Auszuge aus syrischen Akten Persischer Martyrer.*

مهران گُشْنَسْپ پس از مسیحی شدن، از حوزهٔ قدرت شاه و موبدان متواری می‌شود و در مجامع مسیحی به فراگرفتن اصول و فقه و شرایع و فلسفهٔ مسیحیت پرداخته و پیش از آن، از همسر، یعنی خواهرش، جدا شده و او را مطلّقه می‌کند. میان خواهر و برادر تبادل پیام وجود داشته. باری از خواهرش، که پس از مطلّقه شدن، به ازدواج با یکی از اشراف تن درداده و چاکر زن او شده بود، می‌پرسد که شاه دربارهٔ تغییر دین من چه می‌گوید. خواهرش گفته بود که هیچ، شاه فقط پس از آگاهی، گفت که: مهران گشنسپ به دوزخ شتافت.

چندی از این حادثه می‌گذرد و مهران در یک میهمانی، با خواهر روبه‌رو می‌شود و می‌فهمد که خواهرش نیز در خفا مسیحی شده است. و در دورانی که در دربار خدمت می‌کرد، بسیار مورد توجه هرمزد چهارم بود. یکی مزداپرست مؤمن و حافظ اوستا و آگاه از مسائل و فلسفهٔ دین

بود، چنانکه در جلسه‌ای، هرمزد چهارم وی را بیازمود و به وی انعام و صله و منصب داد "همان کتاب، ص ۹۵ ـ ۹٤" بر اساس چنین مراسم و سنّت‌ها و حقوقی بود که چنین عاداتی توجیه می‌شد و قانونی بود و مورخان بدان، بر اساس منابع و عادات جاری مزدیسنان گزارش می‌کردند، چنانکه "ابن‌جوزی" در سدهٔ پنجم هجری، در "تلبیس ابلیس، ص٦١" به همین قانون شرعی که چون پدری می‌مرد، فرزند ذکور ارشدش با زن وی یا مادر خود ازدواج می‌کرد اشاره می‌کند، که در صورتی وسیع‌تر در ماتیکان هزار داتستان آمده است یا همین ابن‌جوزی در رفتار با زن دشتان و تطهیر توسط موبدان که البته درست‌تر آن تطهیر زنی است که بچهٔ مرده زاییده باشد و در وندیداد آمده، همان اشاره را می‌کند "ص ٦١" و یا این‌که جایز می‌دانستند هر مردی تا یکهزار و یک صد زن داشته باشد "همان صفحه".

زمان ساسانیان را در رابطه با برخورد با مسایل جنسی، نمی‌توان رواج فساد دانسته و تلقی کرد، بلکه این تساهلی است که به موجب رسوم و قوانین شرعی و عرفی رایج بوده است و همین مسأله، در تحقیق و پژوهش، نشانگر یکی از عوامل سقوط ساسانیان است. نظایر رفتار بهرام‌گور که اشاراتی اندک بدان شد و شبستان‌های شاهان و اُمَرا و اشراف و ملاکان و مرفه‌الحالان، ازدواج استقراضی، تعدّد زوجات، واگذاری زنان و کنیزان از سوی پدر به پسران و... نظم جامعه را برهم زده بود، به طوری که طبقه‌ای کثیرالافراد به وجود آمده بودند که پدران خود را نمی‌شناختند و در محاکم، به موجب "ماتیکان هزار داتستان" دعاوی فراوانی مطرح بود، درباره مالکیت فرزندانی که از ازدواج‌های استقراضی به وجود آمده بودند "= وندیداد، جلد دوم ـ یادداشت ۱۸۳

فرگرد ٤/٤٤".

در رفتار جنسی شاهان ساسانی، بسیاری از این تساهل‌های موصوف ملاحظه می‌شود که امری کاملاً عادی تلقی می‌شد. قباد با دخترش سامبیکه Sambyke ازدواج کرد "تئوفانس. چ کلاسن ـ ص ۲٦۱. حقوق سریانی، اسقف مارابا، ترجمهٔ زاخائو، جلد ۳، ص ۲٦٥" و به موجب این خویدوده، سامبیکه بانوی بانوان ایران شد. از این ازدواج پسری متولد شد که Phthasuarsan "= پتشخوارشاه، سومین پسر قباد از دخترش زامبیکه است" که بعداً در جریان جانشینی قباد با یاری هفتالیان نقشی به عهده داشت. ازدواج دیگر قباد، با خواهرزاده‌اش و دختر شاه هفتالیان بوده است. شاه هفتالیان با خواهر قباد جهت تحکیم مناسبات ازدواج کرده بود. هنگامی که قباد به هفتالیان پناهنده می‌شود، از موقعیت استفاده کرده و با دختر شاه و خواهرزاده‌اش ازدواج می‌کند. هنگامی که در حال گریختن از ایران بود، نیز شبی در کلبهٔ زنی بی‌پناه که فرود آمده بود تا بیاساید، با دختر آن زن جهت این که تنها نخوابد، ازدواج کرده و شبی را با او می‌گذراند. بعدها از حاصل این هم‌خوابگیِ یک شِبْه، فرزندی متولد می‌شود که از سوی قباد شناخته و حمایت می‌شود. این‌گونه رفتار، بسیار عادی بوده است. سر راه سفر، هنگام شکار، وقت بازدید، هنگام جنگ ـ و هر گامی که از حرم‌سرا و شبستان دور می‌شدند، شبانگاه یا هر وقتی، هر جایی که فرود می‌آمدند، ارضای احساس جنسی‌شان، از ضروریات بود. ساعتی یک دو، سه و یا چند دختر را به مُتعه گرفته و می‌گذشتند.

Johau Stylite. The Chronile, 23: N. Pigulevskaia. Mesopotamia an rubezhe VI Vivv. str. 136.

در تاریخ ایران، پس از فروپاشی و سقوط ساسانیان، شاه نسبت به همهٔ زنان محرم بود و این به آن مفهوم بود که برای تن‌کامگی، به موجب قدرت مطلقه در هر عملی مجاز بود و این قدرت را شرع و فقها به وی می‌دادند. چنین روش و حق و قدرت مطلقهٔ، استمرار رسوم و قوانین دوران ساسانی است که سنّت شاه / موبدی برقررا، و شاه سایهٔ خدا / ظلّ الله و نمایندهٔ تام الاختیار اهورامزدا به روی زمین محسوب می‌شد؛ در حالی که موبدِ موبدان چنین حق و قدرتی را از خود می‌دانست که از جهات سیاسی گاه با فرمانروای سیاسی / نظامی با شاه در چنین قدرتی شریک می‌شد و اغلب منازعات و آشوب‌هایی که داخل کشور روی می‌داد، بر اثر منازعهٔ این دو، بر سرِ قبضه کردن قدرت مطلقه بود.

تبری، ضمن شرح حال قباد، هنگامی که وی را به زندان می‌افکنند، از جریان رهایی وی یادکرده است. به موجب روایات تکمیلی و قدیم‌تر، قباد خواهرش را برمی‌انگیزد تا خودش را به زندانبان که فریفتهٔ او شده بود واگذار کند تا وسیلهٔ فرارش فراهم شود:

"... بزرگان ایران، قباد را پس از آن که به راه مزدک رفت و از گفتهٔ او پیروی کرد، به زندان انداختند و به جای او برادرش جاماسپ پسر پیروز را به شاهی برداشتند. یکی از خواهران "به روایتی: همسر" قباد به زندانی که او را در آن انداخته بودند رفت و خواست پیش قباد برود. امامردی که بر زندان و زندانیان گماشته شده بود او را راه نداد. این مرد خواست با خواهر "همسر" قباد رسوایی کند و در او طمع کرد. خواهر "همسر" قباد گفت که با آن چه او می‌خواهد مخالفتی ندارد "همسر ـ خواهر قباد ـ شوی یا برادر را ازاین امر مستحضر گردانید. لیکن قباد به وی دستور داد که با زندان‌بان به طریق مماشات رفتار نماید و میل و علاقهٔ او را بیشتر برانگیزد" پس آن

مرد خواهر قباد را راه داد و او پیش قباد رفت و یک روز پیش قباد ماند. آن‌گاه قباد را در یکی از فرش‌ها که در زندان بود به پیچید و او را بر پشت یکی از غلامان زورمند و تناور خود نهاد و از زندان بیرون برد. چون غلام خواست از پیش گماشتهٔ زندان بگذرد، گماشته پرسید که بارش چیست. غلام درماند. امّا خواهر قباد رسید و گفت که آن جامهٔ خوابی است که به روی آن خوابیده و حایض شده است و می‌خواهد بیرون ببرد تا بشوید و برگرداند. آن مرد سخن او را استوار داشت و برای ناپاکیِ آن، دست به آن نزد و غلامی را که او را می‌برد راه داد تا برود. غلام قباد را برد و خواهر نیز به دنبال او برفت...»

اضافاتی که در متن آمده، به نقل از خبر پروکوپیوس Procopius در کتاب «جنگ‌های ایران و روم، ترجمهٔ محمدسعیدی، ص ۳٤» می‌باشد. اصل خبر از تبری «تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تألیف تئودور نولدکه، ترجمهٔ عباس زریاب، ص ۲۱٦» می‌باشد. یعقوبی نیز همانند همین مطلب را نقل کرده است، امّا چنان که گذشت در نقل مطلب اختلاف‌هایی هست. فردوسی و دینوری و مُسکویه «تَجارِبُ الأُمَم» مطلب را گونه‌ای دیگر نقل کرده‌اند. در این باب، در نقل تبری ـ با توجه به‌عقاید ایرانیان و ناپاک بودن پارچه‌ها و البسه‌ای که به خون حیض آلوده شده باشد و در وندیداد و سایر رسایل مزدیسنان به‌تفصیل آمده است، پرهیز زندانبان و عدم جست‌وجوی وی توجیه‌می‌شود:

«شهرهای ایران، تألیف پیگولوسکایا
ترجمهٔ عنایت‌الله رضا، ص ۴۳۰ به بعد»

با توجه به شیوع رسم و سنّت خویدوده پس از اسلام، که به موجب

منابع و مآخذ مورد وثوق باقی مانده است. "از لحاظ زمینهٔ تاریخی حیرت‌انگیز است که این رسم که با تمام قوت در داخل جامعهٔ مزدایی که از همه سو در احاطه اسلام بود دوام آورد. نمی‌دانیم که آیا زمامداران مسلمان از این مسأله بی‌خبر بودند یا ترجیح می‌دادند در مورد اعمالی که دقیقاً به حقوق شخصی رعایای آنان مربوط می‌گشت تجاهل کنند؟ به هر تقدیر، بحث‌هایی را که این پرسش‌ها علیه این زمینهٔ تاریخی آشکارا برانگیخت بی‌گمان نمی‌توان بحث‌های بیهوده یا فرهنگستانی تلقی کرد:"

"تاریخ ایران ـ از انتشارات دانشگاه کمبریج، جلد چهارم: از اسلام تا سلاجقه. گردآورنده، ریچارد فرای، ترجمهٔ حسن انوشه، ص ۴۷۵".

البته با توجه به منابع و مآخذی که در دست است، نسبت به این مسألهٔ وقوف کاملی وجود داشت و جامعهٔ مزدایی از طریق این رسم که آن را یک سنّت مذهبی خداپسندانه می‌دانست مورد تحقیر و سرزنش قرار می‌گرفت. امّا با توجه به نوشته‌ای بازمانده در این زمینه، جوامع مذهبی در اسلام، یا رعایای حکومت اسلامی در انجام شرایع و احکام و مراسم دینی آزادی داشتند و بزرگان اسلام دیگران را از آزار و تحقیر جامعهٔ مزدایی منع می‌کردند. چنان که نقل شد: یک نفر در حضور ابوعبدالله صادق"ع" از یک مرد مجوسی به نام بدکاره یاد کرد. ابوعبدالله به او گفت: بس کن و این چنین تهمت مزن. آن شخص گفت، این مجوسی با مادر و خواهرش به بستر می‌رود. ابوعبدالله گفت: مباشرت او با مادر و خواهرش به عنوان ازدواج و بر اساس دین آنان صورت می‌گیرد: ذلک عندهم نکاح فی دینهم "گزیدهٔ کافی، جلد پنجم، ازدواج. ترجمه محمدباقر بهبودی، ص ۱۸۴". در "شرح لمعه" و "ریاض" نیز در این‌باره مطالبی هست. از روایت شیخ مفید و شیخ

توسی است که شخصی نزد امام صادق علیه‌السلام به مجوس سخت دشنام می‌هد که با محارم خود ازدواج می‌کنند. امام وی را از این بدگویی منع می‌کند و می‌فرماید: "امّا علمت ان ذلک عندهم هوالنکاح، و کل قوم یفرقون النکاح عن السفاح، فنکاحهم جائز، و ان کل قوم دانوابشئی یلزمهم حکمه."

همین روایت در جلد دوم "لمعه" کتاب میراث ـ مسألهٔ تاسعه به این صورت نقل شده است:

"و قول الصادق لمن سبب مجوسیا و قال: انه تزوج بامّه، اما علمت ان ذلک عندهم هو النکاح، بعد ان زیرالساب و قوله: ان کل قوم دانو بشئی یلزمهم حکمه..."

آیا نمی‌دانی که این امر در نزد مجوس نکاح است؟ هر قومی میان نکاح و زنا تفاوت می‌نهد و نکاح هرگونه باشد تا زمانی که مردم ملزم به حفظ عقد و پیمان خود هستند جایز است."

زن در حقوق ساسانی، مقدمه، ص ـ ژ.

شواهدی شایان توجه هست که در دوران اسلامی، به ویژه تا پیش از حملهٔ مغول، در حقوق اسلامی، ازدواج با محارم میان ایرانیان مزدایی مذهب "میراث‌بران مغان دوران ساسانی" چون از سنن و معتقدات دینی محسوب می‌شده، جایز و منعی نداشته است. فضل اللّه‌بن‌روزبهان خُنجی اصفهانی، از نویسندگان و فقهای نامی سدهٔ نهم "درگذشته به سال ۸۷۹ هـ‌ق" درکتاب "سلوك الملوك، با تصحیح و مقدمهٔ محمدعلی موحد، ص ٤٤٨" در مورد حقوق اهل ذمّه که باید نسبت به تعهدات خود انجام دهند آورده: "پنجم آن‌که منقاد حکم ماگردند، و آن آنست که اگر بکنند آن‌چه اعتقاد تحریم آن داشته باشند، هم چون زنا و سرقت، نه شُرب و نکاح با محارم، اجراکنند برایشان حکم اسلام را."

یعنی چون زنا و سرقت در شرایع و احکام دینی‌شان حرام است، هرگاه مرتکب شوند، احکام اسلامی دربارهٔ‌شان انجام و روا می‌شد. امّا چون نوشیدن شراب و ازدواج با محارم، از شرایع و احکام دینی‌شان هست ـ مسلمانان متعرض آنان نشوند ـ در صورتی که آن را اظهار نکنند، یعنی به آشکاری میان مسلمانان انجام ندهند.

رسم ازدواج با محارم، میان زرتشتیانِ [گبرها] اهل ذمّه، تنها میان ایرانیانی انجام می‌شد که به مذهب قدیم خود در زمان ساسانیان باقی بودند. و این چنین حقوقی در احکام اسلامی، بر پایهٔ همان روایتی است که نقل شد و در مواضع دیگر، از "اصول کافی" نیز متن و ترجمهٔ روایت نقل شده است.

این پاسخ منطقی و پخته و سنجیده، بیانگر رفتاری است که در قرون نخستین اسلامی با جوامع دینی دیگر می‌شده است. امّا نهایت مطلب آن‌که در زمان ساسانیان، دین وسیلهٔ حکومتی جابرانه بر مردم بود و چنین منش اخلاقی و سلوک جنسی و خانوادگی، نه از زرتشت بوده و نه جامعهٔ زرتشتی، بلکه تحمیل مغانی بود که حکومت مذهبی خود را زیر سایهٔ نام و تعالیم زرتشت به مردم تحمیل می‌کردند و متأسفانه پس از برافتادن ساسانیان و حکومت شاه / موبدی ـ همان اندیشه‌ها و شرایع در جامعهٔ بازماندهٔ مزدایی ـ با قدرتِ همان موبدان برجای ماند. نگاه کنید به قیام‌های مذهبی و ملی ایرانیان و مجوسانی که ادعای نبوت کردند در کتاب مدعیان نبوّت/ اَلْمُتَنَبِّئِین، هاشم رضی، چاپ تهران ۱۳۸۵.

در آثار بازماندهٔ مزدایی به فارسی، نیز در این زمینه مطالبی بدیهی نقل و برجاست. تا زمان صفویه و اوایل سدهٔ دهم هجری، و بنابر اسناد، پس از آن، خویدوده کم و بیش انجام می‌شده است، امّا پیروان دین می‌کوشیدند تا

در نهان باشد و افشا نشود. در هند گویا بهدینان و موبدان در فشار بیشتری بوده‌اند، چون هندوها "کافران" در شبکهٔ تحریم جنسی، ازدواج‌های میان دختر عمو پسرعمو و دخترعمه و پسر عمه و دختر دائی و پسردائی را مجاز می‌دانستند، در دستورهای موبدان بدان اشاره شده است که اجرای این روش بهتر است، چه خویدوده هرچه نزدیک‌تر باشد بهتر است.

در "سددرنثروسددربُنْدَهِش، در ۷٤/۹" نقل است: "مزدها و کِرْفَه‌ها که اندر دین به عظیم‌تر و بیشتر مزد نهاده‌اند: اندر دین گوید که هیچ کرفه بهتر از خویدُویودَث نیست و لیکن مردمان به یشت و نوزودی ناکردن گرفتارتر آیند ـ چه اگر یشت نکرده باشند یا گیتی‌خرید نفرموده باشند، ولیکن گْروشْمانی نباشد."

"سد در. تصحیح و مقدمه ارواد بهمن جی نَسَر وانجی‌دابر. بمبئی ۱۹۰۹، ص ۱۴۳".

مجموعهٔ بزرگ "روایات داراب هرمزدیار" در دو جلد، به سال ۱۹۲۲ در بمبئی به چاپ رسیده است. این مجموعه، مکاتباتی است که اندکی پیش از زمان صفویه، در سده‌های نهم و دهم هجری و پس از آن، میان موبدان و دستوران ساکن هند و ایران رد و بدل شده است. موبدان هند، دراین مکاتبات مسایل شرعی و فقهی و احکام دین را از موبدان یزد و کرمان در نامه‌هایی مطرح و پرسیده، و موبدان ایرانی پاسخ گفته‌اند و گاه نیز جریانِ عکسی بوده است.

در جلد دوم، ص ۳۷۲ به بعد، مطالبی است درباره خویدوده، که نویسنده آن را با الفبای دین دبیره یا خط اوستایی، از پهلوی نقل کرده است. مطالب آن دربارهٔ ثواب و لزوم اجرای این سنّت دینی و نوع آن است به وضوح که درکتب پهلوی نقل است و مواردی از آن به ترجمه در

صفحات گذشته نقل شد. از آغاز صفحهٔ ۳۷۵ دربارهٔ شرح آن و آنچه که در "واژه‌ای چند از آذرباد مهراسپندان" آمده نقل شده و ثواب‌ها و اثرات آن را برشمرده است. آن گاه از آغاز صفحه ۳۷۸ به فارسی آورده که این مطالب را از آن جهت به الفبای دین دبیره نوشتم که مخالفان این سنّت، هرگاه بدان دست یافتند، آگاه نشوند ـ چون با اجرای آن دشمنی و مخالفت کرده و مورد صدمه و آزار واقع می‌شویم:

"ازیرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی نمی‌دانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نَوْساری و کُنبایت و بِهروج و سورَت و اَنکلیسَر ازین شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمی‌دانند کتابت کرد. شاپور جاماسب از بهر بهدینان و هیربدان هندوستان را به یزدان کام باد ـ ایدون باد ایدون.

ترجمه یاد از آن واسطه این واضح به اوستا نوشتم و این خط پهلوی بود، به خط اوستا نبشتم که خیذیودَث Xviδyo.daθ [در متن دین دبیره] که کرفهٔ بزرگ است و از دست‌شان افتاده است ـ از آن سبب که پادشاه بهدین نیست، وگر چون چنین است جهد مکنید ـ و پیوند به خویش بکنند [دستور و وَچَر "= فتوا" به تقیّه می‌دهد] و پسر برادر و دختر برادر به یکدیگر بدهند وگرنه خوب نیست و پیوند هر خون که نزدیکتر بسیار کرفه‌تر است و جهد بکنند ـ که اول مگر پادشاه هند کافر بود و پیوند به خویشتن کردن دشخوارتر بود، و اکنون مسلمان است، آن‌چه نزدیک‌تر خوب‌تر و بسیار کرفه‌تر است." اندکی جلوتر، در صفحه ۳۸۱ آمده که:

"دیگر چَنگه شاه و جملهٔ هیربدان خرد و بزرگ بداند که کرفهٔ بزرگ یَزِشنِ هَمادین است و دیگر آن که خیتودث گفته است. امّا دراین روزگار

هر دو از دست افتاده است و امّا جهد بکنند تا پیوند به خویش کنند، و مسلمانان بابت پیوند میانه است، بهتر از آنِ کافر است و اورمزد گفته است که هرچند پیوند نزدیک‌تر، کِرفّه‌تر، و جهد و کوشش نمایند پسر برادر و دختر برادر به یکدیگر بدهند؛ و پسر خواهر و دختر برادر به یکدیگر بدهند ـ و هم‌چنین: خیتودث را می‌ستاییم. ویسپرد ۳/۳.»

در منابع و رسایل پهلوی، در احکام دین، گذشت که انجام دهندهٔ خویدو ـ دَه هرگاه گناهانی بزرگ و مرگ ارزان که حد شرعی آن مرگ است مرتکب شده باشد، در شرایطی بخشوده خواهد شد. البته به شرح و نقل و سند گذشت که خویدو ـ ده سه نوع است که از لحاظ کرفه و ثواب، در درجهٔ اول خْویدُودَه میان پدر و دختر، و در درجهٔ دوم خْویدُدَه میان پسر و مادر، و در درجهٔ سوم خْویدُودَه میان خواهر و برادر است و بنابر احکام، این سه‌نوع، در بخشایش گناهان از لحاظ درجات و مراتب تفاوت داشته است.

در جلد اول «روایات داراب هرمزدیار، ص ۲۰۲ از روایت کاوس کامان» آمده است: «آن که کسی خیتودث کند و یَزِش فرماید، کدام گناه ازین ببرد و کدام نَبَرد؟

جواب: این که خیتودث گناه هَمیمال از بُن بِنتواند بُرد، و یَزِشن گناهِ مرگ ارزان ازین بتواند برد چه در دین پیداست که اگر کسی درمی از کسی در گردن دارد و بسیار کار کرفه کند و خیدویودَث کند. یَزِشن فرماید به هیچ‌گونه گناه از گردان او برنخیزد مگر که خصم را خشنود کند. گناه هَمیمال به جز آن که خصم را خشنود کند هیچ چارهٔ دیگر نیست و گناه هَمیمال آن باشد که کسی چیزی از کسی ببَرد و یا با زن کسی بی‌سامانی کند ـ و خیدیودث گناه مرگ ارزان از بُن ببرَد و یزشن کند، مرگ ارزان بتواند برد.»

در سد در نثر، در ٤۲ و سد در بندهش در ۱۰۰ و "روایات داراب هرمزدیار، جلد اول، ص ۲۰۲ به بعد درباره گناه هَمیمال مطالبی آمده است که به حق دیگران تجاوز کردن، دزدی، زنا و بـرهم زدن مـیان زن و شـوهر "جدابستری" و بهتان زدن و نسبت دروغ به کسی دادن است.

در "روایات داراب هرمزدیار، جلد اول، ص ۲۹۹" دربارهٔ گناهان بزرگ آمده است: غلامبارگی "لواط"، زن با زن کسی بدل کردن "این رسم در زمان ساسانیان تـا انـدازه‌ای بـه مـوجب ماتیکان هزاردادستان، کـه هـمان ازدواج استقراضی است" رواج داشته است. منع یا برهم زدن خیتودَث..."کـه در مینوی خرد و مـــنابع دیگـر دیـنی نـیز آمــده است و در "رسالهٔ ایمیت اَشاوهیشتان، پرسش ۲٤" نیز هست که گذشت. در صفحهٔ ۳۰۷ پرسش شده که اگر مردی یا زنی ریمن "ناپاک" و مرگ ارزان باشد، خویدیودَث کنند شاید یا نه؟ پاسخ آن است که شخص مرگ ارزان اگر از همهٔ گناهان پَتِت "= توبه"کند و خویدودث انجام دهد، ثواب است و بخشیده می‌شود امّا بهتر آن است که پس از پَتِت "= توبه"، بَرشنوم یا اعمال تطهیر را نیز انجام دهد که در فرگرد هشتم و نهم وندیداد آمده است.

مطالبی که از "روایت ایمیت اشاوَهیشتان"گذشت، به ترجمه در روایات نیز به صورت پراکنده آمده است.

کسی که مایل است به ثواب و کرفهٔ سنّت خویدو ـ ده برسد، اگر برای خودش مقدور نیست، وسیله و هزینهٔ آن را فراهم کند تا بـه نـیابت وی، مردی و زنی "پدر و دختر ـ پسر و مادر ـ خواهر و برادر" آن را انجام دهند، چنان است که خود وی کرده باشد. در صفحهٔ ۳۰۸ از روایت "کامه بهره ـ کاوس کامان" نقل است: نیز مسألهٔ تقیه و این که در این زمانه با افسوس، سنّت خویدو ـ ده از دست افتاده است، از روایت "نریمان هوشنگ" تکرار

شده است.

در صفحهٔ ۳۰۹ به نقل از "ارداویراف نامهٔ منظوم" دربارهٔ نیکویی‌های سنّتِ ازدواج خویدو ـ ده نیز مطالبی به نقل ملاحظه می‌شود.

در تأیید این نیز که در روزگاری بسیار نزدیک تجویز شده، و همهٔ معانی و مفاهیم و ارزش‌ها و نیکی‌های خیتودث کردن راکه در نوشته‌های پهلوی آمده در بردارد، منظومهٔ "فرضیات‌نامه" است که دستوری از بهدینان هند واجبات دین را به رشتهٔ نظم کشیده و خیتودث را ازدواج با خویشان تعبیر کرده و روزگار چنانکه در روایت فوق یاد شد، اجازه نداده تا به صراحت یادکند ازدواج هم خون، چون برای بهدینان روشن بوده است.

این دستور دانشمند و نامی که یکی از مراجع و فقیهان نامی است و بسیار مورد توجه و اعتماد بوده و دلبستگی بسیاری به اوستا و ترجمه و تفسیر آن داشته و در فارسی و پهلوی و اوستا و سانسکریت مدارج عالیه داشته به سال ۱۰۳۷ یزدگردی در نوساری متولد و به سال ۱۱۰٤ یا ۱۱۰۵ یزدگردی درگذشت.

منظومهٔ فرضیات‌نامه و خلاصهٔ‌دین از وی، به سال ۱۹۲٤ میلادی در بمبئی با مقدمه‌ای جامع و بسیار محققانه به انگلیسی توسط جیوانجی جمشید جی مُدی به چاپ رسیده است. دستور داراب پالن دارای آثاری دیگر نیز هست و بسا از نُسخ خطی اوستا از اوست و حدود بیست و چند نسخهٔ خطی وندیداد از وی باقی و پراکنده است و نسبتش به دستور نریوسنگ معروف می‌رسد که اوستا را به سانسکریت ترجمه کرده. در صفحهٔ ۲۳ فرضیات‌نامه، زیر عنوان "در باب خیتودث کردن" آورده:

دیگر گویم نصیحت چون که فرزند — پسر یا دُخت لایق شود به پیوند
به خویشان می نمودن وصلت او — به جز این کرفه دیگر نیست نیکو

همی گویند خیتودتهه به وستا | ازین کرفه گروشان گشت مأوا
در آن وقتی که وصلت می‌نمایند | در داد و ستد هر دو گشایند
هزاران دیو باشند آن نگونسار | به دام نیستی باشند شان خوار
بُوَد هم چند وقت کار خیرش | نباشد کرفه نیکو به غیرش
ازیشان چون شود فرزند پیدا | دو چندان دیو ازان باشند ویدا
دو چندانش زجادو و پری‌دان | شوند آن سرنگون و هم پریشان
گناه مرگرزان را می‌کند دور | که اهریمن‌ازین‌سخت‌است‌رنجور
نباشد دور از او جرم هَمیمال | شود دیگر گنه زین‌کار پامال
هَمیمالی بدانی چیست ای یار | یکی بهتانِ خیانت دیگر این کار
که معنی خیانت این شناسد | زن کس را فریبی داده باشد
که دستوران به سد تأکید گویند | که گِرد این دو فعل بد نه پویند
برین دو کار گنجی گر کند صرف | معافیش نباشد بی‌شک این حرف
اگر خصمش کشد یا خود به بخشد | به بخشیده شود زان پاک از بد
زدادار و هم از امشاسپندان | ببخشیده بود این نیک می‌دان
تو ای داراب پالن ازین کار | بشو هشیار و جان خود نگهدار

مغان یا موبدانِ مزداییِ سنّتی، در تحریف اوستا، مسایلی فراوان جا داده بودند، از جمله زندگی نامه‌ای برای زرتشت ساخته و پرداخته بودند. البته نزد جمهور محققان این معنی روشن است که آن‌چه از شخص زرتشت باقی است، سرودها یا گاتاهاست ـ اوستا را متولیان مزدیسنیِ سنّتی در زمان ساسانیان فراهم کرده و گاتاها را نیز در آن گنجانیده بودند. زندگی‌نامهٔ زرتشت را نیز بنابر مذاق و روش خودشان در اوستا نقل کردند که بعدها در متون پهلوی ترجمه و باقی ماند. همان‌کسان چنین دین و آیین و قصه‌ای از زرتشت ساختند که پیامبر در گاتاها با شدت و سختی با آنان مبارزه کرده و

مردم را از آنان برحذر کرده بود.

در جلد دوم متن پهلوی دینکرد، کتاب هفتم، میان صفحات ٦٤٦ ـ ٦٠٠ شرح حال و زندگی زرتشت آمده است. به موجب این متن که در آن نقل از اوستا می‌باشد، چون سی سال از زایش زرتشت می‌گذرد، هنگامی که وی از رود، آب برای درست کردن شربت هوم برمی‌داشت، بهمن امشاسپند به وی نازل شده و وحی می‌آورد. چون دو سال از این نزول وحی می‌گذرد، در سی و دومین سال زندگی که به پیامبری از سوی اورمزد برانگیخته شده بود، دین مزدیسنی را آشکار کرده و به مردم اعلام می‌کند و خبر می‌دهد که برای شنیدن پیامش که اهورامزدا به وی گفته است، مردم گرد آیند. آن چه که می‌گوید، در یسنه، هات دوازدهم به روشنی، امّا کوتاه و مختصر نقل است که بخشی از آن، یکی از ادعیه مقدّسهٔ زرتشتی موسوم به "فْرَوَرانه **Fravarâna**" یعنی کلمهٔ شهادت دین است. در یسنه، هات چهل و پنج بند چهارم نیز انعکاسی از آن هست و به گونه‌ای که در مطالب مقاله ملاحظه می‌شود، در "گزیده‌های زادسپرم" و متون دیگر پهلوی بارها به عنوان اصول دین، به نقل از اوستا تکرار شده است و در این‌جا نیز شارع "دین مزدیسنی" را زرتشت معرفی کرده و "کلمهٔ شهادتِ دین" را از زبان وی نقل می‌کنند. زرتشت در گاثاها حتا یک‌بار و به اشاره نیز آیین و دین خود را "مَزدَیسنی" معرفی نکرده است. امّا به کرّات و بسیار، در وندیداد با فشار ـ به آیین مزدیسنی اشاره می‌شود و گاه برای تأکید، عنوان یا نسبت زرتشتی هم به دنبال آن می‌آید. به تحقیق "آیین مزدیسنی" همانی بوده که پیامبر در گاثاها مردم را از آن و متولیان آن برحذر می‌دارد:

The Complete Text of the pahlavi Dinkard; D.M. Madan, part II.Books VI-IX, Bombay 1911.

برابر با ترجمهٔ وِست در ضمن "کتب مقدّسهٔ پارسیان" متون پهلوی، جلد پنجم "جلد ۴۷ از کتب مقدّسهٔ شرق" که ترجمهٔ کتاب هفتم دینکرد را در بردارد، در بخش چهارم، میان بندهای ششم تا یازدهم این مطالب که از سوی پیامبر به عنوان وحیِ اورمزدی معرفی شده آمده است. کتاب یاد شده: Pahlavi Texts.V,PP.50-52

"چون مردم برای شنیدن گفتار و پیامش گرد آمدند، با صدای بلند گفت: برای همگان اعلام می‌کنم پیروی کنید از آشه [Ahlayih، پیروی از آشَه، یا Arta که به معنی راستی و پارسایی است. امّا در نهایت، عنوان و مرامِ مَزْدَیَسْنی است و مغان معنا و مفهومی دیگر از آن دریافت می‌کنند و آن راه مزدیسنی و اصول آن، و آن چه می‌باشد که کَرَپ‌ها اصول عقایدشان بود.] دوری گزینید از دیوان [خدایان پیشین و مطرود] و برگزینید دینِ نیکِ مزْدَیَسْنیِ زرتشت را و ستایش امشاسپندان را. همانا آگاهی می‌دهم شما را که نپرستیدنِ دیوان و ازدواج با نزدیکان "خْویدودَه" بهترین و شایسته‌ترین وظیفه در دنیاست برابر با آن چه که به صورت وحی آمده است و این نوع ازدواج بهترین نیکی‌ها و ثواب‌هاست که باید نیکو ستوده و کرده شود، میان: پدر و دختر، پسر و مادر، برادر و خواهر "دینکرد، جلد هفتم،بخش چهارم، بند ۵". [ترجمهٔ کامل این متن پهلوی از دینکرد که شامل زندگی‌نامهٔ زرتشت است در مدخل "زَرَتوشْتْرَ" آمده است]. ← دانشنامه

این نیز [از اوستا] پیداست که با این اعلامِ زرتشت، کَوی‌ها و کَرَپ‌ها [Kavi-Karap امیران و روحانیان یا کاهنان] و بسیاری از دیوپرستان [پرستندگان خدایان آریایی] از این سخنان برآشفتند و درصدد کشتن او برآمدند و بزرگان دین و مردم از این که او گفت با نزدیکان زناشویی کنید، به‌شرم اندر شدند. از بزرگان و دانایان دین "اوزْوَایتا دِنگْ ـ اوسَخْشان

Urvaitâdeng-Usaxšân" فرمانروای بزرگ و نیرومند که سپاهی بسیار داشت [اوروَایتادِنگ، پسرِ اوسیج، و این نام، یعنی Usij به معنی دانا، در گاثاها از مخالفان زرتشت معرفی شده است] از این گفتار بسیار خشمگین شد. پسر این سردار بزرگ سلاحی برگرفته و گفت باشد تا این مرد را که برخلاف آیین مقدّس ما سخن می‌گوید نابود کنم به ویژه که با این رسمی که برمی‌نهد تا با نزدیکان خویش زناشویی کنیم، باید تا نابود شود. امّا فرمانروا او را گفت مباد که این مرد را نابود کنی.. [باشد تا از سخن خود بازگردد] زرتشت گفت که: به هیچ وجه از وحی و سخنی که آن مقدّس‌ترین که اورمزد است به من نازل کرد، برنمی‌گردم که آن: تبلیغ دین نیک، و نکوهش از پرستش دیوان [= خدایان مطرود پیشین] پارسایی و گرایش به اَشَه، زناشویی با نزدیکان، پیامبری زرتشت و آیین پرستش "یَزِش کردن" است." و نویسندگان و گردآورندگان دینکرد و آثار مشابه که همان مغان مزدیسنی باشند، این رسم را که برخلاف نصّ صریح گاثاها و عقاید زرتشت است، با این ترفند از زبان پیامبر نقل می‌کنند تا مُهر تأیید برآن زنند ورنه هرگاه چنین بود، پیامبر در گاثاها "یسنا ۵۳" که در یک مجلس عروسی است و جوانان را پند می‌دهد تا در پیوندگزینی، راه راست و درست را برگزینند، این اصل اساسی و اعتقادی را که مغان بنیاد دین معرفی کرده‌اند، اعلام می‌کرد و دختر خود را در حالی که پسرانی داشت، به شخصی "= جاماسپ" از قبیله یا عشیره‌ای دیگر تزویج نمی‌نمود و این مورد، بهترین جایی است که می‌توانست این مهم را اعلام کند. امّا این یکی از دشواری‌های پژوهش در مقولهٔ "خْوَئِت وَدَثَه" می‌باشد؛ چون به موجب متن دینکرد که گذشت، به هر تقدیر ـ هنگامی که زرتشت در اعلان دین آن را بیان می‌کند، متدیّنان به آیین سنّتی و دیویسنان با آن سخت مخالفت می‌کنند. آیا منشأ چنین

رسمی، مطابق آنچه که نگارنده تحقیق کرده است، عنصری افزوده از سوی مغانِ مادی و مَزْدَیَسْنان نمی‌باشد؟.

در جایی دیگر، به موجب "بندهش" به موجب تقدس و روشنیِ اهمیتِ هرمزدیِ ازدواج مقدّس، مَشیانه هنگامی که خواهان آمیزش و کام‌جویی است، به برادر می‌گوید که "برادر، مَشی... پس ایشان از هم‌کام بردند". سرانجام از ایشان: "شش جفت نر و ماده پدید آمد. برادر خواهر را به زنی همی کرد..." "بُنْدَهِش، بهار، ص ۸۲".

البته هرچند تکرار مکرّرات است، امّا همهٔ این کتب و رسایل پهلوی از ساخته‌های مَزدَیسنانی و مغان زروانیِ مادی است که نسبت زرتشتی را در دنبال دین، آیین و مذاهب خود آورده و می‌خواستند در لوای نام زرتشت بدان جنبهٔ رسمی و حق بدهند. ورنه در کلام راستینِ خود پیامبر، یعنی گاتاها، چنان که اشاره شد، خلاف صریح و آشکار چنین مراسم و شرایعی وجود دارد.

میان مردم انزان یا آنشان "= ایلام" که هخامنشیان فرمانروایی خود را در همان‌جا بنیاد نهاده و ایلامی‌ها نیز از اقوام آریایی بودند که مدت‌ها در این سرزمین "= خوزستان" حکومت می‌کردند، به موجب آثار و کتیبه‌های باقی مانده، نوعی ویژه از "خویدو ـ دَه" به احتمال زیاد در طبقات اشراف و خاندان شاهی برقرار بوده است، که هخامنشیان نیز به احتمال آن را بر اساس یک رسم دیرینه، با اقتباس از ایلامی‌ها پذیرفتند. والترهینتس" که در تمدن و فرهنگ این قوم پژوهش‌هایی بسیار کرده و کتیبه‌ها را خوانده است، در کتاب "دنیای گمشدهٔ ایلام"

Walter Hinz: *The lost World of Elam Re-Creation of a Vanished Civilization.*

ترجمهٔ "فیروز فیروزی‌نیا" صفحهٔ ۵۳ ـ ۵۲ آورده است:

در متنی که تثلیث خدایان، هومبان Humban اینشوشی ناک Inshushina-k و کیریرشا Kirirsha در آن یاد شده، از کیریرشا بـه وضـوح در مـقام "هـمسر بزرگ" نام برده شده است. از متن این کتیبه می توان دریافت که کیریرشا در مقام خود به عنوان مادر خدایـان نـه تـنها هـمسر هـومبان، بـلکه هـمسر اینشوشی ناک هم بود. کاملاً محتمل است که این سه خـدا بـه مـثابهٔ یک خانوادهٔ هم‌نیا تلقّی می‌شده‌اند، زیراکه به طور وضوح روابط مشابهی میان خانواده‌های فرمانروای ایلام در طول تـاریخ آن وجـود داشـته است. دو خواهر با برادر خود ازدواج می‌کرده‌اند، گرچه نه در آن واحد. رابطهٔ میان خدایانی که مثلث برتر را می‌ساختند باید بر مبنای الگوی روابطی بنا شده باشد که میان خانواده‌های فرمانروا روی زمین وجود داشته است".

در یک قطعهٔ پهلوی "متون پهلوی، جـاماسب آسـانا ـ تـرجـمهٔ سـعید عریان، ص ۱۱٦ آمده است:

"رادی کردن، راست گفتن، زن کردن و پیوند گـیتی رایـنیدن و یَشت کردن و به دین استوار بودن و خْویدودَه کردن و آتش بـهرام نشـاندن و گاهنبار کردن، ویران را آباد کردن و گوشورون ورزیدن و بهان و ارزانیان را چیز دادن بهتر است".

در یک متن دینی، در واژه‌نامهٔ پازند، از نوشته‌ها و آثار موبدان پارسی، ذیل واژهٔ "خیذیودَث، با خویشان وصلت کردن، خیتودت هـم گـویند، آمـده است"

نگاه کنید به "برخی از متن‌های سنّتی زرتشتی، یک واژه‌نامهٔ دینی" که از "زاخائو" Schau می‌باشد.

Sitzung sbrichte der kaiserlichen Akademie der Wissenschaften

philosophisch Historische classe, LXVII, Band, 1.S, 843.

نگارنده در حد مقدور کوشیده است که از منابعی بسیار و پراکنده، در مورد این رسم، مطالب گردآوری شود تا کسانی که به هر منظوری درصدد ارائهٔ سند و پژوهشی باشند، دچار سرگردانی نباشند.

اینِ چنینِ کاری در مورد بسیاری از شئون فرهنگی کشور در عـهود باستان لازم بود تا سالهای بسیار گذشته انجام می‌شد و به روشنی برای هر کس، با مقایسه با گاثاها که سرودها و اندیشه‌ها و آموزش‌های زرتشت، آن خردمند و حکیم و دانا و پیامبر بزرگ است روشن می‌شد که با توجه به آن معانی بلند و کلام استوار، چنین شرایع و احکامی که با عـنوان مـزدیسنیِ زرتشتی نقل شده از وی نمی‌تواند باشد، نه‌بدان معنی که زرتشت و دین او از چنین مسأله‌ای تبرئه شود ـ چون زرتشت خود و فرزندانش هیچ یک با چنین شیوه‌ای ازدواج نکرده و به طور اصولی در گاثاها هیچ‌گاه بـه ایـن چنین اموری توجه نشده و در شرایع و فـقه و احکـام و مسـایل عـبادی، اشاره‌ای به نظر نمی‌رسد. و هر خوانـنده و پـژوهش‌گر مـنصفی خـود بـه آسانی، با خواندن گاثاها و سایر منابع و آثـاری کـه بـه زرتشت مـنسوب کرده‌اند این موارد را در می‌یابد.

زرتشت مردم را با توجه به خرد و عقل و آزاداندیشی و دوری از کاهنان و آموزگاران بد که مردم را به قربانی، انجام کارهایی دور از خرد به نام دین فرا می‌خواندند، دعوت به مبارزه کرده است که به فریب این کسان دچار نشوند.

امّا پس از وی، بلافاصله مغان از نفوذ فوق‌العادهٔ وی استفاده کرده و آن‌چنان شرایع و رسوم و اعمال را از زبان آن رادمـرد بـه مـردم تـحمیل کردند تا سفره‌شان هم‌چنان گسترده باشد و سرانجام در دوران ساسانیان آن

چنان دامنهٔ ظلم و جور و سودجویی و تعصب‌شان گسترش یافت که ایران را به باد دادند و متأسفانه، پس از دوران ساسانیان آن‌چه که با نـام دیـن زرتشتی باقی ماند، همان‌هایی بود که مغانِ زمان ساسانی ساخته و پرداخته بودند نه دیانت و اندیشهٔ والای زرتشت.

بخش دوم

ازدواج، اوضاع خانواده،

احکام حقوقی و شرعی، توارث

ازدواج و اوضاع و مناسبات در خانواده

ازدواج، اوضاع خانواده و... ازدواج و مناسبات جنسی در زمان ساسانیان، چگونگی احکام حقوقی در ازدواج و مناسبات جنسی، احکام حقوقی دربارهٔ ارث و فرزندان نامشروع

در ترجمهٔ بند ٤٤ از فرگرد چهارم وندیداد، بعضی از ترجمه‌ها حاکی از آن است که ترکیب اوستایی که شکل آوانوشت آن گذشت [متن وندیداد، جلد اوّل، ص ۲۷۲ از نگارنده] یعنی "به نکاح درآوَرَد"، یعنی هرگاه کسی که نیازمند زن بود و به دیگری که می‌توانست زائد از زنان خود را بـه طـور مـوقت واگذار کند مراجعه می‌کرد، باید برای آن نیازمند، زن تهیه و آماده کند. به همین جهت ریشهٔ Vad وَذْ را به آماده کردن و تهیه کردن ترجمه کرده‌اند. با تساهل فوق‌العاده دربارهٔ امور و روابط جنسی و نابه سامانی و تشتت در امر ازدواج و مناسبات خانوادگی در زمان ساسانیان، به‌ویژه از سدهٔ سوم میلادی به بعد، این نظر نادرست نمی‌نماید، چـون اسـتقراض زن یـا ازدواج‌هـای استقراضی، واگذار کردن کسی همسرش را بـه دیگـری، تـعدّد زوجـات، ازدواج‌های هم‌خون و محارم، واگذار کردن رئیس خانواده و پدری، یکی از زنانش را به پسر ارشد و... امکان‌پذیر بوده است. ایـن هـمه، گـوشه‌هایی به‌طور پراکنده در "ماتیکان هزار داتستان" یا کتاب حقوق فرّخ بازمانده است.

بخشی از این کتاب را شادروان "موبد رستم شهزادی" با عنوان "قانون مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان" ترجمه و منتشر کرده‌اند. امید که همهٔ آن‌چه که از این کتاب باقی مانده و در بمبئی توسط موبدان پارسی تصحیح و ترجمهٔ انگلیسی شده است، به فارسی نیز با امانت و دقت و بدون جرح و تعدیل ترجمه و دسترس همگان قرار گیرد.

در فرگرد چهارم از "وندیداد" بند ٤٤ که ترجمه‌اش مورد بحث است، اشاره است که اگر کسانی به‌شما روی آورند به‌درخواست مال و پول، زن و خرد یا کسب دانشِ دینی، باید به‌آنان پول و زن داد و وسیلهٔ تحصیلِ علم‌دین را جهت آنان فراهم کرد.

در فرگرد چهارم تا بند ۴۳ سخن از احکام و حدود شرعی در مراتب سوگند و عهد و پیمان و ایراد ضرب و جرح است که بدون مقدمه، مطلب بریده و به یک موضوع اجتماعی اشاره می‌شود و مردم را به رأفت و عطوفت و دهش نسبت به نیازمندان دعوت می‌کند، که کسانی که در نعمت و رفاه هستند نسبت به هم‌دینان بی‌بضاعت یاری دهند. و البته نیاز به تکرار و تأکید یا شرح نیست که چنین اوضاع و رفتار و حقوق و احکامی به هیچ وجه با دین زرتشتی و عفاف و پرهیزکاریِ ایرانیان نسبتی ندارد و تنها چنین احوالی، در مقطعی از تاریخ ایران ـ زیر فشار حکومت مُغان که در پناه دین زرتشتی عقاید خود را با فشار به مردم تحمیل می‌کردند به‌وجود آمد که بیشتر در نوشته‌های آنان باقی است و چندان جنبهٔ اجرایی پیدا نکرد.

به نظر می‌رسد زمانی این مطالب در این بخش از وندیداد، توسط موبدان افزوده شده است که نهضت مزدکی جا و مکانی برای خود میان مردم بازکرده بوده است. در بندهای بعدی بی‌زنی و اشخاص عَزَب مورد

نکوهش قرار گرفته‌اند. اشخاص فقیر و تنگدست که بر اثر تنبلی و بی‌کاری بی‌چیز مانده‌اند محکوم شده‌اند. امّا نکتهٔ مهم، آن است که به کسانی که مراجعه می‌کنند به آنانی که زن زیاد در اختیار دارند، زن در اختیار بی‌زنان قرار دهند.

قباد شاه ساسانی خود امر به اشتراک زنان داد "پروکوپیوس، بخش ۵ ـ ص۲۸ جنگ‌های ایران و روم" و این بدان سبب بود که روحانیان و طبقات مرفّه‌الحال و ثروتمند و اشراف و درباریان و ثروتمندان، هر یک شبستان و حرمسرایی داشتند که زنان عقدی و صیغه‌هایی فراوان، علاوه بر کنیزانی که بدون قید و شرط در اختیارشان بود، در این حرمسراها می‌زیستند. تعصبات مذهبی، گاه موجب می‌شد که کسانی چون موبدان موبد، ارداویراف، بنابر یک سنّت مذهبی ـ همهٔ دختران یا خواهران‌شان را به ازدواج خود درآورده و چون زن نگاه دارند. "به یادداشت‌های بند ۱۳ فرگرد ۸ جلد دوم وندیداد، ص ۹۲۵ به بعد و مدخل خْوَئِت وَدَثَه در مجموعهٔ چهارجلدی وندیداد نگاه کنید."

تعدّد زوجات شرعاً و عرفاً مجاز بود. از دیدگاه افسانه‌ای، فریدون "یَشْت ۵/۳٤" دو زن آژی‌دَهاک را که خواهران جمشید بودند به نام‌های سَنْگْهَواچی Sanghavâči و اَرِنَواچی Arenavâči به همسری خود در می‌آورد که برای تولید نسل بهترین بودند "یوستی: نامنامه ـ ص ۸۹ و ۲۹۳" در اوستا نیز راجع به زن صیغه اشاراتی هست. در قطعات پراکندهٔ اوستایی "F.2" عبارت Hapsne.apno.xavō به شکل دقیقی "با یک زن صیغهٔ ثروتمند" ترجمه می‌شود. نگاه کنید به کتاب "دربارهٔ حقوق ساسانی *zum sassanidischen Recht* جلد اول ـ ص ۳۲ به بعد" هم‌چنین در "واژه‌نامهٔ ایران باستان ـ ستون ۱۷٦۵" هر دو از بارتولومه.

به‌موجب منابع حقوقی فارسی میانه، دو یا بیشتر ـ داشتن پادشاه زن ـ زن عقدی نیز رایج بود. "مردی با دو پادشاه زن... حقوق ساسانی، جلد ۱ ص ٣٦ و زن در حقوق ساسانی، ص ۱۲" و چنانکه اشاره شد فریدون نیز دو زن ممتاز، یعنی خواهران فریدون را به ازدواج خود درآورد. هرودوت "کتاب ۱ بند ۱۳۵" نیز به تعدّد زوجات اشاره کرده است. این امر حد و مرزی نداشت ـ امّا طبقات بی‌بضاعت و تودهٔ فقیر به ناچار به یک زن قناعت می‌کردند. امّا آن هم به‌موجب زیاده‌روی اغنیا و احتکارشان از زنان صیغه و عقدی، شرعی و کنیزان در شبستان‌ها، دسترس‌شان قرار نمی‌گرفت. شاهان ساسانی، به ویژه شاهان متأخرشان در شبستان‌های خود، شمار زنان‌شان سرسام آور است که حتا در جنگ‌ها نیز شبستانی کوچگی متجاوز از بسیاری زنان و ندیمه‌گان همراهی‌شان می‌کردند. جهت حل این مشکل است که در وندیداد ٤/٤٤ اشاره به اشخاص غنی و ثروتمند می‌شود که هرگاه کسی برای خواهش زن مراجعه کرد، به او زن واگذار کنند.

در "ماتیکان هزار داتستان" یا هزار مادهٔ قانونی ـ مطالب بسیاری دربارهٔ زنان، ازدواج ـ واگذاری زنان یا ازدواج استقراضی آمده است. یک مرد حتا می‌توانست علی‌رغم میل و رضایتِ پادشاه زنِ خود، او را به اشخاص تنگدستی که نیاز به زن داشتند ـ برای مدت معینی واگذار کند. شرایط معاهده، زمان واگذاری، فرزندانی که از این زن در مدت قرض دادن وی تولید می‌شد ـ همه قبلاً مورد موافقت دو طرف قرار می‌گرفت "دربارهٔ حقوق ساسانی، جلد اول ـ ص ٣٦" و به این ترتیب دستورِ وندیداد اجرا می‌شد.

دارایی زن، به شوهر دوم نمی‌رسید و تنها نیروی کار و خدمات و در صورت توافق تا اندازه‌ای ـ فرزندانی که از شوهر دوم در مدت استقراض

حاصل می‌شد، برای شوهر ثانوی محفوظ می‌ماند. باید اشاره شود که این مورد مراجعهٔ نیازمندان و اشخاص تنگدست به اشخاص مرفه‌الحال، قوانین ویژه‌ای داشت. شخص نیازمند که درخواست می‌کرد، خود از قوانین آگاه بود و درخواست به صورت قانونی عرضه می‌شد "همان کتاب، ص ۳۵". کودکانی که از شوهر دوم برای زن تولید می‌شد، متعلق به شوهر اول بود. پس از مراجعهٔ کسی که نیازمند زن بود، مردی که به او مراجعه شده بود، با توجه به مطالب "ماتیکان‌هزار داتستان" زن خود را با اجرای صیغه‌ای، به‌طور موقت از قید زوجیت آزاد می‌کرد. شوهر "هرگاه به زن بگوید که از سوی من، بر خود آزاد شدی..." صیغهٔ طلاق موقت جاری شده و اجازه داشت به عنوان "چاکرزن" به ازدواج دیگری درآید "دربارهٔ یک کتاب حقوقی ساسانی. فرهنگستان هایدلبرگ، ۱۹۱۰ جزوهٔ ۱۱ ـ ص ۳ *Über ein sasanidisches Rechtsbuch* حتا مرد می‌توانست زن خود را بدون توافق زوجه به دیگری به‌طور موقت واگذار کند. در چنین صورتی شوهر دوم از ثروت زن بهره‌ای نمی‌برد؛ هم‌چنین کودکان تولید شده نیز چنانکه اشاره شد به شوهر اول تعلق داشتند و شوهر اول هرگاه که می‌خواست مطابق قانون می‌توانست زن و فرزندان وی را که از شوهر دوم بود بازپس گیرد. باید یادآور شد که آن‌چه از کتاب "ماتیکان هزارداتستان" برمی‌آید و منابع دیگر در تأیید آن است و بارتولومه پس از تحقیقات فراوان بدان پی برد. این ازدواج‌ها، که به قرض دادن زن به یکدیگر بوده است، میان مردم مرفه و ثروتمند و طبقات بالای جامعه رواج داشت. در فرگرد ۴/۴۴ نیز اشاره به تنگدست و نیازمند نیست، بلکه اشاره به هم‌دینان و برادران است. بیش از هر چیزی، علل اقتصادی در این مهم دخیل بوده است تا نیازهای جنسی و عشقی. آنان که زن از دیگران به قرض می‌گرفتند، نیاز به نیروی کار، مدیریت و تخصص و

کودکانی داشتند که تأمین‌کنندهٔ نیروی کار بودند.

اگر شوهر با توافق زن، زوجه‌اش را به قرض می‌داد، اموال و بعضی حقوق زن برای خودش محفوظ می‌ماند. شرایط مالی، تأمین حقوق زن در ازدواج اول، و هنگامی که به قرض داده می‌شد، و حدود حقوق شوهر دوم و بسا مسایل حقوقی دیگر بسیار پیچیده بوده است. "دینکَرد" در این زمینه توضیحاتی دارد "= کتب مقدّس مشرق زمین S,B,E، جلد ۳۷ ص، ۷ ـ جلد ۸، ص ۲۰ و ۱۲۶" فرزندانی که تولید می‌شدند، گاه به فروش می‌رفتند و این منبع درآمدی برای پدر بود و به عنوان نیروی کار از این فرزندان، چون بردگان بهره‌بری می‌شد. زن و کودک و برده، درست به عنوان یک شیأ بودند. به‌موجب "ماتیکان هزار داتستان" "فروختن فرزند به بردگی فقط از اختیارات پدر است... که می‌تواند فرزند را بفروشد، بکشد یا عضوی از او را ناقص کرده از کار بیندازد. دربارهٔ حقوق ساسانی، جزوهٔ ۵، ص ۲۲".

در متن‌های حقوقی زمان ساسانیان، به‌ویژه "ماتیکان هزار داتستان" به مسایل بسیاری دربارهٔ روابط میان زن و شوهر و نوع ازدواج استقراضی و اجازهٔ زن از سوی شوهر به شوهر یا مردی دیگر برمی‌خوریم. این همه در فرگردهای چهارم و پانزدهم وندیداد به صورت مختصر و اشارات نامفهوم و ناتمام منعکس است، و در "دینکَرد و روایت پهلوی" نیز به اشارات مفصل‌تری برمی‌خوریم. در مورد صیغه نیز هم‌چنین مطالبی در این رابطه هست. زنان صیغه‌ای در واقع در شمار خدمهٔ کدبانو یا پادشاه زن محسوب می‌شدند. زنان صیغه‌ای چون به خانهٔ مردی می‌رفتند که از اغنیا بودند و این فقط در میان ثروتمندان و بازرگانان و طبقات اشراف و درباریان و روحانیان روی می‌داد، به عنوان مهریه، مبالغی که با موقعیت‌شان بستگی داشت دریافت می‌کردند. این‌گونه زنان هرچند که از لحاظ جنسی نیز نقشی

داشتند، امّا در خانه به عنوان خدمه، زیر نظر پادشاه زن انجام وظیفه می‌کردند "زن در حقوق ساسانی، ص ۱۳" هرگاه صاحب فرزندانی می‌شدند، آن فرزندان، چون خود زنان یا مادرانشان، نه از ارث بهره‌ای می‌بردند، نه از اصل و نسب مرد. امّا از مسکن و خوراک و پوشاک باید تأمین می‌شدند و این بر عهدهٔ مرد بود که تا هفتادسالگی نفقه‌شان را بپردازد "ص ۱۳" تنها پس از مرگِ کدبانو یا پادشاه زن بود که در صورت تمایل مرد، یکی از صیغه‌ها می‌توانست به عنوان پادشاه زن ارتقا یابد، که البته از لحاظ حقوقی، خود و فرزندانش، تحت شرایطی ارث می‌بردند. نیز هرگاه پادشاه زنی سترون و نازا بود، مرد می‌توانست یکی از صیغه‌ها را برگزیده و در این صورت حقوق پادشاه زن به وی تعلق می‌گرفت. امّا به‌طور کلی، این پادشاه زن و فرزندانش بودند که از میراث و اصل و نسب و عنوان و موقعیت مرد در نظام طبقاتی بهره‌مند می‌شدند و سهم برابر می‌بردند. امّا به‌موجب اشارهٔ "شایست‌ناشایست" پسرانِ چاکرزن می‌توانستند از سوی پدر به عنوان فرزندخواندگی پذیرفته شوند "کتب مقدّس مشرق‌زمین، جلد ۵ ـ صفحه ۳۲۵ و ۳۴۴" دخترانی که مجرد بودند نصف دیگران سهم‌الارث می‌بردند و چنانکه اشاره شد زنان صیغه‌ای و فرزندانشان هیچ بهره و سهمی نمی‌بردند "زن در حقوق ساسانی، ص ۱۳". پدر بسا اوقات یکی از زنان صیغه‌ای خود را به پسر بزرگ خود واگذار می‌کرد. البته بر اساس سفارش‌های مکرّر که در مورد "خوِیدُدَه" می‌شد، ازدواج میان خواهر و برادر نیز رواج داشت که این همه در قوانین مربوط به امر وراثت دشواری‌هایی را موجب می‌شد. در مجموعهٔ حقوقی فرخ یا ماتیکان هزار داتستان علاوه بر اشارات دربارهٔ ازدواج با محارم، در رابطه با مسایل وراثت، نه از اصول واجبهٔ دین که آن در کتب روایات دینی بسیار است ـ از مسألهٔ تجاوزات جنسی نیز مسایل و مواردی

هست که در فرگرد ۱۵ وندیداد به نظر می‌رسد. طلاق با موافقت طرفین انجام می‌شد، البته شوهر و پادشاه زن. هرگاه زن مرتکب زنا می‌شد، مرد یک‌طرفه زن را طلاق می‌داد "زن در حقوق ساسانی، ص ۲۲". از دیدگاه زن‌بارگی شاهان ساسانی و حرمسراهای آنان و لهو و لعب و هزینه‌های سنگین، روایات مفصلی وجود دارد که از حوصلهٔ این گفتار بیرون است.

باری، اشارات بند ٤٤ به بعد از فرگرد چهارم وندیداد بسیار مهم است. این بخش الحاقی است که با بقیهٔ مطالب این فرگرد که دربارهٔ احکام شرعی و حدود و مجازات‌های جزایی است کاملاً متفاوت بوده و بدون مقدمه و ربط نقل شده است.

آیا این اشارات در بند ٤٤ ناشی از چه رویداد و حادثه‌ای بوده است. این که به هم‌دینان در صورت نیاز و مراجعه باید پول و زن داد، موبدان یا مغان در زمان معینی، یعنی زمان ظهور مزدک، در جریان حوادث رفته‌اند تا از فشار و مضیقه و ظلم به مردم بکاهند. عبارت اوستایی مبهم است. آیا ثروتمندان باید ثروت خود را با نیازمندان تقسیم کنند و از زنان خود به آنان، به عنوان ازدواج استقراضی بدهند؟ در گزارش پهلوی وندیداد، بند ٤٤، در توضیح واژهٔ واذَیَتَه Vâðayaeta [زن] تهیه کنند، یا [زن] به نکاح درآورند آمده که "به او زن دهند".

اصطلاح واذَیَتَه Vâðayaeta، باید همین مفهوم در ازدواج باشد، یعنی ازدواج استقراضی. بارتولومه این نوع ازدواج را "ازدواج میانین" اصطلاح کرده است "دربارهٔ حقوق ساسانی، جلد یکم، ص ۳٦" در طبقات بالای اجتماع چنین ازدواج‌هایی، جنبهٔ تفریحی و جنسی و تفنّنی داشته است، چون اشراف و ثروتمندان، نیازی به خدمات زنی دیگر نداشتند و در حرم یا شبستان‌شان زن‌های عقدی و صیغه‌ای و کنیزان زیادی جهت خدمات

وجود داشتند. امّا در طبقات میانه و متوسط یا کم درآمد و تنگ‌دست، این نوع ازدواج‌ها، که منقطع و برای مدت محدود بود، برای خدمات و نگاهداری بچه‌ها و تا حدی فرونشانی تمایلات جنسی انجام می‌گرفت و مطابق معتقدات دینیِ القاییِ موبدان، جنبهٔ خیرات، مبرّات و تحصیل کرفه و ثواب داشت.

اصولاً دربارهٔ هرزگی و فساد جنسی و تباهی مبانی اخلاقی، به‌ویژه میان اشراف و درباریان و روحانیان بسیار سخن می‌توان گفت. قباد که خواهرش زامبیکه Sambyke را به همسری داشت، هنگامی که به زندان گرفتار شد، همسرش را ترغیب کرد تا به زندانبان که بدو فریفته شده بود کام داده هم‌بستر شود تا در آزادی و فرارش مؤثر افتد و چنین نیز شد "پروکوپیوس - جنگ‌های ایران و روم، ص ۳٤" این مورد در نوشته‌های همان زمان نیز آمده است و مورخان پس از ساسانیان نیز بدان اشاره کرده‌اند. چنانکه گذشت قباد خود دستور داد که اختلاف طبقاتی از میان مردم برداشته شده و زنان اشتراکی باشند. البته این که "خلوص و اعتقاد ویژهٔ مزداپرستان، از طریق ایجاد رابطهٔ جنسی با مادر، خواهر و دختر به اثبات می‌رسد "تئوفانس، کلاس، ص ۲٦۱. نیز کتاب حقوق سریانی، تألیف مارابا. زاخائو. کتاب‌های حقوقی سریانی، جلد سوم، ص ۲٦۵ - روایت پهلوی، باب هشتم" نیز نگاه کنید به:

A.mazaheri: *La Famille iranienne aux temps ante islamiques*, Paris.P,134.

"کتاب فوق با عنوان "خانوادهٔ ایرانی در دوران پیش از اسلام" نوشتهٔ پروفسور علی‌اکبر مظاهری، ترجمهٔ عبدالله توکل اخیراً "۱۳۷۳" منتشر شده است. مطلب مورد نظر از صفحهٔ ۱۱۷ به بعد."

در همین کتاب میان صفحات ۱۵۰ - ۱۳۰ مطالب فراوانی از این دست

هست. قباد فرمان داد که همهٔ طبقات زیردست نیز چون اشراف می‌توانند شبستان و حرمسرا داشته و زنان بسیاری به زوجیت، چه عقدی و یا به صیغهٔ خود درآورند. البته این منع شرعی و عرفی نداشته، بلکه افراد طبقات فرودست، از لحاظ محدویت‌های سخت و امکانات مالی، حتا نمی‌توانستند که یک زن داشته باشند. گویا نهضت مزدکیان هرج و مرج جنسی و تباهی در ساخت مناسبات خانوادگی را بیشتر کرد. خشم مردم برانگیخته شده بود. طبقات تنگدست و آنان که در محدودیت و بی‌زن بودند، به‌قول تبری "اَلسَّفْلَه" به خانه و حرم اشراف و بزرگان دست یافته و زنان اشراف و بزرگان را مورد تجاوز و یا ضبط قرار دادند (TH.Nöldeke.Tabari.Str.154 در مدخل "دَخْشْتَه / دَشتان" نگارنده روایت تبری را نیز دربارهٔ قباد و خواهرش زامبیکه نقل کرده است.*) هرج و مرج جنسی به نهایت رسیده بود، به حدی که تبری، می‌نویسد فرزندان پدران‌شان را نمی‌شناختند "همان جا، ص ۱۴۲" محدودیت‌های سخت، قدرت موبدان و اشراف که منجر به فشار فوق‌العاده بر مردم تنگدست شده بود، اختلاف میان موبدان و دربار و شاه بر سر استفاده از قدرت بیشتر، و نهضت مزدکیان همه سبب شد تا قباد فرمان اشتراکی شدن زنان و اموال و برداشتن مرزهای سخت طبقاتی را اعلان کند "نگاه کنید به مدخل آژی دَهاک / ضحاک در دانشنامهٔ ایران باستان". این مورد نه بر آن که از سوی مورخانِ پس از ساسانیان نوشته شود، بلکه از سوی نویسندگانی نزدیک به دوران قباد، چون "پروکوپیوس" و "یشوعا ستون‌نشین" نیز به وضوح اعلان شده است:

*. دانشنامهٔ ایران باستان و فرهنگ‌نام‌های اوستایی ـ مدخل یاد شده.

Procopius Caesrensis. *De Bello Persico I.5 opera o minora* .ed.j.Haury.I Lipsiae.1905.P.20.

البته پروکوپیوس به صراحت می‌نویسد که قوانین موضوعه از سوی قباد، موافق میل بسیاری از مردم نبود. و قباد نیز به خاطر مردم و نوع دوستی چنین احکامی صادر نکرد، بلکه این تعارض قدرت بود که قباد را به چنین اقداماتی برانگیخت. در این تعارض، حتا بعضی از اشراف و درباریان و موبدان نیز سوی قباد را گرفتند.

در همین فرگرد چهارم وندیداد، بندهای ۵۴ ـ ۴۷ نیز در تعارض با مانویان است که زهد و رهبانیت و عدم ازدواج را شعار داشته و تبلیغ می‌کردند. در هر حال موبدان رسم ازدواج استقراضی و به دیگران جهت تمتع زن واگذار کردن را به طور رسمی تبلیغ کردند. بند ۴۴ از فرگرد چهارم وندیداد، هرگاه با موازین اخلاقی امروز تفسیر شود، ساده‌لوحانه و از روی ریا می‌باشد که ثروتمندان اگر مراجعانی داشته باشند که پول یا زن بخواهند، باید به آنان کمک کرد، پول داد، و وسیلهٔ ازدواج‌شان را با زن دادن مهیا نمود. رسم ازدواج استقراضی و نوعی دیگر تبادل زنان، رسمی ممهور به مجوزهای شرعی بوده است. در "هزار مادهٔ قانونی قضایی" شرایط و احکام و قوانین ازدواج استقراضی و تبادل زنان بوده است. اگر مردی، با موافقت زوجه‌اش، با معاهده زن را برای مدت معینی به مردی دیگر واگذار می‌کرد، آن‌گاه شوهر دوم در زمان معین اجاره، زن را به مرد دیگری واگذار می‌کرد، این در حکم زن بَری یا زن دزدی و تجاوز به عنف محسوب شده و مجازات مرگ ارزانی یا اعدام در پی داشت. در واقع، مردی که مطابق قانون، ازدواج استقراضی کرده و زن به قرض گرفته بود، هرگاه مورد معامله و بیع را، یا مورد اجاره را به

دیگری انتقال می‌داد، خلاف و گناه بزرگی مرتکب می‌شد.

در "روایت پهلوی" بخش یازدهم، بند ۱۱ آمده است:

"کسی که زنی به مردی دهد و مردی که زن بدو داده شود، پس زن را به عنوان آشوداد بپذیرفت، پس از آن زن را به مرد دیگری دهد "= مرد اول ـ که زن را به شوهر داده است" و زن به داده شدن به مرد دوم و همچنین بـه مـرد نخست همداستان باشد ـ اگر مدت یک سال بدزدد "ـ مرد دوم یک‌سال زن را دزدانه نگاه دارد" پس مرد دوم، زن و نیز آن مردی که پس "= دوباره" زن را به مرد دوم داده است مرگ ارزان باشند."

توضیح چنین است که هرگاه شوهر زنی، زن خود را به مردی دهد و این زن و مرد هر دو بدین کار راضی باشند و موافقت کنند. آن‌گاه همان مرد، بدون اجازهٔ مرد اول، زن را به مرد دومی واگذار کند و زن نیز با این کار موافق باشد، و این عمل یک‌سال بدون آگاهی مرد اول ادامه پیدا کند، سردارِ زن، مرد دوم و زن هر سه مرگ ارزان هستند.

در "روایت پهلوی" فصل ٤١ نیز که از گناهان مرگ ارزان یـاد مـی‌کند، تصریح شده که هرگاه زن دیگران را به مدت یک‌سـال، بـدون مـعاهده و بدون آگاهیِ شوهر نگاه دارند، مجازات مرگ ارزان است.

آشکار است که هرگاه مردی، زن خود را با شرط و پیمان ـ به مدت معینی به مردی دیگر واگذار می‌کرد، شوهر موقت دوم نیز مـی‌توانست بـا آگاهی نسبت به شوهر اول، زن را به مرد سومی واگذار کند. امّا هرگاه مرد دوم، بدون آگاهیِ مرد اول که طرف معاهده بوده، زن "کالا ـ شیأ" را به مرد سومی اجاره یا به قرض می‌داد و این با رضایت زن انجام می‌شد، هر سه مستحق مجازت اعدام می‌شدند.

اشارهٔ "روایت پهلوی" همان ازدواج استقراضی است که در هزار مادهٔ قانونی، به روشنی شرح شده است. قرض دادن و اجارهٔ زن به دیگـری در شـمار

خیرات و ثواب بوده است. در "روایت پهلوی" فصل ۳۹ در مورد به شوهر دادنِ دختر و خواهر از سوی مرد، جداگانه نقل است که: "اگر مردی خواهر یا دختر خود را به زنی به مرد خوبی دهد، این‌چنین پیداست که دادن آن خوب است و امشاسپندان از دادن او خشنودتر شوند و ثواب آن سیصد ثواب است".

در "سد دربندهش" در ٦١ دربارهٔ نیکویی‌های ازدواج است. در ٦٢ راجع است به "بریده پل" بودن، یعنی زیان‌های بدون فرزند بودن، که زن و مردی که بی‌فرزند بمیرند، از پلِ چینْوَت "= صراط" نمی‌توانند گذشته و به بهشت وارد شوند. درِ ٦٣ راجع است به ثواب زنان را به شوهر دادن. دختران به نُه‌سالگی باید "نامزدِ شوی" شوند و به دوازده‌سالگی به خانهٔ شوهر روند. هرگاه در این سن دختری شوهر نکند، پدر و سرپرست وی مسئول و گناه‌کار است. درِ ٦٤ دربارهٔ به شوهر دادنِ دختر و خواهر است به‌ویژه آن‌که به نیکان و تنگدستان شوهر دهند که ثواب بسیار دارد "و آن‌چه پرسیده بودند که کرفهٔ آن‌که دختر یا خواهر به شوهر دهند چون باشد ـ بدانند که به دین درگوید که هرچه که کس با شوی داده یا به کس دهند کرفه مزدی سخت بزرگ گویند، خاصه که به وَهان "نیکان" و ارزانیان دهند ـ وصلت کردن و دختر و خواهر به شوهر دادن الّا به ارزانیان و وِهان، و اگر نه خود به کسی دهد.

به دین درگوید که اگرچه مردی بُوَد که او را بسیار گناهان جسته بود و چون این کرفه بکند، جمله گناه از وی بشود. و اگر از آن دختر یا خواهر فرزندی دروجود آید و آن دو پیوند در جهان برود، هرکار و کرفه که کنند، او نیز هم‌نصیب باشد".

بخش سوم

نقل پژوهش‌هایی دیگر از بعضی نویسندگان

در باب ازدواج مقدّس و قوانین موضوعه دربارهٔ وضع زنان
در زمان ساسانیان و انواع ازدواج‌های مشروع و نامشروع

تحلیلی از مقولهٔ خُویدُودَه

کتابی خوب و شایسته از شائول شاکد Shaked.Shaul با عنوان تحوّل ثنویت / تنوّع آرای دینی در عصر ساسانی؛ عنوان اصلی *Dualism in Transformation* و با ترجمه‌ای خوب از سیّد احمدرضا قائم‌مقامی ـ شرحی دربارهٔ "خُویدُودَه" یا همان ازدواج با محارم درجهٔ یک دارد، که نگارنده رادریغ آمد از نقل آن خودداری شده و بااشاره و مختصری بگذرم، (صص ۱۵۲ ـ ۱۴۶):

[جدا از مزدکیه، که به آن باز خواهیم گشت، یک نحلهٔ مخالف دیگر هم در دین زردشتی هست که مؤلّفان کتاب‌های پهلوی در آن به چشم "بدعت" می‌دیده‌اند و آن مکتبِ معلّمی است سین "Sēn" نام که تعالیمش را غالباً مردود دانسته‌اند.[1] کوشش برای بازسازی آرای این بدعت‌گذار از روی قطعات جَدَلی پراکنده علیه او جالب توجّه خواهد بود، ولی اکنون نمی‌توان به آن پرداخت.

ابزار دیگر دین، آیین‌ها و مناسک است. معنادار است که دربارهٔ گونه‌گونی‌های آیین‌های فِرق مختلف تقریباً هیچ نمی‌دانیم، جز دربارهٔ مزدکیان که در آن‌جا هم بیش‌تر سخن از "اِباحات" آنها در امور زنان است

تا جنبه‌های دیگر حیات دینی‌شان. من در این‌جا به توضیحی کوتاه دربارهٔ این‌گونه وصایای ایشان اکتفا می‌کنم.

از اندک چیزهایی در مذاهب زردشتی که توجیه آن برای ما و حتّا برای زرتشتیان معاصر ما دشوار است، یکی رسم ازدواج با محارم یا خویدوده است. آثار بسیاری دربارهٔ این موضوع نوشته‌اند؛ بعضی وجود آن را منکر شده‌اند و بعضی تأیید کرده‌اند؛ بعضی عاملانِ به آن را مسخره کرده‌اند و دشنام گفته‌اند و بعضی با بی‌پروایی بر آن صحّه نهاده‌اند. حرمت (تابوی) زنای با محارم را روان‌شناسان و جامعه‌شناسان جدید گفته‌اند که مختصّ تمامی جوامع انسانی است و شاید مشخّص‌ترین نشانهٔ جامعه‌پذیری انسان هم باشد.[۲]

ظاهراً حقیقتی اثبات شده است که شاهان ساسانی به خویدوده مبادرت می‌ورزیده‌اند.[۳] آثار پهلوی آن را بسیار ستوده‌اند. آمده است که این‌کار نه همان از سه فضیلت بزرگ به‌شمار است، که مؤثّرترین آنها هم هست. اهریمن در مقابل دیگر کارهای نیک می‌تواند کارهایی بکند و در برابر خویدوده قادر به عملی نیست.[۴] اهریمن به یار اصلی خود، خشم، می‌گوید:

> خویدوده را بهل که نه من چارهٔ آن می‌دانم نه تو. چون زمانی که آن دو، مرد و زن، چهار بار جفت شوند، هرگز از خویشیِ هرمزد جدا نشوند.[۵]

> کاملاً مقبول می‌نماید که امّت زردشتی در دوره‌ای از ادوار آغازین پا گرفتنش که برای بقا می‌جنگیده، ازدواج بین مؤمنان را از سر صدق رواج داده و این امر به‌علّت قلّت شمار اهل دین به ازدواج با محارم هم کشیده است.[۶]

این رأی نشان می‌دهد که چگونه صاحبِ آن درصدد یافتن عذر و دلیلی برای این رسم بوده است. امّا با این دلیل سخت بتوان لحن شدید و مؤثّر عباراتی را که در ترویج این نوع ازدواج می‌کوشند و مردم را به آن

ترغیب می‌کنند و بالاترین پاداش‌های دین را به آنها وعده می‌دهند توجیه کرد. بنابر توجیهی دیگر که به‌تازگی هم تأییدی از جانب نیولی یافته، مقصود از رسم ساسانی ازدواج با محارم این است که با تفکیک درست‌نژادی دین را در برابر عقاید دیگر محافظت کنند. بنابراین توضیح، این رسم یک وسیلهٔ حفظ دین و ملّت بوده است. نظیری برای این مطلب ظاهراً منع ازدواج‌های اختلاطی (یعنی با بیگانگان) در نزد یهود است.[۷] ضعف این توضیح در این‌جاست که حکم به ازدواج با محارم تا آن‌جا که می‌دانیم بنایش مدّت‌ها قبل از دورهٔ ساسانی گذاشته شده بوده و به‌خلاف حکم یهود در عبارات منفی بیان نشده است؛ یعنی چنان‌که در نوشته‌های یهودی آمده، گفته نشده است: بیرون از خاندان و قبیله و مردم خود زن نکنید، بلکه با عبارات مثبت گفته‌اند: برترین فضیلت در ازدواج با مادر و خواهر و دختر است. مثلاً در فرمانی که یزدگرد دوم خطاب به ارمنیان صادر کرد، این مطلب هم آمده که دختران و مادران و خواهران با پدران و پسران و برادرانشان نکاح کنند.[۸] این نوع درخواست فراتر از حفظ پاکی خون ایرانی است، هرچند که این رأی ممکن است در ظاهر معقول به‌نظر آید. امّا مهم‌ترین اشکال این توضیح این است که دین زردشتی برخلاف دین یهود در موضع دفاع نبوده؛ دین حکومت بوده، بر شمار بسیاری از مردمِ این شاهنشاهیِ وسیع در اوایل حکومت ساسانیان حکم می‌رانده و اگر هم در درون خود فاقد وحدت و یکپارچگی بوده باشد، مطمئناً در شمار پیروان کمبودی نداشته است.

می‌توان چنین دلیل آورد که این رسم هم مثل بیش‌تر رسوم دینی نیاز به "توجیه" ندارد و حرمت جهانشمول ازدواج نَسَبی هم به احتمال اختراع محقّقان جدید است. با این‌همه به علّت نادربودن این پدیده و تأکید زیاد

نویسندگان ساسانی بر آن بهتر است راهی برای فهم این نکته بیابیم که چرا زردشتیان این‌همه ارج و فضیلت برای آن قائل شده‌اند. یک راه بررسی مسأله این است که شباهت آن را با دیگر جوامعی که این رسم در آن مرعی بوده بسنجیم. خوشبختانه کار جمع مطالب را فرنشکوسکی انجام داده است.[۹] این رسم این‌جا و آن‌جا در بین شاهان و نجبا روایی داشته و ظاهراً همین عقیدهٔ نجباست که در ایران گسترش یافته و سرانجام کلّ جامعه را شامل شده است. گفته‌اند که در خود ایران هم این رسم هیچ‌گاه واقعاً رواج عام نیافته و غالباً در طبقات نجبا و دینداران حقیقی منحصر مانده است.[۱۰] البتّه راهی برای آزمون این گفته نیست. چنین می‌نماید که این رسم در دورهٔ ساسانیان رسمی شایع بوده است، ولی شاید نه آن‌قدر که روحانیون می‌خواسته‌اند، و این معنا را می‌توان از کثرت اقوال ایشان دریافت که مردم بیش‌تری را به قیام به این تکلیف دینی می‌خوانده‌اند.

نکته‌ای جالب در این‌جاست. فروید و لوی‌استروس هر دو بر این عقیده‌اند که جوامع متمدّن انسانی آموخته‌اند که زنای با محارم را نفرت‌انگیز تلقّی کنند تا بر میلی که آن را غریزی آدمی می‌دانند غلبه کنند. در نظر فروید این میل، میل نفسانی به تصاحب مادر است (اگرچه این رأی بقیهٔ انواع زنای با محارم را توجیه نمی‌کند) و برای نرِ غالب در گروه خیالی آغازین بشری این است که همهٔ ماده‌های گروه را تصاحب کند. امّا در نظر لوی‌استروس میل انحصارطلبی یک خاندان است که زنان خود را برای خود نگاه دارد. مطابق این دو توضیح می‌بایست بر میل طبیعی به درون‌همسریِ نزدیک غلبه می‌شد تا جامعه چنان‌که ما می‌شناسیمش پی افکنده می‌شد؛ یعنی این‌که تسلّط نر اصلی خاندان بر زنان تحت حکمش شرم‌آور و نامشروع دانسته شود و بدین‌ترتیب این امکان فراهم می‌آمد که همه بتوانند از زنان بهره

گیرند. مشکل این توضیحات این است که فرض اوّلیهٔ آنها، یعنی میل شدید به این‌که ترجیحاً زنان خانوادهٔ خود را تصاحب کنند، در این‌جا (در ایران ساسانی) از پس آزمون تجربی برنمی‌آید، و آن آزمون تجربی این است که جامعهٔ ایران ساسانی نه‌تنها چنین تصاحبی را جایز می‌شمارد، که آن را برترین فضیلت می‌داند و می‌ستایدش. برخلاف انتظار ظاهراً هیچ‌کس برای عمل به این تکلیف که بنابر فرض آرزوی عمیق هر نری است (ولو آن‌که زیر لایه‌های تمدّن مدفون شده باشد) هجوم نمی‌آورده است. شواهدی که از دیگر جوامع دنیای باستان می‌دانیم شاید به این اندازه قاطع نباشند، امّا مسلّماً چند جامعه‌ای بوده‌اند که ازدواج بستگان درجهٔ اوّل را پذیرفته بوده‌اند؛ مصریان و عیلامیان ظاهراً به این نوع جوامع تعلّق دارند.[۱۱]

این توضیحات هر ارزشی هم که داشته باشند معلوم است که تنها قسمتی از پدیدهٔ حُرمت زنا با محارم را توجیه می‌توانند کرد. این‌که بیش‌تر جوامع انسانی زنای با محارم را تقبیح کرده‌اند، ظاهراً نشان می‌دهد که نوعی احساس ناخوشایند نسبت به آن وجود دارد. این رد و نفی ظاهراً هم از کششی که در اساس زنای با محارم است خبر می‌دهد (چون در غیر این‌صورت نیازی نبود آن را در شمار محرّمات بیاورند) و هم از نفرت و انزجار گسترده از آن. از نظر روان‌شناسی ظاهراً درست است که کشش به زنای با محارم در دوره‌ای از رشد فرد پدیده‌ای همه‌گیر است، آن هم نه‌فقط در رابطهٔ پسر و مادر، چنان‌که فروید می‌گوید، بلکه هم‌چنین در رابطهٔ برادر و خواهر و پدر و دختر. شاید در این مسأله درسی باشد. اگر احساساتی باشند که ذاتاً دوسویه (ambivalent) باشند، این مسأله ظاهراً نمونه‌ای خوب از وجود چنین احساساتی است. چه جامعه رابطهٔ جنسی با اعضای خانواده

را نهی کند و چه به آن ترغیب کند، میل به ضدّ آن هم به‌وجود می‌آید. باید فرض کرد که نفرت از رابطهٔ جنسی در یک گروه کوچک که از طریق پدری به هم وابسته‌اند نیز به همین اندازه رایج است. وضع اجتماع یکپارچه‌ای که در آن کودکان با هم بزرگ می‌شوند ــ نظیر کیبوتس در اسرائیل فعلی ــ ممکن است در بعضی موارد باعث شود که دو جنبهٔ این عقده ــ کشش و نفرت ــ به افرادی از جنس مخالف منتقل شود که شخص با آنها بزرگ شده است، ولو این‌که اینها با هم نسبت خونی هم نداشته باشند.[۱۲] بی‌آن‌که بخواهیم توضیحی جدید عرضه کنیم، باید خاطرنشان کنیم که حکم زردشتی خویدوده کمک چندانی به نظریه‌های موجود دربارهٔ مسألهٔ زنا با محارم نمی‌کند.

چرا رسم خویدوده این‌قدر برای زردشتیان عصر ساسانی اهمیّت یافته است؟ ما فقط می‌توانیم قول خود آنان را نقل کنیم. خویدوده رمزی است از وحدت جامعه و از هماهنگی‌ای که از نکاح پدر و دختر و پسر و مادر اثر می‌پذیرد؛ هماهنگی‌ای که نظیری هم در نظم کیهانی دارد، یعنی در خویشی آسمان و زمین و نعماتی که در عوض طاعات و عبادات زمینیان از آسمان می‌آید. رمزهای دیگری را هم می‌توانسته‌اند انتخاب کنند، و درواقع از بعضی رمزها (مثلاً رمز کُستی) استفاده هم کرده‌اند، تا عقاید مشابهی را منتقل کنند، امّا چنین پنداشته‌اند که خویدوده یکی از بهترین راه‌هایی است که بر سبیل رمز دلالت بر نوعی هماهنگی کلّی می‌کند که این هماهنگی کلّی به کیهان در حفظ ساختار بی‌نقص آن یاری می‌رساند. اصرار در به‌وجود آمدن تباری خالص هم البتّه جزئی از داستان است؛ آن هم نه لزوماً تبار خالص ایرانی ــ که عقیده به آن البتّه با عقیده به تبار پاک سخت به هم پیوسته است ــ بلکه هم‌چنین حیات مستمر تبار پاک خانواده که با خون

غریبه نیامیخته باشد هم در مدّنظر بوده است.[۱۳] بدبختانه این توضیح از نظر تاریخی نباید چندان درست باشد، امّا به هر حال توضیح خود زردشتیان است و من دلیلی ندارم که آن را بی‌ربط بدانم و ردکنم. به یک معنا همین مخالفتی که خویدوده، مانند ثنویّت، در بین پیروان دیگر ادیان برانگیخته، آن را هرچه بیش‌تر تبدیل به نماد بی‌همتایی و تمایز زردشتیان کرده است. در ادوار قدیم‌تر هم ظاهراً انتخاب اهوره و نفی دیوان تا حدّی از آن‌جا بوده که مرزی روشن میان مؤمنان به مزدا و پیروان دیوان ایجاد کنند.

این توضیح مبتنی بر این فرض است که رسوم اجتماعی غالباً همان کاری را در دین می‌کنند که نشانه‌های زبانی در زبان؛ یعنی این‌که این رسوم مانند نشانه‌ها معنای خود را از کلّ منظومه (= سیستم) می‌گیرند: از ضدّیت یک رسم با رسوم دیگر یا به طریق‌های دیگر. بنابراین همیشه لازم نیست این رسوم را از روی فایده‌مندی یا کارکرد آنها توضیح دهیم. این رسوم لزوماً به‌خودی خود اهمیّت چندانی ندارند، بلکه ممکن است در یک منظومهٔ معیّن واجد چنین اهمیّتی شوند. انبوهی از رمزهای مختلف چون کُشتی "=کُشتی"، جای میانیِ آتش در مراسم، روش خاص از میان‌بردن جسد (قطع‌نظر از این‌که عمل به آن از چه زمانی بر زردشتیان واجب شده)، فایده‌ای که در ازدواج با محارم می‌دیده‌اند و بعضی رسوم دیگر، همه با هم هویّت خاص دین زردشتی را ساخته‌اند. تلف‌کردن وقت خواهد بود اگر برای همهٔ این رسوم به‌دنبال توضیحی فایده‌گرایانه یا کارکردگرایانه باشیم، بی‌آن‌که معنای آنها را در مقام معرّف و متمایزکنندهٔ امّت زردشتی از امّت‌های دیگر درنظر آوریم.

یک نزاع تفرقه‌انگیز، که رسم خویدوده احتمالاً در آن سهمی داشته، نهضت مزدکیان است. تاریخ این نهضت تا حدّی آشفته و مغشوش است.

کاملاً معلوم نیست که مؤسّس آن چه کسی بوده و کی می‌زیسته است. برای مقصود فعلی ما این سؤالات اهمیّت ثانویه دارد. برای سهولت کار این نهضت را "مزدکی" می‌نامیم که خود مبتنی بر این فرض است که مزدک نامی مؤسّس آن بوده است، بی‌آن‌که با قطع و یقین از یک شخصیّت تاریخی معیّن سخن بگوییم.[۱۴] شاید بسیار بوده‌اند کسانی که آرزو داشته‌اند اصلاحی در دین زردشتی ایجاد کنند و نهضت مزدکی ممکن است صورتی از یکی از این آرزوها باشد. غرض این مصلحان هم شاید این بوده که دین زردشتی را با دیگر گرایش‌های دینی قرن ششم و هفتم وفق دهند. نهضت دیگری که ظاهراً همین راه را می‌پیموده نهضت کنتائیان (کنتویه) است؛ فرقه‌ای دینی که از جنوب بابل نشأت گرفت و گفته‌اند که رهبرش بطّای نامی بوده در عهد پیروز (۴۵۹ ـ ۴۸۷ م.) که بر طبق روایتِ بالنسبه آشفتهٔ تئودور بارقونی با یهودیان و مسیحیان و مانویان و زردشتیان ارتباط داشته است. این بطّای برای فرونشاندن خشم زردشتیان بعضی رسوم ایشان را پذیرفت و بر خود نام یزدانیَز[۱۵] نهاد، یعنی "پرستندهٔ ایزد یا ایزدان".[۱۶] امّا وصف اصول عقایدشان آنان را بیش‌تر نظیر مانویان می‌نماید، گرچه در بعضی معتقدات مشترکاتی هم با مزدکیان دارند.

دشوار است بدانیم تا چه اندازه در روایات مربوط به بی‌بندوباری جنسی مزدکیان مبالغه کرده‌اند. در طیّ مجادلات بسیار پیش می‌آید که در هر انحرافی از هنجارهای متعارف اخلاق جنسی مبالغات بسیار کنند و مخالفان نهضت‌ها در دنیای باستان (یا در روزگار ما هم) همیشه آماده بوده‌اند از افترائات جنسی بهره جویند، به آنها شاخ و برگ دهند و یا حتّا از خود تهمت‌هایی اختراع کنند. امّا آگاهی‌ها دربارهٔ اعتقاد مزدک در این باب کاملاً با هم سازگارند. یکی از بهترین منابع ما دربارهٔ اصول عقاید مزدکی

مِلَلْ وَنِحَل شهرستانی است که چنین می‌گوید:

و مزدک مردم را از دشمنی و کارزارکردن و نزاع‌کردن با هم منع کرد و چون بیش‌تر نزاع مردم به سبب مال و زنان بود، زنان را حلال و اموال را مباح کرد و تمام مردم را در مال‌ها و زنان شریک ساخت، چنان‌که در آب و آتش و علف شریک می‌باشند.[۱۷]

عقیده به این‌که زن و مال باید مانند آب و آتش و علف در دسترس همگان باشد، معنی‌اش ظاهراً بیش از این نیست که زیادتیِ دارایی اغنیا باید در میان فقرا تقسیم شود و همین‌طور تصاحب چندین زن بر دست یک مرد (که دیگران را از زن محروم می‌کند) نباید مجاز دانسته شود. به این معنا همهٔ زنان باید به‌طورِ یکسان در اختیارِ همگان قرار گیرند. این نکته احتمالاً مستلزم این امر هم هست که رسم خویدوده موقوف شود و زنان بی‌توجّه به خانواده و طبقه بتوانند ازدواج کنند. این نوع نگرش را در مقام دفاع و تبلیغ می‌توان چنین بیان کرد که همهٔ زنان باید دارایی عمومی همهٔ مردان شوند. بعید است که دینی با چنین تمایلات زاهدانه که مزدکیان از قرار معلوم داشته‌اند از روابط آزاد زنان و مردان دفاع کند،[۱۸] و غیرممکن می‌نماید که به خلاف سابقهٔ سنن شناخته‌شدهٔ اجتماعی و دینی شرق نزدیک، ایجاد نظمی در روابط جنسی براساس مادرتباری، اصلی‌ترین اعتقاد یک نهضت مهم دینی در ایرانِ ساسانی بوده باشد.[۱۹]

عقیده به اشتراک اموال را هم به طرق مختلف می‌توان تفسیر کرد. فهم محافظه‌کارانه‌تر آن این است که ثروت نباید درحالی که دیگران دارایی‌ای ندارند در دست عدّه‌ای اندک جمع شود و درنتیجه ثروت باید توزیع شود. این تفسیر یکی از تفاسیر ممکن اطّلاعات موجود است. از آن‌جا که دیدگاه اجتماعی مزدکیان را می‌توان به چند طریق تفسیر کرد، شیوهٔ درست آن

است که بیش از آنچه منابع اجازه می‌دهند به آنها نسبت ندهیم و با آفرینش یک کمونیسم نارس دچار یک خطای فاحش تاریخی نشویم. مسألهٔ مالکیت اشتراکی اموال و زنان در نزد مزدکیه گرچه به‌کلّی منتفی نیست، امری اثبات‌شده هم نیست.

این نکته را که روحانیون اواخر دورهٔ ساسانی تغییر در قوانین ازدواج را چگونه تلقّی می‌کرده‌اند، می‌توان از داستان مار ابا، جاثلیق مسیحی عصر خسرو اوّل، به‌دست آورد. یک وقایع‌نامهٔ مسیحی می‌گوید که روحانیون مجوس به چهار دلیل بر او خشم گرفتند: اوّل این‌که از دین زردشتی برگشته بود؛ دوم این‌که ازدواج مسیحیان را با بیش از یک زن مجاز ندانسته؛ سوم این‌که دستگاه قضای مسیحی را از بقیه جدا کرده؛ و چهارم این‌که درصدد گرواندن زردشتیان به مسیحیت بوده است.[۲۰] قابل توجّه است که آنچه به گمان ما می‌بایست در مرتبهٔ اوّل قرار می‌گرفت، یعنی مبلّغی بطریرخ، در مرتبهٔ آخر آمده و آنچه در مرتبهٔ دوم آمده به الغای چندهمسری معمول در نزد زردشتیان مربوط است که می‌توان تصوّر کرد چه‌قدر روحانیون زردشتی را شگفت‌زده کرده است. این روایت که احتمالاً بر منابع معاصر مبتنی است، نمونه‌ای است که احتمالاً نظایر دیگری هم داشته است.

بجاست اگر روایت کوتاه شهرستانی از اصول عقاید مزدکی را در بعضی جزئیات بررسی کنیم، زیرا روایت او تنها منبعی است که اطّلاعاتی دربارهٔ این موضوع در اختیار ما می‌گذارد.[۲۱] یک نکتهٔ اصلی در گزارش او رد بر این عقیده است که سیر تاریخ عالم از پیش مقدّر است. از سه دورهٔ تاریخ جهان، یعنی جدایی آغازین دو اصل، اختلاط آن دو در دنیای مادی و رستگاری پایانی، مزدکیه دو مرحلهٔ اخیر را به "اتّفاق و خبط" می‌داند نه به "قصد و اختیار".[۲۲] چون به اتّفاق کارکردن، و نه به اختیار، یک وصف

نیروی شر است، ظاهراً این عقیدهٔ مزدکی را باید شدیداً بدبینانه دانست. احتمالاً جهان در دورهٔ اختلاط تحت حکم قوای شر است؛ رستگاری فراخواهد رسید، امّا بی‌آن‌که زمان مشخّصی برای آن مقدّر شده باشد. اگر تفسیر ما درست باشد، مزدکیه در این نکته با باقی فِرَق زردشتی اختلاف دارد. نیز کم‌تر از مانویت به رستگاری نهایی اطمینان خاطر دارد.[۲۳]

نکتهٔ دیگری که از روایت شهرستانی درمی‌یابیم این است که مزدک مردم را از جنگ و نزاع منع می‌کرده است. مال و زنان را باید بر همگان مباح و حلال کرد تا تمام مردم در آنها شریک باشند. او هم‌چنین به قتل نفوس امر می‌کرده تا از شر و "مزاج ظلمت" رها شوند. این عبارت آخر به قطع بر کشتن مردم دلالت نمی‌کند، بلکه مقصود از آن ریاضت و قتل نفس خویش، یعنی دعوت به زهد و تقشّف، است و این نکته را به‌راحتی می‌توان از فحوای کلام دریافت.

نکتهٔ سوم در این روایت قول به وجود سه عنصر اصلی است، یعنی آب و خاک و آتش.[۲۴] از امتزاج این سه با هم مدبّرالخیر و مدبّرالشر در وجود می‌آیند؛ از وجه صافی آن مدبّرالخیر و از وجه کدر آن مدبّرالشر. این نکته از آن جهت جالب توجّه است که ثنویت را در جهان به موضعی ثانویه تنزّل می‌دهد و آن را محصول جنبی امتزاج عناصر فرا می‌نماید. دو اصل ازلی ظاهراً علّت اصلی ثنویت جهان نیستند و ثنویت در جهان از آمیزش عناصر حاصل می‌شود. این نکته ممکن است اندکی قول قبلی را دربارهٔ خاصیّت "اتّفاقی" اختلاط روشن کند. ثنویّت دو مرتبه دارد، یکی در دو اصل ازلی نخستین و دیگری آن ثنویّتی که در جهان مادّی حادث می‌شود؛ در این جهان مادّی ثنویّت نتیجهٔ آمیزش عناصر است. بسیار محتمل است که این قول اخیر یک معنای ضمنی دیگر هم داشته باشد و

آن، به‌خلاف دیگر فِرَق زردشتی، اذعان به این معناست که عامل شر حقاً در جهان مادّی وجود دارد.[۲۵]

نکتهٔ چهارم روایت دربارهٔ ساختار جهان الهی است که براساس نمونهٔ دربار شاهی در شاهنشاهی ایران ساخته شده است. خدا در عالم اعلی بر تختی نشسته «بر آن هیئت که خسروی بر تخت نشسته در عالم اسفل و در محضر او چهار قوت حاضر است، قوت تمیز و حفظ[۲۶] و فهم و سُرور، چنان‌که کار پادشاه را مَدار بر چهارکس است: موبد موبدان و هیربد اکبر و اسپهبد و رامشگر». مقصود آن است که وظایف ملازمان دربار شاه متناظر است با قوای ذهن آدمی. بنابراین موبد مظهر قوّهٔ تفسیر درست[۲۷] است و هیربد متناظر است با قوّهٔ تعلیم و تفهیم[۲۸] و سپاهبد درکار حفظ و نگهداری مملکت است، چنان‌که کار حافظه هم حفظ است و رامشگر با سُرور مربوط است. فروتر از این چهار، هفت شخص دیگرند و فروتر از این هفت، دوازده قوّهٔ روحانی که به نام‌هایی نظیر: دهنده و ستاننده و برنده و رونده و جز اینها خوانده شده‌اند. شمار اینها با سیّارات و بروج فلکی یکی است. «و هرکس که در وی این چهار قوت و این هفت و آن دوازده جمع شود او در عالم سفلی به مرتبهٔ ربّ باشد (یعنی ربّانی می‌شود) و تکلیف از وی برخیزد.»

پنجمین یعنی آخرین نکته در روایت شهرستانی این است که «خسرو عالم اعلی تدبیر به حروف می‌کند که مجموع آن اسم اعظم است و کسی که چیزی از این حروف بر وی ظاهر و روشن شود بر او سرّ اکبر گشاده و ظاهر گردد و هر که محروم ماند از این، در جهل و فراموشی و کندطبعی و غم بماند در برابر چهار قوّهٔ روحانی».[۲۹] این قسمت متن متضمّن تأمّلاتی است دربارهٔ حروف و اسم اعظم و سرّ اکبر که همهٔ آنها در آثار جادویی

یهودی و غنوصی "گنوسی" و یونانی هم هست و نشان می‌دهد که خواص مزدکی عارف و صاحب قوای باطنی بوده‌اند.

آنچه از توصیف شهرستانی به دست می‌آید، گرچه شرحی کامل و مفصّل از اصول عقاید مزدکی نیست، برای شناخت آن از نظر نوع‌شناسی کافی است. خطاست که این اصول عقاید را با گزارش‌هایی از اصول عقاید را با گزارش‌هایی از اصول عقاید دیگر، یعنی فرقه‌های وابسته به آن‌که اوّل بار در دورهٔ اسلامی ظهور کرده‌اند، بیامیزیم؛ فرقه‌هایی که ممکن است چیزی از عقاید مزدکیان را در الهیات اخذ کرده و آن را با عقاید دیگر آمیخته باشند.[۳۰]

نهضت مزدکی، اگر وصف الهیات آن‌چنان‌که در اثر شهرستانی آمده درست باشد، تلقّی‌اش از بعضی اصول عقاید زردشتی بدبینانه است و این بدبینی بر عقیدهٔ آنان دربارهٔ سرنوشت جهان تأثیر گذاشته است. امّا با این‌همه، مزدکیان امکان دست‌یافتن بعضی خاصّان را به قدرتی الهی ممکن می‌دانند. این خواص بدین‌واسطه می‌توانند بر سرّ پوشیده در ترکیبات حروف آگاه شوند. این ترکیبات خود نشان‌دهندهٔ ساختار جهان برین‌اند، و جهان برین مانند دربار شاهنشاه است و در عین‌حال شبیه به دنیای سیّارات و علائم منطقةالبروج. ما دربارهٔ معنای عناصر باطنی در دین زردشتی محتاطانه حدس‌هایی زدیم. ممکن است در این‌جا (درکار مزدکیان) بتوانیم برای تفسیر روحانی و عرفانی متون مقدّس الگویی بیابیم، هرچندکه ما فن این تفسیر را نمی‌دانیم. می‌توان با قدری اطمینان گفت که مزدک خود را نوآوری نمی‌دیده که از تعالیم سنّتی زردشت منحرف شده است، بلکه خود را فقط مفسّر و شارح زندِ اوستا می‌دانسته است. آن زردشتیان "سنّتی" هم که به سنّت باطنی تعلّق داشته‌اند، احتمالاً تفاسیر باطنی متفاوتی را پذیرفته بوده‌اند که در اساس با این تفاسیر مزدکی مشابه بوده است.]

یادداشت‌ها

۱ ـ مثلاً در **شایست‌نشایست**، ۶: ۷.

۲ ـ برجسته‌ترین نظریه‌پردازان در روان‌کاوی و انسان‌شناسی که در این باب اظهارنظر کرده‌اند، یکی **فروید** است در **توتم و تابو** (رجوع شود به فروید، ۱۹۳۸: ۸۰۷ و بعد) و دیگری **لوی‌استروس** در اثرش دربارهٔ **نظام‌های خویشاوندی** (۱۹۶۹: ۱۲ و بعد).

۳ ـ موزیگ و والبورگ، ۱۹۸۲: ۵۷ و بعد که به اثر دُمناش (۱۹۵۶: ۶ و بعد) هم ارجاع داده‌اند.

۴ ـ **روایت پهلوی**، ۵۶: ۱۵ و بعد؛ نیز قس **روایت پهلوی**، فصل ۸ و ویلیامز، ۱۹۹۰، ج. ۲: ۱۲۶ و بعد.

۵ ـ **روایت پهلوی**، ۵۶: ۱۶.

۶ ـ بویس، ۱۹۸۲: ۷۵ و بعد.

۷ ـ دُمناش، ۱۹۵۶: ۷؛ که نیولی (۱۹۸۹: ۱۷۲) آن را تأیید کرده است.

۸ ـ قس راسل، ۱۹۸۷: ۴۹۲ و بعد که از قول الیشه نقل می‌کند.

۹ ـ فرنشکوسکی، ۱۹۹۰: ۲۱۸ و بعد.

۱۰ ـ دارمستتر، ۱۸۹۲/۹۳: ج. ۱: ۱۳۴.

۱۱ ـ رجوع شود به علّام (Allam)، ۱۹۷۵ و ۱۹۷۷. دربارهٔ عیلامیان رجوع شود به کونیگ، ۱۹۵۷ ـ ۱۹۷۱. **ادوارد مایر** (۱۹۱۳: ۲۳ و بعد) با تحمیل پیشداوری‌های ناشی از جوامع خودمان بر تمدّن‌های باستانی مخالفت کرده و بر کثرت وقوع ازدواج با محارم در ادوار و فرهنگ‌های مختلف تأکید کرده است. دربارهٔ بررسی اطّلاعات و مباحث انسان‌شناختی رجوع شود به مید، ۱۹۶۸.

۱۲ ـ رجوع شود به سپیرو (Spiro)، ۱۹۶۵: ۳۳۳ و بعد و ۳۴۷ و بعد.

۱۳ ـ بر این معنا **ماریان موله** (۱۹۵۹: ۱۵۸ و بعد) تأکید کرده است.

۱۴ ـ به نظر من شاید معقول‌ترین بازسازی از وقایع تاریخی مزدکی از میان روایات متعارضِ موجود در اثر **کرون** (۱۹۹۱) آمده باشد.

۱۵ ـ املای درست این نام از روی نسخهٔ بدل‌ها احتمالاً باید همین باشد؛ صورت نسخه بدل‌ها چنین است: yzd'ny، yzdn'ny و yzd'nyz که این آخری در دو نسخه از چهار نسخه آمده است.

۱۶ ـ قس روایت **تئودور بارقونی** در اثر پُنیون، ۱۸۹۸: ۱۵۱ و بعد؛ ترجمه در صفحات ۲۲۰ و بعد؛ **مادلونگ** (۱۹۸۱: ۲۲۱ و بعد) روایات عربی دربارهٔ کنتائیان را نقل و دربارهٔ آنها بحث کرده است و گفته است که اینها احتمالاً بر شکل‌گیری اصول عقاید مزدکی تأثیر کرده‌اند. دربارهٔ مباحث دیگر به اثر دیگر او رجوع شود (مادلونگ، ۱۹۸۸: ۳ و بعد).

۱۷ ـ شهرستانی، **مِلَل و نِحَل**، ج. ۱: ۲۴۹ (مترجم عبارت را از تحریر مصطفی خالقداد هاشمی نقل کرد). شکّی هم عبارت را ترجمه کرده است (شکّی، ۱۹۸۵: ۵۲۸). او (۱۹۷۸) هم‌چنین نشان داده است که معادل پهلوی اصطلاح "انبازی" در زن و مال hamīh بوده است.

۱۸ ـ یکی از نخستین نهضت‌های غنوصی هم از اشتراک در اموال و از آن جمله زنان دفاع می‌کرده است. اینان کارپوکراتی‌ها بوده‌اند که نام خود را از کارپوکراتس گرفته‌اند، امّا عقیده به چنین جامعه‌ای در نقل‌قولی از نوشته‌ای منسوب به پسرش، اپیفانس، آمده است (**کلمنس اسکندرانی**، **جُنگ** (Strom)، ج. ۳، ۲؛ قس **فورستر**، ۱۹۷۲/۴، ج. ۱: ۳۸ و بعد). با این همه دشوار است بگوییم که آیا ارتباطی میان این غنوصی‌های نخستین، که خاستگاهشان را باید در قرن دوم میلادی در مصر جست و احتمالاً معتقدات اخلاقی خود را از افلاطون گرفته‌اند، و مزدکیان که مدّت‌ها پس از آن ظهور کرده‌اند یافت.

۱۹ ـ در این‌باب من مایلم تلقّی محتاطانهٔ یارشاطر (۱۹۸۳: ۹۹۹ و بعد) را بپذیریم تا فرض جسورانه‌تر کرون را. کرون (۱۹۹۱) بر این رأی است که این روایات را باید تحت‌اللفظی فهمید. او خود شواهدی را نقل می‌کند (ص ۲۵) که نشان می‌دهد اعتراضات اصلی زردشتیان بر نوآوری‌های مزدک این بوده که او تبارها را دچار آشفتگی کرده و فرق میان شریف و وضیع را از میان برده است. این گفته را زمانی می‌توان بر زبان آورد که زنان خاندان نجبا را به مردان طبقات پایین داده باشند. یک اعتراض زردشتیان هم مربوط می‌شود به

تقسیم فرزندان بین والدین که خود نتیجهٔ روابط بی‌بندوبار جنسی بوده است. این نکته در مورد حرم اعیان هم صادق است که در پی خواست‌های مزدکیان منحل شدند و زنان آنان به نکاح دیگران درآمدند.

۲۰ ـ وقایع‌نامهٔ سیرت در پاترولوگیا ژینتالیس، ۷: ۱۵۸ ـ ۱۵۹.

۲۱ ـ شکی (۱۹۸۵) این کار را به‌نحوی تحسین‌برانگیز انجام داده است، ولی بحث حاضر نشان خواهد داد که در بعضی نکات نظر ما متفاوت است. گیل (۱۹۹۲: ۲۳ و بعد) به‌تازگی گفته است که دین مزدک با مانویت یکی است، مع‌هذا استدلالات او بدبختانه نشان می‌دهد که مانویت را خوب درنیافته است.

۲۲ ـ علی الاتفاق والخبط، لا بالقصد والاختیار. آیا خبط ترجمهٔ لفظ فارسی میانهٔ jahišn است؟ جهشن لفظی است که بر بروز تصادفیِ امری به‌واسطهٔ تقدیر دلالت می‌کند. (معنای جهشن ظاهراً بیش‌تر بخت است تا صدفه، و بین تقدیر و صدفه تمایز هست. از خبط هم مقصود این است که بدون آگاهی به کاری اقدام کنند. م.)

۲۳ ـ یارشاطر (۱۹۸۳: ۱۰۰۷) چنین می‌نماید که از نحوهٔ بیان روایت شهرستانی متحیّر است، امّا در نظر من این روایت با بقیهٔ آگاهی‌های ما از مزدکیان تنافری ندارد (خرّمیان ممکن است نظرگاه دیگری داشته باشند، امّا این عقیدهٔ آنها که روان‌های آدمیان در سیر خود به‌مراتب بالا باید از میان ستارگان و ماه بگذرند، لزوماً با اصول عقاید مزدکی در تضاد نیست.) (مترجم نمی‌داند چگونه می‌توان از قول شهرستانی "رد بر سیر مقدّر (predestined) عالم" را استنباط کرد. اگر مدبّرالخیر و مدبّرالشر دست در کار عالم‌اند و مدبّرالخیر «تدبیر به حروف می‌کند»، پس گردش عالم نسبتی با تقدیر دارد. به‌علاوه شهرستانی می‌گوید «مزاج بر خبط و اتّفاق رخ نمود» یعنی این‌که آمیزش این دو نتیجهٔ خبط و اتّفاق بود، نه کل "دورهٔ" اختلاط یا به اصطلاح زردشتی "گُمیزشن"، و چون ظلمت است که به خبط و اتّفاق کار می‌کند، "مزاج" باید حاصل فعل او باشد، چنان‌که در روایات زردشتی هم هست. این هم که "خلاص نور از ظلمت هم به خبط و اتّفاق است نه به اختیار" مقبول نظر بعضی محقّقان واقع نشده، چون در این‌صورت "تدبیر" چه معنایی می‌توانست داشت. م.)

۲۴ ـ حذف عنصر چهارم تصادفی نیست و این را می‌توان از جای دیگر روایت دریافت، آن‌جا که از اشتراک در فواید دنیا سخن می‌گوید، یعنی "آب و آتش و علف" که شبیه است به همین

سه‌گانه‌ای که در این‌جا آمده است.

۲۵ ـ دربارهٔ عدم شر در گیتی رجوع شود به شاکد، ۱۹۶۸. نیولی اخیراً در مقالهٔ خود در مجمع جامعهٔ ایران‌شناسی اروپا در بامبرگ، در اکتبر ۱۹۹۱، نشان داده است که اشاراتی به این تعریف منفی از شر در خود اوستا هم هست. مسأله در گاهان چندان روشن نیست. (در این‌که معنای ضمنی این عبارت چنین باشد مترجم مردّد است. روایت شهرستانی داستانی نیست که حوادث اخیر آن نتیجهٔ حوادث سابق آن باشد، بلکه فهرستی است از عقاید مزدکی و با این وصف بعید نیست که مقصود از مدبّرالخیر و مدبّرالشر همان نور و ظلمت باشد که معادل هرمزد و اهریمن کتاب‌های پهلوی است. به‌علاوه شاید بحث از "تنزّل ثنویت به عالم ماده" نباشد، بلکه شاید "ترفیع" عناصر به عالم غیرمادی مقصود باشد، یعنی تصوّر نوعی آتش و آب و خاک "لطیف" بر سبیل رمز. تقسیم عناصر به عالم غیرمادی مقصود باشد، یعنی تصوّر نوعی آتش و آب و خاک "لطیف" بر سبیل رمز. تقسیم عناصر به سه و نه چهار در نزد بعضی حکمای مسلمان هم سابقه دارد و در گزارش شهرستانی از عقاید کنتویه هم آمده است. اگر مقصود از مدبّرالخیر و مدبّرالشر، هرمزد و اهریمن باشد، چگونه می‌توان به‌وجود آمدن آنها را از عناصر مادّی تصوّر کرد؟ نیز چنین می‌نماید که این سه‌گانهٔ مزدکی که در لباس عناصر ثلاثه پوشیده شده با سه‌گانهٔ گاه و دین و زمان زردشتی و اشوقر و زروقر و فرشوقر زروانی نسبتی داشته باشد و اگر چنین باشد، رأی نویسنده را باید به کناری نهاد. م.)

۲۶ ـ یارشاطر (۱۹۸۳: ۱۰۰۶) و شکّی (۱۹۸۵: ۵۳۳) معنای "حافظه" را که کریستنسن پیشنهاد کرده رد کرده‌اند و معنای "محافظت" را ترجیح داده‌اند. لفظ عربی حفظ را البتّه به هر دو می‌توان ترجمه کرد، ولی در این متن به یک قوّهٔ ذهنی نیازمندیم. درواقع فهرست بسیار مشابهی دربندهشن آمده که آن را در خطابهٔ سوم هم آوردیم:

> روان چون هرمزد است و هوش و حافظه (**wīr**) و احساس (**mālišn**) و دانش و اندیشه و فهم (**uzwārišn**) چون آن شش امشاسپندی که پیش هرمزد ایستند (بندهشن بزرگ، ۱۹۰: ۱۳ و بعد؛ انکلساریا، ۱۹۵۶: ۲۴۴).

در این عبارت نیز همراهان هرمزد همچون درباری با شاه و ملازمانش تصویر شده و این ملازمان شش قوّهٔ ذهن‌اند که سه تا از آنها ظاهراً با سه قوّهٔ نخست در فهرست مزدکی یکی است. رای شکی (۱۹۸۵: ۵۳۳ و بعد) دربارهٔ معادل‌های پهلوی این قوای مزدکی یعنی خرد

و ویر و هوش درست است، امّا در بعضی جزئیاتِ اصطلاحات پهلوی که بازسازی کرده، کمی بیش از حد ابتکار به خرج داده است. تلاش برای یکی دانستن هفت سیاره و علائم منطقةالبروج با هفت ملازم و دوازده قوّهٔ روحانی تا حدّی متکلّفانه است.

۲۷ ـ uzwārišn که می‌توان آن را به بیان کلّی‌تر به "تمیز" هم ترجمه کرد، چنان‌که در صفحات قبل دیدیم.

۲۸ ـ متن عربی: فهم. (نویسنده معنای تفهیم را از لفظ فهم اراده کرده ظاهراً از آن‌رو که هیربدی بنابر اشتقاق بر معلّمی دلالت می‌کند. م.)

۲۹ ـ ترجمهٔ یارشاطر (۱۹۸۳: ۱۰۰۷) در این‌جا نادرست است.

۳۰ ـ مهم‌ترین اشکالی که می‌توان بر شرح متعادل و معقول یارشاطر کرد همین است.

نگارنده در ترجمهٔ متن و شرح وندیداد، فرگرد چهارم ــ بند چهل و چهارم که اشاره‌ای به زن و موضوع نکاح و عروسی است که هرگاه کسی به خانهٔ مردی رجوع کند و خواستار دخترش که به سنّ بلوغ و عروسی رسیده باشد و پانزده سال* تمام داشته باشد، بر اوست که دخترش را به نکاح بدان مرد واگذارد، هرگاه هم‌دین او باشد. امّا دربارهٔ ترجمه به این‌صورت و مفهوم، برخی از مترجمان اعتراض دارند ــ و این را از عوارضِ ناشی از دوران هرج و مرج و اشتراک اموال و زنان می‌دانند که در دوران قباد و خسرو اوّل با ظهور مزدک روی داده و تا پس از سقوط دولت و حکومتِ ساسانیان هم‌چنان میان فِرَق دینی زرتشتیان گسترش یافت. نگارنده در ترجمهٔ وندیداد، جلد ۱ و ۲ ـ یادداشت ۱۸۳ در این‌بارهٔ شرح و پژوهشی ارائه کرده است، ص ۵۰۵ و بعد دربارهٔ "ازدواج"، خانواده و مناسبات جنسی در دوران ساسانیان که می‌توان بدانجا رجوع کرد. البتّه مطالبی که در این بخش از مجموعهٔ مقالات مطالعه می‌کنید ــ عناوینی است که برای کتاب

*. در صفحات پیشین اشاره به نامزدی در نه‌سالگی یا شیرینی‌خوردن و ازدواج در دوازده‌سالگی شده، امّا احتمال غالب و مکتوب سن ازدواج برای دختران در آیین مزدیسنی و بهدینی پانزده سال تمام بوده است.

ازدواج مقدّس، مسایل جنسی در ساختارهای حقوقی و اجتماعی ایران باستان، به‌ویژه عصر ساسانیان تنظیم شده ــ لیکن چون مدّتی است کارِ چاپِ کتابِ یاد شده به تعویق افتاده است، در این مجموعه به چاپ می‌رسد.

نیز در ترجمهٔ وندیداد، فرگرد چهاردهم از مجازات و کفّارهٔ کسی یاد شده که سگ آبی "= اوذر Udra" را بکشد. تمام این فرگرد که هجده بند است شرح اقلامی است از کالاهای گوناگون و بیگاری برای موبدان و اهدای خانهٔ بزرگ اربابی و در آخر اهدای دختر باکرهٔ پانزده‌سالهٔ خود ـ و درصورت نداشتن تهیهٔ چنین دختری با جهیزی کامل به معبد / آتشکده برای استفادهٔ آشوان یا موبدان آن معبد؟! جلد سوم ص ۱٤۳۳ و بعد و یادداشت‌ها.

کتاب هزار مادهٔ قانونی / قضائی یا ماتیکان هزار داتَستان *Mâtikân-ê Hazâr Dâtastân* مطابق تحقیق در متن آن، در زمان شاهنشاهی خسروپرویز توسّط جمعی از قضات دادگاه‌ها ـ به‌ویژه قاضیان رشته‌های مختلف حقوقی در امور مربوط به مالکیت و مسألهٔ ارث و پیمان‌شکنی، و طلاق و برده‌داری و امور زنان و حقوق‌شان در دادگاه‌ها و قانون، و مُتعه و صیغه و نوع ازدواج استقراضی میان اشراف، و هرج و مرج‌های جنسی که حاصل اشرافیّت و توارث و... به‌وجود آمده بود و... است. چنان است که آگاهان و خبرگان در رشته‌های مختلف حقوقی و امر قضا درگردآوری و تنظیم این قانون همکاری کرده‌اند. کتاب گردآوری شده و صورت موجز و فشرده‌ای دارد که توسّط مردی به‌نام فرّخ مردِ وَهرامان که خود داتوبر ــ یا قاضی یا وکیل بوده است از کتابی مفصّل دربارهٔ قوانین خلاصه شده تا آسان‌تر دسترس و قابل استفاده باشد. البتّه واژهٔ "هزار" در عصر ساسانی و پیش آن ــ چنان‌که امروزه نیز مفهوم می‌شود، برای رساندن بسیار و زیاد می‌باشد و خود کتاب که نسخه‌ای سالم از آن به دست نرسیده، شمارِ مادّه‌های قضاییِ آن به هزار

نمی‌رسد. بخش‌های ۷، ١٤، ۱۹ و ۲۰ دربارهٔ اموری است که مربوط به ازدواج و مسایل وابسته به آن و انواع ازدواج‌های خارج از عرف و شرع می‌شده که موجب مخاطراتِ فراوان و نوعی هرج و مرج براساس و بنیاد جامعه‌ای فئودالی / اشرافی می‌شده است که نگارنده در آثار یاد شده در فوق از آنها یاد کرده است.

تنها ترجمهٔ کامل این کتاب توسّط دکتر سهراب جمشیدجی بولسارا به سال ۱۹۳۷ در دو جلد ـ در بمبئی منتشر شد:

The Laws of the Ancient Persians as Foud in the "Mâtikânê Hazâr Dâtastan of the Digest of a thousand of lâw", translated in indes, Vol, I-II. Bombay, 1937.

امّا پیش از آن جیوانجی جمشیدجی مُدی Modi به سال ۱۹۰۱ در این زمینه کار کرد، و همراه با تحقیق و ترجمهٔ بخش‌هایی از آن،کتابش را منتشر کرده بود. انکلساریا Anklesaria به سال ۱۹۱۲ نیز چنین تحقیق و ترجمه‌ای را منتشر کرد.

وِست West در ادبیات پهلوی که مجموعه‌ای از مقالات پژوهشگران نامی چون بارتولومه، اِته C. H, Ethé، گلدنر، جکسن، یوستی، هُرن، میلز، نُلدکه، ویسباخ و... است. در بنیادواژه‌شناسی ایرانی ماتیکان هزار داتستان نوشته و دارمستتر در یکی از آثارش چنین کاری کرده بود. بارتولومه از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ در پنج جزوه شرح و ترجمهٔ بخش‌هایی را که بیشتر دربارهٔ حقوق زنان در زمان ساسانیان است منتشر کرد. این ترجمه و تحقیق:

Zum Sasanidischen, I, 1918, II, 1918. III, 1920. IV, 1922-V, 1993.

پارسیان هندی را چندان خوش نیامد و ایرادهایی به ترجمهٔ واژه‌های فنّی و حقوقی و برداشت وی کردند. امّا بعدها خودشان نظرات وی را

درست دانسته و بعضی از آنها را مورد استفاده قرار دادند. بارتولومه با ترجمهٔ وسواس‌گونهٔ خود، وضع آشفتهٔ ازدواج‌های استقراضی و طلاق و تعویض زنان و متعه / صیغه یا ازدواج‌های موقّت را شرح داده و با ترجمهٔ خود، تعدّد زوجات رایج را که زرتشتیان پارسی مخالف آن بودند مستندسازی کرد و چنان‌که گذشت نگارنده در ترجمهٔ وندیداد و کتاب ازدواج مقدّس، مسایل جنسی در ساختارهای حقوقی و اجتماعی ایران باستان به چنین مواردی اشاره کرده است. یکی از تبعات چنین آشفتگی و رفتارها در حقوق زمان ساسانی که فقها و وَچَرگویان ــ یعنی علمای صاحب وَچَر و فتوا ــ نیز در دادگاه‌ها صاحب رأی شرعی بودند ــ آشفتگی‌های موازی‌یی بود که دربارهٔ ارث و نسلی که از این آشفتگی‌های جنسی به‌وجود آمده بود و فرزندانِ نامشروع که پدران و مادران‌شان در آن جامعهٔ طبقاتی و کاستی آنان را رها می‌کردند و نام و نشانی نداشتند به‌وجود آمده بود. برده‌داری با آن قوانینی که شباهت زیادی به سیاهان امریکایی در قرون هجدهم تا بیستم داشتند ــ در این مورد نیز که بردگان از آنِ اشراف بودند و با تجاوز به بردگان مؤنّث صاحب فرزندانی می‌شدند که در تملک‌شان محسوب می‌شد و موجب خرید و فروش و به اجاره واگذارکرد نشان می‌شد ــ روزبه‌روز به این هرج و مرج‌ها و عدم وجود قانون و قدرت اشراف دامن می‌زد و با ظهور مزدک نیز چنان شد که از آن پس به فرزندان پدر و مادرشان را می‌شناختند و مردان و زنان چنین شناختی نسبت به فرزندانشان داشتند.

شناختی درست و وسیع و شامل ــ البتّه به‌طور نسبی با توجّه به قلّت مدارک ــ وقتی حاصل می‌شود که این اندک مدارک باقی‌مانده با دقّت و کاردانی به فارسی ترجمه شود. به‌ویژه بخش‌های حقوقی و فقهی و آن‌چه که تخصّص جهت ضبط و اصطلاحات دیروزی و امروزی لازم است در

برابر یک دیگر قرار گیرند. برای نمونه به پـژوهشی مـختصر کـه دربـارهٔ ["مادگان هزار دادستان / کتاب هزار رای" گنج واژگان ادبی و حقوقی تـوسّط علی کاکا افشار و همکاران وکلای پایهٔ یک دادگستری*] انجام شده است که همین مختصر درواقع برای امروز ما دست‌آورد شایان توجّهی می‌باشد. نگارنده باتوجّه به این چنین پژوهشی ـ لازم بود که هنگام ترجمهٔ وندیداد ـ تخصّص لازم را در امور فقه و حقوق قضایی اسلام امروز داشت تا یک کار مانند آن‌چه که در بالا بدان اشاره شد، فراهم می‌کردم ـ و این به‌عهدهٔ تحصیل‌کردگان حوزه‌های اسلامی و متخصّصان فن مـی‌باشد.** البـتّه در این‌کار سایر منابع اوستایی و پهلوی و پازند در موضوعات شرعیه و قضاییه و فقهی به‌طور موازی نقل و تطبیق شده تا پژوهندگان را به آن دسـته از مراجع که یا به فارسی ترجمه شده یا نشده بی‌نیاز گرداند.

در آثار باقی‌ماندهٔ مزدیسنیِ زرتشتی، جهت توجیه به الزام و رعایت عام خویدُودَه و ازدواج با محارم تأکیدهای بسیار شده است. به‌گونه‌ای کـه هرگاه کسی شرایـط آمـاده داشـته بـاشد، یـعنی در خـانه مـادر و دخـتر و خواهرش دست‌رس باشند و با آنان ازدواج نکرده و هـم‌بستر نشـود، در شمار کافرکیشان و جُددینان به‌شمار رفته و هیچ‌گاه نمی‌تواند از پل چینوَت بگذرد و در عَذاب و سرگشتگی باقی می‌ماند. این نیز البتّه در شرایطی است که یک مؤمن به دین بوده و اعمال، کرفه یا ثوابش از اندازهٔ تعیین شـده

*. ماهنامهٔ چیستا، سال بیست و سوم، شمارهٔ یک. شمارهٔ ردیف ۲۲۱، مهر ۱۳۸۴. نیز: شمارهٔ هفت دورهٔ جدید مجلّهٔ کانون وکلای مرکز، فروردین ۱۳۸۱ و شماره‌های بعد.

**. ترجمه و شرح وندیداد ـ با ضبط اصطلاحات اوستایی / پهلوی. دربارهٔ قوانـینِ قـضایی / حقوقی و فقهیِ قدیم‌ترین رسوم و قوانین جزایی و کیفری ایران. چـاپ اوّل ۱۳۷۶ چـهار جلد، تهران. چاپ جدید در دو جلد. تهران ۱۳۸۵ انتشارات بهجت ـ با حذف متن تطبیقی و واژه‌ها و اصطلاحات به: اوستایی، پهلوی و در حدّ مقدور سانسکریت.

بیشتر باشد. تنها یک مورد می‌تواند موجب نجات و بخشیده‌شدنش شود و آن نیز درصورتی است که بازماندگان برایش مراسم و شرایط گیتی خرید را انجام دهند. این شکل که مرد باایمان و مؤمنی راکه واجد شرایط باشد و در خانه مادر یا دختر یا خواهری داشته باشد از مال و وجه نقد و یا وسایل لازم آن مقدار بدهند که این فریضه را به نام درگذشته انجام داده و ازدواج موردنظر را انجام دهد. البتّه در فقه و حقوق شرعی زرتشتی شرایطِ پیچیده‌ای وجود دارد، از جمله باید مراسم زناشویی انجام شود. هرگاه مادر پیر بوده و صاحب فرزند نشود، این خویدُوده ناقص است و درگذشته شامل بخشودگی نمی‌شود. هرگاه کسی خویدُودَه کامل انجام می‌داد، یعنی با مادر و خواهر و دختر هر سه ازدواج می‌کرد، چنین کسی هرگاه از لحاظ توارث در شمار موبدان بود، لازم می‌آمد باتوجّه به مقامش ـــ یعنی درجات بالای روحانیّت ـــ حتّا موبد موبدانِ شهری می‌شد. در گزیده‌های زات اِسپَرَم، در شرح‌حال زرتشت اشاره شده که خویدُودَه کامل چنین است.

باری، یکی از نیکویی‌ها و مزیّت درخور توجّه، به این شکل تعریف شده است که هرگاه درست دین یا بهدینی ازدواج با محارم را انجام داده و چهار بار نزدیک می‌شد، هیچ‌گاه اهریمن و بزرگ دیوان نمی‌توانستند در او نفوذکرده و وی راگمراه‌کنند. نگارنده موارد یاد شده را در دو کتاب دیگر خود با نقل ترجمه و متن آورده است ← ازدواج مقدّس و... یادداشت‌های فرگرد دوم وندیداد، جلد دوم. در این‌جا موردی دیگر از دینکرد، خلاصهٔ بیست و یک نَسکِ اوستای بزرگ نقل شود. کتاب "داستان‌گرشاسب، تهمورس و..." ترجمه خوب و دقیق دکتر کتایون مزداپور از متن پهلوی، ص ۳۸۲ و بعد. تهران ۱۳۷۸.

وضع و موقع زناشویی در وصلت‌های موقّت*

حوائج مذهبی، مراقبت‌های مادّی و خلاصهٔ عبادت و تقوا ایرانیان را به بازشناختن و پذیرفتن چندین‌گونه ازدواج وامی‌دارد. مثلاً، چون بیوهٔ چهل پنجاه ساله‌ای شوهر کند، این ازدواج مجدّد به چشم وصلتی کامل عیار نگریسته نمی‌شود. به همین‌گونه هم، چون دوشیزه‌ای که یگانه فرزند خانواده است و پدرش فرزندانی دیگر ندارد، عقد ازدواج ببندد، عقد وی که مقیّد به شروطی است ــ مثلاً این دِین را به گردن دارد که برای پدرش فرزندی بیاورد که از پشت "همسر" و "شوهرش" آمده باشد، و این فرزند، اگر باشد، فرزند ذکور باشد ــ نمی‌تواند ارزش ازدواج دوشیزه‌ای را داشته باشد که دور از این مانع، مثل شاه‌زن شوهر کرده است.

روایات مزدیسنی که در قرن شانزدهم تألیف یافته است، پنج‌گونه ازدواج بازشناخته است: یکی، وصلت با دوشیزه‌ای که شاه‌زن باشد. دوم ازدواج با دوشیزه‌ای که "یگانه فرزند" (ایوک ـ ēvak) خانواده باشد. سوم،

*. به نقل از کتاب: خانوادهٔ ایرانی در دوران پیش از اسلام، دکتر علی‌اکبر مظاهری، ترجمهٔ عبدالله توکّل، تهران ۱۳۷۳، ص ۸۸ و بعد. در همین زمینه، نگارنده چند مقاله ترجمه کرده که ضمن مجموعه مقالات از نگارنده منتشر شده و جهت این‌که مربوط به این کتاب است، در این‌جا تکرار شده.

ازدواج با دوشیزه‌ای که استقلال داشته باشد و به زبان دیگر خودسالار باشد. چهارم، تجدیدفراش با بیوه‌زنی که "در خدمت" شوهر مرده‌اش باشد و به زبان دیگر چکر ـ چاکر căkar باشد و خلاصه، ازدواج پنجم ازدواجی است که باید "ازدواج ـ فرزندخواندگی" le mariage-edoption خوانده شود (ازدواجی که با ستور sutur و به زبان دیگر با سترزن satarzan صورت می‌گیرد).

این ازدواج‌ها چگونه ازدواج‌هایی است؟ چگونه انجام می‌گیرد و به‌ویژه آیین‌ها و پیمان‌های گوناگون زناشویی در این ازدواج‌ها چگونه است؟

وصلت با دوشیزه‌ای که مثل "شاه‌زن" شوهر کرده است، وصلتی است که تاکنون دیده‌ایم. در این وصلت که حقِ همهٔ دختران است، سرداری از سوی پدر یا قیّم دختر به پدر زن ـ یا اگر پدر زن نباشد، به خود شوهرِ "دختر" انتقال می‌یابد. دختر در حین ازدواج باید دست‌کم برادر یا خواهری داشته باشد که سلالهٔ پدری را پایدار نگه دارد. چنین دوشیزه‌ای "ملکه" (شاه‌زن) خوانده می‌شود، زیراکه درنتیجهٔ ازدواج از قید "سیادت" و "پادشاهی"، از زیر طوق پدری به در می‌رود. اصطلاح Haŭptfraŭ ــ زوجهٔ اصلیه ــ که آلمانی‌ها و حتا بارتلمه هم برای افادهٔ کلمهٔ دریِ "شاه‌زن" به‌کار می‌برند، کلمه‌ای بسیار شایسته و نیکو نیست: این اصطلاح متضاد کلمهٔ Nebenfrau ــ زوجهٔ فرعیّه ــ است و به‌معنی زن "سرآمد" به‌کار می‌رود و این تصوّر را به‌بار می‌آورد که سلسله‌مراتبی در میان است که چندین زن را دربرمی‌گیرد، درصورتی که چنین امری نادرست است، چه به همان‌گونه‌ای که خواهیم دید، تعدّد زوجات که حقیقتاً یکی از زیاده‌روی‌های اجتماعی در میان اعیان و اشراف ایران است، در میان تودهٔ مردم وجود ندارد.

اصطلاح "زن برگزیده" یا زوجهٔ ممتازه را هم که وست West رواج داده است و "لفظ به لفظ" از طرف کریستنسن به روی کاغذ آمده است، رها می‌کنیم، برای آنکه بیرون از اندازه از مفهوم اصل کلمه دور می‌شود. دختر، از این رهگذر، در خانهٔ شوهرش دارای اقتداری عظیم می‌شود و حق احترامی مطلق و سراپا اخلاص پیدا می‌کند، فرزندانی هم که برای شوهرش "می‌آوَرَد"، "شاه فرزندانی" هستند: و اینان "شاه فرزندوار *pad pādixšāyihā*" ازدواج می‌کنند و از پدر ارث می‌برند و جانشین پدر می‌شوند. قبالهٔ نکاحی که برای ما نگه‌داشته‌اند و به عنوان پتمانگ‌ی کتگ خوتاییه *patmanak-i-katakx*ᵛ*atāyih* ـ انتشار داده‌اند، درست به چنین ازدواجی ارتباط دارد. ما، در نخستین بخش این فصل، به تجزیه و تحلیل آن پرداختیم. امّا، در اینجا، راجع به برخی از مطالب این متن یکتا به تأکید سخن می‌گوییم. دفتردار چنین رقم می‌زد: «دختر، نه دختر خوانده است که ولایت یکی را به‌عهده بگیرد (دختکانیه پت رد ستوریه *duxthārih - patrað - stūrih*) و نه یگانه فرزند خانواده است و پدرش به وی اجازه می‌دهد که به زیر سرداری فلان... برود (مت استیت پت سرداریه *mat istit pat sardārih-i-vahman-pit*) ـ پس، مثل شاه‌زن شوهر می‌کند - *(pad padixšāyihā zanih)* و فرزندانی که به دنیا بیاورد، از وضع و مقام خودش برخوردار خواهند بود، و "شاه فرزند" *(patixšāh-frazand)* خوانده خواهند شد. پاک به پدرشان تعلّق خواهند داشت و وارث وی خواهند بود. خلاصه، چنین زنی با رشته‌های جاودانی، در این دنیا و آن دنیا به شوهرش پیوند می‌یابد.

ازدواج دوشیزه‌ای که یگانه فرزند خانواده ایوکنیه *(evaknih* یا *ēvkānih)* باشد، با ازدواج پیشین این تفاوت را دارد که چنین دختری یگانه وارثهٔ پدر خویش است. و در چنین صورتی، بدیهی است که نخستین فرزند ذکوری

که به دنیا بیاورد، از کیسهٔ شوهر خواهد رفت و به پدر دختر خواهد رسید. اگر پسری در میان نباشد، "پدر" بر دختری حق خواهد داشت که از صلب شوهر آمده باشد. چنان‌که بی‌درنگ دیده می‌شود، دختر "یگانه" آن مزایا و محاسنی را که "شاه دختر" داشت، ندارد. در چنین وصلتی، به هر حال، شوهر خیری از بچه نمی‌بیند. مسلّم است که چنین دختری باید، در مقابل، جهاز فراوان داشته باشد، جهازی که بسی بیشتر از جهاز "شاه دختر" باشد. شوهر جوان، مدّتی قیّم و سرپرست دارایی پدر زن متوفّای خود می‌شود. اگر زن جوان دو پسر ــ یکی برای جانشینی پدرزن و دیگری برای جانشینی شوهر ــ بیاورد، وضع، در نتیجهٔ این پیش‌آمد پاک عوض می‌شود و زن جوان "شاه‌زن" می‌شود. با این همه هرگز غبن و حرمانی پیش نمی‌آید، زیرا که قبالهٔ نکاح همه چیز را پیش‌بینی کرده است، و شوهر، در همهٔ موارد، پاداش خود را می‌گیرد. مرد، خواه برای دست و پاکردن وضع و موقعی، خواه به حکم عشق، خواه به حکم تقوا، همیشه علاقه دارد که دست به چنین ازدواجی بزند.

سومین نوع وصلت که روایات قرن شانزدهم پذیرفته است، وصلتی است که انتقال سرداری، در خلال آن، به تعویق انداخته می‌شود. این ازدواج طبق قرائت‌های گوناگون اصطلاحی به زبان پهلوی که در متنی آمده بوده است و آن متن امروز گمشده است، خودشرای *x^{v}adšrāi* خودسرای *x^{v}adsrāi* یا "خودسالار *xudsālār*" خوانده می‌شود. کاوسِ کامان Kāvōs-i-kāmān این کلمه را خودشرای x^{v}ad-šrāi[1] می‌خواند. چنین می‌نماید که x^{v}adsrāi شکل دگرگونی‌یافتهٔ اصل کلمه باشد و این تغییرزادهٔ خطّ پارسی باشد که در آن حرف "s" و حرف "š" به علّت نبودن علائم تشخیص و تفریق یکی پنداشته می‌شود. بهمن پونجیر Bahman-i-pōngir[2] این کلمه را خودسالار *xudsālār*

می‌خوانْدکه شکل دگرگونی‌یافتهٔ اصل کلمه است و زادهٔ خط آرامی است که در آن حرف "ر" و حرف "ل" به یک شکل نوشته می‌شوند. دستوران، به قرار معلوم، کلمهٔ پهلوی را به اشکال مختلفه خوانده‌اند. کلمهٔ خودسْرای *x^vadšrāi* صیغه‌ای شگفت و دهشت‌بار و قرائت نادرستی است که برخی از ایران‌شناسان بی‌فحص و غور پذیرفته‌اند. قرائت و روایت بهمن پونجیر به گمانِ ما درست است، چه معنی و مفهومی که دارد، پاک درست است: در واقع، خودسالار به‌معنی «دختری است که خود سردارِ خویشتن است». امّا حقیقت این است که در وصلت خودسالار خبری از "سرداری" sardārih نیست، زیراکه دختر به خلاف میل و ارادهٔ سردار طبیعی، یعنی پدرش، شوهرکرده است. پس، باید قرائت و روایتی راکه دکتر وست و کریستنسن پذیرفته‌اند، واداد. کلمهٔ خودسالار x^vad-sālār اشتقاق و ترکیبی متأخّر است و صیغهٔ سالار sālār که به‌جای sardār به‌کار برده می‌شود، صیغه‌ای از زبانِ پهلوی ساسانی "bas-pehlevi" است: حتاکلمه‌ای است که پس از دورهٔ ساسانیان پدید آمده است، زیراکه به‌گفتهٔ فقهای قرن ششم، این‌گونه ازدواج‌ها از قید سرداری به در می‌رود و حتا درخور این نام هم نیست. ازدواجی آزاد، غیرشرعی، وصلتی ناساز است. با این همه، این وصلت که ایرانیان به چشم وصلتی غیرطبیعی و دهشت‌بار می‌نگریستند، مجاز بود. در عصر ما، به‌موجب قانون مدنی، ازدواج خواه برای مرد، خواه برای زن تا بیست و یک سالگی مستلزم رضای پدر و مادر یا نیاکان دیگر است و از بیست و یک سالگی تا بیست و پنج سالگی که دیگر موضوع رضای خاطر در میان نیست، بچه باید از پدر و مادر یا دیگر نیاکان و بزرگان خود مصلحت‌خواهی کند و این کار را بر سبیل احترام صورت دهد. امّا، در میان ایرانیان، قضیه دشوارتر بود و اگر اجازهٔ سردار درکار نمی‌بود، وضع و

موقع دختر تا اندازه‌ای نااستوار می‌ماند و بی‌آنکه سرّیه شمرده شود، از لحاظ شرع، به نظر مردم زوجهٔ مشروعهٔ شوهرش نبود. با این‌همه، همهٔ درها به رویش بسته نشده بود، باز هم فرصت‌هایی برایش مانده بود که به وضع خویش اعتبار قانونی بدهد: می‌توانست از پدرش پوزش‌ها بخواهد، پدرش را به آشتی بخواند، خواستار اجازهٔ او و انتقال سرداری شود. اگر پدر یا قیّم نرم می‌شد، ازدواج رنگ قانونی پیدا می‌کرد و زن جوان زوجهٔ مشروعهٔ شوهرش می‌شد. وگرنه، چنان‌که سنّت‌پرستان می‌گویند، دیگر نمی‌بایست هیچ امیدی داشته باشد، بجز امید آن اجازه‌ای که شاید فرزند ذکوری که روزی از روزها به دنیا بیاورد، به هنگامی که پای به سنّ رشد نهاد، به او بدهد. این امر وابسته به آن بود که فرزندی ذکور به دنیا بیاید و این فرزند ذکور به سنّ رشد برسد و حسن‌نیّت داشته باشد و از این گذشته می‌بایست چنین پسری از جانب شوهرش مشروع شناخته شود... درصورتی که این پسر رضای خاطر می‌داشت، مادر "شاه دختر" می‌شد... و کاوس کامان دربارهٔ چنین وصلتی، با ما این‌گونه می‌گوید: «دختر خودشرای x^{v}dšrai، دوشیزه‌ای است که چون پدرش بخواهد شوهرش دهد از در اعتراض درمی‌آید: ــ نه، این مرد را دوست نمی‌دارم. شوهری که من می‌خواهم فلان‌کس است. به‌رغم امتناع پدر، دستوران این اجازه را دارند که وی را به عقد ازدواج مرد برگزیده‌اش درآورند». و کمی دورتر، همان دستور چنین می‌گوید: «خودسرای *xadsrāi* به‌معنی دختری است که تنها به میل و ارادهٔ خودش شوهر می‌کند. این دختر نه هیچ‌گونه قرب و منزلتی نزد خدایان دارد... نه کمترین سهمی از میراث پدر و مادر خود می‌تواند ببرد ــ بگذار تا این نکته را بدانند!»[۳]

طبق روایات، چهارمین نوع ازدواج، ازدواج بیوه‌زنی است که در

خدمت شوهر مرحوم خویشتن است (و به زبان دیگر، چاکر است). کاوس کاماه این ازدواج را چنین تعریف می‌کند: «زن چکر زنی است که شوهری دارد (وکذا فی اصل) امّا شوهری که مرگ از وی جدایش کرده است. وقتی که از نو شوهرش دهند، باید چنان به‌دست شوهر تازه‌اش داده شود که گویی "در خدمت" شوهر قدیم خویش است، و به زبان دیگر باید "به چاکری شوی پیشینش" داده شود که در دنیای دیگر باز هم تعلّق به وی خواهد داشت.»[۴]

کلمهٔ "چاکر" čākar که بهمن پونجیر[۵] čaγar خوانده است و گایگر Geiger به کلمهٔ die nende Fraŭ و وست به کلمهٔ serving wife ــ زن خدمتکار ــ برگردانده است، چنان‌که می‌توان گمان برد، به‌معنی "مستخدمه" نیست، که زنی در خدمت شوهر اوّل[۶] خویش است تا بتواند فرزندی برایش پیدا کند. پس، چاکری به‌معنی "بردگی و بندگی" نیست، که به‌معنی "پیشدستی در نیکی" و "دل به دست آوری" است.

مردی که "چاکر" در دومین وصلت خویش زنش می‌شود، شوهر حقیقی چاکر نیست، زیراکه تنها در این زندگی شوهر او است. کامه بهره در ضمن تصریح وضع حقوقی بیوهٔ از نو شوهر کرده[۷] به مسألهٔ سرداری که از طرف دو سه دستور هند پیش آورده شده است می‌رسد و چنین جواب می‌دهد: «مردی که به شوهری برگزیده است سالار وی خواهد بود.» ذهن دستور پارسی، بی‌گمان، در اینجا متوجّهٔ این حکم بوده است: «زن برای شوهرکردن احتیاج به رضای پدر و مادر و برادر و دوده‌سالار[۸] دارد». امّا همه‌چیز را به هم درمی آمیخته است! ازدواج مجدّد، یعنی ازدواج مجدّد چاکر ازدواجی حقیقی نیست تا احتیاج به رضای سالار داشته باشد. سرداری تنها زمانی ضرورت دارد که زن، برای زوجهٔ مشروعه‌شدن، «در

خانوادهٔ شوهرش به فرزندی پذیرفته شود.» و، چون زن نمی‌تواند، به خلاف مرد، بیشتر از یک بار به فرزندی پذیرفته شود و چاکر، پیش از آن، از جانب خانوادهٔ شوهر اوّل، خانواده‌ای که تا قیامت عضو آن است، «به فرزندی پذیرفته شده است»، برای ازدواج مجدّد نیازی به سرداری ندارد. دستور پارسی این نکته را نمی‌دانسته است. کاوس کامان که آگاه‌تر و داناتر از کامه بهره است، به همین سؤال به گونه‌ای دیگر جواب می‌دهد. می‌پرسند که «برادر چاکر می‌تواند سالار وی شود یا باید یکی از اعضای خانوادهٔ شوهرش "از دودهٔ شوی" سالار وی گردد؟» و به این سؤال چنین پاسخ می‌گوید: «این چه سؤالی است که از من می‌کنید؟ چاکر کاری به سالار ندارد! می‌خواهید برادرش در این میان چه کاری برایش انجام بدهد.»[۹] چنان‌که در قرن شانزدهم می‌گویند، چاکر نیازی به سردار یا سالار ندارد، زیرا که در صورت ازدواج خانواده‌اش را تغییر نمی‌دهد.

خلاصه، وضع زنی را که به اسم چاکر شوهر می‌کند، شاپور بروچی[۱۰] Šāpōr-i Burūči تعریف کرده است. به قراری که می‌گوید: «زن چاکر ویژگی دیگری دارد: نیمی از فرزندانش (که ثمرهٔ ازدواج دوم هستند) به شوهر اوّل تعلّق دارند. در این میان سه سهم وجود خواهد داشت: یکی مال شوهر اوّل، دیگری مال شوهر دوم و سومی مال کسی خواهد بود که پرستاری وی کرده باشد (کسی که پرورش او کرده باشد). اگر دختر بزاید، این دختر "دختر ـ فرزند ـ یگانهٔ" (ēvak) شوهر اوّل شمرده خواهد شد و به همین عنوان، شوهر داده خواهد شد. و اگر بچه‌ای بزاید که پسر باشد، پسر شوهر اوّل است.» در هر حال، چاکر، به آن معنی که امروز می‌گوییم، بیوه‌زن نیست، یعنی حقیقتاً زنی نیست که شوهرش مرده باشد. ممکن است دختر باشد: و همین شاپور می‌گوید: «دختری که نامزد شده باشد و نامزدش

پیش از انجام یافتن ازدواج مرده باشد، به اسم چاکر شوهر خواهد کرد».

چاکر در کانون زناشویی از امتیازهایی که به "شاه‌دختر" تخصیص دارد، برخوردار نمی‌شود. در خانواده‌ای که پای به آغوشش نهاده است، به فرزندی پذیرفته نمی‌شود. نه سردار و نه جهازی راستین دارد. همهٔ فرزندانی راکه به دنیا بیاورد، به شوهر زودگذرش نمی‌دهد. خود و فرزندانش از خانواده ارث نمی‌برند، زیراکه "شاه‌دختر" نیست و فرزندانش هم چاکر (چاکر فرزند) هستند. برای آنکه فرزندانش بتوانند از پدر طبیعی خودشان ارث ببرند نیازمند این هستندکه از طرف وی به فرزندی پذیرفته شوند. مرگ نامزد بر هر دوشیزه‌ای به اندازه‌ای منحوس است که دیگر نمی‌تواند، در سراسر زندگیش، امید برخورداری از آن امتیازها راکه به همهٔ دختران همسالش تخصیص دارد، داشته باشد: چنین دختری به دو وجه قربانی است: قربانی سرنوشت، و قربانی قوانین است. در خانواده‌ای که زندگی کند، "بانوی خانه" نخواهد شد، مهرش ناچیز خواهد بود و هیچ‌گونه سهمی از دارایی شوهر نخواهد داشت البتّه، چنان‌که می‌دانیم، پاداش‌هایی که در زندگی آینده در انتظار اوست، پاداش‌هایی بسیار بزرگ است.

خلاصه، واپسین نوع وصلتی که سنّت‌پرستان قرن شانزدهم پذیرفته‌اند "زناشویی ـ فرزندخواندگی" *Le mariage-adoption* است. کاوس کامان چنین می‌گوید: «مرگ مردی که بیشتر از پانزده سال داشته باشد، این تکلیف را بر گردهٔ پدر و مادرش می‌گذاردکه به نیابت وی به دوشیزه‌ای جهاز دهند و این دوشیزه را به عقد ازدواج مردی دیگر درآورند تا پسرشان در دنیای دیگر، از نعمت زن و فرزند برخوردار باشد.»[11] زنی که بدین‌گونه شوهر می‌کند، ستر satar خوانده می‌شود. پس، "ستر" همسر راستین نیست، زیرا که در دنیای دیگر به شوهر دنیای خاکیش تعلّق ندارد. نخستین فرزندی که

به دنیا بیاورد به شوهر جاودانی می‌رسد. اگر پس از آن فرزندان دیگری بزاید، شوهر زمینی درست مثل مرد نیکوکاری که جهاز دختر را داده است، سهمی از این بچه‌ها دارد. چنان‌که در نامهٔ تنسر آمده است، پیش از هرچیز دیگر، این دختر می‌بایست به همان دودمان متوفّی تعلّق داشته باشد. در این‌گونه مواقع، دختری برگزیده می‌شد که بی‌چیز و بی‌جهیز باشد، زیراکه دختران توانگر چندان اهل مراعات و عطوفت نیستند. مهر "کابین"ش ناچیز بود و حتاگاهی هم شوهر به میل و ارادهٔ خویش درآمدهای جهاز وی را دراختیار داشت. ازکامه‌بهره می‌پرسند که شوهر ستر حق داردکه دارایی وی را خرج کند یا نه؟ در این زمینه، چه حکمی هست؟ ـ دستور جواب می‌دهد: به شرط آنکه به دارایی وی دست نزند، مجاز است درآمدهای آن را خرج کند، و آن هم درصورتی‌که این درآمدها را خرج بچه‌هایش، خرج کارهایش، خرج همکیشانش، یا خلاصه خرج راه خیر کند: درست،گویی که در ازاء صیانت این دارایی ــ (داشتیان خواسته *dāšt-i-ān x̌ästāh*) ــ مزدی به او پرداخته می‌شود. برای کسانی که در ازدواج با ستر دستخوش تردید می‌شدند، مزایا و منافع شایانی بود. امّا برای کسی که مایل به ازدواج با چنین زنی باشد، مزایا و منافعی دیگر هست. گذشته از پاداش‌های آسمانی که چنین کاری نیک مستحق آن است، بچه‌ای که از این وصلت تولّد بیابد و تعلّق به شوهر ستر داشته باشد، درخور جانشینی او است ـ چنین بچه‌ای "شاه فرزند" است.

این بود پنج نوع وصلتی که سنّت‌پرستان قرن شانزدهم پذیرفته‌اند. آیا این وصلت‌ها، به همان‌گونه‌ای که شرح دادیم، در دورهٔ ساسانیان ـ پیش از قرن هفتم وجود داشت؟ یا نتیجهٔ تحوّلی است که پس از آن دوره پدید آمده است؟ در پایان کتاب به‌طور روشن و خلاصه در مورد پنج نوع ازدواج شرحی هست.

به عقیدهٔ بارتلمه، اشتباه خواهد بود که گمان ببریم که قضیّه همیشه چنین بوده است. زیرا که، به قول وی "در روایات قرن شانزدهم" مسأله، مسألهٔ "یکی بودن زن" است. و قضیّه، در دورهٔ ساسانیان، نمی‌توانسته است چنین باشد. در آن زمان، مرد عادی به یک زن خرسند بوده است، درصورتی که بزرگ‌زاده می‌توانسته است، زنان بسیار ـ و به گفتهٔ منابع یونانی[۱۲] صدها زن نگه بدارد. پس، در قرن ششم چه نوع ازدواج‌هایی وجود داشته است؟ آن‌چه دربارهٔ قرن شانزدهم اشاره شد از کتاب روایات است.

کتاب شرایع فرخ وهرامان Farrux-i-Vahrāmān [فرخ وهرام] که بارتلمه نخستین بار "به زبان آلمانی" برگردانده است، و به زبان دیگر، به کشف رمز آن توفیق یافته است، در واقع، به وجودِ چندین نوع ازدواج گواهی می‌دهد.

پیش از هر چیز، آن‌گونه که در قرن شانزدهم نیز دیده می‌شود، ازدواجی به نام "ازدواج قاطع" وجود دارد که زن، به موجب آن، "ملکهٔ" خانه است. این ازدواج که ازدواجی کامل عیار است، چه در این زندگی و چه در جریان زندگی آینده معتبر است. فرزندانی که ثمرهٔ این وصلت هستند کاملاً از حقوق شاه‌فرزندی (پادشاهی) برخوردار می‌شوند، و به آزادی، از ارث بهره می‌برند و جانشین پدر می‌شوند. این ازدواج شکلِ حقیقی ازدواج ایرانی است، و ازدواجی است که همه کس حق برخورداری از آن دارد. برای چنین ازدواجی، رضای پدر و مادر و انتقال سرداری هم ضرورت دارد. دوشیزه باید برادر و خواهر هم داشته باشد. علی‌الاطلاق، مهری به مبلغ سه هزار درهم نقره باید، به‌موجب عقد نکاح، برایش پادار شود. و چون شوهر کرد، بانوی خانه می‌شود و، اگر خواسته باشد، می‌تواند همهٔ کارهای خانه را اداره کند، به کارهای خانه و زندگی بپردازد، بچه‌هایش را پرورش دهد و مراقب خدمه باشد. از هر لحاظ، باید شوهرش را یاری

دهد و زندگیش را با مقتضیات مقام اجتماعی خودشان هماهنگ و همپا کند.[۱۳] از لحاظ بقیّهٔ چیزها، این ازدواج به همان‌گونه‌ای است که به‌موجب عقدی که پتمانگ کتگ خوتای *Patmānak-i-katak-xᵛatāyih* ـ خوانده می‌شود، شرح دادیم. "شاه‌دختر"، که در خانه به فرزندی پذیرفته می‌شود و به چشم فرزند شوهرش نگریسته می‌شود، سهمی معادل سهم "شاه پسر" از میراث می‌برد.

پس، در زمینهٔ ازدواج معمول و عادی، تقریباً تفاوتی در میان دورهٔ ساسانیان و قرن شانزدهم وجود ندارد. امّا چنین می‌نماید که اگر توجّه داشته باشیم که در قرن ششم و بی‌گمان سال‌ها پیش از خسرو اوّل کلمهٔ چاکر ـ چکر ـ را به زنان شوهرکردهٔ بسیاری اطلاق می‌کرده‌اند، همین که بخواهیم چاکر روایات قرن شانزدهم را با چاکر متونی که بیش و کم یکسره و بی‌واسطه از عصر ساسانیان به دست آمده است، مقایسه کنیم، دیگر نمی‌توانیم سر در بیاوریم و راه خودمان را بیابیم.

بدبختانه، دربارهٔ وصلت چاکری‌ها Čakarihā، چیزی همانند پتمانگ کدتگ خوتای در دست نداریم که از قرن هفتم به‌جای مانده باشد و مربوط به ازدواج عادی باشد. با اینکه، شرح و تعریف این ازدواج، در روایت‌ها، مثل شرح و تعریف ازدواج مردی با بیوه‌زنی و حتا با دوشیزه‌ای است که نامزدش به مرگ ناگهانی و پیشرس مرده باشد، مجموعهٔ شرایع فرخ وهرامان دربارهٔ وصلت چکری‌ها هیچ‌گونه تعریف دقیقی به دست نمی‌دهد. چنان‌که در روایات دیدیم، مهر بیوه‌زن در ازدواج مجدّد کمتر از مهر "شاه‌دختر" است و فرزندی را که از شکم چکر درآمده باشد، می‌توان فرزند صاحب امتیاز (شاه فرزند)، شمرد. آیا این سنّت یادگار مستقیم دورهٔ ساسانیان است؟ آری!... یادگار دورهٔ ساسانیان است امّا کاملاً چنین نیست.

متون کهنی چون بُنْدَهِشْن *Bundahišn*[۱۴] یا دینکرد[۱۵] برای ما از ازدواج چاکرزنها *Čakarihā* سخن می‌گوید. حتا بندهشن این نسبت را هم به زردشت می‌دهد که همسر میتر ـ ایار ـ مهریار ـ Mitr-Ayār را به کنار "شاه‌زن" خویش آورد. اسم این چکر آرْنیگ‌دُخت Arnig-duxt بود و برای زردشت، شوهر زمینیش، دو پسر زاد.[۱۶] چاکرزن قرن شانزدهم درست با این ارنیگ‌دخت که "در خدمت" میترایار باشد، تطابق دارد. قضیهٔ کمتربودن مهر چاکرزن نیز که شاپور بروچی[۱۷] Sāpōr-i-Burūči گفته است، محلّ تأیید دینکرد است (۵ ـ ۱۷) خلاصه، کتاب شرایع فرّخ، گذشته از آنکه رقم بطلان بر مبانی روایات نمی‌زند، ما را در راه تکمیل این روایت‌ها یاری هم می‌دهد. در سایهٔ آن، از این نکته آگاه می‌شویم که چاکر درخور آن نیست که به چشم "ملکه" ـ شاه‌زن ـ نگریسته شود، که وسایل اعاشه‌ای که برای وی فراهم آورده می‌شود و کسوه و نفقه‌ای که به او داده می‌شود نباید طبق مقام اجتماعی شوهرش باشد، که چون فرزند دارد، باید در کارهای خانه و زندگی مشارکت داشته باشد، که حق دارد که مثل عضو خانواده مسکن و لباس و غذا داشته باشد (چاکر عضو خانواده نیست، زیرا که به عنوانِ فرزندخوانده به خانواده نیامده است و فرمانبر سرداری نیست) و گذشته از این چیزها که گفتیم، چاکر حق دارد که تا پایان هفتادسالگی، یعنی تا زمانی که بتواند کار کند و عضو مفیدی در خانه باشد، سالیانه برای مخارج "آرایش و پیرایش" خویش پول جیبی بگیرد.[۱۸]

با این‌همه، در مجموعهٔ فرّخ که کلمهٔ چاکر مفهوم کلّی دارد و بر چندین طبقه از زنانی که "شاه‌زن" نیستند، اطلاق می‌پذیرد، سخن از چاکرانی به میان آمده است که سرانجام شاه‌زن یا "ملکه" می‌شوند، و چنین امری، بیشتر از هر زمان دیگر، به هنگامی پیش می‌آید که این شاه‌زنان بمیرند و فرزندی

هم نداشته باشند. امّا، چنان‌که دیدیم، قرن شانزدهم که چاکر را بـه چشـم بیوه‌زنی می‌نگریست که دوباره شوهر کرده باشد، بار دیگـر وی را بـه‌نام "شاه‌زن" نمی‌پذیرفت، زیرا که "شـاه‌زنِ" نـخستین شـوهرش مـی‌پنداشت، همان شوهری که به‌رغم مرگ، باز هم شوهر جاودانـی وی بـود. بـیوه‌زن هرگز نـمی‌توانست "شـاه‌زن" شـود. پس، "چـاکـر"ی کـه فـرّخ مـی‌گوید، نمی‌تواند بیوه‌زن بوده باشد، زیرا که می‌تواند امتیازها داشته باشد و شاه‌زن شود. در این صورت، چاکر چگونه زنی است؟

این زن، به همان دلیلی که پیش از این گفته شد، نمی‌تواند ستر باشد، زیرا که ستر برای خودش شوهر جاودانی دارد. پس، این زن چـیزی جـز ایوک، یا جز خودسالار *xᵛadsālār* نمی‌تواند باشد. ایوک، چنان‌که دیدیم، از پی استهلاک دینی که در قبال پدرش به گردن داشت، پاک خود به‌خود، "شاه‌زن" می‌شود. خودسالار نیز، به هنگامی که پسری "رشید" داشته باشد و این پسر رشـیدی کـه دارد، رضـا بـدهد کـه ازدواج وی کـه تـا آن زمـان بی‌سرداری بوده است، قانونی و شرعی شـود، شـاه‌زن و زوجـهٔ مشـروعه می‌شود. بدین‌گونه، ایوک و خودسالار قرن شانزدهم را که در پتمانگ کتگ خودای ایوک و در مادیکان هزاردادستان ــ گزارش هـزار داوری ــ گـاتار gātār خوانده می‌شود، می‌توان در ردهٔ چاکر قرن ششم آورد. با این‌همه، ایرانیانی که اهل وسواس بوده‌انـد، مـدّتی دراز، فـرزندانـی را کـه از شکـم بیوه‌زن یا گاتار *gātār* می‌آمدند، به‌نام "شاه‌فرزند" نپذیرفتند و در ایـن کـار درنگ نمودند. شایست‌ناشایست هم گفته است که چنین کاری ــ بـه‌ویژه نسبت به پسرانی که می‌توانند، چندی دیگر، آبرومندانه مـایهٔ بـقای نـژاد پدری شوند ــ اشتباه است.[۱۹]

خلاصه، چکرِ دورهٔ ساسانیان شاید زنی باشد که بـا وضـع اجـتماعی

پستی که دارد، به همسری پاک‌زاده‌ای یا بزرگ‌زاده‌ای درآمده باشد. پس، پستیِ پیشگ بس می‌تواند بود که دوشیزه‌ای ــ با همهٔ مال و ثروت و حسن‌نیّت پدرش ــ چاکری ساده باشد.[۲۰] این امر معلول ازدواجی است که در میان مردی بزرگ‌زاده و زنی از طبقهٔ پست صورت می‌پذیرد. چنین چاکری هرگز نمی‌تواند همدم و همسر شایستهٔ شوهرش باشد. و مذهب نمی‌پذیرد که این زن بانوی خانه شود و "آیین معاشرت" از کلاه به سر نهادن و پیراهن حریر به تن کردن و به خود بستن تجمّل‌های دیگری که به خواتین بزرگ تخصیص دارد، بازش می‌دارد. چاکر حق به پاکردن کفش ساقه بلند (موزه) یا حق به تن کردن شلوارکوتاه (رانین rānēn) که از صفات مشخّصهٔ زنان بزرگ و بزرگ‌زاده است، ندارد.[۲۱] خلاصه، چاکر، اگرچه شوهرش به عشقی آتشین دوستش داشته باشد، نباید بساط پرشکوه و جلال زندگی طبقهٔ حاکمه را به راه اندازد.

زناشویی ــ فرزندخواندگی ــ ***mariage-adoption*** ــ که در قرن شانزدهم ستری satari خوانده می‌شود، در دورهٔ ساسانیان نیز وجود داشته است. دادبه ـ ابن المقفّع، در یادداشتی که به‌عنوان یادداشت مترجم برای نامهٔ تنسر نوشته است، دربارهٔ کلمهٔ ابدال ***abdāl*** (جانشینان) چنین می‌گوید: «هنگامی که مردی درگذشت، اگر زن یا فرزندی به جای نگذاشته باشد، با پولی که به‌جای گذاشته است، برای نزدیک‌ترین خویشاوندش به خواستگاری دختری می‌روند.»[۲۲] دربارهٔ کلمهٔ ستر (که در زبان پهلوی، ستور stūr باشد) باید بگوییم که در دورهٔ ساسانیان سخنی از آن در میان نبوده است و کلمهٔ ستریه یا ستوریه ***stūrih*** که در کتاب فرّخ بسیار دیده می‌شود، به‌معنی ولایت است. ستر قرن شانزدهم، در دورهٔ ساسانیان نوعی از ازدواج چکری‌ها پنداشته می‌شده است که متضاد وصلت "شاه‌زنانه" است. در کتاب فرّخ،

ستور به‌معنی صاحبهٔ ولایت و وکالت است و می‌توان آن را بر چَکَرزن *Čakar-Zan* و سترزن *Satar-Zan* قرن شانزدهم نیز اطلاق کرد. اگر چکر برای زمانی محدود (زندگی این دنیا) شوهر می‌کند، ستر هم‌کاری جز این صورت نمی‌دهد، زیراکه شوهر جاودانی هر دو از مردگان است. و اشتباهی که در میان "بیوه‌زن دوباره شوهر کرده" و همسر ـ فرزندخوانده *épouse-adoptive* و اطلاق اصطلاح چکر بر هر دو این‌گونه زنان از آن سرچشمه می‌گیرد، بدین‌گونه پاک طبیعی می‌نماید.

دربارهٔ ایوک نیز همین حرف را می‌توانیم بزنیم. پتمانگ ***Patmānak*** که در سال بیستم یزدگرد سوم نوشته شده است، از ازدواج دختری که یگانه فرزند باشد (évaknih) سخن گفته است. و چنان‌که در این متن گفته می‌شود: «(نوعروس)»، زیر سرداریه فلان، پدر فلان، (شوهر) قرار می‌گیرد، زیراکه (تاکنون) چه به حکم ازدواج، چه به حکم ستوری، چه به حکم ایوکنیه ēvaknih، وابستهٔ کسی نبوده است». دختر برای آن ایوک "یگانه فرزند" نشده است که پدرش حقّی بر فرزند ذکور وی داشته باشد. این وصلت "یگانه دختر" (ēvaknih) قرن هفتم [pat sardārih i Vahmān-pit čiyōn ka-š zanih duxtkānih patrāy-i-sturih, ēvaknih, etc.] درست همان وصلت قرن شانزدهم است. ایوک بی‌فرزند به صورت چکر محض می‌مانْد، امّا همین‌که بچه می‌آوَرْد، "شاه‌زن" و "بانوی خانه" می‌شد. ایوک از خانهٔ پدر دارایی بسیار می‌آورد، امّا، در مقابل، میزان مهرش پایین‌تر از سه هزار درهم بود.

بدین‌گونه، پنج نوع ازدواجی که در قرن شانزدهم به ثبت رسیده است، در عصر ساسانیان وجود داشته است، و، در قرن ششم، ایرانیان این ازدواج‌ها را به دو رده تقسیم می‌کرده‌اند: یکی، طبقهٔ زنانی که، از روز ازدواج یا در جریان زندگی زناشویی‌شان، "شاه‌زن" می‌شدند. شمارهٔ زنان

وابسته به این طبقه بیشتر از طبقهٔ دیگر بود. بیش و کم همهٔ زنان ایرانی "بانوی خانه" بوده‌اند. دیگر، طبقهٔ زنانی که دوباره شوهر می‌کردند، طبقهٔ زنانی که ازدواجشان به وسیلهٔ انتقال سرداری استحکام نیافته بود، و طبقهٔ زنانی که مقام اجتماعی‌شان پایین‌تر از طبقهٔ شوهر بود. این "نیمهٔ ازدواج"، به خلاف وصلت "شاه‌زنانه" "وصلت چکریه Čākariha" خوانده می‌شد. به زنی که چنین عقد ازدواجی می‌بست و چکرزن خوانده می‌شد می‌بایست یاری داده شود و خورد و خوراک داده شود. و چنین زنی تا هفتاد سالگی حق دریافت پول جیبی داشت.

وضع ازدواج بر سبیل کفالت و هرج و مرج و اشتراک زنان

درکنار این وصلت‌هاکه مرد و زن را عنوان شوهر "شوذ Sōō" و همسر "ژن ـ Žan" می‌دهد، وصلت دیگری هم در میان ایرانیان دیده می‌شدکه همان ازدواج موقّت بر سبیل کفالت باشد. در این ازدواج که نروزد *niruzd* (و به زبان اوستا نروزدا\ *niruzda*) خوانده می‌شد. مثل وصلت چَکَر به مفهوم قرن شانزدهم، خبری از انتقال سرداریه نبود. این ازدواج، به مفهوم اخصّ کلمه، نوعی چَکَریه بود که در همان دورهٔ حیات شوهر جاودانی صورت نمی‌پذیرفت. در ازدواج موسوم به نِروزد، شوهر میرَک *Mirak* و زن ژیانَک *žiânak* خوانده می‌شد. با این‌همه، این ازدواج جوهر مذهبی داشت و بیشتر از هر جای دیگر در میان اعضای یک زنهٔ اجتماع صورت می‌گرفت. در اوستا [وندیداد، فرگرد ٤/٤٤] چنین اندرز داده شده است: «به کسی که زن می‌خواهد، زن بدهید» هرگاه که یکی از هم‌کیشانِ پاک و بی‌گناهانه، زنش را از دست داده باشد و استطاعت نداشته باشد که برای پرورش فرزندانش، زنی دیگر بگیرد، می‌تواند از مردی نیکوکار که همسرش فراغت بسیار

دارد، خواهش کند که این زن را مدّتی در اختیار وی بگذارد. چنین است توضیحی که سیاوش و فرّخ که مؤلّف مادیگان هزار دادستان از ایشان نقل کرده است در این‌باره داده‌اند. این یاری که هم‌کیش به هم‌کیش می‌داد و مدّتی دوام می‌یافت، ممکن بود موضوع عقدی باشد که یک نفر مزدایی به‌موجب آن، به زنش اجازه دهد که روزگاری به نام ژیانک در خانهٔ هم‌کیش درمانده و پریشان به‌سر بیاوَرَد. نِروژد به‌معنی مستمند و پریشان روزگار است و این همان معنی نِروزدای اوستا هم هست، و در واقع، این وصلت موقّت که بر سبیل کفالت انجام می‌پذیرد، جز به اشخاص بدبخت و بسیار پریشان روزگار ارزانی داشته نمی‌شود. سردار ژیانک همان شوهر (šoð) او است و این زن چیزی با خود به نام جهاز به خانهٔ میرک نمی‌آورد و حتا حقّی هم بر مهر ندارد، و این امر، بسیار خوب، نشان می‌دهد که در این میان هیچ نشانه‌ای از ازدواج نیست. ژیانک، در آن مدّتی که به‌موجب عقد معیّن شده است، به فرزندان میرک می‌پردازد. بی‌گمان زنی که خود بچه داشته باشد، هرگز نمی‌تواند کانون زناشویی را رها کند و برای پرستاریِ اطفالِ یکی از همکیشان به خانهٔ او برود. تنها زنان نازا و زنانی که بچه‌هایشان بسیار بزرگ شده بودند و دیگر، در خانه، احتیاجی به وجود مادر نداشتند، می‌توانستند به این‌گونه خدمت‌ها بپردازند. بدین‌گونه، نروزدا نظام نیکوکارانه‌ای می‌نماید که همه کس، از آن راه خشنود و دلشاد می‌شده است. چنین امری را نه به چشم امری خلاف اخلاق باید نگریست، و نه، به اقوی دلیل، امری خلاف عدل باید پنداشت، زیرا که این هر دو، یعنی هرزگی و بیداد، اکراه و تنفّری در مزداییان برمی‌انگیخت. این رسم، پس از سقوط شاهنشاهی و شاید هم در پایان قرن ششم، کم‌کم از میان رفت. در لهجهٔ دری، میرک و ژیانک به هر مرد و زنی گفته می‌شود. لُری و کُردی، دو

لهجهٔ جبال زاگرس هم برای کلمه‌های میرک، میرا mērā و ژینک žinak و... و... مفهومی خاص قائل نیست.[۲۳]

نروزدگاهی برای زن و شوهر بی‌فرزند سودمند و سلامت‌بخش بود، زیرا که این امکان وجود داشت که زن از نزدیکی به میرک بچه‌دار شود. چنین بچه‌ای به سردار زن، به شوهرش، و نه به میرکش تعلّق می‌یافت. برای مردی که بچه نداشت، پیداکردن وارثی به این قیمت خوب، و به زبان دیگر به این ارزانی، صرفه‌ای بزرگ بود. در چنان صورتی، اگر شوهر زن می‌مرد، زن هم از عقد ازدواج "چکری" معاف می‌بود. این قضیه ــ که بچه از هر پشتی آمده باشد، همیشه متعلّق به شوهر قانونی مادرش خواهد بود ــ به قرار معلوم، منشأ آریایی دارد. متون "هندو" چنین می‌گوید: «زن به منزلهٔ مزرعه است. هرچه در آن بروید متعلّق به مالک مزرعه است، اگرچه تخمی نیفشانده باشد.»[۲۴] و فرزندانی که از ازدواج بر سبیل کفالت‌زاده می‌شدند، به وجه مستقیم، و بی‌ذرّه‌ای اشکال، از جانب، شوهر قانونی، شویِ šoδ زن، به فرزندی شناخته می‌شدند.[۲۵]

در سَند نروزد *niruzd* حدود تکلیفی که ژیانک به‌گردن داشت، و به زبان دیگر، ستوریه *sturih* وی، روشن بود.[۲۶] در همهٔ مدّتِ نروزد، میرک، مردی که کفیل مقام شوهری شده بود، بر ژیانک خود حق ولایت و وصایت داشت. و تا روزی که ژیانک کارهای خانه‌اش را انجام می‌داد و بچه‌هایش را بزرگ می‌کرد، موظّف بود که یا ریش دهد و خورد و خوراکش را فراهم بیاورد. وظیفه داشت که با احترام و تلطّف بسیار با وی رفتار کند. کسی که خواستار نروزد است باید "مطابق قاعده و قانون" و چنان‌که باید و شاید به خواستگاری برود، یعنی مطلق پیروی رسم و قاعده کند، و به همان‌گونه‌ای که رومیان در مقام تصریح شروط عقد رفتار می‌کردند، اصطلاح رائج *certa*)

(*verba* را به کار ببرد. و چنین می‌نماید که می‌بایست سوگند خورده شود.[۲۷]

مُتعهٔ اهل تشیع که در زمان سابق میان گروهی از ایرانیان آن همه شیوع داشت، جز به ظاهر یادآور نروزد نیست. این ازدواج، ازدواجی موقّت و دارای منبع مختلط است و از هیچ لحاظ نمی‌تواند یادآور نروزد کهن و باستانی باشد. متعه همیشه رسمی اجتماعی بوده است که گروه‌هایی در ایران در تسهیل آن سهمی داشته‌اند، زیراکه این امر را برای وصلت با زنان طبقه‌های پایین که نمی‌خواسته‌اند حقیقتاً به عقد ازدواج خودشان درآورند، خوب وسیله‌ای می‌دانسته‌اند.[۲۸]

امّا باید گفت که نروزد جنبهٔ احترام و اکرام و توجّه و التفات دارد: آنچه مزداییان را به پذیرفتن این ازدواج موقّت بر سبیل کفالت وامی‌دارد، ضیق و عسرتی است که همکیشی پس از مرگ زنش گرفتار آن می‌شود. جداشدن زن شوهردار به منظور ازدواج بر سبیل کفالت، از لحاظ اصول اجتماعی و از لحاظ شرع و قانون، جز در طبقه‌های پایین که اصل یک زنه‌بودن در میانشان واجب و لازم بود، ممکن نبوده است. برای بزرگ‌زاده‌ای که زندگی پرشکوه و جلال دارد و در میان سریّه‌ها و کنیزها زندگی می‌کند، نروزد هیچ‌گونه لطف و جذبه‌ای نداشت. با این‌همه، اعیان و نجبا و اشراف ایران که بیشترشان هرزه و عشرت‌پرست بودند و از هیچ لذّتی روی برنمی‌تافتند، از این آزادی سوءاستفاده کردند و نروزد عمل همگانی،[۲۹] زخم اجتماعی، آفت اجتماعی شد. سوءاستفاده‌ها دو چندان و سه چندان می‌گشت. همین‌که شوهری به زنش می‌گفت که «من "سرداری" برایت برگزیده‌ام» زن آزاد بود و می‌توانست خانهٔ زناشویی را رها کند. زنانی که مدّتی بی‌صاحب می‌ماندند، به سهولت می‌توانستند در مقام تغییر شوهر برآیند. با این‌همه، این چیزها با سعهٔ صدر و وسعت‌نظری عجیب و

غریب نگریسته می‌شد. مقارن ظهور مزدک و آیین وی که می‌خواست همهٔ زنان مال مشترک همهٔ مردان بشوند، و بروز اغتشاش‌هایی که در نخستین نیمهٔ قرن ششم مایهٔ خونریزی‌ها در ایران شد، مزداییان دوباره به این مسأله پرداختند. در اوایل قرن، جامعهٔ زنان، حتا مدافع شاهانه‌ای نیز چون قواد اوّل پیدا کرد که به‌موجب فرمانی فضاحت‌بار اجازهٔ اشتراک زنان را داد. امّا چون کودتای سال ۵۳۱ صورت پذیرفت و حزب "مزدایی کهن" زمام اقتدار به دست گرفت، وضع کهن از نو برقرار شد و حکومت تازه که به پیروزیش غرّه بود، تندروی‌های کهن را کاهش داد و برنامهٔ خود را در زمینهٔ احیاء اخلاق به کار بست. و از همه زمان بود که نروزد به‌تدریج از میان رفت.

وصلت بر سبیل کفالت، نهاد آریایی بود و، در نتیجه، به دورهٔ پیش از آیین مزدا تعلّق داشت، زیرا که هرودوت از وجود چنین عملی در میان ماساگت‌ها ــ Massagètes ــ سخن گفته بود. ایرانیان عصر ساسانی برای اشاره به این ازدواج کلمه‌ای به کار می‌بردند که از زبان قدیم برگرفته شده بود.[۳۰] از لحاظ اخلاق، در مقام تصحیح آن برآمده بودند، امّا عرف و عادت چندان دربند دلایلی نبود که دستگاه دین درآورده بود، دستگاهی که در برابر طبقهٔ نجبا که هنوز هم نیرومند و بازیگوش بود، هیچ کاری از دستش برنمی‌آمد. اغلب، دستگاه دین که از طبقهٔ نجبا انتظار پشتیبانی داشت، میدان را به دستِ این طبقه می‌داد. اصلاح‌های ارتخشیر Arta xšēr اردشیر در این زمینه، روی هم‌رفته رنگ سیاسی داشت. عنوانِ شاه را که شاهزادگان و بزرگان به خودشان می‌بستند، از میان برداشت، خواستار گروگان، خراج و بیعت سالانه شد و حق اعطای منصب و مقام را در دست خویش نگه داشت، امّا در زمینه‌ای که پاک اجتماعی بود، امتیازهایی گسترده داد. خاوندها، به انضمام املاک و قصرهای خودشان، علائم بیرونی تشخّص و

امتیاز را نگه داشتند و خدم و حشم بسیار و کوکبه‌ای بزرگ از زن و کنیز به‌دنبال خودشان به راه انداختند.[۳۱] آیا اردشیر در اندیشهٔ آن بود که اینان را، بدین‌گونه، بی‌کاره و تن‌پرور و بی‌آزار کند؟ و به هر حال، چنین هم شدند: و چنان که یکی از مردم آن عصر گفته است، شکار و لهو و لعب و زن و شراب این بزرگ‌زادگان را خانه خراب می‌کرد.[۳۲] دستگاه دین در برابر این بارون‌ها "سرخوتای‌ها ـ سرخدای‌ها ـ sarxᵛatāy" که نام‌ها و عنوان‌های بزرگ داشتند و گاهی سرتاسر منطقه‌ای در دستشان بود، هیچ‌گونه اقتدار و سلطه‌ای نداشت و هرگز نه توانست بر زندگی خصوصی‌شان نظارتی داشته باشد و نه توانست اخلاق سخت‌گیرانه‌ای برگرده‌شان بگذارد. این زیاده‌روی‌ها ناگزیر باعث ورشکستگی و ویرانی نروزد شد و مزداییان سرانجام رهایش کردند.

یادآوریِ این ازدواج‌های گوناگون که هریک را مدّت و شروطی دیگرگونه است، نباید ما را به زیر بار این تأثّر و تصوّر ببرد که زندگی زناشویی ایرانیان دستخوش آشفتگی و هرج و مرج بوده است. زیراکه، در مرکز این وصلت‌های ناسازی که سراپا عیب و نقص است و چنین می‌نماید که یادگار عصر آریایی باشد، همیشه آن ازدواج حقیقی و کامل و درست و متوازن و جاودانی وجود دارد که با اندک تفاوتی مطابق کمال مطلوب امروز ما در زمینهٔ وصلت جنس مرد و زن است، و یگانه ازدواجی است که با روح زردشتی مطابقت دارد. و در دنیای مزدایی فرموده شده است و به دست همه به‌کار بسته شده است و مقدّر بوده است که پس از شاهنشاهی و اسلوب‌های دیگرِ وصلت زنده بماند. و امّا دربارهٔ آن وصلت‌های ناساز و زیاده‌روی‌های دور از گمان و انتظاری که این وصلت‌های ناساز به راه انداخت، باید همیشه انصاف داد که زادهٔ الهام مذهبی و سلامت‌بخش بوده

است. نیّت همیشه در اینجا خوب و قرین اخلاق بود، امّا آن فقدانِ جامعه‌شناسی که عیب مشترک و نقص مشترک همهٔ قانون‌گذاران ایرانی است، مانع از آن بوده است که این قانون‌گذاران عواقب اجتماعی این ازدواج‌های نیم‌بند راکه اغلب ناهماهنگ و دور از توازن و تعادل، و بسیار زودگذر بوده است، پیش‌بینی کنند.

یادداشت‌ها

۱ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۰.

۲ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۴.

۳ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۰.

۴ ـ روایات ایرانی.

۵ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۰.

۶ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۳ ـ طبق گفته‌های نریمان هوشنگ.

۷ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۵.

۸ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۷.

۹ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۶.

۱۰ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۷.

۱۱ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۰.

۱۲ ـ زن در حقوق ساسانی، ص ۱۲.

۱۳ ـ دربارهٔ حقوق زن در دورهٔ ساسانیان ـ سلسله مقاله‌های بارتلمه. ۱ ـ ۲۶۶ ـ ۵ ـ ۴۱ ـ ۷ ـ و ۵ ـ ۶ ـ ۲۷.

۱۴ ـ ۳۲ ـ ۶

۱۵ ـ وندیداد ـ ۱۷ ـ ص ۶۳۷، ترجمهٔ سنجان.

۱۶ ـ بندهشن ـ ۳۵ ـ ۶ وَجَرْکَرْد دینیک *Vajarkard i Dinik* که وست در حاشیهٔ ترجمهٔ بُنْدَهِشْن خود نقل کرده است. صص ۲۱، ۲۲.

۱۷ ـ روایات ایرانی، ص ۱۸۵.

۱۸ ـ دربارهٔ حقوق دورهٔ ساسانیان ـ سلسله مقاله‌های بارتلمه، ۵ ـ ۲۹.

۱۹ ـ شایست‌ناشایست ۱۰، ص ۲۱ ـ ۱۲، ص ۱۴.

۲۰ ـ زن در حقوق ساسانی، ص ۱۳.

۲۱ ـ تنسر و به‌ویژه ویس و رامین ـ لباس خوانین طبقهٔ نجبا و شاهدختان بسیار پیچیده بود. در فصل زمستان، پالتو پوست به تن می‌کردند و دوش‌هایشان را با پوست روباه نقره‌ای می‌پوشاندند. و در این اواخر بود که این مد پیروان و هوادارانی در میان زنان روسیه و آلمان و غرب پیدا کرد. (ویس و رامین، ص ۱۶۱). زنان ایران در فصل تابستان روی شلوار حریرشان پیراهن حریری هم به تن می‌کردند که برای خود کمربندی داشت و بسیار کوتاه بود. و در همهٔ فصول کلاهی به سر می‌نهادند که نیم‌تاج طلا و گوهرنشان بر آن نشانده شده بود. مجموع این چیزها با چادری پرند پوشانده می‌شد. (ویس و رامین، صص ۲۰۶ و ۲۲۹). موزه‌هایشان از مس مطلا بود (باز هم ویس و رامین، ص ۲۰۶). اغلب، زنان ایران موکبی مرکّب از دایه و محرم اسرار و ندیمه... و... به دنبال داشتند. و تعداد همین زنان بود که درجهٔ بزرگ‌زادگی بانو را نشان می‌داد.

۲۲ ـ نامهٔ تنسر.

۲۳ ـ مان ـ Mundarten der Lurstamme ـ لهجه‌های لرستان ـ یوستی، فرهنگ زبان کردی Dictionnaire kurde.

۲۴ ـ مبانی زبان‌شناسی هندوآریایی ـ Grundrisz der indoarischen - A - K - II ـ Philologie ۸ ـ ۱۶، ص ۴۹ ـ استراسبورگ ۱۸۰۶.

۲۵ ـ مادیکان هزاردادستان ۵۱ ـ دربارهٔ حقوق دورهٔ ساسانیان، سلسله مقاله‌های بارتلمه ب. ۸ و ص بعد.

۲۶ ـ بارتلمه "مجلّهٔ تحقیقات شرقی" وین ۲۷ ـ ۳۵۶.

۲۷ ـ دربارهٔ حقوق ساسانیان I-۱۶ و صفحه‌های پس از آن ـ ۲ ـ ۱۱ ـ ۱۶ ـ ۳ ـ ۷ ـ ۴ ـ ۱۷ ـ ۲۲ ـ ۵۵ ـ I ص ۲۹ و صفحه‌های پس از آن ـ صفحهٔ ۳۶ و صفحه‌های پس از آن.

۲۸ ـ آ. کری A.Qunerry، حقوق مسلمان‌ها، مجموعهٔ قوانین مربوطه به مسلمانان شیعه مذهب. جلد دوم. پاریس، ۲ ـ ۱۸۷۱.

۲۹ ـ زن در حقوق ساسانی، ص ۱۵ ـ و ویس و رامین، صفحه‌های ۱۶ ـ ۳۰ و ۱۲۹.

۳۰ ـ لغت‌نامهٔ پارسی کهن، صص ۱۴۹۲ ـ ۱۴۹۳، مقاله‌های نروزد niruzd ـ و نروزدا $ni^{u}ruzda$ ـ دربارهٔ حقوق دورهٔ ساسانیان.

۳۱ ـ نامهٔ تنسر، ص ۲۲۲.

۳۲ ـ مجلّهٔ مطالعات هندو اروپایی Indogermanische Forschungen، ص ۳۸، برلین، ۱۹۱۷، ص ۳۹ و صفحه‌های پس از آن.

بخش چهارم

لواط، فعل حرام و مجازات‌ها

زنا و زناکاری

لواط، حُرمت و احکامِ مجازات و حدّ شرعیِ گناهان کبیره و مرگ ارزان

واژه‌شناسی کهن، سابقهٔ کهن واژه و ریشه، همان معنیِ لواط را افاده می‌کند، ریشه و معنی‌شناسی در زبان و آثار پهلوی نیز به‌صراحت همین است، بعضی از گناهانِ بزرگِ مرگ ارزان و نابخشودنی، برهم زدن زنای با محارم از گناهان غیربخشودنی، احکام سربریدن و شکم پاره کردن و پوست کندنِ زنده زنده، چشم درآوردن، و پرت کردن از بلندی‌های کوه به درّه‌ها و...، اهریمن و لواط، نقل گناه لواط از منابع پهلوی و پازند، گناه مرگ ارزانِ ستَرشکستن، ازدواجِ با محارم گناهان مرگ ارزان را می‌بخشاید، نقل‌هایی از ابومنصور ثعالبی در لواط

Vipyeiti "۷/۱" ماضی، مفرد، حال، معلوم: بیرون بریزد، نطفه بریزد. در پهلوی Vêhêptinêt. به مفهوم لواط کند، کون مرزی کند.

وَئِپَیه Vaepaya، صفت است به معنی غلامباره، کسی که عـمل لواط را انجام می‌دهد. این در آیینِ مَزْدَیَسْنانی ریشه‌ای بسیار کهن داشته و از گناهان کبیره که مستوجب مرگ ارزانی می‌شده، یعنی فاعل و مفعول آن به حد شرعیِ مرگ محکوم می‌شدند، می‌باشد. در یسنای ۵۱/۱۲ که در گاتاها و کهن‌ترین بخش اوستاست که دربارهٔ آن شـرحـی هست، زرتشت چـنین نسبتی رابه یکی از کَوی‌ها که از بزرگان و سرکردگان طوایف است می‌دهد.

در بند ۳۲ از همین فرگرد [هشتم وندیداد] ویپْتَه Vipta؛ صفت مفعولی

است، یعنی کسی که لواط می‌دهد و آمده: کسی که لواط کند و کسی که لواط دهد، هر دو بیرون از دین و در شماره دیویَسنان، یعنی دیوپرستان و کافران هستند.

این کلمات همه از ریشهٔ Vip ویپ؛ در آمده است: بیرون ریختنِ منی یا نطفه، لواط کردن، استفراغ یا قی کردن "کانگا صص ۸-۴۸۷، بارتولومه، ستون ۲۳، ۱۳۲۲، هارله ـ دستورزبان اوستایی ص ۴۲٤، گیگر، دستور زبان اوستایی، ص ۳۲٤، یوستی، فرهنگ، ص ۲۷٦".

با پیشوند: Apa.Vip آپَه ـ ویپ: نزدیکی کردن، جماع کردن.

با پیشوند "پَرَویپ" Para.Vip پَرَ ـ ویپ: نزدیکی کردن، معدوم کردن. فرگرد ۳۲ ـ ۸/۲٦ از وَندیداد راجع است به لواط و کیفر و احکام آن. کسی که چنین گناهی را مرتکب شود، تا ابد گُجَسْتَک و ملعون است و روانش هیچگاه به بهشت نمی‌رسد و نمی‌تواند از پل چینْوَت بگذرد. در فرگرد ۱/۱۲ نیز از این گناه یاد شده است، یعنی گناه جماع مرد با مرد، که از گناهان آفریدهٔ اهریمن است. اهریمن خود مفعول این عمل معرفی شده است که بدان اشاره خواهد شد.

چنان که اشاره شد، این واژه در گاتاها "یَسْنا، هات ۵۱ بند ۱۲" آمده است. این اشاره در جایی است که دربارهٔ زرتشت یاد شده که هنگامی در سرمای زمستان در گذرگاهی سخت درمانده بود و چون به "کَوی" "یکی از بزرگان، یا رؤسای قبایل" جهت درخواست یاری مراجعه کرد، آن مهتر، پیامبر را یاری نکرد. در این بند، آن کَوی با صفت وَیپَیه یاد شده. این صفت یادکردش رساندن پستی و فرومایگیِ آن سردار و پیشوا بوده است. امّا بی‌گمان اشاره به گناهی بزرگ است، چون در بند سیزدهم آمده که روانش هنگام گذر از پل چینْوَت Činvat سرگردان خواهد ماند و عبور نتوانست کرد

که آشکار می‌شود اشاره است به عمل لواط.

به تحقیق آشکار نیست که کاربُرد این واژه در سرود بالا چیست، امّا بی‌گمان چنان‌که بسیاری از اوستاشناسان و علمای لغت یادکرده‌اند، از لحاظ لُغَوی همان عمل حرام لواط است که آمرزش نداشته و مرتکب آن در سر پل چینْوَت نمی‌تواند تکلیفی معیّن داشته باشد و محکوم است در برزخ بماند. از سویی دیگر در اوستا و ترجمه‌های پهلوی و پازند هیچ دلیلی برای ترجمهٔ پست و فرومایه به‌نظر نرسیده؛ چون با توجّه به معنیِ روشن ریشه و اسم، چنین برداشتی نمی‌توان کرد. و در وندیداد مصدر "ویپ" Vip به معنی هم جنس دوستی، غلامبارگی و اِمردبازی آمده است. در بند موردنظر از وندیداد "فرگرد ۸ بند ۳۲" ویپْتَه Vipta مفعول است، یعنی کسی که به لواط تن در می‌دهد. وَئِپَیَه Vaepaya حالت فاعلی دارد، کسی که مرتکب عمل لواط می‌شود. در بندهای بعد، احکام فاعل و مفعول امر در شرایط عمد و غیرعمد و اجبار و یا حالت استمناء یاد شده. به موجب بند ۳۲ مردی که لواط می‌دهد با عنوان: اَرْشَه چَه ـ ویپْتَه و مردی که لواط می‌کند با عنوان: اَرْشَه‌چَه ـ وَئِپَیَه *Aršača-Vaepaya* یاد شده‌اند.

در ترجمهٔ پهلوی، برگردان حالت اول گوشْنْ ـ ویپْتَک *Gušn-Viptak* آمده است. در فرگرد نخست از وندیداد، بند ۱۲ یاد شده که نهمین سرزمین آفریده از سوی اهورامزدا خِنِنْتَه Xnenta می‌باشد که اهریمن در آن جاگناه نابخشودنی یا غیرقابل توبه "= اَناپِرِثَه *Anâpereθa*" لواط را آفرید، یا گناه غیرقابل بخشایش غلامبارگی را: نَرُ ـ وَئِپَیَه Naro-Vaepaya. در ترجمهٔ پهلوی به Naro-Vaipya برگردانده شده و در توضیح افزوده‌اند "کون ـ مَرْزِیه Kun-marzih" در منابع پهلوی لواط کردن ویپی‌تن Vipitan نیز آمده و کون مرز Kun-marz لواط کننده است.

باید یادآور شد که مصدر "ویپ" به طوری که در بند ٥٥ از فرگرد هفتم وندیداد نقل شده است به معنی قی کردن، بالاآوردن و استفراغ نیز آمده است که در همان مورد، ترجمهٔ پهلوی واژهٔ وامیتن Vâmitan "= قی، استفراغ" یاد شده. در یسنا، هات ۱۰ بند ۱۲ با پیشوند "پَرَ ویپ" به معنی برگردانیدن و با پیشوند "نی + ویپ" به معنی زیر انداختن و فرو افکندن کاربُرد دارد.

هرودوت "کتاب اول، بند ۱۳٥" اشاره کرده که میان پارس‌ها لواط به موجب نفوذ یونانیان پدید آمده. کیفر گناهی چنین در احکام مغان مرگ تعیین شده و در درجات خفیف‌تر دو نوع شلاق که با هر یک هشت سد ضربه حدّ شرعی است و از گناهان بی‌توبه و غیرقابل بخشش می‌باشد. امّا هرگاه به دین مغی کسی نبوده و در زمان و دوران کفر مرتکب چنین گناهی شده باشد، با قبول دین مَزْدَیَزنیِ مغان، این گناه و همهٔ گناهان مرتکب شدهٔ دیگرش پاک می‌شود. "چنان که در وندیداد به روشنی همین یادکرد هرودوت در شمار احکامِ مغانِ مَزْدَیَسْنی آمده است".

به موجب رسالهٔ مینوی خرد "بخش ۳٥ بندهای ۷ـ۱ و ۱۰ و ۱۲ و ۱٦" بعضی گناهان بزرگ از شرایع مغان نقل می‌شود. بعضی از گناهان مرگ ارزان: لواط کننده و دهنده، بر هم زنندهٔ ازدواج با محارم، برگشت از دین، چند و چون در مورد احکام نیز از جمله گناهان بزرگ معرفی شده:

"۱. پرسید دانا از مینوی خرد، ۲. که کدام گناه گران‌تر است؟ ۳. مینوی خرد پاسخ داد، ٤. از گناهانی که مردمان می‌کنند، لواط، گران‌تر است. ٥. و دوم کسی که مفعول یا فاعل [عمل لواط باشد]، ٦. و سوم کسی که مرد مقدّس را بکُشد، ۷. و چهارم کسی که ازدواج بانزدیکان [Xvidodah] را بر هم زند... ۱۰. هفتم کسی که سگ آبی را بکشد... ۱۲. و نهم کسی که به کیش دیگر برود و بخواهد

آن را پرستش کند... ۱٦ و سیزدهم کسی که زندیقی [= تفسیر غیرمجاز متون دینی] کند."

گناهانی هستند که نابخشودنی، غیرقابل توبه و مستحق مرگ است. کننده و مرتکب شوندهٔ آن گناهان، مرگ ارزان می‌باشند. از دین برگشتن در شمار چنین گناهانی است. کسی که از دین مغان برمی‌گشت و به دینی دیگر می‌گروید، "مرگ ارزان" بود و اعدام می‌شد. تفسیر و تأویل احکام و شرایع در انحصار مغان قرار داشت. هرگاه کسی اظهار نظری کرده و تفسیری انجام می‌داد، بدعت محسوب شده و دخالت در کار مغان، و کیفرش مرگ بود "در حالی که به موجب گاثاها و بیان زرتشت، گزینش آزاد بود و کسی به موجب برگشت از دین، اعدام نمی‌شد و چنین احکامی کاملاً مغایر با مفاهیم دین زرتشتی است" یکی از مقدّس‌ترین کارها، ازدواج با نزدیکان درجهٔ یک و هم‌خون بود که از سوی مغان با تأکید و ابرام، توصیه می‌شد، چون بسیاری به موجب آنکه چنین روشی تحمیلی را نمی‌پسندیدند، هرگاه کسانی که می‌خواستند بنابر مقتضیاتی چنین کنند، این نوع ازدواج‌ها رابر هم می‌زدند. به همین جهت مغان برای پیشبرد مقاصد و شرایع خود، حکم اعدام را برای چنین بر هم زنندگانی فتوا دادند. احکام اعدام برای کسانی که نمی‌خواستند شرایع و رسوم مغان را بپذیرند فراوان بود. از جمله برای لواط، حکم اعدام صادر می‌شد. امّا هرگاه کسی به دین مغان درمی‌آمد، از همهٔ گناهان گذشتهٔ وی می‌گذشتند، چون قبول دین مغان برای هر بیدینی در امپراتوری ـ این برای کسان، حکم برائت و پاکی و نوزایی را داشت.

در "سد در بُنْدَهِش، در ۳۷" گناهان مرگ ارزان، یعنی گناهانی که مستوجب مرگ و صدور حکم اعدام می‌شود، چنین نقل شده است:

"و آن چه پرسیدند که مرگ ارزان‌ها کدام بتر است این‌هاست:

کشتن با جادویی، زهر خوردن و نِسا "=هر چیز ناپاک و آنچه که از بدن

آدمی جدا شده باشد، از مردهٔ آدمی و سگ مرده" در آب و آتش افکندن و نِساخوردن، و سَتَر شکستن و زن از دیگر کسان بستدن، و آتش وَرَهْرام بکُشتن "= خاموش کردن" و نِسا در زیرزمین نهادن "= مرده دفن کردن" و غلامبارگی کردن، و راه زدن. این‌گونه گناهان مرگ ارزان‌هاست که چون این گناهان از کسانی جَسته باشد دوزخی باشند و تا رستاخیز روان آنان از دوزخ بیرون نیاید."

امّا احکام بسیار سختی در این مورد، یعنی لواط و مجازات‌های‌شدید، در "سد در نثر،در ۹" آمده است. برای کشتن چنین گناهکارانی، فتوا و حکمِ حاکم شرع چنین بوده است که هر کس چنین فردی یا جفتی رادر حین گناه دید، بلافاصله آنان را بکشد و اجازهٔ هیچ کس، حتا شاه لازم نیست و هیچ گونه بازخواستی ندارد:

۱. "این که از غلامبارگی و مُواجری کردن [= مُواجر، مفعول عمل لواط] پرهیز باید کردن، چه سرِ همهٔ گناهان دین این است ۲. و در دینِ به از این بتر گناه نیست و مرگ ارزانی به حقیقت ایشان را شاید خواندن. ۳. اگر کسی بدیشان فرارسد و ایشان را در میان آن‌کار ببیند، هر دو را سر بباید بُرید، یا از شکم بشکافد، هیچ گناهش نباشد. ٤. و هیچ کس را بی‌دستوریِ دستوران و پادشاهان نشاید کشت به جز از غلامبارگی و مُواجری.

۵. چه اندر دین بگوید که غلامباره با آهرمن برابر است و با افراسیاب و ضحاک و تور بِراتْروخْش که زرتشت راکشت و با مَلکوس که خواهد بودن یا اژدهای شاخدار که در روزگار سام نریمان بود و چندان گناه که ایشان راست، ٦. و آهرمنِ گنامینو ازین کار خرم‌تر می‌شود که از دیگر گناهان، دستوران واجب‌کردند که روان آن‌کس خود نیست می‌شود. ۷.گناه لواط چون با زنان کنند هم‌چنین بُوَدکه با مردان".

در"ارداویراف‌نامه"نیز هنگام مشاهدات ارداویراف از دوزخ، جایی است

که شرح عذاب و شکنجهٔ این گناهکاران آمده و ارداویراف می‌گوید، "فرگرد ۱۹":

"جایی فراز آمدم، دیدم روان مردی، که چون ماری تیر مانند به نشیمن‌گاه او اندر شد و از دهان بیرون آمد و بسیار ماران دیگر، همهٔ اندام او همی ستدند. پرسیدم از سروش پاک و ایزد آذر، گفتند: این روانِ آن بدکار مرداست که به گیتی کونْمَرْز کرد، و مرد بر خویشتن هِشت، اکنون چنین باد اَفْرَه‌گران [مجارات] بَرَد".

در منظومهٔ، ارداویراف‌نامه، سرودهٔ زراتشت بهرام پژدو نیز فصلی در باب کیفرِ گناه یاد شده در دوزخ آمده است که نقل می‌شود:

چو در رفتم روانی شد پدیدار / سرش چون مردم و تن، چو تنِ مار
به دوزخ در، بدین گونه همی رفت / شگفت آمد مرا از کار او تفت
فراوان دیو گِردش ایستاده / شکنجه بر سر و پایش نهاده
یکی او را به تیشه می‌تراشید / یکی او را به دشنه می‌خراشید
به گرز آهنی او را دمادم / زدندی و به گرز آتشین هم
گزنده بی عدد با کژدم و مار / گزیدندی مر او را زار و بیمار
پلنگ و گرگ و شیر و ببر با یوز / ز هم بر می‌دریدند آن سیاه روز
پس، از همراه پرسیدم که این کیست / عجب شخص است برگو حالِ او چیست
چه مرد است این و چونش کار بودست / که در گیتی به شکل مار بودست
اَشو گفت: این روان بودست زان کس / کزو بدتر نباشد در جهان کس
مُواجر باشد این، غلامباره / کنند او را، از آن، اندام پاره
چو در گیتی ورا این کار بودست / روانِ او از آن چو مار بودست

در دینکرد و منابع دیگر پهلوی، اشاره است که اهریمن لواط را بسیار دوست داشت و خود مفعول لواط است. در داستان تهمورث واهریمن، بر اثر

حوادثی که میان این دو می‌گذرد، اهریمن ـ تهمورث را به شکم خود فرو کشیده و زندانی می‌کند. برادرش جمشید در صدد جستجو و آزادیش برمی‌آید. پس ایزد سروش که جمشید را سرگردان و نگران می‌یابد، بر او وارد شده و راهنمائیش می‌کند: "روایات داراب هرمزدیار، جلد اول، ص۳۱۳":

به نزدیک جمشید آمد سروش	سخن گفت از کار آن دیو زوش
ز احوال مرگِ شهِ نامدار	به نزدیک جمشید کرد آشکار
سروشِ آشو را بپرسید جم	که با من بیاموز زین سان طلسم
کزان حکمت آن شاه را ز اندرون	به نیرویِ یزدان بیارم برون
پس آنگه چنین داد پاسخ سروش	که تندی نباید بدان دیوزوش
به فرمان من گر کنی، کارْ تو	برون آری آن شاه از بطنِ او
دو کار عزیز است ابلیس را	چه اغلامی و هم سرود ورا
تو اکنون بکن اهرمن را سرود	که آید به پیش تو مانند دود
چو آید به پیش تو آن زشت روی	هم از بهر لوطی مر او را بگوی
شود شاد زان کار آن نابکار	ولیکن نخستین بدو کن قرار
همه پند آموختش سر به سر	کز اشکمش بیرون کن از این هنر
همان گاه جمشید شد سویِ دشت	میان بیابان به کنجی نشست
بخواندش سرود خجسته گنا	سرودش چو بشنید اهرمنا
بیامد به نزدیک جم ایستاد	جم آنگه سرودش بخوانده زیاد
بسی گشته خوشحال ابلیس زان	نشسته به نزدیک جم شادمان
جم از بهر لوطی سخن یاد کرد	که با یکدیگر هر دو باشیم شاد
ز گفتار او شاد شد نابکار	بدو کرد جمشید شه این قرار
که اول بده کامِ ما را به پیش	وزان پس به تو من دهم عضو خویش

بـدان کـار راضـی شـد و نـیز شـاد　　نگـون سـر شـد و در زمـان خَـم فتاد
هــمان گـاه جـمشید بـر دست خـویش　　رکــوها کـه بُـد آن بـه پـیچید پـیش
بـــه کــونش هــمی دست بـرده فـراز　　ز اشکــــمش تــــهمورث آورد بــــاز...

در این جا البته مـواردی بسـیار مـورد پـرسش است. ایـن روایت از موبدی است به نام "بهمن پونجیه" که شـاید راویِ آن بـاشد. نـخست آن کـه راهنمای جمشید، ایزد سروش است. دو دیگر به هر شکلی که باشد از ستایش اهریمن اثری است. دراین روایت، نیز چون جمشید، تهمورث را مـرده از شکم اهریمن به در می‌آورد، برایش سْتودان "= استخوان‌دان" می‌سازد [← اَسْتودانَه] و بنای ستودان منسوب می‌شود به جمشید که در حـقیقت بـیان بَرِشنوم و تطهیر کردنِ دست است و بر اثـر وقـایعی، بـر دسـتش گـاوی می‌شاشد و دست تطهیر می‌شود و بهبود حاصل می‌گردد که در ایـن جـا، استفاده از گومیز یا شاش گاو و چارپایان نیز به جمشید نسبت داده می‌شود [← دانشنامه ـ گَئُومَئِزَ، مَئِیشْمَن].

امّا چنان که اشـاره شـد، شـدت مـخالفت بـا لواط در احکـام شـرعی مزدیسنان بسیار است؛ و گناهانی که بدون توبه و مرگ ارزان است باید به حکم قاضی شرع یا شاه باشد، جز فاعل و مفعول عمل لواط که هر فردی هنگام رؤیت، بلافاصله خاطی را می‌تواند بکشد. به موجب احکام شرعی:

مرگ ارزانی، یعنی کسی که به مرگ ارزان باشد و او را باید بکشند. این از نـوشتهٔ "مـانک چَـنگا" از مـوبدان و دسـتوران پـارسی است "روایات داراب هرمزدیار. ج ۱، ص ۳۰۶" و در همین‌سند، از روایت کامدین شاپور، گـناهان مرگ ارزان، این‌هاست:

مرد اَشوکشتن. آتش وَرَهْرام خاموش کردن. نِسا به آب و آتش رسانیدن. سَتَر شکستن "= توضیح در سطور بعدی". جادویی فرمودن یاکردن. دَشتان به

آب و آتش رسانیدن. غلامبارگی کردن. راهزنی کردن. اگر کسی خوردنی بخورد به قصد خودکشی و بمیرد یا خود را بکشد.

این گونه از گناهان مرگ ارزان یادکردن در سراسر ادبیات دینی و احکام شرعیِ زند و پازند فراوان است و به تفاوت از گناهانی یاد شده است، چون در: مینوی خرد، شایست وناشایست، ویچرکرت. دینیک Vičarcart.i. dinik "فتاویِ دینی"، روایت پهلوی، سد در نثر، سددربندهش، روایات فارسی و جز آنها. یکی از موارد ثابت در فهرست این‌گونه گناهان، غلامبارگی یا مُواجری است "= مُواجر: کسی که خود را در اختیار دیگران نهاده و اجیر می‌شود."

امّا دربارهٔ سَترشکستن Satar که تاکنون بارها بدان اشاره شده است:

"در آیین مزدیسنا آمده که هر بهدین باید دارای فرزندی باشد، و اگر دارای فرزندی نباشد و از این جهان برود، او را "بریده‌پل" گویند و در آن جهان عاجز و متحیر است و از چینْوَدپل گذر نمی‌تواند بکند؛ مگر این که یکی از خویشاوندان برای او کسی را انتخاب کند که به جای فرزندش باشد. این کس را سَتَر یا اَسْتَر گویند." و مسألهٔ پل‌گذاری، حکم و رسم دیگری است که همانند است و در زمان زندگیِ کسی این رسم انجام می‌شود که دارای فرزندی، به ویژه پسری نباشد. چون کسی که دارای فرزند نیست که او را بُریده پل نامند روانش از چینْوَد پل نمی‌تواند بگذرد و به بهشت نمی‌رسد، به همین جهت یا در زمان حیات یا پس از مرگ برای او مراسم فرزند خواندگی یا "پل گذاری" انجام می‌گردد.

در جایی دیگر از سند فوق "روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۳۰۷" آمده:

"اگر غلامبارگی شد و کودک هشت ساله بود، یک تَناویر "تَنافور" گناه است، اگر مرد باشد، مرگ ارزان است. اگر با زن دشتان نزدیکی کند، یا

جادویی، یا مرد آشو بکشد، یا آتش وَرَهْرام خامُش کند، یا سَتَر شکند، یا بی‌دین شود، یعنی آشْموغی کند، یا بیورائی "=سگ آبی" بکشد، یا غلّه احتکار کند که به سود بیشتر فروشد، یا موجب شود بهدینی کافر گردد، یا مهر دروج کند "پیمان‌شکنی" کند، یا کینه‌وری کند، مرد آشو بیازارد و... همه موجب مرگ ارزانی باشد."

چون از مرگ ارزانی یاد شد، از روایت موبد کامه بهره است، که نظایر آن در احکام بهدینی و آیین مزدیسنان در منابع فقهی به تأیید و تواتر است که: "آن مردی یا زنی که مرگ ارزان باشد، هرگاه خویدُدَتْ کنند "= ازدواج مقدّس میان محارم درجهٔ یک که سه نوع است: میان پدر و دختر، میان مادر و پسر، میان خواهر و برادر ← خْوَئِت وَدَثَه" شاید نه: پاسخ: این که آن که مرگ ارزان باشد، چون از گناه پَتِت "= توبه" کند، و خْویدُدَت کند، شاید شایسته است و حکم کشتن او ملغی می‌شود و کِرْفَه و ثواب باشد..."

پس به موجب احکام "روایات، ج ۱، ص ۳۰۷" تنها موردی که می‌تواند حد شرعی مرگ ارزانی را لغو کند، ازدواجِ مقدّس و خویدُدَث است که زن و مرد محکوم هرگاه چنین کنند بخشیده می‌شوند. [در دانشنامه، مدخل ویژهٔ ازدواج مقدّس، ← خْوَئِت وَدَثَه شواهد و مستندات نقل شده است]. گناهان مرگ ارزان، سبب می‌شود که مرتکب، پس از مرگ روانش به بهشت نرسد و نتواند از پل چینْوَت "صراط" بگذرد. به همین جهت در رسالهٔ موبدانِ موبد، امید آشاوَهیشتان، از نوادگان آذرباد ماراسپند نقل است و در "روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۳۰۸" از روایت کامه بهره آمده که اگر چنین گناهکارانی، برای خودشان امکانِ آن نباشد، که خویدُدَث کنند، هزینه و وسایلش را فراهم کنند تا دیگران که امکانش را دارند، به نیابت ـ این کِرفَه و ثواب را انجام دهند و یا پس از مرگ به نام وی انجام دهند، چنان است که خود او

ثواب راکرده باشد. امکان نداشتن، یعنی محکوم یاگناهکار، مادر، خواهر و یادختری نداشته باشد که آزاد باشند و بتواند با آنان خْویدُدث کند.

چنان‌که اشاره شد، لواط یک کردار اهریمنی است. امّا کردار هرمزدی و نیکی که آن را می‌شکند، خویدُدَث است. این مطلب در بخش هشتم از کتاب "روایت پهلوی" که یکی از منابع فقهی معتبر و شرایع است، چنین آمده:

"خْویدودَه، چنان شگفت‌انگیز است که جایی پیداست که هرمزد به زرتشت گفت که: "این چهار چیز برترین است: هرمزد خدای را نیایش کردن، به آتش هیزم و بوی خوش و زوهْر دادن، مرد پرهیزگار را خشنود کردن و کسی که بامادر یا دختر یا با خواهر خْویدوده کند. و از آن همه آن بزرگ‌تر و مهم‌تر و برترین است که خویدودَه کنند "چنان‌که صراحت دارد، از ستایش هرمزد نیز برتر و بهتر است" و خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که اهریمن و دیوان و مردمان بد، برای آزار هرمزد خدای و همهٔ ایزدان، به همه هنگام، با همهٔ دیوان لواط کنند. گرسنگی و سختی و تشنگی و پیری و بیماری و ناخوشی، خرابی و آزار خْرَفْسْتَران "جانوران زیانکار" و دیگر همهٔ بدیها در جهان به سبب لواط بیشتر باشد. پیداست که اگر همهٔ خرفستران جهان، بالای کوهی بمیرند و همهٔ زهر و گند و ریمنی "=کثافات" به یک جاگرد آید، به هرمزد و بهشت نرسد. امّا اگر مردم لواط کنند، گند از لواط تا به جهان هرمزد برود.

همانگونه که امروز بیشترین بدی از لواط است، به همان‌گونه هنگامی که سوشیانس آید، همهٔ مردم خویدودَه کنندو همهٔ دیوان به نیروی شگفت‌آور خویدوده نابود شوند."

در بخش ٤١ از کتاب یاد شده "=روایت پهلوی" که فهرستی از گناهان مرگ ارزان درج است، لواط نیز در شمار آن گناهان است.

پس از دوران ساسانیان نیک کیفر مرگ برای فاعل و مـفعول عـمل لواط باقی ماند.

"ابومنصور ثَعالبی" "۳۵۰ـ۴۲۹ هـ ق" در کتاب "لَطائِفُ الْمَعارِف، ترجمهٔ دکتر علی‌اکبر شهابی، انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۸، ص ۱۵۰" آورده‌است:

"کسانی که به داشتن اُبْنه معروف بوده‌اند: ابوجهل بن هشام، عقبة بن ابی معیط. شیبة بن ربیعه، حکم بن ابی العاص، ابو اُمیّة بن مُغیره، عـفّان بـن ابـی العاص، هبّار بن اسود، نضر بن حارث.

هر یک از نامبردگان را داستانی است که "ابوعُبیده" در کتاب "مثالب" [= عیب‌ها] آورده است. به گمان وی به "ابوبکر صدیق" خبر دادند که یکی از این گروه خود را در اختیار مردان قرار می‌دهد و مفعول واقـع مـی‌شود و "مُواجر" او هبّاربن آسود است. ابوبکر از حاضران پرسید چه مجازاتی "مُثْلَه" از همهٔ مجازات‌ها سخت‌تر است؟ گفتند سوزاندن به آتش، پس دستور داد او را بسوزانند. "عبدالحمان بن حَسان" این شعر را دربارهٔ یکی از فرزندان او گفته است:

وَ ما حَرَّقَ الصِدّیق جَدّی و لا ابی　　　اِذَالمَـرْءِ اَلْـهاهُ الخَـناعن حَـلائِله

نیز نگاه کنید به کتاب مدعیان نبوّت، هاشم رضی. یادداشت‌های ۲۳ و ۲۱ تـــهران، چـــاپ اول ۱۳۴۳. چـــاپ دوم ۱۳۸۴، کـه داسـتان‌های شگفت‌انگیزی در این کتاب در احکـامِ مـنحرفانی کـه ادعـای پـیغمبری می‌کردند نقل شده است.

۷. [احکام و حدّ شرعی دربارهٔ گناه لواط].

۲۶. ای دادارِ گیتیِ اَستومَند، ای اَشو:

[اگر] که [کسی] به ناچار در نطفه ریزنده، نطفه درون بریزد [= مردی با مرد دیگر لواط "کون مَرزی" کند] چه او را هست سزا؟

آن گاه گفت اهورامزدا:

هشت‌سد ضربه اَبَرزدن با شلاقِ اسب‌رانی، هشت‌سد ضربه با [شلاقِ]سْرِوشُوچَرَنه. [فرمانبُرداری - چرمی]

۲۷. ای دادارِ گیتیِ اَستومَند، ای اَشو:

[اگر] که [کسی] به میل در نطفه ریزنده نطفه بریزد [= لواط کند] چه او را هست سزا؟

[آیا] آن [گناه را] برایِ او هست کفّاره؟

[آیا] آن [گناه را] برای او هست پاکی [برائت از گناه]؟

آن گاه گفت اَهورامَزْدا:

نه برای او هست سزا،

نه برای او هست کفّاره،

نه برای او هست پاکی [برائتِ دوباره از گناه]؛

بدون کفّاره [است] از [آن] کردارها؛ برای همیشه و برای جاودان.

۳۰-۲۸. [بندهای ۳۰-۲۸ همانند است با بندهای ۴۲-۴۰ از فرگرد سوّم. با این توضیح که در آن جا سخن از گناهِ دفن مرده است، و در این جا سخن از گناه لواط].

۴۰. چه‌گونه[1]؟ به این ترتیب: اگر هست [کسی که مرده را دفن کرده] ستایش‌کننده یا پیروِ دین مازْدَیَسْنی [حکم شرعی که در بند ۳۹ گذشت شامل او می‌شود].

هر آینه اگر هست ناستاینده یا ناپیروِ دینِ مازْدَیَسْنی [فعل حرام او که دفن مرده در دوران بی‌دینی بوده بخشوده می‌شود، بدان شرط که دین مازدَیَسنی را بپذیرد و] این‌ها را [= احکام دین را] از این دانایان، از ستایندگانِ دینِ مازْدَیَسنی [بیاموزد و] نه وَرْزَد پس از این، نامشروع کردارها را.

۴۱. [قبولِ دین مزداپرستی همهٔ گناهانِ گذشته را] می‌زداید، زیرا ای سْپی تَمَه زرتشت - دینِ مازْدَیَستی، مردِ ستاینده را از بندِ [کردارهای نادرست رها می‌کند] می‌زداید [گناه] دروغ را، می‌زداید [گناهِ] کشتنِ با جادو را، می‌زداید [گناهِ] کشتنِ مرد اَشو را، می‌زداید [گناهِ] دفنِ مرده را، می‌زداید بی‌کفاره کردار را، می‌زداید دشوارگذر وام را[2] [= قرض یا وام دادن باربا]، می‌زداید همهٔ آن کردارها را؛ هرچه که انجام داده است [پیش از قبولِ دین مزداپرستی].

۴۲. چنان است که او ای سْپی تَمَه - زرتشت، دین - مازْدَیَسْنی مردِ اَشو را بیامرزد - همه را: اندیشهٔ بد را و گفتار بد را و کردار بد را. آن طور که بادِ تندِ شتابنده، فضا را از راست به‌کلی پاک کند خوب.

VI. [دیو و دیو مانند، چه‌کسانی هستند؟: لواط دهنده و لواط‌کننده.]

۳۱. ای دادارِ گیتیِ اَسْتومَند، ای اَشو:
که هست دیو؟ که دیو - پرست؟

که با دیوها یار [و همراه]؟
که با دیوها هم نشین؟
که از دیوها هرزه ـ زن؟ [=کدام زن است پیروِ دیوها؟]
که همانندِ دیو؟ که همهٔ [کردارش چون] دیو؟
که پیش از مردنْ دیو؟ که پس از مردنْ با روان‌هایِ دیوان فراز شود؟
[چه کسانی، روان‌هاشان پس از مرگ با دیوان محشور است؟]

۳۲. آن‌گاه گفت اَهورامَزْدا:
لواط دهنده مرد، و لواط‌کننده، ای سْپی تَمَه ـ زرتشت. او هست دیو، او [هست] دیو، پرست.
او با دیوها یار [و همراه]. او با دیوها هم نشین.
او از دیوهایِ هرزه ـ زن. او مانندِ دیو.
همهٔ [کردارش چون] دیو. او پیش از مردن دیو.
او پس از مردن با روان‌های دیوان فراز شود.
[و آن] که مرد ـ مرد را مَنی اَبَر ریزد. [مردی با مرد دیگر لواط کند]؛
یا که مردی از مردان، منی [در خود] بگیرد [از کون، یعنی فاعل و مفعولِ عملِ لواط].

VII. [آیا لاشه و مردار که خشک شده باشد ـ در اثر لمس، موجب سرایتِ ناپاکی می‌شود؟] [=فرگرد ۷، ۴/۵]

۳۳. ای دادارِ گیتیِ اَستومَند، ای اَشو:
چه‌گونه آن مردان پاک می‌شوند، ای مقدّس اَهورامَزْدا،
که به نِسا ابر ایستا[ن]د از خشک‌ها، [مردگانی که پس از گذشت زمان خشکیده شده

باشند]
[که] بیش از یک سال از [مرگِ آن] مرده‌ها [سپری شده باشد]
[اگر کسی نزدیک‌تر از حدِ مُجازِ شرعی، به مرده نزدیک ایستد، یعنی نزدیک شود یا نزدیک بایستد، یا لمس کند مرده را، آیا غسل مسّ میّت بر او واجب است یا نه؟]

۳۴. آن‌گاه گفت اَهورَمَزْد:
پاک هستند ای اَشو ـ زرتشت،
[چه] خشک به خشک نمی‌آمیزد [چیزی را ناپاک نمی‌کند] اگر خشک به خشک می‌آمیخت [= آمیخته "می‌شد"] بی درنگ همهٔ مردمِ جهانِ اَستومندِ منِ [اهورمزد، که] خواستار است زندگیِ پاک را، بسیار سخت ـ روان می‌شد و تن سزاوارِ گناهْ از آن نساهایی که اَبَر این زمین پراکنده می‌شدند. [در ایران هنوز هم این احکام جاری است که مسلمانان در اثر تماس و برخورد با غیر مسلمانان، چون: یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان، ناپاک و نجس نمی‌شوند، به شرطی که این برخوردها و تماس‌ها در حالت خشک و بدون رطوبت باشد. برای مثال از چرم ذبایح آنان اگر خشک باشند یا پارچه‌ها و... آنان می‌توان استفاده کرد. امّا هرگاه به چرم، پارچه یا هر چه از آنان باشد در اثر رسیدن کمترینِ رطوبت، موجب سرایت نجاست می‌شود. در روزها و مواقع بارانی، اقلیت‌های اشاره شده تا یکصد سال پیش، چون زرتشتیان و مسیحیان حق خروج از خانه‌هاشان را نداشتند. به حمّام‌ها و محل صرف خوراک نمی‌توانستند بروند، حتا آب انبارهاشان جداگانه بود و از ذبایح‌شان نمی‌خوردند و شرایطی بسیار دشوار دیگر. سرایت تا وقتی که تماس با خشکی بود، حاصل نمی‌شد. در فَرگَردهای پیشین اشاره شد به طور صریح دربارهٔ این حکم، که وزغ مرده و خشک شده در اثر تماس با مَزدَیَسْنان و لمس آن، موجب ناپاکی و لاجرم تطهیر و بَرِشْنوم نمی‌شود و این حکم دربارهٔ اجساد جُددینان یاکافران نیز صادق است، چون جسد آنان نیز چون خشک

شده باشد در اثر مَس و تماس، موجب سرایت ناپاکی نخواهد شد. البته چون چنین احکامی میان زرتشتیان از قدیم وجود داشت، لاجرم زرتشتیان نیز خود با شدت و بیم از مسلمانان، این احکام را نگاه می‌داشتند، البته در این جا مسأله در مورد نسا یا لاشهٔ مردگان است. ← مقالات نگارنده در ماهنامهٔ فروهر، سال‌های ۵۷ ـ ۵۳ با عنوان زندگی اجتماعی زرتشتیان در دویست سال اخیر].

زنا و زناکاری

چه گناهانی ماده دیو دروج را آبستن می‌کند

در فرگرد هجدهم وندیداد بندهای ۳۰ به‌بعد، گفت‌وگویی است میان سروش ایزد و ماده دیو دروج. مضمونِ این گفت و شنود پرسش‌هایی است که ایزد سروش از مـاده دیـو دروج مـی‌پرسد و پـاسخ مـی‌شنود. از ایـن پرسش‌ها با پاسخ‌های آن، آن‌چه که مربوط می‌شود بـه مسألهٔ مـوردنظر؛ یعنی امور جنسیِ خلاف و گناه نقل می‌شود. برای آگاهی‌های بـیشتر ← کتاب مغان، وندیداد، ترجمه و شرح نگارنده، جلد دوم، ص ۸۸۷ و بعد:

۴۶. پرسید سروش اَشو از ماده دیو سروش

همان‌گونه که ازدواج با محارم درجهٔ یک واجب مؤکّد از طرف موبدان و حکومت بود و انجام آن موجب فَرّه، یعنی نیرومندی و قوّت و روشنایی و فراخیِ روزی و ترسالی و ازدیادِ مواشی و احشام و فرزندانِ پسر و سالم و نیرومند و کِرْفَه و ثوابِ فراوان می‌شد، ترک آن از جـمله گـناهانِ بـدونِ آمرزش و در مواردی مجازات مرگ داشت. البتّه چنان‌که اشـاره شـد، در مآخذ مـربوطه، بـه‌ویژه مـدخل ازدواج مقدّس / خْوَئِت ـ وَدَثَه / خْوِیدُودَه در دانشنامهٔ ایران باستان و هم‌چنین ترجمه و شرح وندیداد، جـلد دوم ـ فـرگرد

هشتم - یادداشت ۱۰۵ - نیز ترجمهٔ دوجلدی وندیداد - شرح مبسوطی همراه با مراجع کافی در رساله‌های احکام و شرعیات مَزدَیَسنان؛ نگارنده چنین پژوهش‌هایی را ارائه کرده است.

همان‌طور که ازدواج با محارم درجهٔ یک خانواده یک واجب مؤکّد محسوب می‌شد که ترک آن گناهی بدون توجّه و حتّا مجازات، مرگ داشت در صورتِ فراهم‌بودنِ شرایط ـ نیز موجب آن همه نعمات و برکات می‌شد، هرگونه ازدواج با غیر هم دین و کافران و یگانگان یا آنیران و جُددینان ـ موجب قحطی، خشک‌سالی، بیماری، جنگ، فقر و ذلّت و... می‌شد. چنین کسانی را مزدیسنانِ زرتشتی با خواری و خشم از سرزمین و دیارشان می‌راندند و بیرون می‌کردند.

[بندهای ۴۲، ۴۱ مانند بندهای ۳۶، ۳۵ است که پرسش می‌شود کفارهٔ چنین گناه، یعنی ایستاده آب تاختن "شاشیدن" چیست؟]

۴۳. پس برایِ او [برایِ سروش] این پاسخ داد ماده دیوِ دروج که:
ای سروشِ پرهیزکارِ خوب رُسته [= خوب بالا]؛
در این هست کفاره که، آن مرد - پس از برخاستنِ [از آب تاختن، شاشیدن] سه گام [از محل شاشیدن دور برود، و] سه بار [دعایِ] اَشِمْ وُهو را بخواند؛ دوبار [دعایِ هومتَه نائمْ را، سه‌بار [دعـایِ] هوخْشَثْرُتمه، چهاربار] اَهونَه - وَئیرْیَه را فراز سُراید، [و یک‌بار دعای] یِنْگْهِ هاتانم* را فراز خوانَد.

*. برای متن و ترجمهٔ این ادعیه، ذیل نام‌های یاد شده، نگاه کنید به کتابِ ترجمهٔ اوستا،کهن‌ترین گنجینهٔ مکتوب ایران باستان، بخش خرده اوستا، از هاشم رضی. نیز کتاب دانشنامهٔ ایران باستان، ذیل هر مدخلِ مورد نظر و فرگرد ۹ تا ۱۱.

۴۴. [بند ۴۴ مانند بند ۳۸ است. دیو دروج می‌گوید، آن مرد با تلاوت این دعاها، آبستنی مرا نابود کند، آن چنان که گرگِ چارپا یک حامله و باردار را شکم دریده و بچه را بیرون بکشد و تباه کند].

۴۵. سروشِ آشو با گرزِ آخته، ماده دیو دروج را پرسید که:
ای دروجِ بدونِ فرّ ناکوشا، که هست برایِ تو از آن مردانِ ـ سوم [کس]؟

۴۶. پس برایِ او، این پاسخ داد ماده دیوِ دروج که:
ای سروشِ پرهیزگارِ خوبِ رُسته [خوب بالا، خوش اندام]،
به درستی برایِ من، از آن مردانِ، سوم کس ـ مردی است که [در حالتِ] خفته نطفه را بیرونِ بریزد، [= در حالت خواب به اِنزال برسد، مُحتلم شود، شیطان بازی کند].

[بندهای ۴۷ و ۴۸، همانند بندهای ۳۵ و ۳۶ است].

۴۹. پس برایِ او [برای سروش]، این پاسخ داد ماه دیوِ دروج که:
ای سروشِ پرهیزکارِ خوبِ رُسته [= خوب بالا]،
این هست کفاره که، آنْ مرد، پس از آنْ که از خواب فراز شد [بیدار شد]، سه بار اَشِم [وُهو] را تلاوت کند، دوبار هومتَه نائمْ را، سه بار هوخْشَثْرتمه را، چهار بار اَهونَه ـ وَیَریَه را [= یَتا.اَهو.وَیَریو] فراز سراید؛ [و یک‌بار دعای] یِنگْهِه هاتائمْ را فراز خواند.

۵۰. او در منِ چنانْ آبستنی‌ها را بزند [= نابود کند]، چنانْ که گرگِ چارپا، از یک باردارِ [= آبستن] بچه را بیرونْ بکشد [و] بدَرَد. [مانند بند ۳۸ است. ادعیه‌ای

که خوانده شود، آبستنی‌های گناه‌آمیز را در منِ دیو نابود کند، آن‌چنان‌که گرگ از شکم یک چارپای آبستن، بچه‌اش را بیرون کشیده و بِدَرَد].

۵۱. آن‌گاه [پس از تلاوت ادعیهٔ یاد شده، مرد مُحتَلِم] بگوید برای سپندارمذ:
ای سپندارمذ، این [=اشاره به منیِ بیرون ریخته] مرد را به تو می‌سپارم. این مرد را برای من بپروران تا با دلیری به فْرَشْکَرْتْ [به تن پسین]، دانای گاثا، دانای مراسم دین،[آگاه از] پرسش و پاسخِ مسایل دین، [و] آزمودهٔ[شرایع]، [و] در تنِ او ـ کلام مقدّس [حلول کرده باشد].

۵۲. پس برای او [آن نطفهٔ بیرون ریخته]، نام را فراگزین:
آتَرِ ـ داتَه [آذرداد] یا آتَرِ ـ چیثْرَ، [آذرچهره، آذرتبار]، یا آتَرِ ـ زَنْتو، یا آتَرِ ـ دَخیو؛
یا هر نام را [که] از [ترکیب] آتش داد باشد.

۵۳. سروشِ اَشو با گُرزِ آخته، ماده دیوِ دروج را پرسید،
ای دروجِ بدون فرِ ناکوشا، که هست برای تو، از آن مردان، سوم [کس]؟

۵۴. پس، برای او این پاسخ داد ماده دیوِ دروج که:
ای سروشِ پرهیزکارِ خوب رُسته،
به درستی برای من، از آن مردان ـ چهارم [کس]، مردی است که زناکار [است و] پس از پانزده ـ سالگی فراز می‌رود، بدون کُشتی یا بدون سِدْرِه.
[کسی که پس از پانزده سالگی، بدون بستن کُشتی به کمر و پوشیدن سِدْرِه به سر می‌بَرَد].

۵۵. پس از چهارم گام رفتن، بی‌درنگ، پس از آن، ما که دیوان [هستیم]، با شتاب ـ ما تباه بکنیم زبانِ او را ـ و پروردگی و توانایی [او را]. پس، تهی کنیم جهانِ اَستومَند را [= مادی را] از اَشویی؛ چنان که زندیقان [و] جادوگران تباه کنند آفریدگان را از آشویی [= دینداری و پارسایی].

۵۶. [= مانند بندهای ۴۸، ۴۲، ۳۶].

۵۷. پس برایِ او [= برایِ سروش] این پاسخ داد ماده دیوِ ـ دروج که:
ای سروشِ پرهیزکارِ خوب رُسته [= خوب بالا]،
به هیچ وجه نیست برای اینْ کفاره.
اگر که مرد [یا زنی] بدرَوِش، پس از پانزده ـ سالگی ـ فراز رَوَد [= راه رود، به سر بَرَد] بدون کُشتی یا بدون سِدْرَه؛

۵۸. اگر مرد یا زنی بَد رَوِش [سُهل انگاری کند در اجرای فرایض دینی و]، پس از پانزده سالگی فراز رَوَد [به سر بَرَد] بدونِ کُشتی یا سِدْرَه؛

۵۹. پس از چهارم گام رفتن، بی‌درنگ ـ پس از آن، ما که دیوان [هستیم]، با شتاب ـ ما تباه کنیم زبان را ـ و پروردگیِ و توانایی [او را].
پس تهی کنیم جهانِ اَسْتومَند را از آشویی؛
چنان که زندیقان [و] جادوگران تباه کنند آفریدگان را از آشویی [= دینداری و پارسایی].

IV. [زناکاری دشمنی با اهورامزدا، ناهنجاریهای زناکاری، نگاه زناکار و روسپی موجب ناتوان شدن

وکمی آب وگیاه و برکت می‌شود.]

۶۰. بپرس ـ مرا ـ ای دین آگاه [= مانند بند۷ می‌باشد]، چنان که آفریدگار را، مقدّس‌ترین را [اهورمزد به زرتشت خطاب می‌کند] و داناترین را و پاسخ‌دهنده‌ترین را پرسیده باشی.
ایدون ـ برایِ تو ـ هست ـ نیک،
ایدون ـ باشی ـ داناتر
اگر ـ مرا ـ پرسیده باشی.

۶۱. پرسید زرتشت اهورامزدا را:
ای اهورامزدا، ای مینُوی، ای مقدّس‌تریْن دادارِ گیتیِ اَستومَنْد، ای اَشو؛ چه کسی تو را که اهورمزد [هستی]، با بزرگ‌ترین کینه‌توزی بیازارد؟ که ـ با بزرگ‌ترین رنج، رنجور کند؟

۶۲. پس گفت اهورامزدا:
زناکار است [جَهی، نماد روسپی‌گری و نام دختر اهریمن] ای اَشو زرتشت، که نطفه‌ها را با هم می‌آمیزد از دینداران و نیکان، از بی دینان و ناپرهیزکاران، از دیویَسنان و غیر دیویَسنان، از گناهکاران و از غیر گناهکاران.[در آیین مَزْدَیَسْنیِ زرتشتی، ازدواج با غیرزرتشتی حرام و نهی مؤکّد است که عمل چنین گناهکارانی موجب فقر، بدبختی، قحطی، بیماری و ناتوانیِ بهدینان می‌شود. حکم چنین گناهی کشتن چنین گناهکارانی است که کشتن‌شان از مارهای سمّی و گرگ و خرَفَسْتَران واجب‌تر می‌باشد].

۶۳. یک سوم از آب‌هایِ گران ـ تازشِ "سریع الجریانِ" نیرومند را ـ باز دارد "از جریان" با نگاهِ "خودْ" ای زرتشت، [کسی که با غیر همدین ازدواج یا زنا کند].
یک سوم از گیاهانِ رویش‌مندِ نیکِ زرگونِ "سبزرنگ" بالنده را [از سوددهی] بازدارد با نگاهِ "خودْ" ای زرتشت.

۶۴. یک سوم از سپندارمَذْ "= زمین"، رُستنی‌ها را بکاهد با نگاهِ "خود" ای زرتشت.
یک سوم از بیشتر اندیشهٔ نیکْ، از بیشتر گفتارِ نیکْ، از بیشتر کردارِ نیکْ؛ و از توان و نیرو، و از پیروزگری، و از تقدسِ مردِ آشو را بکاهد با نگاهِ "خود" ای زرتشت.

۶۵. این‌ها را، برایِ تو می‌گویم ای سْپی‌تَمَه زرتشت، [چنین کسان] به کُشتن سزاوارتر هستند، که مارهایِ تند خزنده "مارِ شیبا". یا که گرگ‌های زوزه‌کش؛
یا ماده گرگی که به سویِ مانشگاهِ "= آغلِ چارپایان" اندرین گیتی حمله کند.
یا [از] ماده وزغی [که] هزار تخم ریزد که به سویِ آب اندر شود "حمله کند".

۷. [احکام و حدود شرعی دربارهٔ دشتان مرزی، کفّاره‌های نقدی و جنسی، سرنوشت گناهکاری که توبه و کفاره نکند.]

[= فرگرد ۱۵ بند ۸ ـ ۷. فرگرد ۱۶ بند یک و ۱۴ به بعد].

۶۶. [مانند بند ۷ می‌باشد.]

۶۷. پرسید زرتشت آهورامَزدا را:
ای آهورمزد، ای مینُوی، ای مقدّس‌ترین دادارِ گیتیِ اَسْتومَنْد [= مادی]، ای آشو؛
کسی که زنِ حایض را [که نشانه و زردیِ حیض دیده] زنِ دشتان‌مند را، زنِ خون‌مند را، از روی بینایی و آگاهی، [در حالی که زن نیز] بداند، هوشمند باشد؛ دانسته [و] از رویِ دانایی [به محتوم بودنِ دشتان] نطفه‌ها را فرو ریزد؛ [= فرگرد ۱۵ بند ۸ ـ ۷ / فرگرد ۱۶ بند ۱ به بعد و ۱٤ به بعد.]؛

۶۸. چه برایِ آن [گناه] هست توبه [با خواسته و مال]؟
چه برایِ آن [گناه] هست کفّاره [حدّشرعی]؟
چه کاری. آن کارهایِ کرده شده را ـ که از رویِ آگاهی [کرده شده]، دور کند؟

۶۹. آن‌گاه گفت اهورامزدا:
کسی که زنِ حایض را [که نشانهٔ دشتان دیـده]، دشـتان‌مند را، خـون‌مند را؛ آگاهانه، هوشمندانه، [در حالی که زن نیز] آگاه بـاشد [بـه دشـتان‌مندیِ خـود]، نطفه‌ها را فرو ریزد [یعنی دَشتان‌مرزی کند]؛

۷۰. یک هزار از چارپایانِ کوچک [گوسفند یا بز] بکشد.
و از همهٔ آن چارپایان تکه‌هایِ [ویژه] را با زَوْرْ، برایِ آتشِ مقدّس، در پارسایی ـ [هدیه و نذور] فراز بَرَد.
بازوها را برایِ آب‌هایِ نیک فراز بَرَد.
[= فرگرد ۱٤ بندهای ۵ ـ ۲].

۷۱. یک هزار پُشته از هیزم‌هایِ سختِ خشک شدهٔ آزمایش شده را، برای آتش، در راستی ـ در نیکی، فراز بَرَد.
هزار پُشته از هیزم‌های نرم: از اورْواسْنَه یا ـ وُهو ـ گَئُونَه یا ـ وُهو ـ کِرِتی یا ـ هَذانَئِپَتَه؛ یا هر کدام از خوش بوی‌ترین بخورها از گیاهان را ـ برایِ آتش، در راستی ـ در نیکی فراز بَرَد [= فرگرد ۱۴/۳].

۷۲. یک هزار از دسته‌های بَرْسُمْ ببندد.
یک ـ هزار [پیمانه] از آبزورهایِ [زَوْر، شربت نذری] آمیخته با هوم، آمیخته با شیرِ پالوده شدهٔ آزمایش شده، به دست یاریِ پارسایانْ پالوده شده، به دست یاریِ پارسایانْ آزمایش شده، با هوم آمیخته ـ از آن گیاه که با گفتْ ـ هَذانَئِپَتَه [نام دارد] برایِ آب‌هایِ نیک، در راستی ـ در نیکی، فراز بَرَد [=: فرگرد ۴/۴]

۷۳. یک هزار از مارهایِ به روی شکم خزنده را بکُشد؛ [و] دوهزار از دیگر [مارها را]،
یک هزار از وزغ‌هایِ دَم زنندهْ بُکشد [وزغ‌هایی که در خشکی هستند؛] [و] دوهزار [از وزغ‌هایِ] آبی،
یک هزار از مورهایِ دانه‌کَش ـ بکُشد؛
[و] دو هزار از دیگر [انواع مورچه].
[= فرگرد ۱۴ بند ۵].

۷۴. سی پل، برپا کند رویِ آبِ روانِ رودها. [پس، آن‌گاه وی را] یک هزار ضربه آبَر زدن با شلاقِ اسب‌رانی، دو هزار [ضربه] با آلت فرمانبُرداری

"سروشُو چَرِنام / شلاق چرمی".

۷۵. این برایِ او هست توبه،
این برایِ او هست کفاره،
این، آن کردارهایِ کرده شده را دور کند[و گناهش کفّاره شده و پاک می‌شود].
[= فرگرد ۱٤ بند ۱۸].

۷٦. اگر دور کند [گناه را] او به جهانی برود که از آنِ پرهیزکاران [است]،
اگر نکند دور [گناه را ـ کفّاره نکند]، او به جهانی برود که از آنِ دُرْوَندان [وکافران است] تاریک، تاریک تخمه، بسیار تاریک. [= فرگرد ٥ بند ٦۲].
اَشِمْ وُهو.....

احکام شرعی و چگونگی زنا و زناکاری

۱۹. جَهیکَه: زناکار، مرد شهوت‌ران. در حالت تأنیث جَهی‌کا، نام دختر اهریمن و به معنی روسپی، زن بدکار.

احکام و روایات دربارهٔ روسپی‌گری در منابع فقهی پهلوی و شرایع زرتشتیِ متأخر به پازند و فارسی بسیار است. در "شایست‌ناشایست، بخش هشتم، بند ۷ ـ ۱٤" دربارهٔ زناکاری مطالبی آمده است. در این جا باید اشاره کرد که از گناه هَمیمالان Hamimâlân به معنی اخصّ، به گناه خصمان یا زنا نیز تعبیر شده است. امّا گناهِ هَمیمالان، در منابعِ مَزْدَیَسْنانِ زرتشتی، دروغ و بهتان بر کسی نهادن را نیز می‌گویند.

به عنوان غیبت کردن، در "سددر نثر، در ۹۳" آمده است و یاد شده اگرکسی مرتکب غیبت کردن و بهتان نهادن و دروغ بستن به کسی شود،

مثل آن است که گوشت نسا و مرده خورده باشد، و این مفهوم هنوز در زبان فارسی باقی است. به موجب "سددر، در ٤٢": این که باید از گناه هَمیمالان به سختی پرهیز کرد و گناه چنان است که کسی به دیگری بهتان بندد و یا با زن کسی خیانت کند تا زنی را از شوهر خویش، جدا بستر کند. این گناه را تاوان نیست، مگر آن که در قیامت یا بر سر چینْوَدپل "= پل صراط" از کسی که نسبت به وی گناه کرده، از مردی که به زنش تجاوز کرده ـ رضایت بطلبد. همین مورد در "شایست‌ناشایست، بخش ۸ بند ١٤" آمده است. در "سددر بُنْدَهِش ـ بند ۱۰۰ و ٦٢" نیز با شرحی بیشتر نقل است. در "سددر بُنْدَهِش، در ۱۰۰" آمده که: "هر کس در گیتی زنا کرده باشد و زنی را از راه به در ببرد، آن گناه را هَمیمال خوانند. چون بمیرد و روانش به چینْوَد پل رسد، او راشمارش نکنند، اگر چه نیک کردار باشد تا همیمال رسیدن و عقوبت آن کارهایش دهند و پس شمارش بکنند و چون کِرْفَه "ثواب" بیشتر از گناه، به بهشت رسند ـ و اگر گناه بیشتر باشد به دوزخ. گناه این کار که کرده بود همیمال رسیدن در بُن چینودپل بازداشته بود و دشواری دردوزخ بدو می‌رسد. می‌داند که عقوبت این کارها گیرد و به دوزخ باید شدن و آن هول از همهٔ عذاب‌ها او را بتر باشد و همیشه غمی و اندوهی به وی رسد تا آن که شوهر آن زن که همیمالِ او بود رسید و بدان سبب عذاب‌ها دهندش و بعد از آن شمار کنند و چون گناه بیشتر باشد از میان چینود پل صفت که نوشتم سرنگون در دوزخ افکند و روان او بر پل بماند و با غم و اندوه آن را بریده پل خوانند به چینودپل نتواند گذشتن. و مانند کسی بُوَد که به رودی رسد و بدین جانب رود جایگاهی خوش بُود و او از دور می‌بیند و لیکن بدان رودگذار نتوان کردن. بدان جانب که اوباشد جایگاهی ناخوش و او را حسرت بود و خواهد که بدین جانب آید و نمی‌توان آمدن و درد و

دشواری بمانده باشد. و آن روان نیزهم‌چنان باشد که بهشت بیند و امید می‌دارد که بتوان رسیدن.»

در «سَدْدَرِبُنْدَهِش، در ۹۱» گناه زنا با زن شوهردار و یا بالعکس، از گناهان نابخشودنی است: «چه اندر دین گوید که هر کس که اوپَتِت "توبه" کرده باشد اگر چه گناه بسیار کرده باشد و کند ـ هرگز به دوزخ نرسد مگر گناهی که در زن کسی جَسته باشد «= با زن دیگری زنا کرده باشد» چه آن گناه به هیچ کرفه از بُن او به نشود. و چون روانش به چینود پل رسد امشاسفندان او را بینند و گویند دزد و دُرْوَند «کافر» آمد، ازو دور باید بودن. امشاسفندان به نزدیک او نیایند و روان او را به چینود پل راه ندهند و شمار و حساب نکنند تا آن‌گاه که شوهر زن رسد. گویند تو چه فرمایی این دزد و دُروند را. و روان زن شوهر آن گوید آن چه پادافراه «سزا، عقوبت» در خورد او راست عقوبت کنید و آن چه کرفهٔ من است به من دهید. پس آن مرد را بدان جای آورند و به هر ناشایستی که با زن او، مرد کرده باشد، یک بار رویِ گداخته بر سینهٔ او ریزند و کرفه از روان او بازگیرند ـ و به هر بار که بی‌سامانی «زنا» کرده باشد هزار و دویست درم سنگ کرفه که کرده باشند از روان وی به روان شوهر زن دهند ـ و تا این همه شوهر خشنود نگردد و گوید که چنان‌که این پادافراه به خویشتن‌ها گرفتن تا آن «جَه» دُرْوَند که زن من بوده آن چه در سزا ـ در خور اوست بدهند چه تا او عقوبت خویشتن به نستاند من از این جا به نشوم و خشنود نباشد.

چون روان آن زن در رسد امشاسفندان گویند ای جَه «روسپی» زنهار مرگ ارزان دُرْوَند، چرا بدان گیتی با شوهر خویشتن زنهار خوردی و مهر دروج «پیمان شکستن» کردی ـ اکنون عقوبت خویشتن بیابی. چون زن، شوهر خویش را بیند بانگ بردارد و گوید دل بر من خوش کن، چه جاهلی

کردم و این از یاد بازکردم ـ و شوهر از پیش اورمزد بنالد و گوید هرچه این بدان جهان با من کرده است، تو جزای وی بده، و پس از آن زن را به هر چهار بار که تن به مردی دیگر داده باشد، یک بار سر بِبُرند و دیگر بار زنده بازکنند تا آن‌گاه که شوهر دل خوش کند و به نزدیک دادار اورمزد بگوید آخر چندین سال با من زندگانی کرده است، دلم بیش از این نمی‌خواهد که او را عذاب نمایند و بادافراه کنند. پس شوهر را به بهشت فرستند و زن را در دوزخ آویزند. اگر به گیتی شوهر زن را حلال کرده باشد این عقوبت نباشد.″

در ″سَدْ دَرِ نثر، در ۶۳″ دربارهٔ زنا و زناکاری آمده است:

″این که سخت پرهیز باید کردن از روسپی بارگی، از بهر آن که هر کسی که زن کسی بفریبد و با وی فسادی کند، [زنای محصنه] آن زن در ساعت بر شوهر حرام شد.

و بعد از آن هر باری که شوهرش با وی گرد آید هم‌چنان بُوَد که با مردم بیگانه نزدیک شده باشد. هرگز بر شوهر خویش آشوداد نشود ـ و اگر در این حال با زنان جُددین ″کافر″ بتر باشد از بهر آن که اگر آن زن آبستن شود هم‌چنان بود که بهدین به جددیتی افتاده بود و آن مرد بدان مرگ ارزان شود.

و آن نیز باشد که آن زن آبستن شود و از بیم بدنامی کودک را هلاک کند. پس آن کس که فرزند، آنِ وی باشد هم‌چنان بود که به دست خویش فرزند را هلاک کرده باشد، پس مرگ ارزان باشد ″= فرگرد ۱۵″ اگر آن کودک متولد شد و بر دین نماند هر گناه که وی و فرزندان کنند، آن کس را هم‌چنان بود که به دست خویش کرده باشد.

اگر با زن بهدینان کند حالی بر شوهر حرام شود و اگر کودک بزاید

حرام‌زاده بود و آن‌گاه گناه از این بشود که آن‌کس نزدیک شوهر وی شود و بگوید که مرا با زن تو چه واقعه رسید و خطا در وجود آمد، اگر عفو کنی تو دانی و الّا که مراتیغی کشی که خون من بر تو حلال است ـ اگر بخشد گناهش از بُن بشود و الّا این گناه هیچ نوعی بخشیده نشود.

و این گناه را ״خصمان״ خوانند، تا خصم خشنود نشود، گناه نریزد ـ روان وی بر سر چینْوَد پل بازدارند تا آن‌گاه که خصم او برسد و خصمی خود کند و جواب او باز دهد.״

در ״سد در نثر، در ٦٧״ نیز احکامی هست:

״این که عظیم زنان را پرهیز باید کردن از روسپی کردن ـ که در دینِ به پیداست که هر زنی که با مرد بیگانه بخفت، او را جَه باید خواند و جزای تقصیر آن است که با همهٔ جادوان و گناه‌کاران یکسان باشد.

در ״زَنْدِ جُددیوداد״ گوید که هر زنی که با دو مرد بیگانه گرد آید بر من که اورمزدم رنج است، چه اگر در رود آب نگاه‌کند بکاهاند و اگر در دار و درخت نگاه کند، برِ درختان کم شود، و اگر با مردِ اَشو سخن گوید، خُرَّه ״= فَرّ، پارسایی״ و پاکی مردم بکاهاند.

زرتشت از اورمزد پرسید برای او ״= جزا״ چه باید؟. دادار اورمزد گفت که او را زودتر بباید کشت که از اژدها و همهٔ دام ودد ـ زیرا که او در دام ״= آفرینش״ من زیان‌کارتر است.

پس چون چنین است، زنان را خویشتن عظیم کوشش باید داشتن تا بر شوهر خویش حرام نشوند ـ که هرگاه که چهار بار تن به دیگر کس بدهد، بعد آن چنان که به خانهٔ شوهر بُوَد حرام باشد ـ و نُونُو گناه به روانش می‌افزاید.״

در روایت، پیش از این گذشت که پس از مرگ، در سر پل چینْوَت،

برای هر کسی که چنین گناهی کرده باشد، برای هر چهاربار، یک بار سرش را بِبُرند و دوباره زنده شود و دگرباره بِبُرند. پس از آن، در صورت رضایت شوهر نسبت به زن، روان گناه‌کار به دوزخ می‌رود.

روایت فوق از سددر، به‌گونه‌ای دیگر "سددر بُندَهِش، در ۱۴" نیز آمده است: "زن که به یک ماه، تن به دو مرد بدهد، به دین در ـ روسپی خوانند و تا آن حد دیدار آن شوم باشد که اگر به رود بگذرد که در آن رود آب بسیار باشد بکاهد. و اگر در چیزهایی که رُسته باشد "گیاه، دار و درخت" بکاهاند و بخوشاند یا بر کمتر دهد و دار و درخت که پرمیوه باشد در آن نگاه کند، تمام بترسد و فرو ریزد. و هر جایی که برود بر بوم گیتی بکاهاند. و هر مرد که با وی سخن کند عقل و هُش بکاهاند و عاقبت کار نتواند دانستن.

و در دین گوید: ای زرتشت اسفنتمان از جهت زنان، تو را چه گویم که هر زن به یک روز تن به دو مرد دهد زودتر باید کشتن که از گرگ و شیر و اژدها، چه هر گاه که آن زن را بکشند چندانش کرفه باشد که هزار آتش خانه پر از هیزم بکند، خانه و سولاخ مار و کژدم و شیر و گرگ و اژدها ویران کرده باشد."

در "ارداویراف‌نامه" عذاب و مجازات زناکاران آمده است که در دوزخ چه‌گونه مجازات می‌شوند. در فرگرد پانزدهم از وندیداد، ملاحظه می‌شود که گناه زنا، هنگامی مجازات و سزا دارد، که زنای با زن شوی‌مند باشد، یعنی زنای محصنه. و برای مردی که با دختری نزدیکی کرده که سرپرستی ندارد و قیمتی برایش نیست، مجازاتی تعیین نشده. در "ارداویراف‌نامه، فرگرد ۶۰" آمده:

"دیدم روان مردی که تن اندر دیگی رویین کرده بود، و او را همی پزند. پای راست او بیرون آن دیگ بود.

پرسیدم که این تن چه گناه کرد؟ ـ سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان آن بدکار مرد است که به زندگانی، از روی شهوت رانی ـ نـزد زن شوی‌مند رفت.

همهٔ تن اوبزه کار بود و به ن پای راست: وزغ و مور و مار و کژدم و دیگر خَسْتَرها بسیار زد و کشت و نابود کرد."

در فرگرد ۶۲، نیز نقل است: دیدم روان زنی که به شانهٔ آهنین سینه و پستان خود همی بُرید. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان این گونه بادافره بَرَد؟ سروش پاک و ایزد آذر گفتند: این روان آن بدکار است که به گیتی شوی و سردار پست انگاشت... و خویشتن آراست و با مرد بیگانه، ناپاک دامنی کرد.

در فرگرد "۱۵/۹ وندیداد یادداشت ۵۵" دربارهٔ زنانی که از مرد بیگانه آبستن شده و جنین را سقط کنند، مسائل و احکامی هست، بدان جا نگاه کنید.

در "ارداویراف‌نامه، فرگرد ۶۹" آمده: دیدم روان زنانی که میخ چوبین در هر دو چشم‌شان زده بودند و از پای نگون آویخته، و بسیار وزغ و کژدم و مار و مور و مگس و کرم و دیگر خَسْتَران به دهان و بینی و گوش و کون و جای گادنشان در رفت و آمد بودند.

پرسیدم که: این روان از چه کسانی هستند و چه گناه کردند؟ سروش پاک و ایزد آذر گفتند که: این روان آن زنان بدکاری است که به گیتی شوی داشتند و با مرد دیگر خفتند و گاد دادندو بسترِ شوی تباه کردند.

در "فـرگرد ۷۰ و ۷۱" آمـده است: دیـدم روان زنـانی کـه نگـون سرافکنده‌اند و خارپشت مانند، آهن با خار از او روییده بود و به تن اندر برده باز کشیده بودند. و به اندازهٔ انگشت، قطره‌قطره منی دیوان و دروجان،

گندی و چرک به دهان و بینی آن‌ها همی شد. پرسیدم که اینان چه گناه کردند:

گفتند: به گیتی پیمان دروغ نسبت به شوی کردند و از شوی بازایستادند و هرگز خشنود نبودند و گادن ندادند. دیدم روان مردی که ماران مژه گزند و همی جَوَند و به هر دو چشم مار و کرم همی رید و میخی آهنین بر زبان روییده بود. پرسیدم چه گناه کردند؟

گفتند: این روان آن بدکار مرد است که کون مرز "= لواط. یادداشت ۲۵۲ فرگرد ۸/۲۶" کرد و با ناپاک دامنی و شهوت، زن دیگر گایید وبا چرب‌زبانی خود زن کسان فریفت و گمراه کرد و از شوی جدا کرد.

در فرگرد ۷۸ نیز دربارهٔ زنی که شوی‌مند باشد و از راه زنا آبستن شده و سقط جنین کرده "= یادداشت ۵۵ فرگرد ۱۵/۹" اشاراتی هست. در فرگرد ۸۱ آمده است که: دیدم روان زنی که زبان بریده و چشم کنده و مار و کژدم و کرم و دیگر خَسْتَران مغز سر همی خورند و باربار، تن خود به دندان گرفت و گوشت همی جَوَد. پرسیدم که این زن چه گناه کرد؟

گفتند: که این روان آن بدکار زن است که در زندگانی روسپی بود.

در فرگرد ۸۵ آمده: دیدم روان زنی که پوست آهنین به تن او همی کردند و دهان باز آورند، و باز به تنور گرم نهند. پرسیدم این زن چه گناه کرد؟

سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان آن بدکار زن است که به زندگانی، زنِ مردِ نیک خویِ فرزانه بود، و پیمان شوی شکست وبا بدخوی مردِ گناهکار خفت.

در فرگرد ۸۸ آمده است: دیدم روان مردی که نگونسار از داری آویخته بود و همی مَرزید [=استمناء کرد] و منی اندر دهان و گوش و بینی

هشتند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد؟ گفتند: به گیتی آپارون مَرزِشنی *Apârun-Marzešni* [= زنا، به نادرستی و خلاف شرع، به زن دیگر نزدیکی کردن، نزدیکیِ گناه آلوده] و زن دیگران فریفت و گمراه کرد.

در "ارداویراف نامهٔ منظوم، ص ۷۷" نیز نقل است:

به دشنه می‌زدند اندام آن مرد — شکنجه نیز هفت اندام آن مرد
بر او صد رنج از کینه نهاده — گران کوهش بر سینه نهاده
به زاری آن روان زنهار می‌خواست — چو دیدم کردم از همراه درخواست
بدو گفتم که جُرم این روان چیست — مرا بنمای تا دانم که او کیست
اَشو گفت این روان آن کسان است — که او بدتر زجمله مردمان است
بخفتی با زن دیگر کسان این — کِشد این رنج و پادافراه چونین
به پادافَراه بین چون می‌دهندش — که زخم و ریم با خون می‌دهندش

و در جایی دیگر از همان منظومه "ص ۷۹" آمده است:

چو بگذشتم زنی دیم به پستان — فرود آویخته بیهُش چو مستان
به گردش کژدم و مار و خَراشتَرْ — زهرگونه گزنده بی‌حد و [بی] مر
و را جفتی به پستان می‌گزیدند — همی بعضی به دندان می‌دریدند
خَراستَر چون بر او بیداد می‌کرد — ز زخم، آن روان فریاد می‌کرد
زهمراه اَشو پرسیدم این کیست — گناه این زن بدبخت از چیست
بگفتا روسپی بودست و بدکار — بدین سختی شدست اکنون گرفتار
همی بگذاشت شوهر، جُست دیگر — عذاب و رنج و محنت دارد ایدر...

بسیاری از احکام و حدود شرعی دربارهٔ زنا، در مجموعهٔ "روایات داراب هرمزدیار" آمده است. در "جلد اول، ص ۷ـ۱۹۶" دربارهٔ زن روسپی پرسشی از موبدان شده است: "آن که مردی که با زن خویش مردی بیند به ناشایست، و یا از کسی استوار "شاهد عادل" این سخن بشنود، پس زن پَتِت

"= توبه کند" و از سرِ آن گناه بشود، می‌شود که وی را پس از آن به زنی نگاه داشت؟

پاسخ: زمانه‌ای که پادشاهی به دست بهدینان نباشد، می‌شود ـ بدان شرط که تعهّد کند پس از آن دیگر چنان گناهی نکند." تاریخ کتابت این استفتاءها حدود دوران صفویه میان ایرانیانِ زرتشتی ـ ساکن هندوستان و زرتشتیان ایران با موبدان بوده است "زندگی اجتماعی و اقتصادی زرتشتیان حدود دویست سال اخیر".

حکم زنا، در شرعیات و احکام زمان ساسانی، مرگ ارزانی است. امّا اگر این گناه در جایی از یک بهدین سر زند که حکومت در دست زرتشتیان نباشد، چون نمی‌توانند حدّ شرعی را اجرا کنند، در صورت توبهٔ زن، مرد می‌تواند وی را در خانه چون گذشته نگاه دارد.

در روایت بعدی "ص ۱۹۷" از روایت موبد نریمان هوشنگ نقل است که اگر زنی چهاربار مرتکب زنا شد ـ یا شوهر، خود آن را تأئید کند، یا از شاهدی مورد اعتماد بشنود، حکم زانیه، مرگ است. اگر حکومت در دست بهدین باشد، در صورت توبه، مرد می‌تواند چون گذشته زن را به زنی نگاه دارد.

اگر زن و مردی هر دو گناه‌کار باشند، در صورتی که زن توبه کند، و مرد رضایت به نگاه‌داری دهد، لازم است که مراسم نکاح دوباره برگزار شود و معلوم است که در این حکم، زن زانیه، پس از زنا به مرد حرام می‌شود و عقد شکسته می‌شود که باید دوباره بسته شود. در این جا راجع به مرد حکمی نیامده است.

اگر مرد بهدین یا هیربدی، با زن جُددین "=کافر، غیرزرتشتی" زنا کند، گناه آن سنگین‌تر است و حد شرع آن است که به یک بار کشته شود ـ و در

چینْوَد یا جهان پسین، بی‌شمار بار مرگ ارزان است.

اگر زنی روسپی‌گری کند "ص ۱۹۸" و پس از آن توبه‌کند، در صورتی که پادشاه زن باشد ـ پس از توبه، می‌تواند در مقام زوجگی خود نسبت به مردش باقی باشد. امّا اگر آیوک زن یا چاکر زن باشد، نمی‌شود و نمی‌تواند در مقام خود بماند و نکاح باطل می‌شود. در همان صفحه آمده است:

آن‌که مردی چهاربار به نزدیک زن جُددینان رود، دادستان چون؟

پاسخ: اگر آن زن آبستن نشود هم‌چنان باشد که دشتان مرزی کرده باشد [یعنی حکم چنان است که با زن دشتان یا قاعده نزدیکی کرده باشد "فرگرد ۱۵ بند ۷"] و اگر زن آبستن شود و فرزند ازش زاید و بر جُددینان بماند، هر گناه که زه بر زه ایشان کنند هم‌چنان باشد که آن‌کس به دست خویش همی کند و این گناهی بس گران است و بسیار مرگ ارزان.

پرسش: اگر مردی چهاربار به نزدیک زن مردمان بُوَد وَچِر [=حکم، فتوا] چون؟

پاسخ: این که اگر زن آبستن نشود، گناه دَشتان مرز باشد، و اگر آبستن شود گناه آن را حساب بر نتوان گرفت، زیرا که از آن تواند بود که فرزند زادگان بسیار بزاید و چندانی گناه دشتان و مرگ ارزان که از آنان در وجود آید هم‌چنان بُوَد که این کس به دست خویش کرده باشد."

از روایت موبد بهمن پونجیه، به صورت منظوم، از فرگرد ۱۸ وندیداد دربارهٔ روسپی‌گری و احکام و مجازات آن آمده است "ج ۱، ص ۲۰۰ ـ ۱۹۸":

زراتشت دیگر بپرسید و گفت — بکن آشکارا تو رازِ نهفت
زبنده کدام است ای کردگار — که آزرده کردی تو پروردگار
که بدتر بُوَد او به رویِ جهان — به دامانِ یزدان رساند زیان

هــم آب و زمـــین و هــم اوژوَران | بــه شــومی آن کس بـیابد زیــان
چــنین پــاسخش داد یـزدانِ پــاک | تو بشـنو هـمین راز، بـی‌ترس و بـاک
کـه او چــه بُـود ای اشــویِ گـزین | تــو بشـنو زمــن راه و آیـین دیــن
هــر آن زن کــه هــر روزتـن را بـداد | بــه دو کس دهـــد او نـبیند مــراد
اگـر بـر دو و سـه و هـم چـار و پـنج | دهـــد او بـــبیند بسـی درد و رنـج
که چـه بـاشد آن زن تـو ایـن را بـدان | تـــو بشـــنو زراتشت ســـفتتمان
هـــم آزار بـــر دامِ مـــن مــی‌رسد | شنو تـو ـ بـه مـردم بگـو کـاین سـزد
زچشـــمش بکـــاهد اَشُــوانِ دیــن | همک دین و دُرونـد، خـود هـم چـنین
بکـــاهد خـروشان و کـمتر شــود | هـــمه بـــر راه اهـــریمن مــی‌رود
زچـــمش بکـــاهد هـــم آب روان | سـه یک کـم شـود، بشـنو و تـو بـدان
هـــم از آتش ســـرخِ ســوزایِ راد | ســه یک کـم شـود روشـنیش زداد
زمـین هـم بکـاهد سـه یک هـم چـنان | هـم از کشت ورز و هـم از اوژوَران
هـــم گـــله و دامِ بـــهمن دگـــر | ســه یک کـم شـود تـو هـمین را نگـر
بکـــاهد زمـــردِ اَشـــو هـــم زذن | سه یک کم شود، ایـن شـنو تـو زمـن
هـمه خـلقِ مـن، جـمله از راهِ دیـن | بــه راهِ اَنـیران شــوند ایــن چـنین
شـود چـیره بـر خـلق، آز و نـیاز | فـــزونی بُـوَد درد و رنـج و گـداز
بـــه مـــردم تـباهی بـیفتد چـنان | بـه نـاحق بـرآرنـد هـر روز جـان
هـم از مـار و کـژدم زیـاده شـوند | شـودکمترازهرچرندوپرند[چرنده‌وپرنده]
چـون چشـمش بیفتد بـر آب روان | کـــه آبـی وزغ مـی‌شود هـم‌چنان
هـزار از خَـراسـتَر کـه هـم‌چو وزغ | تـو بـرگو بـه خـلقانْ بَرَند ایـن سبق
ســر بــه سـر گـرگ پـیدا شـود | هـمه خـلقِ مـن را بـه هـم بـر دَرَد
بـــدان ای زراتشت اســـفنتمان | بگـو گـفتِ مـن، جـمله بـر مـردمان
بـــپرهیزد از کـــار و کـــردارِ بـد | پـذیرد هـر آن کس کـه دارد خِـرَد

پرسش زرتشت از جهت کفارهٔ روسپی‌گری، از فرگرد هفدهم*

دگربار پرسید زرتشتِ دین — بگفتش به دادارِ جان آفرین
علاجش چه باشد همان کس چنان — که کرده بُوَد این گناهِ گران
همان کس به گیتی چه تُوجَش [تاوان]کُند — روانِ خود او از بلا واخَرَد
همان گه چنین داد پاسخ خدا — که بشنو زراتشتْ گفتارِ ما
هر آن کس گناهی چنین می‌کند — روانش برِ اهرمن می‌رود
بماند بدان جای تا رستخیر — عذابش دهد دیوها با ستیز
گزنده که چون کژدم و مار و مور — ز زنبور و خَروشتَرانْ بی‌شمار
هم از یوز و شیر و پلنگ اژدها — نیابد روانش ازیشان رها
زراتشت نالید و گفت ای خدا — علاجش چه باشد تو فرما مرا
چنین گفت دادارِ افزونِ وِه — که گوش به گفتارِ من تو -بِنِه
به تُوْجَش بگویم تو را این سخن — که مردم کنی آگه از گفتِ من
به تُوجَش دهد گوسفند هزار — دهد پیه بر آتش این یاد دار
تنش را به یَشتن به وِستا و زند — به ارزانیان و به بهدین دهند
دگر اسم آتش بگو تا بیار — به خروار باید همی یک هزار
دگر هم زخروار بوئی هزار — بَرَد بهرِ آتش تو این یاد دار
هزار از یَزِشْن بَرْسُم کنند — که خوانند و زَوْرَش به آب افکنند
به آتش نیایش هزارِ دگر — بخوانند آن، زود این را نگر
هزار از گزنده چون یعنی که مار — زتُوجَش کند نیست ای هوشیار
دو رَه یک هزار از خَراشتَرِ دگر — ززنبور و کژدم کُشَد زودتر
وزغ‌ها که در آب باشد فرا — هزاران کشد او زتوجَش وِرا

*. وندیداد چهارجلدی ص ۱۷۰۷ یادداشت شماره ۱.

دو رَه یک هزارِ دگر از وزغ　　پرنده کُشَد تا که یابد سَبَق
هم از مورِ دانه‌کش یک هزار　　همان مورهای دگر دو هزار
پس از اسپ و اَشْتَر بیارندشان*　　که خوانند ازو تازیانه چنان
بیارند او را به پیشِ بهان　　زنند تا زیانه هزارش چنان
اگر زنده ماند همان کس بدان　　زنندش هزاری دگر پس به جان
چون آن مرد آمد بدین جایگاه　　به دوزخ سپارم روان ورا
سرپل کفارت کَشد آن چنان　　پَتِتی کُند من به بخشم روان
زراتشت برگوی با بندگان　　که پرهیزد از این گناه گران
به فرگرد هفده بدیدم چنین　　که فرمود یزدان به زرتشتِ دین

احکام شرعی دربارهٔ احتلام "شیطان‌بازی"

۱۷. فْرارَاُذَیْتِیه Frârao ðayeite: اِحْتِلام، شیطان بازی، بیرون بریزد، روان کند "آب مردی را، مَنی را، نطفه را". از ریشهٔ فْرَ ـ راُذْ: فراز راندن، به بیرون روان کردن، سَیَلان منی. ریشهٔ رود، روذ ـ رَاُذْ، رَاُذْ: جاری شدن، روان شدن یا کردن.

در مورد مسایل جنسی، در مسایل و احکام شرعیهٔ مَزْدَیَسْنانِ زرتشتی، احکام فراوان و بسیار طولانی و پیچیده‌ای وارد است. در مجموعهٔ رسایل عملیهٔ‌مزدیسنان، این‌گونه احکام از بیان‌فقها و موبدان نقل شده است. به موجب این احکام، احکام دربارهٔ زن و مردی که بخواهند نزدیکی کنند، نخست هر دو باید یازده‌بار دعای یَتااَهو بخوانند، و چون جدا شوند نیز واج بگذارند، یعنی ادعیهٔ شرعیه را بخوانند. غسل و

*. منظور از اسپ و اَشْتَر، شلّاق و تازیانه است که باید به گناهکار و خاطی زده شود.

شست‌وشو، پس از نزدیکی لازم است، چون بنابر معتقدات‌مزدایی، این‌عمل‌به‌طور اصولی، یک‌کردار اهریمنی است، چون سبب می‌شود که نِسا Nesâ از بدن بیرون آید، که هر چیزی چون از بدن یک زنده جدا شود، در حکم مردار است. سبب مرگ، حلول دیونَسو در بدن می‌شود که یکی از پلیدترینِ دیوهاست و موجب می‌شود که دیو نَسو از آن مرده به زنده نیز سرایت کند. پس هر چیزی، چون ناخن، مو، پوست، خون، منی، مدفوع، ادرار، دندان یا... که از بدن جدا شده و لمس شود، لمس‌کننده ناپاک است و تا مراسم تطهیر و اعمال آن را انجام ندهد، ناپاک بوده و باید کفّاره بپردازد.

به موجب احکامی که فقهای مزدایی زرتشتی، بر بنیاد اوستای زمان ساسانیان، به‌ویژه که بخش شرعیات آن وندیداد نام دارد حکم فرموده‌اند، به اختصار، ترتیبِ کار چنین است:

پرسش:مردمان راکه شیطان در خواب بازی می‌دهد، پرهیزش پیش از غسل بایدکرد یا بعد از غسل؟

پاسخ:این که می‌باید پیش از غسل پرهیز کند و اوستا بخواند و چیزی خورَد و بعد از آن غسل نماید. امّا هرگاه فراموش کند که‌غسل انجام دهد و پیش از آن اوستا خوانَد و خوراک خورَد، چون نادانسته بوده و عمدی نبوده است،ناپاک نیست. جامه‌ای که در حالت احتلام‌آلوده شده، همان حکمِ آلودگی جامهٔ زنی را داردکه دَشتان [حایض] شده است. نخست باید جامه با گومیز [شاش گاو] شسته شده و پس از آن با آب تطهیر شود.[← دَخْشْتَه].

اگر کسی محتلم شود و اَداوشْیتی [Adâwšiti نام دعایی است] یا اوستای آن را نخواند، چنان است که یک دیو را آبستن کرده باشد. امّا اگر

آداوشیتی بخواند، اورمزد به وی یک فرزند ذکور بخشد۴. و اگر در هنگام لازم، این دعا را به همهٔ عمر خوانده باشد، در دین [= اوستا] آمده که یک‌سد و پنجاه فرزند پسر به وی ارزانی می‌شود.

غسل و شست و شو و آداب شیطان‌بازی، در هر هنگام و به طریقی که آب منی از مرد خارج شود، واجب است.

اگر پارچه یا جامه‌ای راکه با آن‌بعد ازنزدیکی، خودرا پاک کرده باشند، و یا جامهٔ مرد محتلم، تا سه روز برای شستن فراموش شود ـ و بعد از آن استفاده شود، بلافاصله بعد از یادآمدن، باید تطهیر شود.

باید سخت پرهیز کرد آبِ منی بر زمین آبادان نیفتد. هرگاه کسی آدابِ نیرنگ "دعا" خواندن را انجام دهد، اورمزد پسری پانزده‌ساله در مینو به وی دهد.

کسی که در خواب، آبِ پشت ریزد" محتلم شود"، برخیزد و واج [دعا] به خَشْنومَن اسفندارمذ گیرد "دعای خشنودی برای سپندارمذ بخواند" و این نیرنگ [دعایی که متن آن در روایات داراب هرمزدیار، جلد اول، ص ۱۹۳ نقل شده است] و آب منی را به زمین "سپندارمذ" نشان دهد، یعنی آبی که از تن جدا شده و بر جامه افتاده باشد. آن را اول بشویند؛ پس این نیرنگ بخوانند تا سپندارمذ در مینو پسر دهد: "از همهٔ گناهان توبه می‌کنم و پشیمانم"....

یکی از موبدان مزداییِ زرتشتی، به نام بهمن پونجیه در مأخذ یاد شده، در یک قطعه شعر، احکام و باورها و معتقدات مزدایی راگویا و روشن در مورد احتلام یا شیطان‌بازی نقل کرده است:

تو برگو زراتشت اسفنتمان | اَبا جملهٔ خلقانِ جهان
کسی چون بخسپد به خوابِ گران | ببیند به شب اَهرمنِ بدگمان

فرستد یکی دیو اندر جهان   فریبد اَبَر خوابْ، آن مردمان
بیاید اَبَر صورتِ خوب و شاد   رُباید دلِ مردم از دین و داد
بایستد اَبَرچشم خندان‌کنان   رباید دلِ جمله خلقِ جهان
پری چهره‌ای زان نمایان شود   برِ خلقْ خندان و شادان شود
چو خسپد سراسر همه بندگان   که آن دیوِ وارونهٔ بدگمان
بخواهد رباید همه بنده را   کند شَعر از جسمِ آدم جدا
اَبا آب زرِ داغ شلوار را   بشوید، زمین برنهد دست را
اوستا که خوانَد اندر زمان   بیابد زمن پورِ روشنْ روان
به روزی که آید همان رستخیز   که آید اَبَر جانِ شیطانْ ستیز
پیِ او یکی پورِ آدم پدید   شود جسم و جانش بدو آرمید
نخواند اگر چون اوستایِ خواب   بماند روانش به جور و عذاب
همان است که دیو را ناگهان   یکی بچه آرَد زنو در جهان
برون آرد آن دیو بچه همان   نگه داردش بچه هم‌چون روان
یکی دیو بچه به پیشش رسید   که گویی جهان را به دَم دَرکشید
روان چون رسد به سرِ چینَوَد   روان آید آن دیو، مانندِ دَد
روان را بگیرد به سهم، او زراه   که فرزندت ام ای پدر جای خواه
پدر چون که بر سویِ فرزند دید   بترسید و برجایِ خود بنگرید
سرِ خود فرو کرد یک دم نگاه   کشیدش همان دیو بر جایگاه
زراتشت با بندگان گویْ راه   که تا دور باشند از این گناه
پس آنگاه اگر خواب افتد به کس   اوستا همی خوانَد زان سپس

چنانکه ملاحظه می‌شود، هرگاه مردی که دچار حملهٔ اهریمن شده و در خواب محتلم شود، اگر با احکام شرعی که شرح آن‌گذشت رفتار کند، نطفه‌اش توسط ایزدان به‌صورت فرزندانی برومند و متدین پرورده شده

و بر سرِ پل چینَوَد، یا پل صراط، برای ورود به بهشت یا ریش می‌کنند. امّا هرگاه احکام و فرضیات شرعی را انجام نداد، دیوها آن نطفه را به صورت دیو بچه‌ای تربیت کرده و بر سر پل چینَوَد، آن دیو بچگان، وی را به دوزخ می‌برند.

زناکاری و ازدواج با بیگانه یا غیر هم‌دین دشمنی با اهورامزداست، ناهنجاریهای زناکاری و ازدواج با بیگانگان، نگاه زناکار و روسپی و این‌گونه کسان موجب ناتوان شدن و کمی آب و گیاه و برکت می‌شود[وندیداد، فرگرد ۱۸، بند ۶۰ و بعد].

۶۰. بپرس ـ مرا ـ ای دین آگاه [= مانند بند۷ می‌باشد]، چنان که آفریدگار را، مقدّس‌ترین را [اهورمزد به زرتشت خطاب می‌کند] و داناترین را و پاسخ‌دهنده‌ترین را پرسیده باشی.
ایدون ـ برایِ تو ـ هست ـ نیک،
ایدون ـ باشی ـ داناتر
اگر ـ مرا ـ پرسیده باشی.

۶۱. پرسید زرتشت اهورامزدا را:
ای اهورامزدا، ای مینُوی، ای مقدّس‌ترینْ دادارِ گیتیِ اَستومَنْد، ای اَشو؛ چه کسی تو را که اهورمزد [هستی]، با بزرگ‌ترین کینه‌توزی بیازارد؟ که ـ با بزرگ‌ترین رنج، رنجور کند؟

٦٢. پس گفت اهورامزدا:
زناکار است [جَهی، نماد روسپی‌گری و نام دختر اهریمن] ای آشـو زرتشت، کـه نـطفه‌ها را بـا هـم مـی‌آمیزد از دیـنداران و نـیکان، از بـی دیـنان و ناپرهیزکاران، از دیویَسنان و غیر دیـویَسنان، از گـناهکاران و از غـیر گناهکاران. [در آیین مَزْدَیَسْنیِ زرتشتی، ازدواج با غیرزرتشتی حرام و نهی مؤکّد است که عمل چنین گناهکارانی موجب فقر، بدبختی، قحطی، بیماری و ناتوانیِ بهدینان می‌شود. حکم چنین گناهی کشتن چنین گناهکارانی است که کشتن‌شان از مارهای سمّی و گرگ و خَرَفْسْتَران واجب‌تر می‌باشد].

٦٣. یک سوم از آب‌هایِ گران ـ تازشِ "سریع الجریانِ" نیرومند را ـ باز دارد "از جریان" با نگاهِ "خودْ" ای زرتشت، [کسی که با غیر همدین ازدواج یا زنا کند].
یک سوم از گیاهانِ رویش‌مندِ نیکِ زرگـونِ "سـبزرنگ" بـالنده را [از سوددهی] بازدارد با نگاهِ "خودْ" ای زرتشت.

٦٤. یک سوم از سپندارمَذْ "= زمین"، رُستنی‌ها را بکاهد بـا نگـاهِ "خـود" ای زرتشت.
یک سوم از بیشتر اندیشهٔ نیکْ، از بیشتر گفتارِ نیکْ، از بیشتر کـردارِ نیکْ؛ و از توان و نیرو، و از پیروزگری، و از تقدسِ مردِ آشو را بکاهد با نگاهِ "خود" ای زرتشت.

٦٥. این‌ها را، برایِ تو می‌گویم ای سْپی‌تَمَه زرتشت، [چنین کسان] بـه کُشـتن سزاوارتر هستند، که مارهایِ تند خزنده "مارِ شیبا". یـا کـه گـرگ‌های زوزه کَش؛

یا ماده گرگی که به سویِ مانشگاهِ "= آغلِ چارپایان" اندرین گیتی حمله کند.

یا [از] ماده وزغی [که] هزار تخم ریزد که به سویِ آب اندر شود "حمله کند".

احکام و حدود شرعی دربارهٔ دشتان مرزی، کفّاره‌های نقدی و جنسی، سرنوشت گناهکاری که توبه و کفاره نکند.

۶۷. پرسید زرتشت اَهورامَزدا را:

ای اَهورمزد، ای مینُوی، ای مقدّس ترین دادارِ گیتیِ اَسْتومَنْد [= مادی]، ای اَشو؛

کسی که زن حایض را [که نشانه و زردیِ حیض دیده] زنِ دشتان‌مند را، زنِ خون‌مند را، از روی بینایی و آگاهی، [در حالی که زن نیز] بداند، هوشمند باشد؛ دانسته [و] از رویِ دانایی [به محتوم بودنِ دشتان] نطفه‌ها را فرو ریزد؛ [= فرگرد ۱۵ بند ۸ ـ ۷ / فرگرد ۱۶ بند ۱ به بعد و ۱۴ به بعد.]؛

۶۸. چه برایِ آن [گناه] هست توبه [با خواسته و مال]؟

چه برایِ آن [گناه] هست کفّاره [حدّشرعی]؟

چه کاری، آن کارهایِ کرده شده را ـ که از رویِ آگاهی [کرده شده]، دور کند؟

۶۹. آن‌گاه گفت اهورامزدا:

کسی که زنِ حایض را [که نشانهٔ دشتان دیـده]، دشـتان‌مند را، خـون‌مند را؛ آگاهانه، هوشمندانه، [در حالی که زن نیز] آگاه بـاشد [بـه دشـتان‌مندیِ خـود]، نطفه‌ها را فرو ریزد [یعنی دَشتان‌مرزی کند]؛

۷۰. یک هزار از چارپایانِ کوچک [گوسفند یا بز] بکشد.
و از همهٔ آن چارپایان تکه‌هایِ [ویژه] را با زَوْرْ، برایِ آتشِ مقدّس، در پارسایی ـ [هدیه و نذور] فراز بَرَد.
بازوها را برایِ آب‌هایِ نیک فراز بَرَد.
[= فرگرد ۱٤ بندهای ٥ ـ ۲].

۷۱. یک هزار پُشته از هیزم‌هایِ سختِ خشک شدهٔ آزمایش شده را، برای آتش، در راستی ـ در نیکی، فراز بَرَد.
هزار پُشته از هیزم‌های نرم: از اورْواسْنَه یا ـ وُهو ـ گَئُونَه یا ـ وُهو ـ کِرِتی یا ـ هَذانَئِپِتَه؛ یا هرکدام از خوش بوی‌ترین بخورها از گیاهان را ـ برایِ آتش، در راستی ـ در نیکی فراز بَرَد [= فرگرد ۱٤/۳].

۷۲. یک هزار از دسته‌های بَرْسُمْ ببندد.
یک ـ هزار [پیمانه] از آبزورهایِ [زَوْر، شربت نذری] آمیخته با هوم، آمیخته با شیرِ پالوده شدهٔ آزمایش شده، به دست یاریِ پارسایانْ پالوده شده، به دست یاریِ پارسایانْ آزمایش شده، با هوم آمیخته ـ از آن گیاه که بـا گفتْ ـ هَذانَئِپِتَه [نام دارد] برایِ آب‌هایِ نیک، در راستی ـ در نیکی، فراز بَرَد [=: فرگرد ٤/٤]

۷۳. یک هزار از مارهایِ به روی شکم خزنده را بکُشد؛ [و] دوهزار از دیگر [مارها را]،
یک هزار از وزغ‌هایِ دَم زنندهٔ بُکشد [وزغ‌هایی که در خشکی هستند؛] [و] دوهزار [از وزغ‌هایِ] آبی،
یک هزار از مورهایِ دانه‌کَش ـ بکُشد؛
[و] دو هزار از دیگر [انواع مورچه].
[= فرگرد ۱٤ بند ۵].

۷٤. سی پل، برپا کند رویِ آبِ روانِ رودها. [پس، آن‌گاه وی را] یک هزار ضربه اَبَر زدن با شلاقِ اسب‌رانی، دو هزار [ضربه] با آلت فرمانبُرداری "سروشُو چَرنام / شلاق چرمی".

۷۵. این برایِ او هست توبه،
این برای او هست کفاره،
این، آن کردارهایِ کرده شده را دور کند[و گناهش کفّاره شده و پاک می‌شود].
[= فرگرد ۱٤ بند ۱۸].

۷۶. اگر دور کند [گناه را] او به جهانی برود که از آنِ پرهیزکاران [است]،
اگر نکند دور [گناه را ـ کفّاره نکند]، او به جهانی برود که از آنِ دُرْوَندان [و کافران است] تاریک، تاریک تخمه، بسیار تاریک. [= فرگرد ۵ بند ۶۲].
اَشِمْ وُهو....

گفت و گوی سروش با دیوِ دُروج. آیا دیوِ دزوج بدون مجامعت، چه گونه آبستن می‌شود؟ چه گناهانی موجبِ نیرومندی دیوِ دُروج می‌شود، لزوم صدقه دادن به اَشُوان، گناه ایستاده آب تاختن، احکامِ اِحتلام یا شیطان‌بازی، احکام و مجازات زنا کردن و زنا دادن. و احکام مجازات بدون سِدره و کُشتی راه رفتن.

پس برایِ او، این پاسخ داد ماده دیوِ دروج که:
ای سروشِ پرهیزکارِ خوب رُسته [خوب بالا، خوش اندام]،
به درستی برایِ من، از آن مردان، سوم کس ـ مردی است که [در حالتِ] خفته نطفه را بیرون بریزد، [= در حالت خواب به اِنزال برسد، مُحتلم شود، شیطان بازی کند].

[بندهای ٤٧ و ٤٨، همانند بندهای ٣٥ و ٣٦ است].

پس برایِ او [برای سروش]، این پاسخ داد ماه دیوِ دروج که:
ای سروشِ پرهیزگار خوب رُسته [= خوب بالا]،
این هست کفاره که، آن مرد، پس از آن که از خواب فراز شد [بیدار شد]،

سه بار اَشِم [وُهو] را تلاوت کند، دوبار هومتَه نائم را، سه بار هوخشَثرَتمه را، چهار بار اَهونَه ـ وَیریَه را [= یَتا.اَهو.وَیریو] فراز سراید؛ [و یک‌بار دعای] یِنگهِه هاتانم را فراز خواند.

او در من چنان آبستنی‌ها را بزند [= نابود کند]، چنان که گرگِ چارپا، از یک باردارِ [= آبستن] بچه را بیرون بکشد [و] بدَرَد. [مانند بند ۳۸ است. ادعیه‌ای که خوانده شود، آبستنی‌های گناه‌آمیز را در منِ دیو نابود کند، آن‌چنان که گرگ از شکم یک چارپایِ آبستن، بچه‌اش را بیرون کشیده و بِدَرَد].

آن‌گاه [پس از تلاوت ادعیهٔ یاد شده، مرد محتلم] بگوید برایِ سپندارمذ:

ای‌سپندارمذ، این [= اشاره به منیِ بیرون ریخته] مرد را به تو می‌سپارم. این مرد را برایِ من بپروران تا با دلیری به فْرَشْکَرْتْ [به تن پسین]، دانایِ گاتاها، دانایِ مراسم دین،[آگاه از] پرسش و پاسخِ مسایل دین، [و] آزمودهٔ[شرایع]، [و] در تنِ او ـ کلام مقدّس [حلول کرده باشد].

پس برایِ او [آن نطفهٔ بیرون ریخته]، نام را فراگزین:

آتَر ـ داتَه [آذرداد] یا آتَرِ ـ چیثْرَ، [آذرچهره، آذرتبار]، یا آتَرِ ـ زَنْتو، یا آتَرِ ـ دَخیو؛

یا هر نام را [که] از [ترکیب] آتش داد باشد.

سروشِ اَشو باگُرزِ آخته، ماده دیوِ دروج را پرسید،

ای دروجِ بدون فرِ ناکوشا، که هست برایِ تو، از آن مردان، سوم [کس]؟

پس، برایِ او این پاسخ داد ماده دیوِ دروج که:
ای سروشِ پرهیزکارِ خوب رُسته،
به درستی برایِ من، از آن مردان ـ چهارم [کس]، مردی است که زناکار [است و] پس از پانزده ـ سالگی فراز می‌رود، بدون کُشتی یا بدون سِدْرِه.
[کسی که پس از پانزده سالگی، بدون بستن کُشتی به کمر و پوشیدن سِدْرِه به سر می‌بَرَد].

پس از چهارم گام رفتن، بی‌درنگ، پس از آن، ما که دیوان [هستیم]، با شتاب ـ ما تباه بکنیم زبانِ او را ـ و پروردگی و تواناییِ [او را]. پس، تهی کنیم جهانِ اَستومَند را [= مادی را] از آشویی؛ چنان که زندیقان[1] [و] جادوگران تباه کنند آفریدگان را از آشویی [= دینداری و پارسایی].

[= مانند بندهای ٤٨، ٤٢، ٣٦].

پس برایِ او [= برایِ سروش] این پاسخ داد ماده دیوِ ـ دروج که:
ای سروشِ پرهیزکارِ خوب رُسته [= خوب بالا]،
به هیچ وجه نیست برای اینْ کفاره.
اگر که مرد [یا زنی] بدرَوِش، پس از پانزده ـ سالگی ـ فراز رَوَد [= راه رود، به سر بَرَد] بدون کُشتی یا بدون سِدْرَه؛

اگر مرد یا زنی بَد رَوِش [سُهل انگاری کند در اجرای فرایض دینی و]، پس از پانزده سالگی فراز رَوَد [به سر بَرَد] بدونِ کُشتی یا سِدْرَه؛

پس از چهارم گام رفتن، بی‌درنگ ـ پس از آن، ما که دیوان [هستیم]، با

شتاب ـ ما تباه‌کنیم زبان را ـ و پروردگیِ و توانایی [او را].
پس تهی کنیم جهانِ اَشْتومَند را از آشویی؛
چنان‌که زندیقان [و] جادوگران تباه‌کنند آفریدگان را از آشویی [= دینداری و پارسایی].

بپرس ـ مرا ـ ای دین آگاه [= مانند بند ۷ می‌باشد]، چنان‌که آفریدگار را، مقدّس‌ترین را [اهورمزد به زرتشت خطاب می‌کند] و داناترین را و پاسخ‌دهنده‌ترین را پرسیده باشی.
ایدون ـ برایِ تو ـ هست ـ نیک،
ایدون ـ باشی ـ داناتر
اگر ـ مرا ـ پرسیده باشی.

پرسید زرتشت اهورامزدا را:
ای اهورامزدا، ای مینُوی، ای مقدّس‌ترینْ دادارِ گیتیِ اَشْتومَنْد، ای آشو؛
چه کسی تو را که اهورمزد [هستی]، با بزرگ‌ترین کینه‌توزی بیازارد؟
که ـ با بزرگ‌ترین رنج، رنجور کند؟

پس گفت اهورامزدا:
زناکار است [جَهی، نماد روسپی‌گری و نام دختر اهریمن] ای آشو زرتشت، که نطفه‌ها را با هم می‌آمیزد از دینداران و نیکان، از بی دینان و ناپرهیزکاران، از دیویَسنان و غیر دیویَسنان، از گناهکاران و از غیر گناهکاران.[در آیین مَزْدَیَسْنیِ زرتشتی، ازدواج با غیرزرتشتی حرام و نهی مؤکّد است که عمل چنین گناهکارانی موجب فقر، بدبختی، قحطی، بیماری و ناتوانی بهدینان می‌شود. حکم چنین گناهی کشتن چنین گناهکارانی است که کشتن‌شان از مارهای سمّی و گرگ و خَرَفْستَران واجب‌تر می‌باشد].

بخش پنجم

مسألۀ زناشویی‌های همخون

مسألهٔ زناشویی‌های همخون*

ازدواج در اندرون تیره، یکی از آن پدیده‌های اجتماعی است که از روزگار دیرین در میان عدهٔ بسیاری از ملل و اقوامی که ملل و اقوام اوّلیه خوانده می‌شوند دیده شده است. امّا "ازدواج درون تیره‌ای" محدود که از چارچوب خانواده فراتر نمی‌رود، یکی از آن صور و اشکال ازدواج است که ملل متمدّن عصر ما قرن‌هاست مردود و محکوم دانسته‌اند. ازدواج در میان خویشاوندان نزدیک که باید به همان نام خود، یعنی زنا با محارم، بخوانیم، امروز امری شنیع و کریه شمرده می‌شود. با این‌همه، اغلب، علّت چنین قضیّه‌ای روشن نیست. عللی که یهود و نصاریٰ می‌گویند طاقت هیچ بحث علمی ندارد: به زعمِ این دو طایفه، زیست‌شناسی هنوز هیچ‌گونه دلیلی فراهم نیاورده است که اعتبار ازدواج همخون را از میان ببرد و مضرّت آن را نشان بدهد. امّا، از زمانِ دورکهیم، منع و تحریم "زنا با محارم" قضیّه‌ای شمرده شده است که دقیقاً منشأ اجتماعی دارد. وانگهی، چنین امری بسیار دیر توانست در میان مردم تعمیم یابد، زیرا که پیش از گَروِش همهٔ نژاد سفید به مذاهب و ادیانی چون مسیحیّت و اسلام، و مذاهب دیگری که زادهٔ

*. نقل از همان کتاب پیشین، ص ۱۱۷ و بعد.

دین یهود هستند، ازدواج خویشاوندان نزدیک با هم در میان بسیاری از ملل و اقوام آریایی رونق داشته است. جی. آرتور تامسن J. Arthur Thomson چنین می‌نگارند: «تا آنجاکه در حال حاضر اطّلاع داریم، هیچ چیز ثابت نمی‌کند که زناشویی‌های همخون خطرناک و بد باشد. تعصّب‌هایی که در قبال "زنا با محارم" در میان هست، منشأ اجتماعی دارد، زیراکه از لحاظ زیست‌شناسی، در میان زنا با محارم و بقیّهٔ چیزها هیچ‌گونه تفاوتی نیست.»[1]

دربارهٔ منشأ زناشویی‌های همخون در فلات ایران، در حال حاضر، دو نظر متضاد هست و از هر دو نظر دفاعی بسیار شایسته و زبردستانه صورت گرفته است. نظر اوّل که نظرِ جی. هوپ مولتن J. Hope Moulton باشد، این رسم و عادت را به بومیان سرزمین ماد ــ مدی Médie یعنی "مغان" ــ Mages ــ نسبت می‌دهد. وصلت‌های همخون ــ مثل عرضهٔ اجساد به دمِ حرص و ولع مرغان شکاری، یا اعتقاد به ستارگان، شاید میراث مردمی پیش از ایرانیان باشد که، پیش از مهاجرت آریاها، فلات ایران در دست آنان و عیلامی‌ها بود.[2] (در شوش قدیم گوشت مردگان پیش از دفن از استخوان‌هایشان جدا می‌شد.[3] کافرهای سیاهپوش که هرگز مزدایی نبوده‌اند، اجساد مردگانشان را در کوه و بیابان می‌نهادند.[4] هنوز هم که هنوز است زردشتیان برای از سر واکردن مردگانشان کاری جز این صورت نمی‌دهند.)

در واقع، عقیدهٔ مولتن، عقیده‌ای است که جز یکی از جنبه‌های قضیّه را در نظر نمی‌گیرد و اندکی در ساده‌انگاشتن قضیّه به راه مبالغه می‌رود: هر چیزی راکه در میان رسوم و آداب ایران قدیم کم و بیش عجیب و حتا غیرعادی است، دارایِ منشأ و منبعی می‌پندارد که روی هم‌رفته بر ما تاریک است و چندان خبری از آن نداریم. بدین‌گونه، دوگانگیِ "نیکی" و

"بدی"، "نور" و "ظلمت" را که سخن‌ها درباره‌اش گفته‌اند و بـه نـظر مـا از خصایص ادیان و مذاهب ایرانیان، از قبیل آیین مزدا و آیین مهرپرستی mithraisme و آیین مـانی و آیـین‌های دیگـر است، یـادگار ایـن بـومیان می‌داند. وانگهی، این بومیان کیستند؟ مولتن اینان را همان قوم و قبیلهٔ مغان می‌پندارد، که یکی از قبیله‌های بومی سرزمین مدی [مـاد] بـوده‌انـد و بـه قراری که جهانگردان یونانی گفته‌اند، مـردگانشان را «رهـا مـی‌کرده‌انـد». شکل و منظرهٔ قیافه‌ها، از لحاظ تیره‌شناسی، مردمی را که پیش از ایرانیان، در این سرزمین می‌زیسته‌اند، گاهی به عیلامی‌ها و گاهی به گروهی "شبه ارمنی"، خویشاوندِ مدیترانه‌ای‌های کهن، نزدیک نشان می‌دهد. ما چیزی از این مقوله نمی‌دانیم و نه می‌توانیم باور بداریم که رسم زناشویی‌های همخون منشأ بومی داشته است و نه می‌توانیم باور داشته باشیم که ایرانیان این رسم را از اسلاف خودشان اقتباس کرده‌اند.

امّا برخی دیگر از "ارباب نظر" ـ مانند فایست Feist[5] و شرادر Schrader[6] قضیّه را به‌نحوی دیگر شرح می‌دهند. به‌گمان ایشان، زنا با مـحارم شـاید یکی از آن آداب و رسوم کهن هندو اروپایی باشد که گروه نژادی "بالت و اسلاو" Balto-Slaves ـ ایرلندی‌ها و ایرانیان زنده و پابرجا نگهش داشته‌اند. امّـا رسـم وصـلت‌های هـمخون کـه جـنبهٔ زنـا بـا مـحارم دارد، گـذشته از لیتوانیایی‌ها و ایرلندی‌ها و پروسی‌ها،[7] در میان ملل و اقوام بـاستانی هـم دیده می‌شود. یونانیان ازدواج عمو را با دختر برادرش، ازدواج عمّه را بـا پسر برادرش و ناخواهری را با نابرادریش جایز می‌دانسته‌اند،[8] درصورتی که مقدونی‌ها ـ که خشونت و سرسختی‌شان بیشتر از همهٔ اقوام جزایر یونان بود، بر وصلت خواهر و برادر صحّه می‌گذاشتند. اساتیر هندو اروپایی، از این‌گونه وصلت‌ها، نمونه‌ها و مثال‌هایی بسیار فراهم مـی‌آوَرَد. گـذشته از

خدای خدایان (ژوپیتر Jupiter) و خدای جنگ (مارس Mars) که ادب باستان داستانِ پیوندهای آمیخته به زنایِ هر دوشان را به حدّ شیاع برایمان باز گفته است، از روی متونِ وِدایی می‌دانیم که یامی Yami زیبا در آتش عشق برادرش یاما Yama می‌سوخت،[۹] درصورتی که "کتب مقدّسهٔ" ایران، به تفصیل، از وصلت یماه Ymāh با برادرش یمه Yama سخن می‌گوید: این جفت عجیب و غریب صاحب یک پسر و یک دختر شد.[*-۱۰] به موجب این فرض، ایرانیان، پیش از استقرار و توطّن در فلانی که به نامشان خوانده شد، طبق رسوم و آداب نژادیشان به زناشویی‌های همخون مبادرت داشته‌اند.

انسان در قبول هریک از این دو نظر گرفتار تردید می‌شود. هر دو نظر قرین حقیقت و باورکردنی است و چنین می‌توان پنداشت که در هر دو نظر مقداری حقیقت نهفته است، زیرا که وصلت‌های همخون ضرورتاً، پدیده‌ای نیست که ویژهٔ نژادی خاص یا محیطی خاص باشد. زناشویی‌های همخون نیز ــ مثل "زناشویی با افراد عشیره" و "زناشویی با افراد بیرون از عشیره" که مردم‌شناسی امروز، صرف‌نظر از نژادها و منطقه‌ها، بر سبیل تصادف، در میان اقوام و قبایل اوّلیهٔ بخش‌های گوناگون امریکا و افریقا و استرالیا، و در میان مللی به رنگ‌های گوناگون باز می‌یابد ــ در آنِ واحد، در میان ملل عدیده‌ای که از نژادهای گوناگون هستند معمول و رایج بوده است،[*] بی‌آنکه ملّتی، در این میان، این رسم را از ملّتی دیگر برگرفته باشد. استدلال‌ها و استنتاج‌های فایست و شرادر بیرون از اندازه رنگ و بوی

*. ← دیانت و فرهنگ اقوام ابتدایی، هاشم رضی، مجلّدات ۶ ـ ۴ تاریخ ادیان، مردم‌شناسی اجتماعی، هاشم رضی، تهران، ۱۳۴۵، انتشارات آسیا.

قیاس دارد و پیچیدگی پدیده‌های عالم بشری را نادیده می‌گیرد: این امر که گروهی از ملل و اقوام، در زمانی معلوم و معیّن، به زبان مشترک سخن گفته‌اند، نه دلیل وحدت نژادی این ملل و اقوام می‌شود و نه دلیل وحدت همهٔ مناسک و نظام‌های این ملل و اقوام می‌تواند باشد. اگر فرانسه دارای عرف و عادت سویسِ فرانسه زبان و والونی Wallonie است، یا انگلستان دارای عرف و عادت امریکا است، تنها به حکم این قضیّه نیست که مردم فرانسه و سویسِ فرانسه‌زبان و والونی به زبانِ فرانسه و مردم انگلستان و امریکا به زبان انگلیسی حرف می‌زنند. تا آنجاکه بتوانیم در عرصهٔ تاریخ گذشته واپس برویم، به گروه‌های زبانی، وابسته به زبان‌های هندو اروپایی، برمی‌خوریم که برخی با زناشویی درون عشیره‌ای سازگارند و برخی دیگر زناشویی با افراد بیرون از عشیره را ترجیح می‌دهند، بی‌آنکه در بند منشأ زبان و لهجهٔ خودشان باشند. اگرچه ازدواج در میان عموزاده‌ها و دایی‌زاده‌ها و عمه‌زاده‌ها و خاله‌زاده‌ها هنوز هم در میان ایرانیان فراوان است، اوست‌های قفقاز (Ossètes) خاله‌هایشان را به زنی می‌گیرند و کافرها همهٔ زنان وابسته به عشیرهٔ مادری و عشیرهٔ پدری را حرام می‌دانند و با این‌همه، از لحاظ زبان، همه‌شان به اجتماع هندو اروپایی تعلّق دارند. "زناشویی در اندرون عشیره" پدیده‌ای انسانی است و کاری مربوط به گروه زبانی یا نژادی نیست. امری است که منشأ آن با منشأ انسان به هم درمی‌آمیزد و درنتیجه، در شب زمان گم می‌شود. و ما هم، از شناخت منشأ آن چشم می‌پوشیم. زناشویی همخون را در میان ایرانیان پیشین معمول و رایج می‌بینیم: این پدیده، پدیده‌ای اجتماعی است که علاقهٔ ما را برمی‌انگیزد، و چندان مهم نیست که در دورهٔ پیش از تاریخ، منشأ بومی یا منشأ بیگانه داشته است.[۱۱]

بحث دربارهٔ وجود این‌گونه ازدواج‌ها در میان ایرانیان پیشین، در قرن نوزدهم نیز هنوز جریان داشت. گروهی، به این فرض که چنین وصلت‌هایی در میان بوده است، مزداییان عصر جدید را که به قرار معلوم، از قرن ششم میلادی، خبری از هیچ‌یک این چیزها ندارند، به باد سرزنش می‌گرفتند، باران ملامت بر سرشان فرو می‌ریختند، تهمت شناعت‌ها بر ایشان می‌زدند. زردشتیان که هیچ‌یک از رسوم و آداب قرن ششم را به یاد نداشتند، این تهمت‌ها را افترا محض می‌شمردند و بی‌روی و ریا چنین می‌پنداشتند. حقیقت این است که در آن زمان، مرحله، مرحلهٔ روش‌های پرخاشجویانه و رفتارهای زودباورانه‌ای بود که هنوز اخلاق مسیحیّت را در صف مقابل هرزگی و آشفتگی "بت‌پرستان" قرار می‌داد. از هر دو سوی مجادله‌ای بس ناگوار و بس دردناک به راه افتاد تا سرانجام دانسته شود که ایرانیان دورهٔ ساسانیان با زناشویی‌های همخون سازگار بوده‌اند یا سازگار نبوده‌اند. در جستجوی دلیل و برهان، سخت به بررسی آثار نویسندگان دورهٔ باستان پرداختند، مطالب آموزنده‌ای را که در نوشته‌های این نویسندگان پیدا می‌شد، نقل کردند، بسیار قلم زدند و کاغذ فراوان سیاه کردند، چندان که امروز نوشته‌هایی زیبا و پرمایه، و درحقیقت آموزنده در دست داریم. در میان شهودی که به ادّعا و اتّهام برمی‌خیزند، نویسندگان یونانی، چنان‌که باید، در رأس همهٔ شهود دیگر جای دارند. سپس، نوبت به نویسندگان لاتینی و مسیحیون و ایرانیانی می‌رسد که به دین اسلام درآمده‌اند. و اهمّ این نویسندگان انتیستن Antisthène و آگاثیاس Agathias و کلمان اسکندرانی Clément و کاتول Catulle و هرودوت Hérodote و مینسیوس فلیکس Mincius Félix و فیلوستات Philostates و کنت کورسه Quinte-Curce (کوینتوس کورشیوس روفوس) و پلوتارک Plutarque ـ کزانتوس لیدوس Xanthus Lydus و

سوتیون Sotion (به گفتهٔ کلمان اسکندرانی) و ـ لوکن Lucain ـ و خلاصه، سن ـ ژروم Saint-Jérome هستند. شهادت‌های آنان اغلب ضد و نقیض است. کته‌زیاس که، به نام طبیب، در دربار هخامنشی زیسته است، با این همه درخور اعتماد و وثوق است. دقّت و ایجاز پتولمه Ptolémée ــ بطلمیوس ــ از همه کمتر است، زیرا که از زناشویی‌های همخون در سرزمین پارت‌ها، سرزمین ژدروزی Gédrosie [مکران] ــ پارس ــ سرزمین ماد، و سرزمین اری Arie (هرات کنونی) و در بیرون از ایران، در هند و آشور و بابل و بین‌النّهرین و جاهای دیگر سخن می‌گوید. ارسطو، که در هوش و فراست و واقع‌بینی سرآمد همهٔ نویسندگان دورهٔ باستان است و مردی است که با احوال ایرانیان آشنایی دارد و از زردشت برایمان سخن گفته است، از این ازدواج‌ها خبری ندارد. برخی از نویسندگان مثال‌هایی از دربارهای شاهی برای ما آورده‌اند: به قول اینان، کامبیز خواهر خویش را به زنی گرفته بوده است و ساتراپ* تریتوکم "Terituchmes" با خواهرش رکسان Roxane ــ داریوش با خواهرش پریستیس Parysatis ــ اردشیر با دخترش ــ ساتراپ سیزی میتر Sysimithres (ساتراپ باکتریان) با مادرش عقد زناشویی بسته بوده است. برخی از این نویسندگان، بیشتر از هرکس دیگر به مغان تهمت می‌زنند: کزانتوس لیدوس که نامش در نوشته‌های کلمان اسکندرانی آمده است، سوتیون Sotion که در نوشته‌های دیوژن لائرس از وی نقل‌قول شده است ــ و استرابون از این گروه هستند و به‌ویژه، کاتول نیز از این گروه است که آشکارا در این زمینه چنین می‌گوید:

*. در اصل ساثره‌پاون ă θra Pāvan و به‌معنی "شهربان" بوده است. اصطلاح "شهربانی" بر مبنای این کلمه ساخته شده است.

magus ex matre et gnato gignatur oportet (مغ را باید مادر و "برادر مادر" به بار آوَرَند.)

شدّت اتّهام، در عصر ساسانی، بسی از این کمتر است، زیراکه، به‌ندرت، مثال‌هایی از این دوره آورده شده است. امّا فرقه‌هایی که تأمّل و تبصّری کمتر و تعصّبی بیشتر از نویسندگان دورهٔ باستان دارند، به عوض آنکه مدارک و ادلّه‌ای عرضه بدارند و مثال‌هایی برای ما بیاورند، به همین خرسند می‌شوندکه فریادهای دهشت از دل برآورند و حجّت‌ها و برهان‌هایی سست و نااستوار و شهادت‌هایی بسیار آمیخته به ابهام به میان بیاورند. در آثار این نویسندگان، دربارهٔ سرتاسر عصر ساسانیان‌که بیشتر از چهار قرن (از قرن سوم تا قرن هفتم) گسترش داشته است بجز دو سه مثال چیزی نمی‌توانیم بیابیم و یکی از مثال‌هاکه در این میان می‌توان یافت، داستان روحی مضطرب، عنصری از دین برگشته است‌که دین و مذهب نیاکانش را رهاکرد و به دین مسیح روی آورد و چون به این‌کردار خویش چندان قانع نبود، پای فراتر نهاد و خواست‌که از لذّت و فیض شهادت برخوردار شود. این مهران گُشنَسپ Mithrān-Gušnāsp که روحی آتشین و مضطرب داشت، به قرار معلوم، برای آنکه چیزی از تعالیم و دستورهای آسمانی را به دست اهمال و مسامحه نسپرده باشد، خواهرش هزارووای Hazārovai[12] را به زنی گرفت. در جریان چهار قرن تاریخ، در خاندان شاهی، کمتر نمونه‌ای از این زناشویی‌های همخون دیده می‌شود و تازه، باید داستان زناشویی قواد اوّل را هم در این میان به حساب آورد، همان‌کسی که به گناه کفر و زندقه از تخت به زیر آورده شد. بیست و هفت پادشاه و ملکه‌ای که زادهٔ دودمان ساسان هستند، در زمینهٔ وصلت با خویشاوندان نزدیک، بیشتر از دو سه نمونه برای ما فراهم نمی‌آورند... و ناگفته نماندکه

در میانشان، اشخاصی پرهیزکار و پارسا و مزداییانی راست و درست، مانند اردشیر، پیروز Péroz، وهرام پنجم، خسرو اوّل و خسرو دوم و دیگران بوده‌اند. در میان بزرگ‌زادگان، رفتار وهرام زوبین Vahrām Zubēn (وهرام چوبینه)، یکی از پهلوانان مردم‌پسند شاهنامه را باید به‌خاطر سپرد. وهرام خواهرش گردیهٔ Gurdiya دلیر را[۱۳] به زنی گرفته بود، به این امید که برای دست یافتن به تخت و تاج ایران از پشتیبانی "دستوران" بهره‌مند شود.

به هر حال، شمارهٔ آنان که تهمت زده‌اند، از شمارهٔ نمونه‌ها و مثال‌ها بیشتر است. بزرگ‌ترین شهودی که از میان مسیحیون، به تهمت‌زنی برخاسته‌اند، فوستوس ارمنی Faustus و ازنیک[۱۴] Eznik ارمنی هستند که چندان خبر و اطّلاعی به ما نمی‌دهند. ایرانیانی که از دین باستانی خودشان برگشته‌اند، در دوره‌ای که سال‌های سال از نابود شدن کشور شاهنشاهی و ملّی‌شان گذشته است و بیش و کم همه چیز مذهب پیشینشان را فراموش کرده‌اند، بیشترین جماعتی هستند که آبروی نیاکانشان را می‌برند و تهمت‌ها به ایشان می‌زنند. درحقیقت، بیشتر از آنکه مزداییان راستین را به‌باد سرزنش بگیرند، فرقه‌هایی (چون مانویان و مزدکیان و خرّم‌دینان و پیروان مازیار و دیگران) را به‌گناه زناشویی‌های آمیخته به زنا به‌باد ملامت می‌گیرند. بگذارید تا سه چهار تن را از میانشان نام ببریم.

ابن الندیم الوّراق، در جایی که از خرّم‌دینان، پیروانِ بابک، سخن می‌گوید، روایت می‌کند که اینان با نزدیک‌ترین خویشاوندان خودشان معاشرت و مخالطت دارند و نزدیک‌ترین رابطه‌ها را در میان همخون‌ها و زنان همخون حرام نمی‌دانند (و لَهُم مشارکة فی الحرم والاهلِ و لا یمتنع الواحد منهم من حرمةالاخر و لا یمنعه لا باحتهم المحرّمات والمحارمِ)[۱۵] مؤلّفی دیگر، طاهر اسفراینی در مقام سخن‌گفتن از پیروان همان بابک [که در دورهٔ خلافت‌المعتصم

سرزمین مدی آتروپاتن "آذربایجان" Médie-Atropatène را بر هم زدند] ـ و پیروان مازیار [که در آن واحد در کوه‌های گرگان Hyrcanie و تبرستان آشوب و شورشی به راه انداختند] می‌گوید که به ایشان تهمت زنا با خویشاوندان نزدیک زده می‌شد، (یستحیل المحرمات کلّها). طاهر چنین می‌گوید: «مردان و زنان شبانه در این کوه‌ها گرد می‌آمدند، سپس چراغ‌ها و مشعل‌ها را خاموش می‌کردند و هر مردی به سوی زنی می‌رفت...» [اشاره به مراسم اوجی] (والبابکیة فی تِلکَ الجبال ـ یجتمعون فیها لیلة... و یجتمع فیها الرجال والنساء، ثمّ یَطفَئُون السُرجَ والنیران و یَقومُ کلّ واحِدٍ منهم إلی واحدة من النساء اللّاتی جلَسنَ مَعَهم کما یقع...). اگر سخن طاهر اسفراینی را باور بداریم، این گردهمایی‌های شبانه، به راستی عرصه و موسم هرزگی و فسق و فجور بوده است.[16] این شهادت‌ها، شهادت‌هایی است که باید درباره‌شان شک و شبهه داشت، چه شایعه‌هایی که در آن زمان دربارهٔ این شورشیان بر سر زبان‌ها افتاده بود، چندان اساس نداشت و در پشت نقاب مذهب غرضی سیاسی نهفته بود: المعتصم می‌خواست که از راه کشتن مازیار، هوادار مخوف سلطنت دودمان ساسانی را که خطرها داشت، از پای درآورد و کانون مقاومت ملّت ایران را در امتداد کوه‌های البرز از میان بردارد... ملیّون که شمارشان بسیار بود، در آن زمان چندین کانون سلطنت خواه را نگه می‌داشتند و همهٔ حوایج و لوازم این کانون‌ها را فراهم می‌آوردند و این کانون‌های سلطنت‌خواه، در خفا، در آرزوی تجدید حیات شاهنشاهی ساسانی به سر می‌بردند. مازیار که نزدیک آمل شکست خورد و اسیر شد و به سوی بغداد برده شد، یا در عالم مستی، یا زیر شکنجه، زبان به این اعتراف‌ها گشود: «افشین ـ خیذر Xeyδur پسر کاوس[17] ـ بابک و من روزگاری دراز بود که سوگند خورده بودیم که اعراب را بیرون برانیم و شاهنشاهی را به خاندان ساسانی بازگردانیم.»

چنان‌که مرعشی می‌گوید، این اعتراف‌ها که در آن زمان هیاهوی بسیار برانگیخت، تشویشی در دربار بغداد به بار آورد، باعث رعب و وحشت خلیفة المعتصم و دو پسرش الواثیق و المتوکّل شد و جان بسیاری از ایرانیان، و از جمله افشین بدبخت را که با آن همه بیرگی و نامردی به دشمن فروخته شده بود، به باد داد.[۱۸] خلاصه، بیرونی معروف، همآواز و همداستان با شهرستانی، دربارهٔ به‌آفرید رافضی می‌گوید که پیروان خویش را برمی‌انگیخت که ازدواج با خواهر و مادر و دختر یا خواهرزاده و برادرزادهٔ خویش را بر ازدواج با هرکسی دیگر مقدّم بدارند.[۱۹-۲۰] اشتراک زنان، به اتّفاق اشتراک همهٔ دارایی‌ها اساس آیین مزدک شد. امّا چنان‌که می‌دانیم، مانویان که زندگی خانوادگی را به باد سرزنش می‌گرفتند، از همان دورهٔ امپراتوری بیزانس گرفتار تهمت زنا با محارم شدند. شخص سنّت اوگوستن نیز در مذمّت و ملامت اینان، به‌گناه چنین کاری کوتاهی نکرده است. مانویان که در قرن سیزدهم، به نام کاتارها Cathares در ایتالیا و فرانسه پدید آمدند، دوباره به اتّهام این شناعت‌ها گرفتار سرزنش شدند. یکی از پیشنمازان مجامله دوست آلمان، معروف به هیّان بن بیّان پاساو Passau، تفاصیل ذیل را که شارل مولینیه[۲۱] باور نمی‌دارد، دربارهٔ ایشان به روی کاغذ آورده است: «اهل رفض می‌گویند که جماع طبیعی با مادر خویش یا خواهر خویش یا نامادری خویش جماعی حلال است، به شرط آنکه طبق آیین فرقهٔ مربوطه صورت گرفته باشد: پس اگر یکی از ایشان بخواهد مادرش را به تصرّف دربیاورد باید هیجده دینار به او بدهد، برای آنکه مادرش به او شیر داده است. بدین‌گونه، ناموس طبیعی از میان می‌رود و به او اجازه می‌دهد که مادرش را به تصرّف بیاورد برای آنکه تصوّر می‌رود که دیگر چیزی وی را به مادرش پیوند نمی‌دهد، و ذمّهٔ او پاک از قید

هرگونه احترام طبیعی در قبال مادرش آزاد است، به مانند کیسه‌ای تهی که چون ازگندم تهی شد، پاک آزاد می‌شود. و کسی که خواسته باشد با خواهر خود به جماع (زنا) برخیزد باید شش دینار به او بدهد و کسی که خواسته باشد با نامادریش نزدیک شود باید نه دینار به او بدهد و بدین‌گونه اهل رفض می‌گویند که زنا با محارم کاری مجاز است و کمترین گناهی ندارد.»*

این متن که بسیار روشن است، برای شارل مولینیه که آن را افترا محض می‌داند، تشویش و اضطرابی به بار می‌آوَرَد. بی‌گمان، درصدد اعادهٔ شرف کاتارها برآمدن، فکری جوانمردانه است. امّا اندیشه‌های تازهٔ ما را نباید به پیشینیان و آیین‌ها و مرام‌هایشان اسناد داد: نیکوتر این است که بکوشیم تا حقیقت تاریخی را روشن کنیم و درونی‌ترین و ژرف‌ترین اعتقادهایمان را پنهان نداریم. به نظر مانویان، جماع، طبق نصّ و معنی و روح متون، عملی حیوانی است، گناهی است که پاکان باید از آن خودداری و احتراز داشته باشند. عنصرِ هواخواه، بدین‌گونه، با اقدام خویش به ازدواج، گناه می‌کند، گناهی که گناه نفس است، خواه ازدواج او، با مفهوم ازدواج در میان یهود و نصاری، مفهوم و عقیده‌ای که امروز همهٔ نژاد سفید پذیرفته است، مطابق باشد، خواه مطابق با این مفهوم نباشد، و زنش زنی بیگانه یا خویشاوندی نزدیک باشد، باز هم باید کفّارهٔ این گناه، چنان‌که شاید و باید، پرداخته شود و باز هم گنهکار باید در مقام توبه و استغفار برآید.[۲۲] ازدواج، خواه همخون باشد و خواه همخون نباشد، به نظر کاتارها، گناه است. و این امر، درست نتیجهٔ واپسین جملهٔ کشیش آلمانی است که بی‌گمان، آن را، از خود درنیاورده است. مانویان، پیش از آمرزش، زنا با محارم را، مثل هر وصلتی

*. در اصل کتاب به زبان لاتینی آمده است.

دیگر، مباح و حلال می‌دانستند امّا هرگز در مقام توصیهٔ آن برنمی‌آمدند و پیروانشان را پیوسته از این کار برحذر می‌داشتند. اگرچه بدنهادانی از این آزادی زودگذر، از این جواز موقّت، سوءاستفاده کرده‌اند، گناه به گردن آیین مانوی که از هر گناه نفس، هرچه باشد، دهشت دارد، نمی‌تواند بود.[۲۳]

این تهمت‌ها تنها به فرقه‌ها ربط دارد، امّا تهمت‌هایی هم هست که بر مزداییان زده شده است. مسعودی ازدواج‌هایی را خاطرنشان می‌کند که در میان پدر و دختر صورت گرفته است امّا باید دانست که این ازدواج‌ها در عصر ساسانی انجام نپذیرفته است، که در دنیای افسانه، و به‌ویژه در اساتیر ایران رخ داده است.[۲۴] ا.ا.م. بلعمی وزیر دورهٔ سامانیان اتّهامی بسیار مبهم به زردشتیان می‌زند، آنجاکه از مزدک سخن به میان می‌آورد و می‌گوید که «وی مذهبی تازه نیاورد، و آنچه به نام مذهب آورد آیین مزدا و آیینی بود که معاشرت و مزاوجت با مادر و خواهر خویش را مباح می‌دانست.»[۲۵] طبری مثال‌هایی از اساتیر و تاریخ افسانه‌ای برمی‌گیرد.

آنچه نویسندگان بیگانه و "بیرون از آیین مزدا" به ما گفته‌اند، کم‌وبیش همین است. و اگر ما، برای فهم و درک گفته‌های این گروه، منابع و مراجع پاک زردشتی در دست نمی‌داشتیم، هرآینه شهادت‌های آنان رغبت و علاقه‌ای در دل ما، نمی‌توانست برانگیزد.

دکتر وست، یکی از نخستین کسانی بود که به چنین فکری افتاد و راجع به مسأله، کتابی بسیار درخور توجّه نوشت و این کتاب را به اتّفاق ترجمهٔ دو سه کتاب پهلوی در مجموعهٔ کتب مقدّسهٔ شرق ***The Sacred Books of the East*** انتشار داد.[۲۶]

مزداییان که چندین قرن بود که این چیزها را پاک به‌دست فراموشی سپرده بودند و به پاکی رسوم و اخلاق و به آبروی معنوی اجتماع خودشان

به منتهی درجه اهمیّت می‌دهند، از کتاب‌هایی که دانشمند انگلیسی انتشار داده بود، دلخور و خشمگین شدند، زیراکه، "ازدواج با همخون" خودوده ـ خویت ودثه xᵛēδvaγ-dās ـ به نظر زردشتیان امروز ما، همان ازدواج دختر عم و پسر عم و دخترخاله و پسرخاله و دخترعمه و پسرعمه است، نه ازدواجی که در میان خویشاوندان نزدیک صورت بگیرد. بررسی انتقادی تورات، دو سه قرن پیش، کاتولیک‌ها را به خشم می‌آوَرْد، و ممکن نبود که مزداییان در برابر بررسی کتب مقدّسهٔ ایران در قرن نوزدهم خونسرد و بی‌اعتنا بمانند.

پس، یکی از زردشتیان بمبئی، داراب دستور پشوتن سنجانا ، کـه D. D. P. Sunjana، که دستوری بسیار فاضل است، چنین پنداشت که از راه انتشار کتابی در دفاع از مذهب خویش به هواداری راه حق و آرمان راست و درست *The* برخیزد، و برای اعادهٔ شرف همکیشان و نیاکانش کتابی مختصر ــ که کتاب مجادله بود ــ به نام ازدواج با اقربا در ایران باستان *Next-of-kin Marriages in old Irân* نوشت. و در این کتاب (که در سال ۱۸۸۸ در لندن انتشار یافت*) نتایجی راکه دکتر وست به دست آورده بود، طرح کرد، و از نو به بررسی این نتایج پرداخت. سنجانا اگرچه نتوانست اعتبار پژوهش‌هایی راکه بر مبنای علم صورت گرفته بود و ارزشی بی‌چون و چرا

*. این کتاب کوچک را دستور داراب پشوتن سن‌جانا بعدها در مجموعه‌ای از ترجمهٔ آثارش منتشر کرد که در این مجموعه *Collected Works* گزیده‌هایی از ترجمهٔ آلمانی کتاب دکتر ویلهلم گیگر، کتابی به‌نام؛ تمدّن ایرانیان شرقی در ازمنهٔ باستان:
Civilization The Eastern Iranians in Ancient Times.
و ترجمهٔ کتاب روایات یونانی دربارهٔ مذاهب ایران قدیم از ویندیشمن و... جای داشت. نگارنده سه جلد از این مجموعه را ترجمه و به نام‌های: زرتشت در گاثاها، ترجمهٔ روایات یونانی... وآیین مغان در مجموعهٔپژوهش‌های ایران شناسی منتشر کرده است، نگارنده.

داشت، از میان ببرد،* توفیق یافت که شاخ و برگ را از میان بردارد و موضوع را به قید چارچوب درست خود بیاورد و نظر مزدایی عصر جدید را به کرسی بنشاند، مؤلّف این کتاب مختصر، پیش از هر چیز، در مقام ردّ دو سه شهادتی که جای شک و شبهه دارد، برمی‌آید و برای حصول به این منظور، از روی دقّت و وسواس، به سوی منابع باستانی روی می‌آورد و از نو به کاوش و بررسی این منابع می‌پردازد. چنان‌که سنجانا می‌گوید، اگر کامبوزیا خواهرش را به زنی گرفت، موضوع درمصر، و طبق رسم فراعنه، جریان یافته بود. و اگر کواد "قباد" اوّل دخترش سامبیکه Sambyke را به زنی گرفت، برای این بود که آیین مزدک را پذیرفته بود و دین و مذهب نیاکانش را رها کرده بود. سپس، سنجانا با ما چنین می‌گوید: مگر مثال‌های جداگانه‌ای که از همهٔ کتب دورهٔ باستان برگرفته شده است، به راستی این اجازه را به ما می‌دهد که درصدد تعمیم و اطلاق قضیّه برآییم؟ نمونه‌هایی از ازدواج در میان خویشان نزدیک در میان ملل دیگر کم نیست). ازدواج (صفحه‌های عجب و II-2با همخون در روم و یونان و حتا ــ چیزی که غرابتی بس بیشتر دارد ــ در میان‌عبرانیون هم وجود داشته است. و مگر خودِ "عهد عتیق" از ناحوم Nahom و عمرام Amram و لوط Lotدیگران سخن نمی‌گوید؟ مگر باید از این سخنان چنین نتیجه بگیریم که زناشویی‌های همخون، در میان ملل، رسمی رایج بوده است؟ امّا سنجانا سرانجام در وظیفهٔ خود که اعادهٔ شرف بود، شکست خورد، زیراکه دانشمند آلمانی هوبشمان، پشت سر هم، جوابی بسیار خشن به او داد که چند صفحه‌ای از مجلّهٔ انجمن خاورشناسی آلمان را پر کرد. و جوابی که هوبشمان داده بود، به این مباحثه

*. کارهای وِشت به‌طور مجمل ترجمه و در بخش اوّل به‌نظر رسید.

و مجادله پایان داد.[۲۷]

در سایهٔ کشف رمز و بررسی منابع ایرانی، امروز، حقیقت تاریخی به مقیاس درست خود روشن شده است. "وست" یکی از نخستین کسانی است که در متون پهلوی به بررسی مطالبی که دربارهٔ زناشویی‌های همخون ارتباط دارد، پرداختند. چنان‌که "وست" در کتاب خویش موسوم به "معنی خویت‌ودَه ـ زناشویی با افراد همخون" Meaning Of Khvêtûkdas می‌گوید، زردشتیان عصر ما وجود ازدواج‌هایی را با "خویشاوندان نزدیک" در میان نیاکان خویش نمی‌پذیرند. علّت این امر آن است که اکنون چنین وصلت‌هایی در اجتماع ایشان حرام است. هر شهادتی راکه از ناحیهٔ نویسندگان یونان یا نویسندگان سرزمین‌های دیگر سرچشمه گرفته باشد و به ازدواج ایرانیان پیشین با مادر و خواهران یا دختران خودشان ارتباط داشته باشد، چیزی جز "افترایی‌زادهٔ جهل" نمی‌شمارند. زیراکه، به قول زردشتیان، این‌گونه وصلت‌ها، تنهاکار فرقه‌هایی بود که اهل رفض بوده‌اند. وست از پی این سخنان چنین می‌گوید: «با این همه، کلمهٔ "خویتوک دَتْ Khvatŭk-das" از لغت اوستایی "hvaēt-vadāθa" می‌آید که به معنی "تفویض خویشتن" یا "تفویض به دست خویش" است. ما این اصطلاح را در گاهان، کهن‌ترین بخش کتاب مقدّس نمی‌یابیم، امّا تنهاکلمهٔ خویتو ـ hvaētu را در آن پیدا می‌کنیم که به‌معنی "خویشتن" یا خویشاوند است (مراجعه فرمایید به فارسی امروز که خویش x͏ᵛes به‌معنی خویشتن و خویشاوند است). کهن‌ترین نشانهٔ اصطلاح hvaēt-vadāθa در یسنا XIII ـ ۲۸ دیده می‌شود. و این بند در آن‌باره چنین می‌گوید: «خودوده بزرگ‌ترین و نیکوترین و برترین چیزی است که هست و خواهد بود، چنین کاری اهورایی و زردشتی است.» وست، در دنبالهٔ حرف‌هایش چنین می‌گوید: در بندهای

دیگر "اوستای تازه"[۲۸] اصطلاح havaēt vadāθa ـ ازدواج با همخون ـ تنها به‌معنی عمل نیست که به معنی عامل، به معنی شخصی است که این کار را انجام می‌دهد. و خلاصه، جایی دیگر،[۲۹] به ما می‌گوید که این کردار نیک، این ازدواج با همخون در میان مرد و زن، در میان خوئیتودثه xᵛaetwada θa، و خوئیتیودثی xᵛaetwadaθi انجام می‌پذیرد. ترجمهٔ پهلوی کلمه‌های ,xᵛēδaγdaδ xᵛētvaγdās و اسم معنی Xʷedōdadih را به‌دست می‌دهد. آنگاه تفسیر متن دربارهٔ این اصطلاح دو سه توضیح خوب به ما ارزانی می‌دارد.[۳۰] امّا جایی که موضوع بسیار زیبا شرح داده شده است، در ترجمهٔ پهلوی یسنا (۴۴-۴۱) است که در دورهٔ پادشاهی خسرو اوّل (۵۳۱ ـ ۵۷۹ میلادی) صورت گرفته است. اینجا، برایمان شرح داده می‌شود اورمزد چگونه با سپندارمذ Spendārmaδ، دختر خود، به "ازدواج همخون" خویت‌ودثه دست زد و وهومن (بهمن) Vohuman را به‌بار آورد. سپس، به واپسین بخش وَرَشْتْ مانْسَر ـ نَسْکْ (فرگرد ۱۹) *Varaštmānsar-Nask (Farg.XIX)* می‌رسیم که برایمان از زناشویی در میان برادر و خواهر حرف می‌زند و از تأثیر مذهبی خجسته‌ای که چون خودیت‌ودثه "به میل متقابل... و به یک دل و به یک زبان انجام پذیرد» به بار می‌آورد، سخن می‌گوید. بَکُونَسْکْ (بغْ‌نسک) Bakō-Nask (فرگرد ۱۴ ـ ۱۰) از وصلت پدر و دختر حرف می‌زند. ارداویرافنامه *Arta-Vīrāz nāmak* که به نیوشاپور Nixšapor[۳۱] ـ مفسّری که مشاور خسرو اوّل یا مردی همنام بوده است ـ اسناد داده می‌شود، و به احتمال در اواخر قرن ششم نوشته شده است، برایمان از عروج قدّیس به آسمان، به مدّت هفت روز، حرف می‌زند و قدّیس در جریان این هفت روز در مرتبهٔ دوم آسمان، در میان چیزهای دیگر، ارواح آن کسانی را می‌بیند که چون آیین "خویت‌ودثه" را به جای آورده‌اند و به زبان دیگر

زناشویی همخون کرده‌اند، از سعادت جاودانی برخوردار می‌شوند. و در اعماق دوزخ روح زنی را می‌بیند که خویت‌ودثه را زیرپا گذاشته است و گرفتار بدترین شکنجه‌ها و عذاب‌ها شده است. این عبارت‌ها، سراپا، در یکی از دستنبشته‌ها هست. و چنین می‌نماید که ویراز قدّیس (Vīraz) قهرمان خویت‌ودثه بوده است و هفت تن از خواهرانش را به زنی گرفته بوده است.[۳۲]

خلاصه، کتاب سوم دینکرد، به بررسی این موضوع می‌پردازد و برای تشریح کلمهٔ خویت‌ودثه، لغت‌های تازه‌ای چون خویشتن دهشن Xᵛēštan-dahišn (توالد و تناسل) و نزدپتوند nazdpatvand (نزدپیوند nazd paywand ـ وصلت، همخون‌ها) به کار می‌برد.* پدر و دختر، برادر و خواهر، در این کتاب نزدپتوندار nazdpatvandār یا همخون‌هایی خوانده می‌شوند که با هم پیوند دارند.[۳۳] مفسّری که نامش نوسای برزمهر Nōsāiburzmitr است، وصلت‌های همخون را دارای خوش‌فرجام‌ترین و خجسته‌ترین نتیجه‌ها می‌داند. و از جمله می‌گوید که زناشویی‌های همخون معاصی کبیره را خنثی و نابود می‌کند.[۳۴] روشن‌ترین مبحث دینکرد مبحثی است که در خلال آن یکی از دستوران مزدایی با "جهود"ی به مباحثه می‌پردازد و چنین می‌گوید: «خویت‌ودثه کمالِ تعاون متقابل در میان انسان‌ها است. این وصلت، وصلت با خویشان، و به‌ویژه خویشان بی‌فصل است. و پیوند متقابل در میان سه

*. در بخش سوم، مفسّران عصر ساسانی، قانون‌نامه‌ها و آثار فقهای مزدیسنی همه با روشنی و وضوح اصطلاح موصوف را شرح کرده‌اند. مطلب مفصّلی نیز که نمودار علم کلام مزدایی می‌باشد به‌روشنی با ترجمه‌ای دقیق از همین کتاب سوم موصوف که سن جانا بدان اشاره کرده نقل شده که ازدواجِ با محارم سه‌گانه: میان پسر و مادر و پدر با دختر و خواهر با برادر به تفریق و تأییدهای مکرّر را نیز شامل می‌شود، نیز اشارهٔ صریح که نزدیکی و... به چند نوبت انجام شود.

خویشاوندی ــ که عبارت از پدر و دختر، پسر و زنی که او را زاده است، و خلاصه، برادر و خواهرند ــ به نظر من مظهر منتهای کمال است.»[۳۵]

وانگهی، این سه نوع زناشویی در خود اساتیر ایران هم توضیح‌ها و مثال‌هایی دارد. یکی آنکه، اهورمزدا، خدای بزرگ، با دخترش سپنتا ارمئیتی Spentā-Armāiti، الاهۀ زمین، عقد زناشویی بست و ثمرۀ این وصلت گیو (ک) مرد (کیومرث) Gayo K-Mart، نخستین انسان، شد. (در اساتیر یونان نیز زئوس Zeus ــ خدای خدایان ــ دخترش هرا Héra را که یونانیان به چشم "الاهۀ زناشویی" می‌نگرند، به زنی گرفت.) دوم آنکه گیو (ک) مرد با مادرش اسپنتا ارمئیتی، زمین، جفت شد و مشیا Mašyā، [مرد]، و مشیائوی Mašyāōi، [زن]، را به‌وجود آورد. سوم آنکه، مشیا، مرد، با خواهرش مشیائوی، زن، عقد زناشویی بست و مایۀ تولّد انسان‌ها شد (برادران و خواهران، فرزندان هر مشیا و مشیائوی، هم نمی‌توانستند مایۀ تکثیر نژاد بشر شوند، مگر آنکه به راه زناشویی‌های آغشته به زنا بروند.) همۀ این افسانه‌ها، خواه از زئوس و هرا، خواه از اهورمزدا و سپنتا ارمئیتی یا دیگران سخن بگوید، دوره‌ای را به یاد می‌آورد که انسان‌ها هنوز در قبال زناشویی با نزدیک‌ترین خویشاوندانشان هیچ نفرت و دهشتی نداشتند.

چنان‌که وست خاطرنشان می‌کند، در همان دوره‌ای که دینکرد نوشته شد، دیگر زناشویی در میان اقربای بی‌فصل وجود نداشت و دیگر ازدواج‌های همخون چیزی جز وصلت در میان اقربای درجه دوم[۳۶] نبود و وصلت‌هایی که به چشم زنا با محارم می‌نگریم، دیگر چیزی جز "حوادث گذشته" نبود. بندهشن، که به منزلۀ "سفرتکوین" ایرانیان است. همچنان، این کارهای کهن را به "پهلوانان" استوره‌ها اسناد می‌داد. "از زناشویی منوش خورشید ـ ونیک Manuš i Xʷaršêd Vēnig و خواهرش، منوش خورنر Manuš i

Xᵛarnar تولّد یافت. از زناشویی منوش خورنر (و خواهرش)، منوش چهر[۳۷] ـ منوچهر ـ Manuš-Cihar بزاد.» فریدونِ افسانه‌ای که قهرمان مشترک بسیاری از اساتیر هندواروپایی است و ایرانیان شمارِ سال‌هایِ زنـدگیش را (مـثل حضرت نوح) به رقمی باورنکردنی می‌رسانند ـ این سعادت یافت که بتواند دختر و نوه و نبیرهٔ خویش، و از پیِ دختر و نوه و نبیره، فرزندان و زادگان خویش را تا نسل هفتم به زنی بگیرد.[۳۸]

چنان‌که وست از پی سخنان خود می‌گوید، طبق روایت، از نسک‌های گـم‌شدهٔ اوستا، نسک دوباسوجیذ *Dobāso ǰeō-Nask* آگـاهی‌هایی دربـارهٔ "خویت‌وَدَثَه" در برداشته است. به‌گمانِ "وست"، آنچه از توضیح‌ها بـرای مـا به‌جای مانده است، می‌توان در برخی از بندهای کتاب نهم دینکرد پیدا کرد.

یکی آنکه، فرگرد fargard، هیجدهمِ وَرَشْتْ مانْسَر ـ نَسْک *Varaštmānsar Nask* - دربارهٔ این مسأله نظری لاهوتی اظهار می‌دارد.

دوم آنکه، فرگرد چهاردهم بَغْ‌نسک *Bak(ō)-Nask* دلایل ذیل را دربارهٔ ازدواج با افراد همخون می‌آوَرَد:[۳۹] «ازدواج همخونِ نخستین جفت باید به چشم سنّتی درست و روا نگریسته شود تا آنچه مایهٔ توالد و تناسل "به‌جای آورندگان" این سنّت است، تحقّق پذیرد، زیراکـه عـلّت تـوالد و تـناسل "به‌جای آوردگان سنّت" همان اُبُوَّت (پدری) بشر است. پس، ابوّت بشر، از هیچ راهی جز راه تولید نسل نمی‌تواند وجود داشته باشد. تولید نسل همان پرورش نسل در حدّ ذات خود، به اتّفاق تمایل به نخستین تمنّا و اشتیاق است... پس، پرورش نسل به عنوان نسل و در حدّ ذات خود، به‌کار بستن ازدواج همخون است. از این‌رو، کسی که "وظیفه" ابـوّت بشـر را بـه‌جای می‌آوَرَد، برای آن مایه و مسبّب توالد و تناسل "به جای آورندگانِ" سنّت می‌شود که در واقع "خویت‌ودثه" را به جای آورده است. انسان، برای آنکـه

اندیشه‌هایش پرهیزکارانه باشد، باید خویت‌ودثه را به چشم مائدهٔ خویش بنگرد... باید ازدواج همخون را به‌کار بست برای آنکه سپندارمذ Sepandarmaδ دختر اورمزد بوده است، خدایی که خردَش روح کامل است، برای آنکه خرد و روح کاملِ همان شروط هستی اورمزد و اسپندارمذ است: و چون خرد اسپندارمذ، و روح کامل محصول و ثمرهٔ خرد است، درست به همان‌گونه، سپندارمذ تخمهٔ اورمزد است. کسی که آیین خویت‌ودثه را به‌جای می‌آورد، بدین‌گونه خرد را به جوهر روحانی پیوند می‌دهد.»

سوم آنکه مطلبی که در وسط فرگرد بیست و یکم همان نسک آمده است، مطلبی است که معنی و مفهوم خویت‌ودثه را شرح می‌دهد، و در این مقام چنین می‌گوید: «دختر، به نامِ زن، به پدرش داده می‌شود، درست به همان‌گونه‌ای که زنی به مردی داده می‌شود. و این تکلیف را به‌گردن دارد که احترام این مرد را ــ به عنوان شوهر و، به عنوان پدر ــ دو چندان نگه بدارد.»

مینوی خرد (٤،٤) خویت‌ودثه را در میان هفت حمد و شکران در مرتبهٔ دوم و در میان سی و سه کردار نیک دیگر (۳۷، ۱۲) در مرتبهٔ نهم جای می‌دهد. به عکس، فسخ ازدواج همخون را در میان سی گناهی که بدترین گناه‌ها باشد، در ردهٔ چهارم می‌گذارد (۳٦، ۷).

در بهمن یشت *Bahman-yašt* که شاید متن پهلوی کنونیش یادگار زمانی پیش از استیلای عرب باشد، گفته می‌شود که مرد پرهیزکار و پارسا، حتا در زمان تسلّط بیگانه هم باید از خانوادهٔ خویش زن بگیرد.

بخش سوم دینکرد که به دست اتورپات ـ هیمیت (آذرباد هیمیت ـ آذرباد امید) Aturpāt-Hēmēt ــ مصنّفی نسبتاً متأخّر ــ نگاشته شده است. در فصل هشتاد و دوم دفاع ذیل را از ازدواج همخون در بردارد: «هرچه میزان

خویشاوندی در "خویت‌ودثه" نزدیک‌تر باشد، تنومندی و فرزانگی و خصال نیکوی فرزندان نمایان‌تر و مزدایی‌تر خواهد بود.»* این سخنان خطاب به خاخامی گفته می‌شود و دستوری که سخن می‌گوید در شرح و بسط تئوری برگزیدگی برخی از انواع، همانند اسب و سگ (و به زبان دیگر، تئوری بقایِ انسب) برای حریف خویش کوتاهی نمی‌کند. اظهار می‌دارد که خویت‌ودثه مایهٔ بقا و اصلاح نژاد می‌شود و از پی این سخنان چنین می‌گوید: «گواهی می‌دهم که تنها اهریمن می‌تواند بر گردهٔ انسان‌ها بگذارد که ازدواج همخون را که برای آسایش و خوشبختی و نگهداری نژاد سودمند است، وادهند...»

«تصدیق می‌کنم که زیبایی و نشو و نما و صحّت عقل و سلامت مزاج و سلامت قوای دیگر کودک با میزان نزدیکی و درجهٔ خویشاوندیِ طبیعیِ پدر و مادری که به او زندگی می‌دهند تناسب مستقیم دارد و میزان این نزدیکی هرچه بیشتر باشد، کودک، به همان میزان، زیباتر و نیکوتر و پخته‌تر است.»

تصدیق می‌کنم که خویت‌ودثه در میان برادر و خواهر باید به سه طرز ذیل باشد: «یکی آنکه فرزندان دو برادر باشند (یعنی، پسرعمو و دخترعمو باشند) ـ دوم آنکه فرزندانِ برادر و خواهر باشند (ازدواجی که در میان برادرزاده و خواهرزاده صورت می‌پذیرد) و سوم آنکه فرزندان دو خواهر باشند.»[۴۰]

«قضیهٔ کودکانی هم که فرزندان پدر و دختر ـ و پسر و مادر هستند، به همین‌گونه است... پسربچه‌ای که از پشت تو و شکم مادرت آمده است، در

*. ترجمه‌های دقیق همهٔ این اشارات به‌صورت کامل در بخش‌های یکم و سوم نقل شده است.

واقع برادر تو است... چنین فرزندی برادر پدر خویش است. مگر این کار کاری خوب (xūp-kār) نیست؟»

اگر، از سوی دیگر، مادر، خواهر یا دختر گرفتار مرضی نهانی باشد، مرگ نیکوتر نخواهد بود که جراحی که به معالجهٔ آنان میپردازد، به عوض هر مردی که با خانواده بیگانه است، پسر، برادر، پدر باشد؟

نیکوتر است که قباله (نبشتِ nipišt) چنین ازدواجی در خفا (در پشت dar pušt) نگاشته شود ـ در اوایلِ منظومهٔ ویس و رامین[41] میبینیم که چنین قبالهای، مثل سند عادی ازدواج، نیازی به این ندارد که به مهر هیربد (hērpat) آراسته شود ــ و بسی نیکوتر است که "کار" ازدواج در نهان به "اتمام برسد" بیآنکه شیپورها قضیّه را به مردم محلّه یا ده خبر دهند ــ زیراکه، در چنان صورتی، ممکن است که بیگانهای ــ چون یک نفر رومی ــ از آن آگاه شود.

«یکی دیگر از امتیازهای این وصلت بر زناشوییهای دیگر آن است که زن و شوهر بیشتر از آن حدّی که دو بیگانه بتوانند یکدیگر را دوست بدارند، یکدیگر را دوست میدارند. در چنین وصلتی، شوهر، به ملایمت و ملاطفت، صاحب دارایی (بُنَک شاه Bunak-Šāh) است، زیراکه خشونت بیگانه در او دیده نمیشود. به جهاز و مهر (کابین kābēn) و لباس و عطر و هر چیزی هم که باعث خرج و نقصان میراث شود نیازی نیست» ـ در منظومهٔ ویس و رامین نیز همین دلیل آورده شده است.

در چنین ازدواجهایی ــ این حادثه پیش نمیآید که زن ــ چنانکه در ازدواجهای دیگر دیده شده است ــ به عللی که جنبهٔ مادی و پولی دارد، درصدد طلاق گرفتن برآید.

سرانجام، دستور به معارض خود هشیار میدهد: «با همهٔ این مزایای

بی‌چون و چرایی که برشمردم، باز هم می‌توانی بگویی که کاری زشت و مدهش (دروخ durvax) و شناعت‌آمیز است! آن وقت جواب می‌دهم که زیبایی یا زشتی، درحقیقت، چیزی نسبی است، و فی‌نفسه وجود ندارد، چیزی مبتنی‌بر عادت است. چه بچه‌هایی که، در نظر اوّل، به چشممان زشت می‌نمایند و اگر در قضیّه تعمّق کنیم، می‌بینیم که از لحاظ حفظ و صیانت نژاد زیبا هستند! و چه بچه‌های به ظاهر زیبا، که آفت و تنگ خانمان ــ خاندان ــ هستند!»

«و اگر از ما می‌پرسی، به نظر ما، یگانه حسنِ این وصلت توصیه‌ای است که آفریدگار در آن‌باره کرده است، آنجاکه گفته است که انسان‌ها باید این ازدواج راکه مایهٔ کمال نژاد و نگهدار خانواده است، که دلخوری و بیزاری (apizār) در نهادش نیست و مهربانی و امید و خوشی به‌بار می‌آورد، زنده و پابرجا نگه بدارند.»

«پدران ما این چیزهای زیبا را هریک در خانوادهٔ خود جاودانی می‌کردند.»

«اگر جماعتی به ما بگویند: «این کار را مکنید. قانون به صراحت آن را حرام دانسته است!» هرآینه باید چنین جواب دهیم: ما به این تحریم که، در میان ما امر و توصیه‌ای است گردن نمی‌نهیم، زیراکه خویت‌ودثه الهام و وجدانی است که زادهٔ عقل غریزی و عقل مکتسب است، یکی مؤنّث و دیگری مذکّر، و هر دو برادر و خواهرند... برای آنکه به دست یک آفریدگار به‌بار آورده شده‌اند. وانگهی، خویت‌ودثه، خود همان قانونی است که مایهٔ جاودانگی جهان است: و این است که در تن ما، "آتش" موجود مذکّر، با "آب" مؤنّث، پیوند می‌یابد.»

این دفاع از خویت‌ودثه که بیشتر از هفده قرن پیش صورت گرفته است،

نشان می‌دهد که خویت‌ودثه، از همان زمان، ازدواج عموزاده و عمه‌زاده و خاله‌زاده و دایی‌زادهٔ بی‌فصل را با همدیگر در برمی‌گرفته است.

در فصل صد و نود و پنجم کتاب سوم دینکرد، زردشت چنین به سخن آورده می‌شود: «رسم خویتوَدَئَه را به جای بیاورید تا دیوان درمانده شوند!» فصل صد و نود و ششم خبر می‌دهد که دیو آخت [آختِ جادو] (Axt) از اهل این عملِ مقدّس متنفّر است. فصل دویست و هشتاد و هفتم همین کتاب سوم، و کتاب‌های ششم و هفتم همین توصیه‌ها را در دهان زردشت می‌گذارد.

سپس، به دوره‌ای می‌رسیم که مزداییان سخت کم نوشته‌اند. در روایتی دستنبشته که کهن‌تر از دادستان دینیک باشد، از زبان اورمزد بـه زردشت گفته می‌شود که چون، در پایان روزگار، سوشیان Sōšayān بیاید، همهٔ مردم آیین ازدواج همخون را به‌جای خواهند آورد.[۴۲] سپس، در اینجا، سخن از سه طبقهٔ همخون به میان می‌آید و نابرادری‌ها و ناخواهری‌ها در طبقهٔ سوم و وصلت پدر و دختر "چاکر" در طبقهٔ دوم جای داده می‌شوند. امّا آنچه مشکوک است این است که این روایت برپایهٔ روایتی درست استوار باشد.

خلاصه، از روایتی ایرانی که یادگار قرن سیزدهم است، چنین برمی‌آید که درنتیجهٔ مداخلهٔ پادشاهی مسلمان خویت‌ودثه تـنها بـه ازدواج در مـیان فرزندان اعمام منحصر و محدود ماند.[۴۳]

"وست" در پایان چنین می‌گوید: «نتیجه‌ای کـه از خـویت‌ودثه انـتظار می‌رفت، پیش از هرچیز، صیانت میراث، تولّد وارث طبیعی، و در مرحلهٔ دوم، پاک و پاکیزه نگه‌داشتن سنن مذهبی خانواده بود. از این‌رو، هرچه شمارهٔ مزداییان کمتر می‌شد، این احتیاج‌ها آشکارتر می‌گشت و دستوران اهل ایمان را بیشتر به این عمل تحریض می‌کردند و از این‌رو، هیچ تعجّبی ندارد که در دورهٔ تسلّط اسلام تجدید حیاتی در این زمینه صورت گـرفته

باشد و حتا شاید این رسم و عرف تعمیم هم یافته باشد.[۴۴]

پس، این تصوّر که ایرانیان همیشه و در هر زمانی به زناشویی‌های همخون مبادرت داشته‌اند، اشتباه خواهد بود. بدین‌گونه، زردشت ترجیح می‌دهد که دخترش را که دختری از تیرهٔ اسپیتامی Spitāmi است، به بیگانه‌ای از تیرهٔ هووگوا Hvōgvā بدهد. مسألهٔ هوتوسه Hutaosa که خواهرشوهر خوانده شده است، چندان روشن نیست.[۴۵] حتا اگر تفسیر مودی را هم دور اندازیم، این وصلت نمی‌تواند دلیل رضایِ زردشت باشد، زیرا که این شاهدخت، پیش از گرویِش خود به دین زردشت شوهر کرده بود. وانگهی گاتاها یا یشت‌های پانزدهم و نهم نیز از هوتوسه به عنوان خواهر هیستاسپس Hystaspes [وشتاسپ] حرف نمی‌زند. شهادتِ یادگار زریران Aiyâdkār-i-Zarirān) هم چندان درخور اعتماد و وثوق نیست.

احتمال می‌رود که، در میان شاهزادگان، عدّه‌ای که هنوز به دین زردشت نگرویده بوده‌اند، با همخون‌های خودشان ازدواج می‌کرده‌اند و از این‌راه می‌خواسته‌اند خونشان را پاک نگه‌دارند[۴۶] پس از زردشت، به احتمال، اوستای تازه به دست آن عدّه از پیروانش نوشته شده است که مبلّغ‌ها و مروّج‌های دین او بوده‌اند و اینان به قصد پسند افتادن در نظر پشتیبانان مذهب خودشان، یا شاید از راه دادن رنگ مزدایی به انبوهی از اسطوره‌ها که منشأهای گوناگون داشته است، خویت‌ودثه را به نام رسم و عرفی زردشتی رقم زده‌اند. امّا، چون دین زردشت که در اواخر قرن ششم پیش از میلاد در باکتریان (Bactriane) پدید آمده بود، شش هفت قرن طول داشت تا در سرتاسر فلات ایران گسترده شود و مذهب کشور گردد، در اثنای پیروزی خود، در قرن سوم میلادی، به اجتماعی برخورد که دیگر به اجتماعی که در آغوشش تولّد یافته بود، مشابهتی نداشت. عرف و نظام نیز

مثل زبان تحوّل یافته بود، خانوادهٔ قرن سوم، حتا خانوادهٔ "شاهانه" نیز دیگر همان خانوادهٔ ایران دورهٔ هخامنشی نبود. برای شناختن نظامهای کهن میبایست به سوی کتابهای کهن، به سوی کتب مقدّسهای روی آورد که عوام و اغلب شاهزادگان نیز از زبان آن سر درنمیآوردند... امّا، از سال ۲۲۶ میلادی، رهبران ایران اندیشهای بیش در سر نداشتند: و آن احیای نظامهای کهن به همان صورت دورهٔ داریوش سوم بود، و راه احیایِ نظامهای کهن مراجعه به کتب مقدّسه بود. پس، دانشمندان آن زمان، همهٔ متون را گرد آوردند و آنگاه دست به ترجمه و تفسیر این متنها زدند. زبان زنده، هیچ کلمهای برای بیان و افادهٔ معنی اصطلاح "تازه اوستایی" hvaēt-Vadā ða، ازدواج همخون، نداشت، چندانکه مفسّرها ناگزیر شدند که کلمهٔ کهن را بپذیرند و این کلمه را به شکل متقدّم خود xᵛēðvaγ-dās و کاملاً به مفهومی خاص تعمیم دهند.

ازدواج کهن که دوباره زنده شده بود، جز گروهی انگشتشمار هواخواه و هوادار پیدا نکرد. و با این حال، همین هواخواهان و هواداران انگشتشمار نیز از ازدواج با خویشاوندان بیفصل و بسیار نزدیکشان سر برمیتافتند، و در نتیجهٔ همین امتناعها بود که متشرّعهایی که میخواستند احکام و فرامین "کتب مقدّسه" را مو به مو بهجای آورند به تحریضهایی پارسایانه میپرداختند. مردم، درصورتیکه ضرورتی محض در میان بود از میان عمزادگان و عمّهزادگان و خالهزادگان و اینگونه خویشاوندان زن میگرفتند، به همانگونهای که هنوز هم ایرانیان مسلمان و مزداییها رفتار میکنند. امّا، درواقع، از رفتن تا پایان این راه، و به زبان دیگر از تندروی تنفّر داشتند. اعضای دودمانِ ساسانی هم، در این احساس، با مردم دمساز بودند. حتا دو سه تنشان هم به خلاف احکام و فرامین زردشتی عصر

خودشان، دختران "کفّار" را به زنی گرفتند: چون خشایارشا با استر Esther عقد زناشویی بسته بود، یزدگرد اوّل زنی از یهود را ملکهٔ ایران زمین کرد. وهرام پنجم شاهدختی هندو[۴۷] را به حبالهٔ نکاح درآورد و خسروپرویز، اگرچه پارسا و پابند دین بود، با یکی از زیبارویان دیار شام ازدواج کرد. یگانه شاهنشاهی که به قرار معلوم یکی از خویشاوندانش را به عقد ازدواج درآورد قباد اوّل بود. و چنان‌که ظواهر امر حکایت دارد، تهمتِ نارواییِ که حزب مخالف بر او زد، سرانجام مایهٔ آن شد که حکم تکفیر این شاهزادهٔ دلیر و جوانمرد داده شود. وانگهی، همهٔ تاریخ‌نویسان دربارهٔ او ضد و نقیض سخن گفته‌اند: یشوع استیلیتس Joshua stylites می‌گوید که وی با دختر خواهرش ازدواج کرده بود،[۴۸] کنت کورسه Quinte-Curce[۴۹] این تهمت را به او می‌زند که دخترش سامبیکه Sambyke را به عقد ازدواج خویش درآورده بود، درصورتی که بیرونی، کسی نشانش می‌دهد که زن یکی از فرزندان اعمام خویش را گرفته باشد.[۵۰] حرف کدام‌یک را باید باور داشت؟ نجبا، مثل هر چیز دیگر، در اینجا هم، روش خاندان پادشاهی را سرمشق خودشان کرده‌اند. مَثَل شاذ وهرام زوبین [= بهرام چوبین]، در دورهٔ پادشاهی خسرو دوم (۵۹۰ ـ ۶۲۸) نمی‌تواند دلیل و مدرک چیزی باشد. این وهرام، این شورشی که کشور شاهنشاهی را، [درست در آن زمانی که تبلیغ حضرت محمّد(ص) بادیه‌نشینان را در سرتاسر عربستان شیفته می‌کرد] شقه‌شقه و ناتوان و کم‌خون و بی‌رمق کرد، بی‌گمان، روزی که خواهرش گردیه را به زنی گرفت، در اندیشهٔ آن بود که از الطاف و مراحم دستوران برخوردار شود و نظر لطف این جماعت را به سوی خویش معطوف بدارد. و خلاصه، چنین می‌نماید که روحانیون هم، روی هم‌رفته، به ازدواج خویشاوندان نزدیک با همدیگر، نظری مساعد نداشته‌اند: "جانماز آبکش"هایی که

پیروی ارداویراف - اردای ویراژ - افسانه‌ای می‌کرده‌اند، بسیار انگشت‌شمار بوده‌اند.[۵۱] برای کاری ساده و پیش پا افتاده، نه طبقهٔ دوم بهشت، مکانی که مختص به جمع قلیلی از نیکبختان است، و نه آمرزش همهٔ معاصی کبیره نوید داده می‌شود. تعداد آن کسانی که آیین خویتودئه را به‌جای می‌آوردند و خویشاوندان نزدیکشان را به زنی می‌گرفتند، به قرار معلوم، بسیار اندک بود: و تازه، همین جمع قلیل هم، کم و بیش، مثل مهران گُشنَسب، آن پیرو دقیق آیین مزدا، که چندی دیگر پیرو دین مسیح شد، آن موجودی که قرعهٔ تقدّس از روز ازل به نامش زده شده بود، بی‌گمان روحی آتشین و مضطرب داشته‌اند.

آنچه بیشتر از هر چیز دیگر، "قوّت از کف دادن" و "از رونق افتادن" زناشویی در میان خویشاوندان نزدیک را در عصر ساسانیان[۵۲] نشان می‌دهد، آن مورد فرضی و یکتا است که در همهٔ آثاری که فرخ (قرن پنجم - قرن ششم) دربارهٔ همخونی نوشته است، دیده می‌شود - آنجا که فقیهی خوشش می‌آید که زناشویی در میان خویشاوندان نزدیک را امری متناقض با ساده‌ترین اصول و موازین حقوق ایران در آن دوره بداند. فقیه چنین می‌گوید: فرض کنیم که مردی که پدر دختر و پسری است، به‌موجب وصیّت، همچنان‌که حق دارد، دستور بدهد که داراییش، پس از خودش، میان دو وارث قسمت بشود و هر نیمی به دست موصّی واحد داده شود. از این گذشته، برای این دو میراث، نخستین فرزندی را که از پشت پسرش بیاید و نخستین نوه‌ای را که دخترش بزاید نامزد کرده باشد. پس، اگر برادر، خواهر را به زنی بگیرد، و بدین‌گونه، پدر دختر و پسری شود، به‌کار بستن وصیّت محال و ممتنع خواهد بود. چنین تناقضی در میان زناشویی خویشاوندان نزدیک با همدیگر و حقوق ساسانی دربارهٔ آزادی وصیّت و

تقسیم میراث، به وضوح بسیار نشان می‌دهد که این ازدواج کهن و مهجور از میان رسوم و اخلاق آن دوره کم و بیش رخت بربسته بوده است.

در آن دوره‌ای کــه دینکرد نـوشته مـی‌شود، زنـاشویی خـویشاوندان نزدیک با همدیگر، پاک فراموش شده است. کلمهٔ خویت‌ودثه که به کلمه‌ای چون خویش دهشن (x'ēš-dahišn) برگردانده مـی‌شود و از ایـن راه بـرای مردم مفهومی روشن‌تر پیدا می‌کند، دیگر بـرایش مـعنایی جـز زنـاشویی فرزندان اعمام با همدیگر ندارد،[۵۳] و این همان رسم و آیینی است که هنوز هم از سوی همهٔ ایرانیان، خواه آنان که مزدایی مانده‌اند و خواه آنان که به دین مسیح یا دین اسلام روی آورده‌اند، به کار بسته می‌شود. گرجی‌ها و ارمنی‌ها و خوارزمی‌ها و آریایی‌های هندوکش، از این حیث، به ایرانیان فلات مشابهت دارند.

امّا از همان اوایل قرن ششم، نقش‌ها دیگرگون و وارو شده بود: دیگر زناشویی‌های همخون حربه‌ای نبود که از سوی کفّار در راه ملامت و مذمّت مزداییان به کار برده شود، و اکنون نوبت زردشتیان شده بود که پـیروان مزدک کمونیست را به اتّهام زنا با محارم به باد سرزنش بگیرند. ایرانـیان چنین فریاد برمی‌آورند: «مزدکیان خواهان معاشرت و مزاوجت با مادران خودشان هستند و زنانشان می‌خواهند مثل میش و بز زندگی کنند!»[۵۴]

پس، داستان زناشویی خویشاوندان نزدیک را، در دورهٔ ساسانیان، باید به چشم رسم و عرفی بنگریم که در شرف از میان رفتن است.

یادداشت‌ها

۱ ـ دایرة المعارف مذاهب و اخلاق، مقالهٔ همخونی، به‌علاوه، مراجعه فرمایید به:

الف ـ روانکاوی فروید و مخصوصاً پدیده‌ای که عقدهٔ اودیپ خوانده است.

ب ـ ا. دورکهیم، تحریم زنا با محارم و منشأ آن در سالنامهٔ جامعه شناسی (۱۸۹۶ ـ ۱۸۹۷)، جلد اوّل، ص ۳۸.

۲ ـ دایرة المعارف مذاهب و اخلاق، مقالهٔ Magi "مغان".

۳ ـ دکتر کنتنو Contenau، تمدّن ایران در هزارهٔ چهارم (که در سال ۱۹۳۶ به اهتمام انجمن مطالعات ایرانی ـ پاریس ـ انتشار یافته است ص ۱۹.

۴ ـ منان، پارسیان، ص ۵۷.

۵ ـ فرهنگ... هند و اروپایی ـ برلین ۱۹۱۳ ـ ص ۴۷۸ و صفحه‌های پس از آن.

۶ ـ شرادر [*Sprachvergleichungen und Urgeschichte*](مقایسه‌های زبان و تاریخ ابتدایی). جلد دوم، ینا lena ـ ۱۹۰۷ ـ ص ۱۲۹.

۷ ـ ایضاً، *Reallexikon der indogermanischen Alterumskunde*(فرهنگ واقعی باستانی هند و اروپایی)، استراسبورگ ـ ۱۹۰۱ ـ ص ۹۰۹.

۸ ـ سنجانا Sunjana به نقل از اسکولیاست Scholiaste در کتاب "نزدیک‌ترین خویشاوند..."، ص ۱۱.

۹ ـ ریگ ودا Rigveda، ۱۰، ص ۱۰.

* ـ ۱۰ ـ بندهشن، ۳۲ ـ ۵. [اشاره به یَم و یَمی یا جَم و جَمَک، یعنی جمشید و خواهرش می‌باشد که یک استورهٔ کهن از قوم هندو ایرانی می‌باشد و شرح آن در بخش‌های پیشین آمده است.]

۱۱ ـ رابرتسن، کافرها، فصل بیست و نهم. ـ و دربارهٔ اوست‌ها Ossètes مراجعه فرمایید به مقالهٔ

ریورز W. H. R. Rivers در دایرةالمعارف مذاهب و اخلاق، ص ۴۲۶.

۱۲ ـ هوفمان (G. Hoffmann) ـ برگزیده‌هایی از کتاب سریانی اعمال شهدای ایران ـ *Auszüge aus Syrisch Atken persischer Märtyrer* لایپزیک ۱۸۸۰، ص ۹۵.

۱۳ ـ نولدکه Noldke در کتاب ایرانیان و اعراب در عصر ساسانی *Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden* صص ۱۶۳ ـ ۴ (به نقل از طبری).

۱۴ ـ هوبشمان ـ دربارهٔ ازدواج ایرانی با محارم ـ *Uber die Persische Verwandtenheirat* در مجلّهٔ انجمن شرق‌شناسی آلمان ـ ۴۳، لایپزیگ، ۱۸۸۹، ص ۳۰۸.

۱۵ ـ فهرست، ص ۲۴۸.

۱۶ ـ فلوگل Flügel ـ بابک، اصل و نسب و آغازِ کارش *Bâbak, seine Abstammung und erstes Aufreten* در مجلّهٔ شرق‌شناسی آلمان ـ لایپزیگ ۲۳ ـ ۱۸۶۹.

۱۷ ـ خیذر بن کاوس معروف به افشین.

۱۸ ـ مرعشی، ص ۱۶۵.

۱۹ ـ بیرونی،... آثارالباقیه، ص ۱۹۴.

۲۰ ـ شهرستانی، ملل و نحل [*Religionspartheien*] ۱ ـ ۲۸۴ و ۴۰۱.

21 - Charles Molinier.

۲۲ ـ دربارهٔ مانویان بلغار (بوگومیل‌ها *Bogomils*) مراجعه فرمایید به شارنکوف ـ مطالعه‌ای دربارهٔ آیین مانی ـ (نیویورک ۱۹۲۷) ص ۵۹ ـ مؤلّف چنین می‌گوید: «تنها برگزیدگان مرتکب زنا نمی‌شوند.»

۲۳ ـ شارل مولینیه Charles Molinier "کلیسا و جامعهٔ کاتار" در مجلّهٔ تاریخ ۹۴ ـ ۹۵، ص ۳.

۲۴ ـ مروّج الذهب، ۲، ص ۱۴۵.

۲۵ ـ ارتور کریستنسن در سلطنت قواد اوّل، ص ۷۲، به نقل از بلعمی.

۲۶ ـ معنی خودوده ـ خویت‌ودثه (ازدواج با همخون) Khvét ûk-dâs جلد هیجدهم مجموعهٔ متون پهلوی ـ بخش دوم.

۲۷ ـ با این همه مراجعه فرمایید به اعتراض‌های بهمرد نوشیروان یزدانی و دبیر افتخاری پارسی پنچایت Parsee Punchayat بمبئی در شمارهٔ چهارم مجلّهٔ "مهر" (سال سوم، تهران، شهریور ۱۳۱۴)، صص ۴۰۲ ـ ۴۰۳.

۲۸ ـ ویسپرد ـ ۳ ـ ۱۸ ـ گاثاها ۴ ـ ۸ و وشتاسپ یشت ۱۷.

۲۹ ـ وندیداد ۸، ۳۵ ـ ۳۶.

۳۰ ـ یسنای پهلوی ـ ۸ ـ ۲۸ ـ وشتاسب یشت پهلوی ۱۷ ـ و وندیداد پهلوی ۸ ـ ۶۳.

۳۱ ـ پژوهش‌هایی که در متون پهلوی صورت گرفت، نشان می‌دهد که اسم این شخص را ویه‌شاهپور و وه‌شاهپور نوشته‌اند.

۳۲ ـ ارداویرافنامه، یوستی ***Artak-Virāz-Nāmak*** ۲ ـ ۱ ـ ۳ و ۷ ـ ۱۰ ـ زردشتیان امروزی به ترجمهٔ فارسی انوشروان زردشت بهرام پژودوی **Peždo** بیژن‌آباد **Bĕjan Abādh** اتّکا دارند که بیشتر از ۶۵۰ سال پیش صورت گرفته است و مطالبی که محلّ بگو و مگو است در آن وجود ندارد.

۳۳ ـ دینکرد، کتاب نهم، فصل ۴۱، فقرهٔ ۲۷.

۳۴ ـ شایست‌ناشایست، ۸ ـ ۱۸.

۳۵ ـ دینکرد، کتاب سوم، ۸۲.

۳۶ ـ دینکرد.

۳۷ ـ بندهشن ۳۰ ـ ۲۲.

۳۸ ـ نام‌نامهٔ ایرانی، یوستی Iranisches Namenbuch، ص ۱۹۲.

۳۹ ـ در این عبارت‌ها که بسیار تاریک و آغشته به ابهام بسیار است، ارتباط و سیاقی منطقی وجود ندارد و از این‌رو ترجمهٔ این عبارت‌ها که در اینجا آورده‌ایم، ترجمه‌ای آزاد است. مؤلّف

۴۰ ـ وصلت‌هایی دیگر نیز ممکن است، زیرا که در خواندن کلمهٔ "سه" تردید هست و مسلّم نیست که آنچه آورده شده است، "سه" باشد ـ مراجعه فرمایید به‌معنی **خویت‌ودثه** تألیف وست صص ۴۰۳ و ۴۰۴.

۴۱ ـ صص ۲۵ ـ ۲۶.

۴۲ ـ معنی **خویت‌ودثه** صفحه‌های ۴۱۶ ـ ۴۱۷.

۴۳ ـ باز هم معنی **خویت‌ودثه**، صص ۴۲۴ ـ ۴۲۵ و ۴۲۸.

۴۴ ـ معنی **خویت‌ودثه**، ص ۴۲۹.

۴۵ ـ بنونیست، یادگارزریر، ص ۲۷۴.

۴۶ ـ ویس و رامین ـ ص ۲۴ ـ این داستان که یادگار دورهٔ اشکانیان است. از ازدواج ویس

(ویسک) با برادرش حرف می‌زند. مادرِ دوشیزه چنین می‌گوید: «دختر جان، تو به خانهٔ شاهان پای می‌گذاری. من هرچه در شاهنشاهی ایران بیشتر می‌جویم، کمتر شوهری پیدا می‌کنم که شایستهٔ تو و تبارت باشد. برای آنکه مرا خوشبخت گردانی، نابرادریت ویرو Vērû را به همسری برگزین، عروس خود من باش و کاری بکن که خانواده‌مان از این وصلت سود ببرد.»

۴۷ ـ ویلسن Wilson، آریایی‌های کهن، ص ۳۸۳.

۴۸ ـ سلطنت قباد اوّل، ص ۶.

۴۹ ـ کنت کورسه ۸ ـ ۲ ـ ۱۹.

۵۰ ـ سلطنت قباد اوّل، ص ۵۳.

۵۱ ـ ارتک ویراز ـ ارداویراف ـ چه در سترپادک ـ ستاره‌پایه ـ Sterpādak، چه در ماه پادک ـ ماه پایه ـ Māhpādak، مرتبه‌هایی از آسمان که جای خیلِ برگزیدگان است، به این قدّیس‌ها برنمی‌خورد (ارتک ویرازنامک ۷ ـ ۸)... که تنها در مرتبهٔ دوم (گرودمان garūdmān) به آنان برمی‌خورد، مرتبه‌ای که جز نیکبختانی انگشت‌شمار کسی را به آن دسترس نیست (ارتک ویرازنامک ـ ارداویرافنامه ـ ۱۲).

۵۲ ـ مادیکان هزار دادستان ۱۰۵ ـ ۵ ـ ۱۶.

۵۳ ـ وست، معنی خویت‌ودثه، ص ۴۲۵.

۵۴ ـ دینکرد، ۷، سنجانا ـ خویشان نزدیک، ص ۸۸.

خلاصه، واپسین مسأله‌ای که دربارهٔ ازدواج در ایران باستان هست، مسألهٔ "کمونیسم زناشویی" است. بی‌درنگ باید بگوییم که آن ازدواج اشتراکی که در میان دو سه قبیلهٔ بت‌پرست به‌کار بسته می‌شد، و، در اواخر عصر شاهنشاهی ساسانی، مشتی اهل رفض به‌کارش بستند، نه ازدواجی زردشتی، و نه، درنتیجه، ازدواجی رسمی بود. یگانه چیزی که هست، این است که چون هواداران این‌گونه وصلت‌ها، با وصف همهٔ این چیزها، از ایرانیان بوده‌اند، چنین پنداشتیم که اینجا حق دارند جای بسیار کوچکی داشته باشند.

کمونیسم زناشویی در ناف یونان وجود داشت، زیرا که چندین اسپارتی، چون با هم برادر بودند، می‌بایست به اشتراک زن بگیرند.[1] امّا یونانیان این تهمت را به سکاها می‌زدند. هرودوت گوشزدشان کرد که چنین توحّشی از دست سکاها برنمی‌آید، به عوض سکاها، این گناه را به گردن ماساگت‌ها Massagètes و اگاتیرس‌ها Agathyrses بدانید، زیرا که «هر کدامشان یک زن می‌گیرند امّا به اشتراک از همهٔ زنان بهره برمی‌گیرند.»[2] امّا در زمان کورش، ماساگت‌ها، حتا تعلّق به شاهنشاهی ایران هم نداشتند، زیرا که وابستهٔ ملکهٔ خودشان، تومیریس Tomyris بودند.[3] و دربارهٔ

اگاتیرس‌ها، هرودوت چنین می‌گفت: «زنان، در میان این قوم، در حکم مال مشترک هستند، برای آنکه همه‌شان به وسیلهٔ علقه‌های خونی به یکدیگر پیوند داشته باشند و به اصطلاح اعضای یک خانواده باشند و بدین‌گونه، نه دستخوش کینه و نه دستخوش حسد شوند» در دورهٔ سلطنت داریوش اوّل بود که این اقوام، نخستین بار، بخشی از شاهنشاهی ایران شدند[۴]... در درّهٔ سفلای رود آمودریا Oxus که امروز درّه‌ای متروک است، در مرزهای ایران‌زمین سکنا داشتند، با آیین مزدا بیگانه ماندند.

در بخشی از سیاست‌نامه که در حدود سال‌های ۱۰۹۲ ـ ۱۰۹۳ میلادی نوشته شده است، نظام‌الملک، به هنگامی که از مزدکیان حرف می‌زند، چنین می‌گوید: «برایشان مباح بود که به دیدار زنی که دلشان می‌خواست، بروند، امّا همین که پای به خانهٔ او می‌نهادند، می‌بایست کلاهشان را دم در بگذارند.»[۵] امّا، شاید مأخذ نظام‌الملک ترجمهٔ عربی یکی از کتب پهلوی به‌نام مزدک‌نامه[۶] بوده باشد، و از وقایع‌نامه‌های رسمی شاهنشاهی ساسانی سرچشمه گرفته باشد. وانگهی، رسم "کلاه دم در نهادن" به هنگام ورود به خانهٔ زنی، مطلبی را به یادمان می‌آورد که هرودوت دربارهٔ ماساگت‌ها نوشته است و در خلال آن چنین گفته است: «اگر ماساگتی آرزومند وصل زنی باشد، ترکش خویش را به کالسکه‌ای که زن در آن هست، می‌آویزد.» شاید، این ازدواج اشتراکی که مزدک به تبلیغ آن می‌پرداخت، رسم کهنی بیش نباشد که از جلگه‌های خزر سرچشمه گرفته است؟ و به احتمال، جواب این سؤال مثبت است. شاید، زردشت فسایی، استاد مزدک، این رسم را در ایران شمالی یادگرفته باشد و چندی دیگر، در ایران، به مفهوم اخصّ کلمه، درس داده باشد.

با این همه، "کمونیسم زناشویی" پابه‌پای مزدک، همه‌چیز را فراگرفت

و در سایهٔ او، زمانی قانون سرتاسر شاهنشاهی شد. پیروان این آیین، در آن زمان، در ایران بی‌شمار بودند و به شکل حزب بزرگ دولتی، در پیرامون پیامبرشان گرد آمده بودند.

قباد اوّل، پیشوایشان را مغ اعظم کرده بود. اجتماع آنان تا سال ۵۳۱ گسترش یافت، امّا در همان زمان، خسرو اوّل، شاه جوان، رهبران بزرگ مزدکیان و خودِ مزدک را، در تیسفون، در ضیافتی بزرگ گرد آورد، و از راه توسّل به مکر و حیله، فرمان کشتار همه‌شان را داد. پیروان مزدک که بی‌پیشوا و بی‌رهبر مانده بودند و بر جان خودشان بیمناک شده بودند، از آن پس، در کوه‌های شمال پنهان شدند. خسرو اوّل جز در استان‌های جنوبی کشور شاهنشاهی، در پارس و شوشیان، توفیق نیافته بود آنان را به آیین زردشت بیاورد.

در قرن نهم، باز هم چهار فرقه پیدا شدند که رسم "زناشویی‌های گروهی" را به‌جای می‌آوردند. در میان این چهار فرقه، مازیاریان در کوه‌های ایرکانی (گرگان) سکنا داشتند. خرّم‌دینان که "سرخ‌ها" ـ یا (المحمّره) هم خوانده شده‌اند در درهٔ پردوجان Purrdōǰān نزدیک اکباتان و دیلم و دامنهٔ "روی به دریای خزر" کوه‌های گیلان و ارمنستان و آذرآبادگان Médie Atropatène و ماه ـ ی ـ دینوران Mah-i-Dēnavrān به‌سر می‌بردند.

خرّم‌دینان چنین تعلیم می‌دادند: «همهٔ مردان باید به همان‌گونه‌ای که از آب و آتش و مرتع سهمی برابر می‌برند، از زنان هم سهمی برابر ببرند.»[۷] و از این گذشته، چنین می‌گفتند: «زنِ این یکی به آن یکی تعلّق دارد و زنِ آن یکی مال این یکی است. کسی که دلش هوای وصل او داشته باشد، می‌تواند کام دل از او بگیرد.» جاوندانی‌ها Jāvendānites (که به حسبِ نام پیشوایشان جاوندان J̌avendān، پسر سَهْرَک Sahrak چنین خوانده شده‌اند)

به یکی از کوه‌های آذرآبادگان پناه برده بودند و همان آیین را تعلیم می‌دادند.

در میان هیچ‌یک از این گروه‌ها، رشته‌های ازدواج پاک از میان نرفته بود. و درباره‌شان می‌توانیم همان حرفی را بزنیم که هرودوت دربارهٔ ماساگت‌ها و اگاتیرس‌ها زده است. «هرکدامشان زنی می‌گیرند، با این‌همه، به اشتراک، از همهٔ زنان برخوردار می‌شوند.» بدین‌گونه، یکی از روغن‌فروشان پیشین تیسفون، به نام پاپک Pāpak، که دل به عشق زن جاوندان باخته بود، پس از مرگ وی، معشوقهٔ دلش را به عقد ازدواج درآورد. به روایتِ واقد که در الفهرست آمده است، «ازدواج ایشان بسیار ساده برگزار شد: عروس دسته‌ای از گل‌های مزارع به شوهرش داد، درصورتی که همهٔ حضّار، به رسم ایرانی، جامشان را سه بار به سلامت عروس و داماد بلندکردند.»[۸]

عدّهٔ هواداران ازدواج اشتراکی، به تقریب، چه بود؟ اطّلاع از چنین چیزی بر ما محال و ممتنع است. چنین می‌نماید که در قرن ششم بی‌شمار بوده‌اند، زیراکه خسرو اوّل برای برانداختنشان به مکر و حیله توسّل جست. سپس، چون بی‌رهبر و بی‌پیشوا ماندند، به دسترس‌ناپذیرترین کوه‌های شمال ایران پناه بردند.

امّا در اواخر قرن هشتم، از پی طغیان‌هایی که در گوشه و کنار ایران ضدِّ خلفای بغداد به راه افتاد، به وجود این عناصر پی برده شد. در سال ۷۷۸ ـ ۷۷۹، شورش‌ها به رهبریِ مردی به نام عبدالقهّار، در ایرکانی (گرگان) و طبرستان به پا شد. دوره، دورهٔ خلافت هارون‌الرّشید بود و استان طبرستان هنوز به دست اعراب نیفتاده بود. در سال ۷۹۶ که باز هم دورهٔ خلافت هارون‌الرّشید بود. شورشِ دیگری به دست "سرخ‌ها"، به رهبری عمر بن محمّد فدکی صورت گرفت. خلیفةالمأمون که به دست حزب ایرانی به

خلافت رسانده شده بود، از سال ۸۰۹ در خراسان استقرار یافت و دربارهٔ ایران سیاستی پیش گرفت که ربط و انسجامی بیشتر داشت و به منطق نزدیک‌تر بود. امّا در سال ۸۱۵ نتوانست استان‌های خزر را آرام کند و نتوانست از عهدهٔ شورشِ (سرخ) تازه‌ای برآید که این بار در سرزمین ماد Médie درگرفت. سرانجام، خلیفه المعتصم، که خوشبخت‌تر از اسلاف خود بود، توانست، به نام نخستین عَرَب، مظفّر و فاتح، از سلسله جبال شمال ایران بگذرد. از آن پس، دیگر چندان زمانی از عمر اشتراکیون نماند. شماره‌شان از حدّ تصوّر بیشتر بود. عمر بن العلاء، سرکردهٔ سپاه بغداد، به فرماندهیِ سپاهی بی‌شمار، راه ایرکانی را به رویشان بست، در خاک طبرستان دنبالشان کرد و رهبرشان مازیار را اسیر کرد.[۹] سرانجام، در سال ۸۳۷، امیر بغداد آنان را از سرزمین ماد بیرون راند و تا خاکِ بیزانس دنبالشان کرد.

پس، در قرن ششم و قرن هفتم، هواداران "ازدواج اشتراکی" در شاهنشاهی ساسانیان فراوان بودند. امّا، تا زمانی که پادشاهی مزدایی مذهب و قدرتی پاک ایرانی درکار بود، در خفا زیستند.

یادداشت‌ها

۱ ـ تیمه Timée در پولیب Polybe ۱۲ ـ ۶ ـ ۸.

۲ ـ **هرودوت** ۱ ـ ۲۱۶ و ۴ صفحهٔ ۱۰۴ ـ و ناگفته نماند که **اگاتیرس‌ها** اهل سرزمین سارماتی Sarmatie هستند که در جوار سرچشمه‌های بوریستن Borystène سکنا داشتند و یونانی‌ها از اولاد و احفاد یکی از پسران اراکلس Héraclès می‌پنداشتند.

۳ ـ ایضاً ـ ۱، ص ۲۰۵.

۴ ـ ایضاً ـ ۴، ص ۱۰۴.

۵ ـ **سلطنت قواد اوّل**، صص ۶۰ و ۶۶.

۶ ـ **هرودوت** ۱ ـ ۲۱۶.

۷ ـ **مرعشی**، ص ۱۶۵ ـ و **سلطنت قواد اوّل** صص ۸۳ و ۸۵.

۸ ـ **الفهرست** در ص ۵۲۶، از اخبار بابک، برمبنای نوشتهٔ مؤلّف این کتاب، واقد بن عمر تمیمی، نقل قول می‌کند.

همچنین مراجعه فرمایید به بابک خرّم‌دین، نوشتهٔ سعید نفیسی در **مجلّهٔ مهر** (سال اوّل ـ تهران ۱۳۱۲ ـ ۱۳۱۳) صص ۶۷۱ ـ ۶۷۸، شمارهٔ نهم بهمن ماه ـ و صص ۷۵۳ ـ ۷۶۰، شمارهٔ دهم (اسفندماه) و صص ۹۳۷ ـ ۹۵۵ شمارهٔ دوازدهم (اردیبهشت ماه). و در همین شماره نقشهٔ منطقهٔ تبلیغ بابک را در صفحهٔ ۹۴۵ ملاحظه فرمایید.

۹ ـ مجتبی مینوی، مازیار، زندگی و کارهایش ـ تهران ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) صص ۱۵ ـ ۲۳ ـ مراجعه فرمایید به نقشهٔ منطقهٔ نفوذ مازیاریان که مؤلّف در آغاز کتاب خود آورده است.

بخش ششم

مشکل جمعیّت و موقعیّت زن

مشکل جمعیّت و موقعیّت زن*

تعدّد زوجات در حد افراط، دربار و شاهان و شبستان‌ها و حرمسراهای پرجمعیّت از زنان، ازدواج باغیرهمدین و بیگانه توسّط شاهان و اشراف، کمبود شدید زن برای ازدواج میان مردم و توده‌های محروم، انباشت زنان و رقاصان و عملهٔ طرب در حرمسراها، بی‌حد و مرزبودن شمار زنان در تعدّد زوجات، ظلم و بیداد خسرو اوّل در قوانین مالیاتی و افزایش آن که توده‌های مردم را فقیرتر کرد، اعلام اشتراک زن و ثروت از سوی قباد اوّل و... عیّاشی‌های خسروپرویز و اشراف و انباشت ثروت‌ها و زنان‌بی شمارشان و خزانه‌هاشان درنهایت فروپاشی سپاه و سقوط ساسانیان

در جوار خصوصیات مستبدانهٔ حکومت وقت [زمان نیمهٔ دوم شاهنشاهیِ ساسانیان]، مسألهٔ جمعیّت یکی از مشکلات عمدهٔ شاهنشاهی ساسانیان به‌شمار می‌رفت. پادشاهان ناگزیر بودند در برابر دشمنان واقعی یا خیالیِ خود همواره جانب احتیاط را رعایت نمایند و با توسّل به اعمال خشونت‌بار بر اغلب ایشان فایق آیند. "میرغضب" یکی از شخصیّت‌های

*. به نقل از کتاب: تاریخ جنبش مزدکیان، اوتاکرکلیما، ترجمهٔ دکتر جهانگیر فکری ارشاد، ص ۱۰۹ و بعد، تهران، ۱۳۵۹.

مهم دربار محسوب می‌شد. این سنّت که از قرون متمادی قبل از ظهور ساسانیان رایج بود، در زمان سلطنت این سلسله و همچنین در دوران بعدی در کلیهٔ دربارهای مشرق زمین حفظ گردید. هارون‌الرّشید نیز، بنابر قصص هزار و یک شب، همواره "مسرور" را همراه خود داشت! هرگاه شخصی مورد سوءظن قرار می‌گرفت و پادشاه وجودش را خطرناک تشخیص می‌داد، فوراً از سر راه برداشته می‌شد. از آنجاکه امکان داشت اعقاب مقتول به کین‌خواهی وی بپاخیزند، غالباً تمام افراد خانوادهٔ شخصی که ظاهراً یا واقعاً خیانتی مرتکب شده بود، نابود می‌شدند تا مبادا یکی از پسران یا دختران مقتول انتقام پدر را بازستاند. این عمل ناشایست، همان‌طور که از سرگذشت یکی از بزرگان هفت‌گانه موسوم به "اینتفرنس" برمی‌آید، در عهد ایران باستان نیز معمول بوده است.[1] در زمان ساسانیان، بنابر آنچه که در مآخذ ارمنی آمده است، شاخه‌ای از "قارن"ها موسوم به "کامسار"ها (Kamsariden) به دستور اردشیر اوّل به هلاکت رسیدند. در این ماجرا تنها یک پسربچهٔ کوچک جان سالم بدر برد که بعدها نسل خاندان خود را بارور ساخت. تقریباً کلیهٔ افراد خاندان یکی از بزرگان پارتی به‌نام آناک (Anak) نیز به همین‌نحو قتل‌عام شدند. اناک که خود به یکی از خاندان‌های خویشاوند "سورین" تعلّق داشت، به جانبداری از اردشیر اوّل، شاه ارامنه موسوم به خسروی اشکنی را به‌قتل رساند. شفقت این خدمت‌گزار صدیق موجب شد که دو پسر بچه از اطفال این خاندان نجات یابند. یکی از این دو پسر بعدها با نام "گریگور مقدّس و روشنی‌بخش" جاثلیق ارامنه گردید.[2] بدا به حال پادشاهانی که از انجام این عمل غیرانسانی غافل می‌شدند! این بلا بر سر خسروپرویز، آخرین شاهنشاه مقتدر ساسانی، نازل گشت. روزی شاهنشاه ستاره‌شناسان و پیشگویان دربار را فراخوانده، عاقبت خویشتن را از ایشان سؤال نمود.

آنان پاسخ دادند که سلطنت وی از جانب نیمروز (قسمت جنوبی شاهنشاهی ساسانیان) به‌خطر خواهد افتاد. بدین‌جهت خسروپرویز دستور داد تا استاندار نیمروز موسوم به مردانشاه را سر زدند. پس از سقوط خسرو و به زندان افتادن وی، هنگامی که پسرش قباد دوم "شیرویه" تصمیم به هلاکت پدر گرفت "مهر هرمز" پسر مردانشاه داوطلب انجام این‌کار شد. چون آن نجیب‌زاده به سیاهچال خسرو داخل شد، پادشاه از نام پدر و مرتبت وی سؤال نمود. آن‌گاه مهرهرمز حکایت پدر را شرح داد و خسرو دست تقدیر را بازشناخته از جوان خواست تا فرمان را عملی سازد. سپس مهرهرمز تبرزین را برداشته، شاه را به‌قتل رساند.[۳] بدین‌ترتیب کلیهٔ خانواده‌های نجبای چابک و فعّال ریشه‌کن شدند و حکومت به‌واسطهٔ این تظلّم غیرانسانی عنصری را که در جنگ و صلح، در امور کشوری و لشکری، مملکت را قایم به‌خود نگه می‌داشت و تکیه‌گاه اصلی دولت بود، از دست داد، عنصری که با وجود نقایص عمده‌اش در آن مرحله از تکامل تاریخی تنها وسیلهٔ دفاعی محکم و مطمئن ــ به‌عنوان یک عنصر واحد ــ به‌شمار می‌آمد، عنصری که نشان‌دهندهٔ استقلال، فرهنگ، غرور ملّی و خصوصیات ایرانی بود. ریشه‌کن ساختن طبقه‌ای که محور اساسی ایدئولوژی دولت و تکیه‌گاه نظام (اگرچه فاسد) اجتماعی به‌شمار می‌رفت (البتّه جنگ‌های مداوم نیز به این نابودی کمک می‌کرد)، باگذشت زمان انتقام خود را از مملکت و خاندان سلطنتی بازستاند. سپهسالاران و دیپلمات‌هایی که در اجرای وظایف خود با عدم موّفقیّت روبه‌رو می‌شدند، مورد تظلّم بی‌حد و حصری قرار می‌گرفتند. واضح است که این امر نمی‌توانست به گسترش مطلوب جسارت‌های شخصی کمک نماید و مأموران را در انجام وظایف خود خوشنود سازد.[۴] در زندگی خانوادگی و

مسایل جنسی نیز پدیده‌هایی موجود بود که به‌نحو غیرقابل تصوّری به انحطاط نسل کمک می‌کرد. مهم‌ترین این پدیده‌ها ازدواج با خویشاوندان نزدیک یا به اصطلاح "خویتوغدس" بود. اگرچه برای اثبات این نوع زناشویی در کتب مورّخین یونانی و ادبیات فارسی میانه اسنادکافی وجود دارد ولی پارسیان زمان حاضر مایل به قبول آن نیستند. پدر اجازه داشت با دختر خودش ازدواج کند و برادر می‌توانست خواهر خود را به زنی انتخاب نماید.[۵] زناشویی میان خواهر و برادر اغلب به‌فساد می‌انجامد و بر هیچ‌کس پوشیده نیست که در بیشتر موارد عواقب ناخوشایندی به‌بار می‌آورد. شاید این رسم در تمام مناطق ایران و در میان کلیهٔ طبقات اجتماعی مرسوم نبوده است.[۶] متون دینی "ازدواج با محارم" را همچون وسیله‌ای دانسته‌اند که درهای رحمت بیکران الاهی را به روی مردم می‌گشاید. معاصی کبیره را پاک می‌کند و قدرت انسان را در به زنجیرکشیدن ارواح پلید فزونی می‌بخشد. مسیحیان این رسم را تهوّع‌آور می‌دانستند. "ازدواج با محارم" در متون سریانی اعمال شهدای ایرانی "رسم پست و کثیفی" نامیده شده است. یکی از مورّخین بیزانسی دربارهٔ قباد اوّل نوشته است که وی با دخترش زامبیکه Sambyke ازدواج کرد و او برایش پسری (Phthasuarsan) به‌دنیا آورد.[۷]

موقعیّت زن در عصر ساسانیان توسّط یک سلسله مقرّرات مستحکم حقوقی پایه‌گذاری شده بود که امروزه می‌توان از لابه‌لای کتب دینی و قطعات پراکنده‌ای که از نوشته‌های حقوقی بازمانده است، به آنها پی برد. تعدّد زوجات شرعاً و عرفاً مجاز بود.[۸] در اوستا نیز در این‌خصوص مطالبی آمده است. در یکی از اوراق پراکنده عبارتی به‌صورت hapsne apno xavō به‌چشم می‌خورد که "بارتلمه" آن را به‌نحو بسیار دقیقی به‌شکل hapathne

afnanuhā یعنی «با یک زن صیغه که ثروت دارد» بازسازی نموده است. ترجمهٔ فارسی میانه نیز ظاهراً همین معنی را تأیید می‌کند: «این موردی است که دو زن باشد و یک شوهر». در یکی از افسانه‌ها دو زن به فریدون شاه نسبت داده شده است. این دو زن آرَنَواک Aranavak و سَنگْهُواک Sanhavak خواهران جم "نیک رمه" بودند که اژدها شاه [= ضحّاک، دَهاکَه] آنان را ربوده، با ایشان ازدواج کرد و سپس فریدون آزادشان نموده، به زنی گرفت. انعکاسی از این افسانه را می‌توان در بند سی و چهارم اَردویسورَیَشْت ملاحظه نمود. هرودوت به تعدّد زوجات در ایران باستان نیز اشاره کرده است. تعداد زنانی که یک مرد می‌توانست اختیار کند، حد و مرزی نداشت. طبقات مستمندِ تودهٔ مردم به‌ناچار به یک زن اکتفا می‌کردند. پارسیانی که امروزه در هند زندگی می‌کنند، شدیداً به نظام "تک همسری" پایبند هستند، درحالی که برای همدینان دیگر آنها در ایران، مشروط بر آنکه زنان قبلیشان عقیم باشند، تعدّد زوجات مجاز است. بارتلمه حقیقت مذکور را بدین‌نحو توجیه می‌کند که پارسیان به هنگام مهاجرت از ایران به وطن جدید خود نمی‌توانستند اموال زیادی را به همراه خویش ببرند و همین فقر نسبی مهاجرین موجب گردید که آنان تعدّد زوجات را کنار بگذارند.

زن‌ها در میان خود نیز از لحاظ حقوقی مساوی نبودند. یکی از زنان (گاهی نیز دو زن) "زن ممتاز" [= پادشازن] بود و دیگران "زنان خدمتگزار" به‌شمار می‌رفتند.[۹] هنگامی که نخستین "زن ممتاز" عقیم می‌ماند، شوهر اجازه داشت زن دیگری را نیز به‌عنوان "زن ممتاز" انتخاب نماید. کنیزان و اسیران جنگی نیز در شمار زنان خدمتگزار محسوب می‌شدند.[۱۰] در اغلب تعالیم ماتکان هزار داتستان (مجموعهٔ هزار حکم قضایی) که قطعاتی از آن به‌جا مانده است، دستورهایِ حقوقی درخصوص موقعیّت زنان به‌چشم

می‌خورد. بارتلمه در رسالهٔ دربارهٔ یک کتاب حقوق ساسانی دربارهٔ محتویات این قطعات اطّلاعاتی به‌دست می‌دهد. همین محقّق نام‌برده سپس در اثر دیگر خود موسوم به دربارهٔ حقوق ساسانی در پنج دفتر به تجزیه و تحلیل این کتاب حقوقی پرداخته است. ولی در کتاب دیگری ملاحظه نموده است که همه یا اکثریّت قریب به اتّفاق آنچه که در این رسالهٔ حقوقی درخصوص موقعیّت زنان آمده است، به زنان و دختران طبقهٔ ثروتمند مربوط می‌گردد ـ یعنی طبقهٔ تجّار [و مالکان یا فئودال‌ها] که می‌توان آنها را تقریباً طبقهٔ متوسّط به‌حساب آورد، طبقهٔ روحانیون که از لحاظ وضع مالی با گروه فوق‌الذّکر در وضع مشابهی قرار داشتند و مهم‌تر از همه طبقهٔ نجبای اعیان. اصولاً داشتن ثروت، آن‌طور که مشهود است، در همهٔ موارد اساس و معیار بوده است. کریستن‌سن به‌جا گفته است که «خون و مالکیت دو رکنی هستند که جامعهٔ ایرانی براساس آنها قایم است».[۱۱]

پنج نوع ازدواج از یکدیگر تمیز داده می‌شد. در روایت داراب هرمزیار مطالبی در این‌خصوص به‌چشم می‌خورد.[۱۲]

مردها اساساً و قانوناً از قدرت سه‌گانه‌ای برخوردار بودند. یک مرد در برابر بردگانش *δεσποτική*، به‌عنوان همسر *γαμική* و به‌عنوان پدر *πατρική* بود. وی که اصطلاحاً "کَتَکْ خوتای" (کدخدا) نامیده می‌شد، در "دودهٔ" خود از قدرتی مافوق دیگران برخوردار بود. هرگاه مردی "زنان ممتاز" متعدّدی اختیار می‌نمود، برای هریک از آنان خانه و زندگی جداگانه‌ای تشکیل می‌داد، زیرا این حق برای کلیهٔ آنان محفوظ بود که از عنوان "کتک بانوک" (کدبانو) برخوردار شوند.[۱۳] زن ممتاز که کدبانوی خانواده بود، اصطلاحاً "پادشاه زن" نامیده می‌شد. گهگاه علاوه‌بر "پادشاه زن" زنان دیگری نیز در خانه وجود داشتند که با اصطلاح "چاکرزن" مشخّص می‌شدند. زنان

اخیرالذّکر را می‌توان با زنان صیغه مقایسه نمود، پادشاهان، بزرگان و بسیاری از اشراف حرمسراهای بزرگی موسوم به "شبستان" داشتند. "پادشاه زن" و فرزندان او از حقوق خاصّی برخوردار بودند. فرزندانی که از "چاکر زن" به دنیا می‌آمدند، در عهد هخامنشیان حرامزاده تلقّی می‌شدند. اردشیر اوّل تنها یک پسر قانونی به‌نام خشایارشای دوم داشت که پس از قتل او پسران "چاکرزن"هایش به سلطنت رسیدند. بنابراین خشایارشای دوم را می‌توان آخرین شاهنشاه قانونی هخامنشی که در پرسپولیس بر تخت نشست، به‌حساب آورد. کلیهٔ امور داخلی خانه از قبیل تربیت اطفال، رسیدگی به کارهای چاکرزنان و همچنین تعیین وظایف بردگان در خانه به‌عهدهٔ "پادشاه زن" بود. در میان زن‌های یک مرد فقط "پادشاه زن" برای تمام عمر حق مطالبهٔ نفقه و خرجی متناسب با طبقه‌اش را داشت. وی پس از مرگ شوهرش به همان میزانی که پسران او یا پسران "پادشاه زن" دیگر از ارث بهره‌مند می‌شدند، سهم می‌برد. هرگاه مردی از داشتن اولاد تنی محروم بود، باید پسری را به فرزندی قبول می‌کرد. احکام دینی مردان را به انجام این‌کار مکلّف می‌ساخت، زیرا اعتقاد عمومی بر آن بود که در غیر این‌صورت عبور از پل چینوت که به‌سوی بهشت می‌رفت، برای مردان بی‌اولاد مشکل می‌شد. اغلب اوقات فقط مردان کبیر به فرزندی انتخاب می‌شدند و پدر ناچار بود ارث معیّنی را از قبل برای او تعیین نماید. درصورتی که مرد بالغی به فرزندخواندگی انتخاب می‌گردید، فرزندخوانده نیز باید پدر را به پدرخواندگی قبول می‌کرد. به همین جهت در برخی از متون اصطلاحی به‌صورت "پدر پذیرفته شده" به‌چشم می‌خورد.[۱۴] پدر موظّف بود اعضای خانواده را تغذیه و نگهداری نماید ـ زن تا هنگام مرگ، پسران تا زمان بلوغ و دختران تا موقع ازدواج. اولاد ذکور چاکرزنان از

جانب پدر به فرزندخواندگی انتخاب می‌شدند. پیمان زناشویی، آن‌طور که نویسندگان مسیحی وانمود کرده‌اند، آنقدرها هم سست نبوده است. واضح است که مهران ـ گشنسپ از آن جهت ناچار به طلاق همسرش گردید که پس از گرویدن به دین مسیحی ناگزیر شد از زن خود که در عین‌حال خواهرش نیز بود، جدا شود. شوهر می‌توانست زنش را از عقد زناشویی آزاد کرده، به او اجازه دهد تا "چاکر زن" مرد دیگری گردد. این عمل بنابر قانونی صورت می‌گرفت که به‌موجب آن به زن آزادی عمل داده می‌شد تا دربارهٔ سرنوشت شخص خود آزادانه تصمیم بگیرد، در متون فارسی میانه گروهی از مردان با اصطلاح niruzd مشخّص می‌شوند. این واژه از یک اصطلاح اوستایی گرفته شده است.[۱۵] مراد از این اصطلاح ـ niuruzda اشخاص "تنگدست، گرسنه" بوده است. در فارسی میانه به تفسیر به‌جایی از این واژه برمی‌خوریم، «که [او را] نه نان [و] نه گوشت هست». شوهر اجازه داشت زن (حتا پادشاه زن) خود را، بدون موافقت او، به چنین افراد "تنگدستی" که از طبقهٔ پایین اجتماع بودند و احتمالاً زن خودشان مرده بود (زیرا در متون چنین آمده است که این مرد "تنگدست" برای نگهداری اطفالش "احتیاج" به سرپرست دارد و در این امر تقصیری متوجّه او نیست) واگذار نماید. از آنجاکه در میان طبقات پایین نظام "تک همسری" حکمفرما بود، مرد "تنگدست" احتیاج به زنی داشت تا به کارهای خانه و تربیت بچه‌ها بپردازد. در طبقات بالای اجتماع که چنین دلایلی موجود نبود، این امر بیشتر جنبهٔ تجدیدفراش داشت. مدّت واگذاری زن بستگی به اوضاع و احوال و همچنین تمایل شوهر اوّل داشت و الزامی در میان نبود که برای همیشه دوام یابد. چنین ازدواج‌هایی در زمرهٔ خیرات و مبرّات محسوب می‌گردید و بدین ترتیب دستور ویدیودات (ب ٤، ف ٤٤) مبنی بر حمایت از

همدینان "تنگدست" عملاً به کار بسته می‌شد. بارتلمه این عمل را "زناشویی میانین" نامیده است.[۱۶] دارایی زن به شوهر دوم منتقل نمی‌شد و فقط نیروی کارش به مرد تعلّق می‌گرفت. در اثنای زناشویی میانین نیز شوهر اوّل فرمانروای اصلی زن باقی می‌ماند، هرچند که شوهر دوم هم لابد نسبت به زن حقّی برای خود قایل می‌شده است.

به‌موجب یکی از قوانین عمومی هیچ ازدواجی بدون نظارت شوهر امکان‌پذیر نبود.[۱۷] همدین "تنگدست" می‌باید درخواست ازدواج خود را به‌طریق قانونی و شایسته‌ای عرضه می‌داشت.[۱۸] در موردی که شوهر مقرّرات اخلاقی را زیر پا گذاشته، بدون آنکه زن را در تعیین سرنوشت خویش مخیّر سازد، وی را ترک می‌نمود، اطفالی که زن در اثنای ازدواج دوم خود در طول عمر شوهر اوّلش به دنیا می‌آورد، از اعقاب شوهر اوّل محسوب می‌شدند. شوهر توسّط صیغه‌ای که در ماتکان هزار داتستان آمده است، زن خود را از قید، ازدواج خلاص می‌کرد تا وی بتواند به ازدواج میانین درآید: «هرگاه [شوهر] به زن بگوید که از طرف من بر خویشتن صاحب اختیار شدی...». ولی زن بدین‌ترتیب کاملاً از عقد ازدواج آزاد نمی‌شد و تنها اجازه داشت به‌عنوان "چاکرزن" به ازدواج شخص دیگری درآید.[۱۹] شوهر می‌توانست زن خود را، حتا بدون موافقت خودش، به مرد دیگری واگذار نماید.[۲۰]

روی‌هم‌رفته زن از لحاظ حقوقی نوعی کالا تلقّی می‌شد و از لحاظ شخصیّت حقوقی درست در همان طبقهٔ بردگان جا داشت. وی در همهٔ موارد اسیر قدرت رئیس خانواده بود؛ در خانهٔ پدری و در منزل شوهر همواره زیردست پدر یا شوهرش قرار داشت و پس از مرگ آنان تحت کنترل جانشین رئیس خانواده قرار می‌گرفت. اشخاصی که قدرت خانواده را

در دست داشتند، در کتاب حقوقی اصطلاحاً "سردار دوده" یا فقط "سردار" نامیده شده‌اند.* این عنوان در روایت سریانی نیز به‌صورت "سالار دوده" به‌چشم می‌خورد.[۲۱] با این وجود زنان از حقوق خاصّی که قانون بر ایشان تضمین می‌کرد برخوردار بودند. این حقوق به‌ویژه شامل وظایفی بود که قانون بر عهدهٔ شوهر می‌گذاشت. شوهر حتا می‌توانست زنش را در امور مالی خود شریک نماید؛ در این صورت زن قانوناً در اموال شوهرش سهیم می‌شد. هنگامی که شوهر ناقص‌العقل تشخیص داده می‌شد، زن اجازه داشت ادارهٔ اموال خانواده را به‌دست گیرد.[۲۲]

دختران بنابر مقرّرات قانونی باید در پانزده سالگی ازدواج می‌کردند.[۲۳] پدر موظّف بود مردی را برای دخترش فراهم آورد. درصورتی که پدر فوت کرده بود این وظیفه برعهدهٔ پسر ارشد کبیر یا قیّمی قرار می‌گرفت که بنابر وصیّت پدر و یا قانوناً تعیین شده بود. دختر به‌هنگام ازدواج، جهیزی دریافت می‌کرد[۲۴] و داماد برعکس موظّف بود مبلغی پول به پدرزنش بپردازد.[۲۵] هرگاه مرد جوانی که حداقل به بیست سالگی رسیده بود، قصد ازدواج با دختری از خانوادهٔ اعیان را می‌کرد، باید شخصی را

*. به‌طور اصولی نوعی بینش از بی‌خردی، زنان و پست‌انگاری نسبت به آنان حاکم بود. به‌موجب بُنْدَهِشْن، هرمزد از روی ناچاری زن را آفرید تا مرد جفتی داشته باشد. نیز به‌موجب همین کتاب زنان از پیروان اهریمن می‌باشند. ویژگی‌یی در آفرینش زن قرار داد تا مردان را به‌دنبال خود بکشاند که آن ویژگی، کشش جنسیِ نوع زن بود. در آیین‌های زروانی، میترایی و مانوی، زنان را جا و منزلتی نیست، چون خِردی ندارند. این‌گونه نظرها در آثار و متون پهلوی ساسانی و پازند به‌طور پراکنده وارد است:

زنان را خِرَد نیست.
راز به زنان مگو.
به زنان مطمئن نباشید که به شرم و پریشانی نرسید.
به زنان راز و مشورت مبرید که به شرم و پریشانی نرسید. و...:

متون پهلوی، جاماسپ آسانا، ترجمه: سعید عریان، صص ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۷۷، ۱۸۰ و....←

به‌عنوان واسطهٔ خواستگاری نزد پدر دختر می‌فرستاد. میزان جهاز در سند ازدواج ذکر می‌شد. از آنجاکه دختران متأهّل پس از مرگ پدر هیچ‌گونه حقّی بر ماترک وی نداشتند، به هنگام ازدواج سهم متناسبی از دارایی پدر دریافت می‌کردند. در ازدواج‌هایی که به طلاق منجر می‌شد، درصورتی که تقصیر متوجّهٔ زوجه نبود، زن می‌توانست مهر خود را مطالبه نماید. در مواردی که زن عقیم بود، داماد می‌توانست مبلغی راکه به پدر عروس داده بود، پس بگیرد.[۲۶] قرار ازدواج از قبل گذاشته می‌شد و در اصل فقط پدر حق داشت دخترش را به ازدواج کسی درآورد. بعدها دیگر پدر قانوناً حق نداشت دخترش را مجبور سازد تا با مردی که وی انتخاب کرده بود، ازدواج نماید. چنانچه دختر از ازدواج با مردی که پدرش انتخاب کرده بود امتناع می‌ورزید. پدر اجازه نداشت او را از ارث محروم کند.[۲۷] متون حقوقی در این مورد جای کوچک‌ترین شکّی باقی نمی‌گذارند که زنان در دوران بعدی از آزادی نسبتاً بیشتری برخوردار بوده‌اند. برای مثال، دختر می‌توانست بدون اجازهٔ پدر اقدام به ازدواج به اصطلاح "نامشروع" نماید. بارتلمه به قسمتی از یک متن اشاره می‌کند که در آنجا از چنین پیوندی صحبت شده است: «اگر دختر بدون اجازهٔ پدر مرتکب ازدواج نامشروع گردد؛ درصورتی که دختر از آن هنگام به‌بعد به آن پیوند ادامه ندهد، نفقه و ارث پدر برایش تغییری نمی‌کند (= به او تعلّق می‌گیرد)؛ و اگر دختر از آن هنگام به‌بعد به آن پیوند نامشروع ادامه دهد، دیگر ارث پدر به او تعلّق نمی‌گیرد و [از طرف دیگر] عواید کار دختر نیز برای پدر از بین می‌رود» دربارهٔ حقوق ساسانی، ج ۵، ص ٤).

گاهی اوقات امکان داشت باعث و بانی این ازدواج نامشروع پدر دختر باشد.[۲۸] پیوند نامشروع در متن‌ها با اصطلاح گاتار ذکر شده که در اصل

به‌معنی "همخوابگی" است. ممکن است در این نوع پیوند هریک از طرفین با اصطلاح خاصّی مشخّص می‌شده‌اند. در ازدواج‌های قانونی اصطلاح "شوی" برای زوج و "زن" برای زوجه به‌کار می‌رفت. در پیوند نامشروع احتمالاً اصطلاحات "میرک" و "زیانک" معمول بوده است. "کریستن‌سن" اصطلاحات اخیر را مربوط به زناشویی میانین دانسته و ویکاندر S. Wikander آن‌ها را مترادف "شوی" و "زن" فرض کرده و نوشته است که این اصطلاحات مع‌الوصف "تا حدودی رنگ جنسی" دارند.[۲۹]

برای نگهداری کودکان نامشروع نیز قوانینی وضع شده بود. مرد موظّف بود برای بچه و مادرش تا هنگامی که طفل به سن بلوغ برسد، نفقه بپردازد. این قانون برای مادران تنگدستی بود که سرپرست و نگهبانی نداشتند: «اگر مردی با زنی که او را از هیچ سو سرپرست و نگهبانی نیست، همخوابگی کند و در نتیجهٔ آن همخوابگی طفلی متولّد گردد و آن زن آن‌قدر بضاعت نداشته باشد که بتواند خود و طفلش را نگهداری کند، این مرد باید آن طفل را تا سن بلوغ، و آن زن را تا هنگام بلوغ طفل، نگهداری کند، خوراک دهد و لباس پوشاند».[۳۰]

در اوستا نیز برای این‌گونه مساعدت‌های اجتماعی احکام خاصّی به‌نظر می‌رسد. در ویدیودات چنین آمده است: «هرگاه مردی به دختر باکره‌ای [که] رَتو "سردار، قیّم" داشته باشد یا [هنوز] نداشته باشد، نامزد شده باشد یا [هنوز] نامزد نشده باشد، نزدیکی کند و او آبستن شود، باید او (= مرد) تا وقتی که کودک بزرگ شود [از آنان] نگهداری کند. اگر او (= دختر) نگهداری نشود ــ و درنتیجه کودک از آن نگهداری نادرست خسارت ببیند ــ [پس] او خسارت متضرّر را با سزای [زخم جسمی] عمدی کفّاره بدهد.»[۳۱] و در جای دیگر می‌خوانیم: «نگهداری توله‌سگ باید تا شش ماه

باشد، نگهداری بچه باید تا هفت سال باشد...».[۳۲] برای استفاده از داروهای سقط جنین کیفرهای سنگینی وجود داشت. ویدیودات دختران آبستن را از مجروح ساختن جنین، تعدّی از احکام حیض و یا به‌کار بردن وسایلی که موجب نابودی طفل گردد، منع کرده است. متن ویدیودات چنین است: «اگر مردی با دختری نزدیکی کند.... و او را آبستن کند، او (= دختر) نباید از شرم مردم مخفیانه از احکام حیض تعدّی کند.... او نباید.... جنین خود را مجروح کند». پیرزنان به طرق گوناگون سقط جنین آگاهی داشتند: «اگر مردی با دختری نزدیکی کند... و او را آبستن کند... اگر او (= دختر) بگوید: این مرد سازندهٔ طفل است، و اگر مرد بگوید: برای چارهٔ این‌کار پیرزنی را بجوی و از او بپرس؛ پس او پیرزنی را برای چارهٔ این‌کار بجوید و از او بپرسد؟ این پیرزن "بَنْگه" یا "شَئِتَ" یا "غْنانَ" یا "فْرَشپات" یا یکی دیگر از گیاهان سقط جنین بیاورد: با آن بجوی تا طفلت را در شکم مادر بکشی!، پس او (= دختر) سعی کند، طفلش را با آن بکشد، پس مرد و دختر و پیرزن در این‌کار به یک اندازه مقصرند».[۳۳] بدین‌ترتیب شخص مرتکب گناهی شده بود که مسؤولیّت آن به عهدهٔ افراد کبیر خانواده بود. علاوه‌بر اینکه گناهی صورت گرفته بود، خسارتی نیز وارد آمده بود که افراد خانواده ناگزیر بودند، این هر دو عمل را با سزای زخم جسمی عمدی کفّاره بدهند.[۳۴]

تعدّد زوجات نیز از طرف دیگر اثر نامطلوبی بر روی اوضاع خانوادگی ایرانیان می‌گذاشت. واضح است که تعدّد زوجات بیشتر در طبقات بالای اجتماع رونق داشت، زیرا فقط اعیان و اشراف قادر به نگهداری زنان متعدّدی در حرمسراهای خود بودند. این امر باعث گردید که اشخاص مقتدر فقط زنان زیبا و کاری را برای خود برگزینند و زن‌های

زشت‌رو و آنهایی راکه ثمربخشی کمتری داشتند، به دیگران واگذار نمایند. تعدّد زوجات در ایران نیز مانند سایر ممالک موجبات تحقیرزنان را فراهم آورد. زن‌ها همچون کالا، مایملک یا اسباب‌بازی مرد تلقّی می‌شدند و اغلب در حرمسراها به زندگانی ناخوشایند خود ادامه داده، به پیری و پژمردگی می‌گراییدند. از آنجاکه همهٔ زنان یک مرد حاضر نبودند ارزش مساوی داشته باشند، لذا دسایس و اعمال زشت‌گوناگونی به‌کار می‌بستند تا یکدیگر را از نظر شوهر بیاندازند و می‌کوشیدند تا حسّ حسادت وی را اغلب از راه‌های نادرست تحریک نمایند. موقعیّت زن را در طبقات بالای اجتماع می‌توان با مقام زن در قرون وسطیٰ مقایسه نمود. زنان می‌توانستند به حکومت نیز برسند. شهبانو تحت شرایط خاصّی اجازه داشت شخصاً حکومت را به‌دست‌گیرد تا توسّط او "فَر" یا همان شکوه و قدرت شاهنشاهان قانونی ایران، به اعقاب وی منتقل گردد.[۳۵].... زن‌ها و "چاکرزنان" شاهان به وسایل‌گوناگون و طرق مختلف درکارها اعمال نفوذ می‌کردند.[۳۶] موقعیّت زنان طبقات بالا در شاهنشاهی ساسانیان با وضع زنان قرون وسطی که از لحاظ حقوقی پست و از جهت اجتماعی دارای مقام رفیعی بودند، مطابقت داشت. بارتلمه در مقالهٔ خود به‌نام زن در حقوق ساسانی فهرست جالب توجّهی از احکام حقوقی مربوط به زنان راکه در ماتکان هزار داتستان آمده، ذکرکرده است. وی در آنجا به این حقیقت اشاره می‌کند که در مآخذ بومی راجع به مناسبات اجتماعی بسیارکم بحث شده است و بسیاری از آنچه‌که امروزه پارسیان شدیداً نهی می‌کنند، در عصر ساسانیان کاملاً قانونی بوده است.[۳۷] یشوع بوخت اسقف اعظم مسیحیان جهت استفادهٔ همدینان ایرانی خود در نیمهٔ دوم قرن هشتم درکتاب حقوقی ایرانیان که امروزه برای ما ناشناخته است، تغییراتی به‌وجود آورد. قطعات ماتکان هزار

داتستان نشان می‌دهند که هم روایت مسیحی و هم خود این کتاب براساس یکی از آثار پیشین فارسی میانه نوشته شده‌اند، تاریخ نگارش این اثـر را نمی‌توان تعیین کرد. به‌نظر اینجانب شاید بتوان تاریخ پیدایش آن را در آخرین قرن عهد ساسانیان دانست.[۳۸] بـارتلمه بـه‌درستی دریـافته است کـه احکام حقوقی این کتاب به دو دسته تقسیم می‌شوند. در یک طرف احکام قدیمی قرار گرفته‌اند که به‌موجب آنها زن، بچه و برده همچون شیئی تلقّی می‌شوند [که در تملک کسی باشد] و پدر اجازه دارد آنها را بفروشد، طرد کند، هلاک سازد و یا ناقص‌العضو نماید. در ماتکان هزار داتستان می‌خوانیم. «فروختن فرزند به بردگی فقط در اختیار پدر [خودش] است» یا ایـنکه: مجاز است به فروختن، کشتن و ناقص‌العضو کردن(؟)».[۳۹]

امّا باگذشت زمان احکام دیگری وضع شدند که حقوق قدیمی را تـا حدود زیادی محدود کردند.[۴۰] در این هنگام زنان و حتا دختران مجرّد از حقوق خاص و مهمی برخوردار شدند که با نظام پدرسالاری قـدیم کـمتر سازش داشت. درخصوص زناشویی میانین، به عقیدهٔ ایـنجانب، عـلاوه‌بر براهین فوق‌الذّکر، دلایل دیگری را نیز باید اضافه کرد. باید اذعان داشت که زناشویی میانین وضع پیشین زنان را که همچون یک کالا تلقّی می‌شدند، دوباره زنده می‌کرد و با وجود جنبهٔ خیرخواهـانه‌ای کـه داشت، دسـتاویز مناسبی برای تعویض زنان به‌شمار می‌رفت. با وجود آنچه گـذشت، بـاید اضافه نمود که زناشویی میانین، گـذشته از تـمام مـعایبی کـه دربـرداشت، احتیاج به زن را در اجتماع آن روزگار تا حدودی مـرتفع مـی‌ساخت. در تنظیم حقوق قانونی زنان که در منابع یونانی تاریخ ایران در قرون ۵ و ۶ میلادی از آن سخن رفته، در میان مطالب دیگر به این مسألهٔ ازدواج میانین توجّه بسیار شده است. حتا می‌توان پا را از این هم فراتر گذاشت و تغییر

قوانین قدیمی را ناشی از عواقب جنبش مـزدکیان دانست. بـارتلمه دربـارهٔ رابطهٔ میان مزدک و مسألهٔ زنان چنین می‌نویسد: «جنبش دینی ـ اجتماعی که اشتراکی بودن مال و زن و بچه را تبلیغ می‌کرد، در حدود اواخر قرن پنجم و اوایـل قـرن ششـم مـیلادی تـوسّط مـزدک در ایـران بـپاخاست و پس از موّفقیّت‌های بزرگ اوّلیه‌ای که به‌دست آورد، بالاخره با شکست مواجـه گردید. علّت این شکست مطمئناً چیزی غیر از تصوّر معمول مردم دربارهٔ مسألهٔ زناشویی بوده است». اینجانب نـیز بـا ایـن عـقیده کـه نـظریهٔ مـرا به‌هیچ‌وجه تضعیف نمی‌کند، موافق است. بعداً به انعکاس عقاید مزدک در متون آشنا خواهیم شد.[۴۱]

در متون حقوقی به اطّلاعات بسیاری درخصوص رابـطهٔ مـیان زن و شوهر برمی‌خوریم. زنان صیغه‌ای که درواقع خدمتگزاران "کدبانو" به‌شمار می‌رفتند، تحت فرمان وی انجام وظیفه می‌کردند.[۴۲] شوهر غـذا، لبـاس و مسکن این زنان را فراهم می‌ساخت و موظّف بود تا پـایان هـفتادسالگی نفقه‌ای نیز به آنها بدهد. پس از این تاریخ دیگر شوهر وظیفه‌ای به‌عهده نداشت. پس از مرگ "کدبانو" یکی از زنان صیغه‌ای می‌توانست جای او را بگیرد.[۴۳] همچنین درصورتی که "کدبانو" عقیم می‌بود، حقوق مربوط به او می‌توانست به یکی از زنان صیغه‌ای تـفویض گـردد.[۴۴] فـقط "کـدبانو" و فرزندانش حق استفاده از ارث را داشتند[۴۵] و سهم مساوی می‌بردند. دختران مجرّد نصف دیگران سهم می‌بردند و زنان صیغه‌ای و فرزندانشان هیچ‌گونه حقّی بر ارث نداشتند.[۴۶] پدر می‌توانست پسر ارشدش را به ازدواج یکی از زنان صیغه‌ای خود درآوَرَد. امکان ازدواج میان این پسر و خـواهـر تـنی خودش نیز وجود داشت. کلیهٔ این مسایل یاد شده امر وراثت را بـه‌شکل پـیچیده‌ای درمـی‌آورد.[۴۷] مـتون حـقوقی از هـیچ‌گونه تـوضیحی دربـارهٔ

جنبه‌های منفی زندگی زناشویی، نظیر همان "ازدواج با محارم" که قبلاً از آن صحبت شد، فروگذار نکرده‌اند. مواردی هم پیش می‌آمد که دادگاه دربارهٔ تجاوز به عنف و دزدیدن زن رسیدگی می‌کرد.[۴۸] درخصوص طلاق باید دانست که این امر با موافقت طرفین انجام می‌گرفت. در مواردی که زن مرتکب زنا شده بود، شوهر اجازه داشت، بدون چون و چرا وی را ترک گوید.[۴۹] کلیهٔ این قوانین حقوقی فقط برای "کدبانو"ها معتبر بود و زنان صیغه‌ای از پشتیبانی قانون برخوردار نبودند.[۵۰]

باتوجّه به بخش‌هایی از تاریخ طبری می‌توان به تعداد زنانی که در حرمسراهای شاهان وجود داشته‌اند، پی برد. در این کتاب به اطّلاعاتی درخصوص دربار آخرین پادشاه بزرگ ساسانی، خسروی دوم، برمی‌خوریم. اوضاع مالی خسروی دوم ازکلیهٔ پادشاهان سابق ساسانی بهتر بوده است. وی زمستان‌ها را در قصر خود واقع در تیسفون بسر می‌برد و تابستان‌ها را در ناحیهٔ کوهستانی میان تیسفون و همدان سپری می‌ساخت.[51] در حرمسرای خسروی دوم دوازده هزار زن و کنیز به‌سر می‌بردند. تعداد این افراد بنابر روایت دیگری از همین مورّخ بالغ بر سه‌هزار زن و هزاران کنیز برای مقاصد خدمتکاری، رامشگری و غیره بوده است.[52] دختران رامشگر در نزد شاهان از محبوبیّت بسیاری برخوردار بودند. "آزاده" یونانی‌الاصل مشهوری بود که برای بهرام گور چنگ می‌نواخت و به هنگام شکار وی را همراهی می‌کرد. پس از مدّتی میان این دو اختلافی بروز کرد و پادشاه او را به هلاکت رساند. خسروی دوم بنای زیبای "قصر شیرین" را برای خوانندهٔ دربارش "شیرین" که در عین‌حال همسر وی نیز بود، بنا نهاد. خرابه‌های این قصر امروزه نیز سیّاحان اروپایی را به تحسین وامی‌دارد.[53] علاوه‌بر آنچه گذشت، خسروی دوم نهصد و نود و نه فیل و

پنجاه هزار مرکوب داشت از اسب و یابو و استر. گزارش دیگری حاکی از آن است که وی دارای سه‌هزار خدمتکار مرد، هشت هزار و پانصد اسب برای سواری، هفتصد و شصت فیل و دوازده هزار استر بارکش بوده است.[۵۴]

مورّخین عرب درخصوص ثروت خسروی دوم گزارشات مشروحی داده‌اند. وی در سال هجدهم سلطنت (۸ ـ ۶۰۷ میلادی) در تیسفون خزانهٔ جدیدی ساخت و گنجینهٔ خویش را که بنابر گزارشات آن زمان بالغ بر چهارصد و بیست میلیون مثقال سکّه نقره بود، در آنجا قرار داد. مقدار این گنجینه را، برحسب هر ده درهم برابر با هفت مثقال، ششصد میلیون درهم گفته‌اند. نولدکه این گنجینه را در حدود دویست و نود و چهار میلیون مارک یا بیش از سیصد و شصت میلیون فرانک، مطابق ارزش آن زمان (یعنی سال ۱۸۷۹ میلادی)، تخمین زده است. در میان سکّه‌ها، چهل و هشت میلیون مثقال سکّهٔ نقره قبلاً در عهد سلطنت پیروز و قباد ضرب شده بود.[۵۵] در اواخر سال سی‌ام سلطنت (۱ ـ ۶۲۰ میلادی) موجودی خزانهٔ شاهی مجدّداً بررسی شد و میزان آن هزار و ششصد میلیون مثقال نقره برآورد گردید. این مبلغ در سال سیزدهم سلطنت با وجود جنگ‌های سخت با بیزانس که از سال ۶۰۳/٤ میلادی شروع شده بود، باید بالغ بر هشتصد میلیون مثقال نقره بوده باشد.[۵۶] در مآخذی که طبری نقل کرده، تأکید شده است که در این مبلغ هزار و ششصد میلیون مثقال نقرهٔ یاد شده، بودجهٔ حقوق نظامیان منظور نگردیده است. از همین امر می‌توان به ماهیّت اصلاحات مالیاتی خسروی اوّل که موجب انباشتن خزانهٔ دولتی شد، پی برد و همچنین به تظلّمی که خسروی دوم نسبت به رعایای خویش روا می‌داشت تا این مبلغ هنگفت (صرف‌نظر از اجناس، حیوانات، بردگان،

املاک و ابنیه) را فراهم آورد، آگاهی یافت. در منابع موجود گزارشات جالب توجّهی درخصوص حرمسراهای پادشاهان و بزرگان بهچشم میخورد. سورین، سپهسالار پارتی، بنابر نقل پلوتارخ، همواره با جلال و جبروت فراوان در اجتماعات ظاهر میشد و در مسافرتهایی که انجام میداد، هزار شتر-زاد راه او را حمل میکرد و دویست ارابهزنان حرمسرایش را بهدنبال میکشید.[۵۷] کارنامک ارتخشیر پاپکان ظاهراً این حدس را تقویت میکند که در دربار اردوان، آخرین پادشاه پارتی، کنیزان بسیاری زندگی میکردهاند که یکی از آنان، همانطور که میدانیم به ارباب خود خیانت ورزیده، موجبات فرار اردشیر را از دربار فراهم آورد و بدینوسیله به انقراض سلسلهٔ مذکور کمک نمود.[۵۸] حرمسرای سلطنتی در جنگها به همراه پادشاه روانه میشد و گهگاه که سپاه مهاجم فاتح میگشت، حرمسرای مزبور به غارت میرفت. "اُذینة" عرب حرمسرای شاپور اوّل را تصاحب نمود و گالریوس Galerius حرمسرای نرسی را غارت کرد.[۵۹] دربار ایران همواره تمایل مفرطی به داشتن زنان فراوان داشت. خسروی دوم در سال ۶۲۱ میلادی یکی از شرایط صلح خود را با "هراکلیوس" تحویل سالانه هزار دختر از امپراتوری بیزانس به ایران قرار داد.[۶۰] بنابراین جای هیچگونه تعجّب نیست که در سال ۵۰۰ میلادی اوضاع و احوال شاهنشاهی ایران مستعد انقلاب میشود و پس از ورود اعراب بهسرعت شکست میخورد.

تراکم زنان در حرمسراها و مسألهٔ تعدّد زوجات از لحاظ ترکیب نفوس برای تودهٔ مردم دشواریهای فراوانی بهبار میآورد. این امر موجبات کمبود جنس زن را فراهم آورد و اغتشاشات خطرناکی را در میان طبقات پایین اجتماع باعث گردید. کلیهٔ پدیدههای فوقالذّکر، استبداد، فقر تودهٔ

گستردهٔ مردم، وجود حرمسراها، تعدّد زوجات، بهره‌کشی از طبقهٔ زحمتکش، نوعی سقوط اخلاقی و جسمانی عنصر ایرانی را به‌دنبال آورد. در همان قرن چهارم میلادی نیز آمیانوس مارسلینوس به پاره‌ای از خصوصیات رخوت جسمانی در میان ایرانیان اشاره کرده است.[۶۱] نویسندهٔ ارمنی قازار پارپتسی نیز در اواخر فصل ۵۹ اثر خود دربارهٔ ایرانیان چنین می‌نویسد: «تعداد ایرانیان بی‌شمار است، ولی بسیاری از ایشان مردمی ضعیف و ترسو هستند».[۶۲]

پادشاهان می‌کوشیدند تا توسّط اسکان اسیران جنگی وضع تودهٔ مردم را بهبود بخشند.[۶۳] بدین‌منظور شهرها و روستاهایی برای ایشان ساخته شد و یا در مناطقی که از قبل وجود داشت، اسکان داده شدند. آن‌طور که طبری می‌نویسد، قباد در جنگ با بیزانس اسیران بسیاری را به ایران آورد.[۶۴] قبل از این تاریخ نیز شاهان ساسانی اقدام به این‌کار کرده بودند. برای نمونه شاپور اوّل در جنگ با قیصر روم والریانوس Valerianus سپاه وی را اسیر کرده، در گندی شاپور واقع در خوزستان سکونت داد. رومیان مذکور سد مشهوری را که امروزه نیز "بند قیصر" نامیده می‌شود، بناکردند.[۶۵] شاپور دوم نیز قسمتی از طوایف عرب را در شهرهای جدیدی در بحرین، هجر و کرمان ساکن کرد و بدین‌ترتیب در خوزستان جوامع عرب به‌وجود آمدند. در فارس در نزدیکی شهر "توج" نیز روستاهایی وجود داشتند که اعراب طایفه بکربن‌وائل به آنجا برده شده بودند. نولدکه این سؤال را پیش‌کشیده است که آیا این شهرها در دوران بعدی ساخته نشده‌اند؟.[۶۶] بعدها نیز طوایف دیگری مهاجرت داده شدند. خسروی اوّل باقیماندهٔ افراد طوایف پاریز (در کرمان)، صول (در گرگان) و ده هزار اسیر جنگی از طوایف ابخاز، بنجر(؟)، بلنجر والان را به مناطق گوناگون شاهنشاهی خود مهاجرت داد تا

از این افراد برای خدمات جنگی استفاده نماید.[۶۷]

منظور از اسکان این مهاجرت جدید در واقع اقدامی علیهٔ کاهش جمعیّت و تقلیل قوای نظامی بوده است. بدین‌وسیله دولت از نیروی فعّال بسیاری برخوردار می‌شد که از لحاظ امور فنّی نیز دارای اهمیّت فراوان بود (همان‌طور که در مورد اسیران رومی دیده شد). به‌علاوه میزان قابل توجّهی از زمین‌های حاصلخیز این سرزمین هنوز بایر بود و برای خزانهٔ شاهی استفاده‌ای در برنداشت. در این مورد نیز وجود مهاجرین ارزش بسیاری داشت.

یادداشت‌ها

۱ ـ **هرودوت**، ک ۳، بند ۱۱۸ و بعد ر.ک. یوستی، **نامنامهٔ ایرانی**، ص ۳۶۸ و بعد.

۲ ـ برای اطّلاع بیشتر ر.ک. خورناتسی، ک ۲، ب ۷۴ و بعد، و همچنین در **افسانهٔ آگاتانگقوس**، ب ۱۰، بند ۱۵ و بعد از آن. درخصوص "**کامسار**"ها ر.ک. یوستی، نامنامهٔ ایرانی، ص ۱۵۴ و بعد.

۳ ـ **طبری ـ نولدکه**، ص ۳۷۹ و بعد از آن.

۴ ـ **گیرشمن** دربارهٔ عواقب آخرین جنگ طویل‌المدّت با بیزانس بسیار بجا گفته است: «چون افراد ذکور کشور ملزم به تجهیز قوای نظامی بودند، ناگزیر از تعداد آنان کاسته می‌شد. این فقدان‌ها موجب شروع یکی از بحران‌های کم‌خونی ــ که در ملل پس از هر کوشش غیرمتناسب مؤثّر می‌افتد ــ گردید و ایرانیان را در زمانی که پیشرفت می‌کردند، فرسوده و مغلوب دشمنان ساخت (ایران از آغاز... ص ۲۷۶).

۵ ـ **وندیداد**، چ. هوشنگ، ج ۲، فهرست واژه‌ها، ص ۱۴۳؛ دهابهار، یسن و ویسپرد پهلوی واژه‌نامه، ص ۵۲؛ **بارتلمه**، **واژه‌نامهٔ ایرانی باستان**، ستون ۱۸۲۲، زیر واژهٔ hutaosā زن...، ص ۱۶. وست، ضمیمهٔ **کتب مقدّس مشرق‌زمین**، ج ۱۸، ص ۳۸۹ و بعد از آن؛ مُدی، چ. ایاتکارزریران بمبئی ۱۸۹۹، ص ۳۱ **سنجانا**، **مجلّهٔ انجمن سلطنتی آسیایی** ۱۹۰۰ ص ۵۴۶ و بعد از آن. کلیهٔ مطالب مآخذ یونانی درکتاب **کلمن** G. Clemen آمده است **تاریخ دیانت ایران** *Fontes historiae religionis Persicae* بن ۱۹۲۰، ر.ک. **اوریپیدس** Euripides، کتاب *Andromache* ۱۷۴. در ادبیات لاتین به‌خصوص در Recognitiones ک ۹ بند ۲۰: mos apud Persas, matres aceipere in Coniugium et sorores et filias؛ **ترتولیانوس** Tertullianus، کتاب *Apologeticum*، ک ۹: persas Cum suis Matribus Misceri

Dtesias refert؛ **هیرونیموس** Hieronymus، کتاب ***Adv. Iovian***، ک ۲، بند ۷: Persae, Medi... cum Matribus et aviis, Cum filiabus et neptibus copulantur..., ر. ک. کلمن، همانجا، از میان نوشته‌های حقوقی درمی‌یابیم که پدر یکی از زنانش را، پس از آنکه پسر ارشدش به سن بلوغ می‌رسید، به عقد وی درمی‌آورد. در جای دیگری گزارش شده است که هرگاه وراث، یعنی پسر و دختر شخص متوفّی ازدواج کرده بودند، تقسیم ارث صورت مشکلی به‌خود می‌گرفت. **بارتلمه**، دربارهٔ حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۱۷ و بعد، کریستن‌سن، ایران در...، چ ۱، ص ۳۱۸ و بعد از آن.

۶ ـ **هرودوت**، ک ۳، بند ۶۸، ۸۸، ۱۳۳ و بعد. کسنفن، **بازگشت ده هزار نفری**، ک ۱، بند ۱، دیودورس، ک ۱۴، بند ۸۰، ف ۶ پلوتارخ، اردشیر، بند ۱، ف ۱؛ بند ۲۳، ف ۲؛ بند ۲۶، ف ۱؛ بند ۲۳، ف ۴؛ بند ۲۷، ف ۴. **دیودورس**، ک ۱۷، بند ۵۴ پلوتارخ، اسکندر Alexandros، بند ۳۰، ف ۳؛ بند ۷۰، ف ۲؛ بند ۷۷، ف ۴. **ویلهلم گیگر**، **ایاتکار زریران**، **گزارش جلسات فرهنگستان علوم بایر**. بخش تاریخ فلسفی Sitz.-Ber, der Bayr. Akad der Wissen., Phil-hist. Kl. سال ۱۸۹۰، ش ۲، ص ۷۶. **ارتاک ورازنامک**، چ. هاگ، ب ۲، ف ۱. **طبری ـ نولدکه**، ص ۲۸۹. **هوفمان**، **منتخبی از متون سریانی اعمال شهدای ایرانی**، **رسالاتی دربارهٔ معرفت‌مشرق‌زمین**، ش ۷/۳، لیپزیگ ۱۸۸۰، ص ۹۵ و بعد از آن.

۷ ـ **تئوفانس**، چ. کلاسن، ص ۲۶۱، س ۱۷ و بعد. درکتاب **حقوقی‌سریانی** اسقف "مارابا" (حدود ۵۵۰ پس از میلاد مسیح) چنین آمده است: «عدالت خاص ستایندگان اورمزد از طریق ایجاد رابطهٔ جنسی با مادر و خواهر به اثبات می‌رسد». **زاخائو**، **کتاب‌های حقوقی‌سریانی**، ج ۳، ص ۲۶۵. **کریستن‌سن**، ایران در...، چ ۱، ص ۳۱۹.

۸ ـ واژهٔ **هپثنی** مطابق است با واژهٔ هندی باستان "سپتنی" به‌معنی "زن صیغه" و احتمالاً در واژگان فارسی در اصطلاح "وسنی" بجا مانده است. درکتاب **دربارهٔ حقوق ساسانی** دربارهٔ این واژه مفصّلاً بحث شده است، ج ۱، ص ۳۲ و بعد از آن. برای اطّلاع از عبارتی که در قطعه اوستایی F2 آمده است، ر. ک. **واژه‌نامهٔ ایرانی باستان**، ستون ۱۷۶۵. برای اطّلاع از افسانهٔ فریدون ر. ک. یوستی، **نامنامهٔ ایرانی**، صص ۸۹ و ۲۹۳. **هرودوت**، ک ۱، بند ۱۳۵. **بارتلمه**، زن... ص ۱۲.

۹ ـ "مردی با دو پادشاه زن (= ممتاز زن)"، **دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۱، ص ۳۶، **بارتلمه**، زن...، ص ۱۲.

۱۰ ـ ر.ک. آمیانوس، ک ۲۲، بند ۶، ف ۷۶، چ. ایسنهارت: effsius Plerique soluti in venerem aegreque contenti multitudine paehicum ماتکان... **بارتلمه، دربارهٔ یک کتاب حقوق ساسانی** *Über ein sasanidisches Rechtsbuch*، گزارش جلسات فرهنگستان هیدلبرگ، بخش تاریخ فلسفی .Sitz.-Ber der Heidelberger Akad., phil. hist. KI سال ۱۹۱۰، رسالهٔ ۱۱، ص ۳ و بعد از آن. دربارهٔ حقوق ساسانی، گزارش جلسات فرهنگستان هیدلبرگ...، سال ۱۹۱۸ (ج ۱ و ۲)، سال ۱۹۲۰ (ج ۳)، سال ۱۹۲۲ (ج ۴)، ۱۹۲۴ (ج ۵).

۱۱ ـ **بارتلمه، زن...**، ص ۷ و بعد. **کریستن‌سن، ایران در...**، ج ۱، ص ۳۱۱.

۱۲ ـ چ. ارواد اونوالا Ervad M. R. Unvala، بمبئی ۱۹۲۲، ج ۱، ص ۱۸۰، س ۹ و بعد از آن. دهالا، ص ۳۰۳. **بارتلمه، زن...**، ص ۱۲. **دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۱، ص ۳۱. **کریستن‌سن، ایران در...**، ج ۱، ص ۳۱۸. همچنین ر.ک. **کریستن‌سن**، امپراتوری ***L'empire*** ص ۴۸ و بعد. هوار، ص ۱۹۹.

۱۳ ـ **بارتلمه، دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۱، صص ۳۱ و ۳۶. آنچه که به خانواده تعلّق داشت، از طرفی اشخاص بودند [پادشاه زن و اولادش، چاکر زن‌ها و فرزندانشان، خانواده‌های پسران متأهل (ولی خانواده‌های دخترانی که ازدواج کرده بودند، به این گروه تعلّق نداشتند)، بردگان به‌انضمام خانواده‌هایشان و زنانی که در جنگ‌ها اسیر شده و اطفالشان] و از طرف دیگر مایملک خانواده (خانهٔ "بزرگ خانواده" که اعضای خانواده در آنجا زندگی می‌کردند، مزرعه یا مزارع متعدّدی که توسّط بردگان اجاره و کشت و زرع می‌شد، اشیاء قیمتی، البسه، پول و اثاث، همچنین حیوانات خانگی، گاو، شتر، اسب، الاغ، گوسفند، سگ). برده‌ای که ملک اجاره‌ای را اداره می‌کرد، موظّف بود سود حاصل از مزارع و باغات را هر سال (پس از کسر مخارج مربوط به زراعت و احتساب مخارج ضروری خود و خانواده‌اش) به ارباب بپردازد. در اغلب این تأسیسات یک آسیاب و همچنین تشکیلات آب‌رسانی موجود بود که تحت شرایط خاصّی می‌توانست به همسایگان نیز آب برساند. ر.ک. **بارتلمه، زن...**، ص ۹ و بعد.

۱۴ ـ **دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۵، ص ۲۱ و بعد از آن. انتخاب یک مرد به‌عنوان فرزندخوانده اصطلاحاً "پسری" و انتخاب یک دختر "دختی" نامیده می‌شد. دخترها نیز امکان داشت به‌فرزندی پذیرفته شوند ولی علّت این امر یا ترحّم و یا کمبود نیروی کارگر بود. در

این‌صورت پدر واقعی دختر حق مطالبهٔ یک وجه‌المصالحه داشت. زن...، ص ۹ و بعد. سرنوشت زنان بیوه غالباً یأس‌آور بود. پدر قبل از مرگ مبلغی را به یکی از وراث خود پیشکش می‌کرد و بدین‌ترتیب سهم ارث وراث دیگر کاهش می‌یافت. در اغلب موارد پسر ارشد که پس از مرگ پدر باید ریاست خانواده و ادارهٔ اموال وی را به‌دست می‌گرفت، به چنین امتیازی نایل می‌گشت. گاهی اوقات نیز پدر این مبلغ را به یکی از دختران خود که در سنین پیری و یا پس از مرگ زوجه‌اش باید از او (= پدر) نگهداری می‌کرد، پیشکش می‌نمود. **دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۵، ص ۱۵ و بعد ص ۱۹ و بعد ص ۸ و بعد از آن. درحالی که باتوجّه بدین اقدامات تا اندازه‌ای از پراکنده‌شدن ثروت خانوادگی جلوگیری می‌شد، سهم ارث بیوه زنان کاهش می‌یافت و حتا ممکن بود وی بدین‌ترتیب قسمت اعظم ارث را از دست بدهد. وی پس از مرگ شوهر در شرایط دشواری زیرنظر پسرش به زندگی ادامه می‌داد. بعدها حقوقدانانی پیدا شدند که در راه احقاق حقوق بیوه‌زنان گام برداشتند. **دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۵، ص ۱۳ و بعد از آن، ص ۱۹. دربارهٔ فرزندخواندگی ر. ک. **داتستان دینیک**، ب ۶۰ ـ ۵۴، **کتب مقدّس مشرق‌زمین**، ج ۱۸، ص ۱۸۳ و بعد از آن.

۱۵ ـ دربارهٔ این واژه ر. ک. **واژه‌نامهٔ ایرانی باستان**، ستون ۱۴۹۲ و بعد. در فقرهٔ چهل و چهارم از فرگرد (= باب، فصل) چهارم **ویدیودات** چنین آمده است: «و اگر مردان همدین بیایند، برادران، دوستان، به‌منظور طلب پول یا زن یا خرد.... اگر آنان برای طلب زن بیایند، [پس] باید زنی را به نکاح [آنان] داد»، نقل از ترجمهٔ "ولف".

۱۶ ـ دربارهٔ ازدواج میانین ر. ک. **دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۱، ص ۳۶.

۱۷ ـ «زنی (= زناشویی) بجز سرداری [شوهر] نشاید بود»، **دربارهٔ یک کتاب حقوق ساسانی**، ص ۱۴.

۱۸ ـ «از روی داد (= به‌نحو قانونی و شایسته) برای زن خواهش (= درخواست ازدواج) کرده است»، **دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۱، ص ۳۰.

۱۹ ـ **دربارهٔ یک کتاب...**، ص ۵.

۲۰ ـ در این‌صورت شوهر دوم اجازهٔ استفاده از ثروت زن را نداشت، زیرا دارایی زن برای شوهر اوّل باقی می‌ماند و اطفال او نیز به شوهر اوّل تعلّق می‌گرفت. اصولاً کلیهٔ امکانات در زمینهٔ حقوق زناشویی بستگی عمیقی به مسایل مالی داشت. منافع اقتصادی مهم‌تر از هرچیز دیگر

تلقّی می‌شد. اقداماتی نظیر زناشویی میانین هدف‌های خاص اقتصادی را تعقیب می‌کرد و در عین حال هر دو طرف این ازدواج بی‌ثبات را ارضـا مـی‌نمود. ایـن‌کار نـوعی طـلاق و قرض‌دادن زن به شخص دیگری بود که به نیروی کار زن احـتیاج داشت. از آنـجا کـه زن به‌موجب یکی از قوانین می‌توانست به شوهر اوّلش مسترد گردد، لذا بدین‌ترتیب مقداری نیروی کار همواره برای شوهر اوّل محفوظ بود. باتوجّه به آنچه گذشت، مردانی که زنانشان را به ازدواج میانین در می‌آوردند، اجازه داشتند نه‌تنها آن زنان بلکه اطفال آنها را نیز بازپس بگیرند تا به حدّ کافی نیروی کار در اختیار داشته باشند. هرگاه شوهر با موافقت زن اقدام به طلاق وی می‌کرد، اموال زن برای خودش باقی می‌ماند. موافـقت دوجـانبه اصـطلاحاً "بـه خورسندی" نامیده می‌شد، **دربارهٔ یک کتاب،...**، ص ۱۳. اصطلاح "**خواستک**" را "**بارتلمه**" در همانجا. ص ۱۳، به‌صورت "خواسته، مال و ثروت" شرح داده است؛ **کریستن‌سن**، **ایران در...**، ج ۱، ص ۳۲۴ می‌نویسد: «اموالی که شوهر درخلال ازدواج به او داده بود». در یکی از احکام دیگر (**دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۱، ص ۴۶ و بعد) چنین آمده که مرد موظّف بوده است، به هنگام طلاق زن، اموال وی را مسترد دارد: زن را بازآورد (= پس بدهد)». واژهٔ "**عوایـد**" در متن فارسی میانه به‌صورت "وندشن" بـه‌معنی «آنـچه بـاید دریـافت گـردد» (**نـیبرگ** H. S. Nyberg، کتاب **راهنمای زبان پهلوی** ***Hilfsbuch des Pehlevi***، ج ۲، ص ۲۴۴) آمده است. به‌نظر می‌رسد که جملهٔ فوق به این حقیقت اشاره می‌کند که زنان حق داشته‌اند از شوهران خود به‌خاطر کاری که می‌کردند، مزدی دریافت نمایند. درحالی که **کریستن‌سن** واژهٔ **وندشن** را به‌صورت "عایدات شخصی" (**ایـران در...**، ج. ۱، ص ۳۲۴) تـرجـمه کـرده، **بـارتلمه** آن را به‌شکل "درآمد، هر نوع دریافتی، به‌ویژه مزدکار" (**همانجا**، ص ۴۶) تفسیر نموده است. برای درآمد بردگان قانون دیگری وجود داشت: «هرگاه کسی عواید برده‌اش را خرج بکند و سپس برده را آزاد کند، اجباری ندارد که عواید را به او بازآورد (= پس بدهد)»، **بارتلمه**، **همانجا**، ص ۴۶. این قراین نشان می‌دهند که دارایی زن بر دو نوع بوده است: اوّل "خواسته" که مسترد نمی‌شد و مراد از آن ظاهراً اموالی بوده که زن به‌هنگام ازدواج با خود به خانهٔ شوهر برده بوده است؛ دوم "عواید" به‌معنی آنچه که زن در طول ازدواجش به‌دست آورده بود و نمی‌شد از او منفک ساخت. قانون دیگری نیز متقابلاً وجود داشت (**بارتلمه**، **همانجا**، ص ۴۹): «هرگاه زن در هنگام زناشویی عواید کار خویش را به شوی دهد و سپس زن از [قید] زناشویی آزاد

گردد، [زن] اجازه ندارد عواید کارش را ببرد». اصطلاح "عواید کار" به‌وضوح تمام گویای این امر است که مراد از آن "مزدکار" بوده است. این قسمت از دارایی زن که وی حق اکتساب آن را داشت و در طول ازدواج به‌دست می‌آورد (ولی به شوهرش واگذار می‌نمود)، بدون تردید برای شوهرش باقی می‌ماند. حقوقدانان توسّط آرایی که صادر می‌کردند، ترتیبی قابل می‌شدند تا شوهر به‌هنگام طلاق بر اثر استرداد عواید خرج شدهٔ زن به وضع ناهنجاری دچار نگردد. یکی دیگر از احکام مربوط به دو مردی می‌شود که زن و دارایی مشترک دارند: «از دو مرد همخواسته یکی خواسته دریافت می‌کند و یکی زن: خواسته مشترک [است] و زن از آن شخص بهتر»؛ **بارتلمه**، همانجا، صص ۴۴ و ۲۶. ز ۴. اصطلاح "هکنین خویش" در جاهای دیگر به‌وسیلهٔ "همخواستک" (همخواسته) تفسیر شده است (ص ۲۶). مورد فوق به‌علّت فقدان تفسیر و به‌واسطهٔ ناتمام بودن متن برای اینجانب کاملاً روشن نیست. بعید نیست که به‌هنگام معامله بر سر ازدواج‌های میانین نیرنگ‌های خاصّی میان مردان به کار می‌رفته است. ظاهراً **دینکرت** به همین امر توجّه داشته که گفته است: «در مورد انواع بسیاری از گناهان و نیرنگ‌هایی که هنگامی به‌وقوع می‌پیوندد که زنی که با توافق خودش به شخصی واگذار شده و موافقتش اعلام گشته، به مرد دیگری واگذار شود»، **کتب مقدّس مشرق زمین**، ج ۳۷، ص ۷۰(ج ۸، صص ۲۰ و ۱۲۶)، ر. ک. **کریستن‌سن**، ایران در...، چ ۱، ص ۳۲۴.

۲۱ ـ **بارتلمه**، زن...، ص ۷؛ دربارهٔ **حقوق ساسانی**، ج ۱، ص ۳۶ و بعد، ج ۲، ص ۲۴ و زیرنویس مربوط، ج ۱، ص ۴۶ و بعد؛ پیمان شفاهی در حقوق ساسانی Der Verbalkon trakt im sas. Recht مجلّهٔ شرق‌شناسی وین، ش ۲۷، سال ۱۹۱۳، صص ۳۷۴ ـ ۳۴۷، ر. ک. ص ۳۵۵ و ۳۵۹ و بعد.

۲۲ ـ **بارتلمه**، دربارهٔ **حقوق ساسانی**، ج ۱، ص ۲۷: «اگر [شوهر] برای پادشاه زن سندی تنظیم نماید که: تو را انباز دارم، خواستهٔ آن مرد تعلّق به آن زن باشد، [خواسته] به‌جهت آن دستوری به آن زن رسد و [او] در خرج‌کردنش مجاز [است]». همچنین ر. ک. **دینکرد**، ک ۸، ب ۳۱، ف ۵(**کتب مقدّس مشرق‌زمین**، ج ۳۷، ص ۹۹): «چگونه است وقتی که شوهر سفیه باشد».

۲۳ ـ دربارهٔ **حقوق ساسانی**، ج ۱، ص ۳۶ و بعد، ج ۲، ص ۲۴ و زیرنویس مربوط. **دینکرد**، ک ۸، ب ۲۰، ف ۹۵(**کتب مقدّس مشرق‌زمین**، ص ۶۶): «در مورد دختری که پس از پانزده‌سالگی

هنوز بـه شـوهرش داده نشـده است...». دیـنکرد، ک ۸، ب ۴۳، ف ۲۰ (چ. مُدن D. M. Madan، ج ۲، ص ۷۷۴، س ۱۳ و بعد از آن).

۲۴ ـ دینکرد، ک ۸، ب ۴۳، ف ۱۰ (کتب مقدّس مشرق‌زمین، ج ۳۷، ص ۱۴۶: «در مورد دختری که کنترل مذهبیش درخلال زندگی در خانهٔ پدری با مادر است. برای آن قسمت از زندگی مادر که با پدر مشترک بوده، ولی حق شوهردادن او با پدر است». درخصوص شخصی که به‌عنوان قیّم تعیین می‌شده است، ر. ک. دینکرد، ک ۸، ب ۲۰، ف ۸۹ (کتب مقدّس مشرق زمین، ج ۳۷، ص ۶۶؛ چ. مَدَن، ج ۲، ص ۷۱۴، س ۱۲ و بعد): «در مورد شخصی که وکیل شده بود، دختری راکه پدرش مرده است، شوهر دهد». همچنین ر.ک. دینکرد، ک ۸، ب ۴۳، ف ۱۱؛ چ. مدن، ج ۲، ص ۷۷۳، س ۱۰ و بعد از آن. در مورد شخصی که واسطهٔ ازدواج قرار می‌گرفت، ر. ک. بارتلمه، زن...، ص ۱۰. برای آگاهی از اصطلاحات گویش‌های ایرانی میانه: ج ۲، ص ۶. پس از عقد ازدواج اعمال خیر زن به‌حساب شوهرش نوشته می‌شد، کریستن‌سن، ایران در...، ج ۱، ص ۳۲۳. شوهر مسؤول کردار و پندار زنش بود. ارتـاک ورازنـامک در فصل ۶۸ به شرح حادثه‌ای که مربوط به یکی از همین نوع مسؤولیّت‌ها می‌شود، پرداخته است.

۲۵ ـ بارتلمه، زن...، ص ۱۰.

۲۶ ـ کریستن‌سن، ایران در... ج ۱، ص ۳۲۳؛ دینکرت، ک ۸، ب ۲۰، ف ۹۴، چ. مدن، ج ۲، ص ۷۱۴، س ۲۲ ـ ۲۰، کتب مقدّس مشرق زمین، ج ۳۷، ص ۶۶: «دربارهٔ بازرسیدن (= استرداد) خواسته‌ای که به‌خاطر کنیز (= عروس) بدهد، وقتی که کـنیز بـه زنـاشویی [هـم‌ارزش] آن خواسته نباشد». مراد از "خواسته" در اینجا مبلغ معیّن و مقرّری است که داماد باید به والدین عروس می‌پرداخت. اگر عروس ارزش آن مبلغ را نداشت، شوهر می‌توانست وی را ترک کند. در این‌صورت والدین دختر مجبور بودند مبلغ فوق‌الذّکر را به شوهر مسترد دارند.

۲۷ ـ دربارهٔ حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۱۱: و [پدر] ازیرا به ازدواج [دخترش] حاکم نیست که همخوابگی دخت با خود [دختر] است». و در جای دیگر آمده است: «مانند وقـتی کـه او می‌گوید: برو و زناشویی با بهمان مرد کن. و اگر نکند، مجاز [است]» (همانجا، ص ۱۱).

۲۸ ـ دربارهٔ حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۵: «وقتی که دخت به گناهکاری پدر پیوند نامشروع کند، [باید] خورش و نگهداری [او]، اگر او را عواید کار خویش (= دستمزد) هست، از عواید کار

خویش، و اگر او را عواید کار خویش نیست، از آن پدر باشد (= از عواید کار پدر پرداخت گردد)». بنابراین پدر اجازه نداشته است که مخارج زندگی دخترش نپردازد و یا او را از ارث قانونیش محروم سازد. امّا چنانچه دختر حاضر به قطع پیوند نامشروعش نمی‌شد، پدر می‌توانست میزان ارث او را تقلیل دهد، **دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۵، ص ۴ و بعد از آن.

۲۹ ـ **ویکاندر**، **سازمان مردان آریایی** ***Der arische Männerbund*** لوند ۱۹۳۸، صص ۲۱ ـ ۹، ر. ک. **کریستن‌سن**، **ایران در...**، چ ۲، ص ۳۲۹.

۳۰ ـ **دربارهٔ یک کتاب...**، ص ۱۵. اطفال نامشروع در خانهٔ پدربزرگشان پرورش می‌افتند. او حتا موظّف بود از یک سن معیّنی به‌بعد به نوه‌های اناث نامشروع خود نفقه بدهد. فرزند نامشروع نصف فرزند مشروع ارث می‌برد. هنگامی که مادر طفل نامشروع ازدواج می‌کرد، وظایف پدربزرگ تمام می‌شد. از این هنگام به‌بعد مادر موظّف بود که خود از طفلش نگهداری کند (**دربارهٔ حقوق ساسانی**، ج ۵، ص ۳۲ و بعد از آن).

۳۱ ـ **ویدیودات**، ب ۱۵، ف ۱۶ ـ ۱۵ (ولف، ص ۴۰۹).

۳۲ ـ **همانجا**، ب ۱۵، ف ۴۵ (ولف، ص ۴۱۲).

۳۳ ـ **همانجا**، ب ۱۵، ف ۹ و ۱۴ ـ ۱۳ (ولف، ص ۴۰۹).

۳۴ ـ **همانجا**، ب ۱۵، ف ۱۲ (ولف، ص ۴۰۹).

۳۵ ـ درخصوص شهبانوها و زنان افسانه‌ای ایران: فرین: بندهش، ب ۳۱، ف ۳۱ و بعد از آن (**وست**، **کتب مقدّس مشرق زمین**، ج ۵، ص ۱۳۹)؛ طبری، ج ۱، بخش ۲، ۵۳۳، س ۱۰؛ همای: یوستی، **نامنامهٔ ایرانی**، ص ۱۳۱ و بعد. آتوسا: یوستی، همانجا، س ۵۰. و همانجا، ص ۳۳، زیر نام "**ارتدکت**" **Artadukta**. ایفراهرمز: تعنیت، ۲۴، b، همانجا، ص ۴۰ و بعد؛ ندا، ۲۰، b، گولدشمیت، ج ۱۲، ص ۴۰۴؛ زواحیم، ۱۱۶، b، گولدشمیت، ج ۱۰، ص ۳۶۹. دینک: طبری ـ نولدکه، ص ۱۱۸ و زیرنویس ۲. بوران، آذرمیدخت: طبری ـ نولدکه، صص ۳۹۴ ـ ۳۹۰. **دیودورس**، ک ۱۷، بند ۱۰۷، ف ۶. **پلوتارخ**، زندگانی اسکندر کبیر Vita Alexandri Wagni، بند ۷۰، ف ۲؛ بند ۷۷، ف ۴. **کورتیوس روفوس**، ک ۴، بند ۵، ف ۱. **یوستی‌نوس**، خلاصه‌ای از تاریخ فیلیپی Epitome aus der phil Geschichte، ک ۱۲، بند ۱۰: برزین: آریانوس، لشکرکشی ک ۷، بند ۴، ف ۴.

۳۶ ـ ر. ک. یوستی، **نامنامهٔ ایرانی**، ص ۲۷۶. **کستفن** بازگشت...، ک ۱، بند ۱، ف ۱؛ اردشیر بند ۱،

ف ۱. دیودورس، ک ۱۴، بند ۸۰، ف ۶. فلاویوس یوزفوس، باستان‌شناسی یهود، ک ۱۸، بند ۲، ف ۴؛ هوار، ص ۱۳۳؛ یوستی، بنیادواژه، ج ۲، ص ۵۰۳. ثعالبی، چ. زتنبرگ، ص ۵۴۱، س ۹ ـ ص ۵۴۳، س ۶. فردوسی، چ. مول، ج ۵، ص ۵۰۴ و بعد از آن. ر. ک. یوستی، نامنامهٔ ایرانی، ص ۳۰۲.

۳۷ ـ این مقاله که در اصل متن سخنرانی "بارتلمه" به‌هنگام جشن تأسیس فرهنگستان "هایدلبرگ" است، در مجموعهٔ فرهنگ و زبان Die Sammlung Kultur und Sprache، ج ۵، منتشر شده است. وی در این مقاله اجمالاً اشاره‌ای به احکام حقوقی ساسانیان درخصوص زنان کرد و سپس نظریات خود را در مقالات متعدّدی به جهان دانش عرضه داشت. در شاهنشاهی ساسانیان قانون مدونی موجود نبوده است (ص ۶). حقوقدانان و قضات احکام خود را برحسب عرف حقوقی که در آن روزگار معمول بوده است، صادر می‌کرده‌اند. بنابراین بجای قانون مدون مجموعه‌های احکامی وجود داشته که صدور حکم را برای قضات آسان‌تر می‌کرده است.

۳۸ ـ زاخائو مجموعهٔ حقوقی "یشوع بوخت" را به انضمام اسناد دیگر حقوقی سریانی باستان در برلین تحت عنوان کتاب‌های حقوقی سریانی Syriche Rechtsbücher منتشر ساخته است (ر. ک ۳، سال ۱۹۱۴، صص ۲۰۱ ـ ۱ زیرنویس مربوط به ص ۲۸۹ و بعد از آن).

۳۹ ـ دربارهٔ حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۲۲، ز ۳.

۴۰ ـ زن...، پایین ص ۱۰ و پایین ص ۱۸. بارتلمه خطابهٔ خود را با این کلمات تمام می‌کند: همان‌طور که می‌بینید... از آنچه که مآخذ با اطمینان خاطر به‌دست می‌دهند، درمی‌یابیم که زنان در شاهنشاهی ساسانیان با عزم راسخ در راه تساوی حقوق خود گام برداشته و حتا پیروزی‌هایی نیز در این راه کسب کرده بوده‌اند، ولی فتح اعراب و انهدام شاهنشاهی ساسانیان تمام این کوشش‌ها را دوباره به‌کلّی از بین برده است».

۴۱ ـ زن...، پایین ص ۱۵. باید اقرار کرد که رابطهٔ قدیمی میان زن و مرد در قرن آخر عهد ساسانیان، تا حدود زیادی به‌نفع زنان تغییر کرده است. برای مثال شوهر اجازه نداشت سهم ارث زن و فرزندانشان را بفروشد و یا گرو بگذارد. اگر شوهر اقدام به چنین کاری می‌کرد، مجبور بود دوباره آن را بازخرید و یا استهلاک نماید. زنان از لحاظ حقوقی مورد حمایت قرار می‌گرفتند. دربارهٔ حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۴ و بعد، ج ۵، ص ۴۳. به‌هنگام طلاق، اگر

زن مقصّر نبود، شوهر موظّف بود مهریه مؤجل و همچنین عواید زن را بـه او پس بـدهد. همانجا، ج ۱، ص ۴۶ و بعد. اگر زن هدیه‌ای دریافت می‌کرد و یا ارثی به او می‌رسید، شوهر می‌باید به‌عنوان وکیل حقوقی زن درخصوص قبول آن چیز تصمیم بگیرد. زیرا فقط شوهر حق داشت امور اداری زنش را انجام دهد. اگر شوهر از قبول آن هدیه خودداری مـی‌کرد، تصمیم او هیچ‌گونه ارزشی نداشت و بنابراین حقوق مرد فقط یک امر ظاهری بود. همانجا، ج ۵، ص ۴۲. بعدها شوهر در تصرّف دارایی خود نیز مخیّر نبود. اگر مرد دروصیت‌نامه‌ای که از خود به‌جا می‌گذاشت، زن و فرزندانش را از حقوق قانونی ارث محروم مـی‌کرد، آن وصیت‌نامه از درجهٔ اعتبار ساقط بود. همانجا، ج ۵، ص ۴۷. درصورتی که شوهر زن را به عدم اطاعت متهم کرده، درصدد تصاحب اموال زن و ترک وی برمی‌آمد، زن حتا می‌توانست نادرستی این اتّهام را در برابر دادگاه به اثبات رساند و اموال خویش را دراختیار خـود نگـه دارد. همانجا، ج ۱، ص ۲۷. ج ۳، ص ۶. ج ۲، ص ۳۸. اگرچه زن به‌موجب حقوق قدیمی حق معامله نداشت، ولی بعدها اجازه یافت به اتّفاق سرپرست خـانواده ادّعـای طـلبکاران متوفّی را به رسمیّت بشناسد و از محلّ ارث قروض را پرداخت نماید. همانجا، ج ۲، ص ۲۳ و بعد، ص ۳۷ و بعد ج ۳، ص ۲۳. اگر آنان مطالبات را بـه گـردن نـمی‌گرفتند، طـلبکاران می‌توانستند از آنان شکایت کنند. در این‌صورت زن می‌توانست قسم یاد کند. دربارهٔ حقوق ساسانی، ج ۲، ص ۲۲، ۲۸. ج ۳، ص ۳۶. ج ۴، ص ۲۵. طلبکار می‌توانست قرضی را کـه توسّط زن و شوهر گرفته شده بود، از هر دو مطالبه نماید. وی حتا می‌توانست زن را بدون تمایل شوهرش، به محاکمه بکشد. بدین‌ترتیب زن به‌عنوان یک شخصیّت حـقوقی تـلقّی می‌شد. دربارهٔ حقوق سـاسانی، ج ۱، ص ۲۵ و بـعد. مـرد مـی‌توانست قـسمتی از ثـروت خانوادگی را دراختیار زنش قرار دهد و فقط هنگامی می‌توانست این حق را از زنش بازستاند که زن از لحاظ وظایف زناشویی مرتکب خطای بزرگی شده بود. همانجا، ج ۱، ص ۴۸ و بعد. ج ۵، صص ۳۴ و ۴۶. درکتاب حقوقی از مردی نیز سخن رفته است که با هر دو زنش قراردادی منعقد کرده و درنتیجه با سرمایهٔ آنان نوعی شرکت انتفاعی به‌وجود آمده است. در این شرکت همهٔ عضوها دارای حقوق مساوی بوده‌اند ولی حق فسخ قرارداد فقط دراختیار شوهر بوده است. در این مورد باز هم برتری حقوقی مرد به‌چشم می‌خورد. همانجا، ج ۱، ص ۴۹.

۴۲ ـ به همین نحو... زنان صیغه‌ای نیز هنگامی که به خانه شوهر می‌رفتند، مهریهٔ معجل دریافت می‌کردند. این زنان در کلیهٔ موارد دیگر زیردست "کدبانو" بودند و در امور خانه بیشتر به‌عنوان یک خدمتکار و امثال آن به خانم خانه کمک می‌کردند. زن...، ص ۱۳. این‌گونه زنان از مسکن، پوشاک و غذا برخوردار بودند و حداقل تا پایان هفتادسالگی نفقهٔ سالانه نیز دریافت می‌کردند، همانجا.

۴۳ ـ زن...، ص ۱۳.

۴۴ ـ زن...، ص ۱۳.

۴۵ ـ فقط پسران "چاکرزن" از جانب پدر به پسرخواندگی پذیرفته می‌شدند، ر. ک. شایست ناشایست، ب ۱۲، ف ۱۴. دربارهٔ یک کتاب...، ص ۷، کتب مقدّس مشرق‌زمین، ج ۵، صص ۳۲۵ و ۳۴۴ و بعد.

۴۶ ـ زن...، ص ۱۳.

۴۷ ـ دربارهٔ حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۱۷ و بعد.

۴۸ ـ احکام دادگاه تقریباً سنگین بود. در ماتکان هزار دادستان، بند ۷۳، ف ۸ و بعد، درخصوص مجازات دزدیدن زنان چنین آمده است: «هرگاه او (=متّهم) زنِ مردی را بدزدد و به‌نحو غیرمشروعی او را بگاید، کیفرش ۷۰۰ ستیر است به اضافهٔ ۵۰۰ درهم جریمه برای عمل دزدی». دربارهٔ یک کتاب...، ص ۲۲. شهادت دروغ و سطحی در برابر دادگاه نیز مجازات‌های سنگینی داشت. در ماتکان...، بند ۱۰، ف ۷ و بعد از آن آمده است که شاهد در صورت شهادت دروغ به قلب واقعیّت متّهم می‌شده است: «هرگاه متّهم در جریان [دادرسی] نخست گوید که من زن تو را نگاییدم و سپس گوید که گاییدم ولی در هنگام زناشویی تو نگاییدم، به‌خاطر برگرداندن سخن مقصر [است]»، همانجا، ص ۲۰.

۴۹ ـ دربارهٔ یک کتاب...، ص ۲۲. زن...، ص ۱۸. دربارهٔ یک کتاب...، ص ۱۳.

۵۰ ـ زن...، ص ۱۳ (در قسمت مربوط به تقسیم ارث) ص ۱۵ (در قسمت مربوط به زناشویی میانین)، ص ۱۸ (چنین به‌نظر می‌رسد که زنان صیغه‌ای ابداً در پناه قانون نبوده‌اند). بسیاری از محاکماتی که در زمینهٔ حقوق زناشویی انجام می‌گرفت، بسیار پیچیده و مبهم بود. قضات قادر نبودند، رأی خود را در دور اوّل محاکمه صادر نمایند. از این‌رو تشریفات دادگاه توسعه پیدا کرد و محاکمات می‌بایستی در سه مرحله انجام می‌گرفت، ر. ک. زن...، ص ۱۶.

۵۱ ـ **طبری ـ نولدکه**، ص ۳۵۳. هخامنشیان، بنابر روایت **گسنفن**، عادت داشتند که هفت ماه زمستان را در بابل، سه ماه بهار را در شوش و دو ماه تابستان را در اکباتان به‌سر برند. تربیت کورش ک ۸ بند ۶، ف ۳۲، ر. ک. **بازگشت ده‌هزار نفری** ک ۳، بند ۵، ف ۱۵. اشکانیان تابستان‌ها در "شیز" و زمستان‌ها در تیسفون ساکن می‌شدند؛ بنابر گزارش مسعودی، **سیلوستردوساسی** Silvestre de Sacy A. I.(ملاحظات.. Notices etc، ب ۸، ص ۱۵۹ و بعد) و "**آتنیوس**" (ضیافت سوفسطاییان، ک ۱۲، بند ۵۱۳) بهار را در "ری" و زمستان را در بابل بسر می‌بردند.

۵۲ ـ **طبری ـ نولدکه**، ص ۳۵۳ "**آتنیوس**" درکتاب اخیرالذّکر (ک ۱۳، بند ۵۵۷) دربارهٔ تعداد زنان صیغه‌ای پادشاهان در عهد هخامنشیان اطّلاعاتی به‌دست می‌دهد. اغلب این زنان از موسیقی سررشته داشته‌اند (همانجا، بند ۶۰۸). همچنین ر. ک. **پلوتارخ**، اردشیر، C، بند ۲۷.

۵۳ ـ دربارهٔ "**آزاده**" ر. ک. ز ۳۸. "شیرین" ر. ک. **طبری ـ نولدکه**، ص ۲۸۳، ز ۲. دربارهٔ "قصرشیرین" ر. ک. **کریستن‌سن**، ایران در...، چ ۱، ص ۴۵۰.

۵۴ ـ **طبری ـ نولدکه**، ص ۳۵۳.

۵۵ ـ همانجا، ص ۳۵۴ و بعد از آن.

۵۶ ـ همانجا، ص ۳۷۷ و بعد.

۵۷ ـ **پلوتارخ**، کراسوس، بند ۲۱.

۵۸ ـ **کارنامک...**، بند ۲.

۵۹ ـ **تربلیوس پولیو** Trebellius Pollio، **والریانوس** پدر و پسر Valerianus Pater et filius، ب ۷:

Cepit (Odaenathus) regis thesauros, cepit etiam, quas thesauris cariores habent reges Parthici, concubians.

اوتروپیوس، ک ۹، ب ۲۵: Pulso Narseo castra eius diripuit (Galerius), uxores, Sorores, Iiberos cepit etc.

۶۰ ـ تاریخ انقراض و سقوط امپراتوری روم، اثر گیبون Gibbon's Gesch. des Verfalles und Unterganges des röm. Weltreiches، چ. آلمانی توسّط **اشپور شیل** J. Sporschil لیپزیگ ۱۸۳۷، ب ۴۲، ستون ۱۶۴۰ و بعد.

۶۱ ـ **آمیانوس**، ک ۲۳، ب ۶، ف ۷۵:

graciles Paene sunt omnes, subnigri et livido colore pallentes. 80: adeo autemdissoluti sunt et artuum laxitate vagoque incessu iactitantes, ut effeminatos existimes.

۶۲ ـ **لانگلوا**، مجموعهٔ‌تاریخ‌نویسان ارمنی، ج ۲، تاریخ قازار Lazars Geschichte، ترجمهٔ **ساموئل قیصری** P. Samuel Ghesarian، صص ۳۶۷ ـ ۲۵۳، ب ۵۹.

۶۳ ـ **کریستن‌سن**، ایران در...، ج ۱۰، ص ۲۰۸ و در بسیاری موارد دیگر. **آلتیهم ـ اشتیل**، بودجهٔ مملکتی ساسانیان، ص ۲۹۱ و بعد از آن.

۶۴ ـ **طبری ـ نولدکه**، ص ۱۳۸.

۶۵ ـ همانجا، ص ۳۳ و همچنین ز ۲.

۶۶ ـ همانجا، ص ۵۷ و همچنین ز ۴، ص ۶۷ و همچنین ز ۲.

۶۷ ـ همانجا، ص ۱۵۷. پاریز: همانجا، و همچنین ز ۱. طایفهٔ صول تقریباً به‌کل از بین رفتند و فقط ۸۰ جنگجوی چابک از آنها به **شهرام پیروز** مهاجرت داده شدند (دربارهٔ **شهرام پیروز** ر. ک. ص ۱۲۳). طوایف ابخاز و غیره: همانجا، ص ۱۵۷. طایفه ببخر که در جای دیگری از آنها نام برده نشده است: همانجا. بکر بن وائل: دایرة‌المعارف اسلام، ج ۱، ص ۶۲۸ و بعد از آن.

بخش هفتم

نقل متن‌ها و پازندها

دربارهٔ ازدواج مقدّس

دینکرد، کتاب پنجم* / یادداشت‌هایی از متون پهلوی دربارهٔ ازدواج مقدّس

انواع ازدواج‌های شرعی و قوانین عرفی و احکام شرعی.

۱) دربارهٔ خُویدودَه (= ازدواج با نزدیکان)

۲) برای هرکس که دربارهٔ انجام ندادن آن به مجادله بپردازد، باید مسلّماً با اقامهٔ دعوا، دلیل منطقی عرضه کرد و او را مورد مؤاخذه قرار داد (=گرفتار کرد) و به هیچ روی برائت پیدا نمی‌کند تا هنگامی که آن را انجام دهد.

۳) و نیز دلیل این‌که مردم باید این کار را بکنند این است که به‌طور مطمئن و آشکار (این کار)، به همین‌گونه، در آغاز آفرینش، از سوی آفریدگار انجام شده است.

٤) مدافعه در این کار باید اساسی باشد و پس از آن امتحان دقیق (لازم است).

٥) با انجام دادن این کار، افزایش پیدا می‌شود، همان‌گونه که پس از انجام‌دادن (این‌کار) در آغاز، از یک (خویدوده)، "مردمانِ" بسیار و فَرّهٔ

*. ترجمه: ژالهٔ آموزگار و احمد تفضّلی، ص ۶۰.

بزرگ، یعنی خویش‌کاریِ بزرگ و دیگر نیکی‌ها و برتری‌ها به وجود آمد، تا این‌که مردمان همگی این‌کار را درست به‌شمار آوردند.*

در (کتاب) دین گفته شده است که خشم به پیش اهریمن دوید و گفت که من در گیتی نروم، چه، هرمزد خدای در گیتی سه چیز آفریده است که من (در برابر آنها) هیچ کاری نمی‌توانم کرد.

اهریمن گفت که بگوی که آن سه چیز چه (است).

خشم گفت که گاهنبار و میزد و خویدودس.

اهریمن گفت که در گاهنبار برس، اگر از ایشان یکی (از دیگری) چیزی بدزدید، گاهنبار شکسته شد و کار به کام تو (باشد). در میزد برس، اگر از ایشان یکی سخن بگوید، میزد شکسته شد، و کار به کام تو (باشد). خویدودس را رها کن چه، من چارهٔ آن ندانم؛ چه هرکس که زن را چهاربار به نزدیک شد، از خویشی (= تعلّق) هرمزد و امشاسپندان جدا نشود.[1]

*. در برخی از مقاله‌ها، اشاره به شرح و بعضی از مستندات آمده بود، نگارنده طیِ مدخل ویژهٔ **خوَئِت ـ وَدَثَه** اوستایی در مجموعهٔ پنج جلدی دانشنامهٔ ایران باستان و فرهنگ نام‌های اوستا، نیز در ترجمهٔ وندیداد، چهار جلدی، جلد دوم یادداشت ۱۰۵ و جلد چهارم، راهنمای مدخل‌ها به‌طور مشروح مطالبی همراه با مستندات ارائه کرده که این نقل‌ها و گزیده‌ها متمّمی بر آن‌هاست. این شروح و نقل‌ها، بعداً به‌صورت مقاله‌ای در ضمن **مجموعهٔ مقالات** از نگارنده جای داده شد که مباد همین کتاب که اینک در دست است حاضر برای چاپ نشده یا امکانی برای چاپ حاصل نشود آمادهٔ چاپ باشد. اینک که کتاب حاضر آمادهٔ چاپ است، امید که یکی از این دو در **مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی** به‌صورت آماده در دسترس قرار گیرد تا مقصود حاصل آید.

اعتراضِ یک یهودی بر هیربد در عیب‌دانستن خویدُودَه*

اعتراضِ یک یهودی بر هیربددر عیب‌دانستنِ (؟) "خویدودَه" [یا نیز: اعتراضِ یک یهودی بر هیربد دربارهٔ بُن‌ْانگیزهٔ "خویدوده"]؛ و چراییِ آن را از وی خواستارشدن؛ و پاسخِ هیربد، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

هم‌چنان‌که "هرکس"، به سببِ زخم و زیان یا دردی که "از سوی کسی" بر او رسیده است، به‌گونه‌ای دادخواهانه، می‌تواند از راهِ قانون بر "مُدّعیٰ عَلَیْهْ" اِقامهٔ دعوا کند، و مقابله به‌مثلِ (hamēmālīh) [هَمیمالی] مردمِ بی‌گناه در چارچوبِ (پَرْوَنْد parwand) قانون بـه‌طورِ خـلاصه "داد" نـام دارد، بـه همان‌گونه "هرکس می‌باید" نیرویِ خویش را به همْ‌آفریده‌ها و به خویشان "خویش" پیوند دهد تا "دودهٔ او" پـاینده و رسـتگار شـود. ایـن هـمیاری دربرگرفته شده با آبـادانـیِ مـردمان "بـا یکـدیگر" بـه‌سانِ گـزیده نـامَش

*. به نقل از جلد اوّل دینکرد، ازکتاب سوم - از مجموعهٔ بزرگ ده‌جلدی و به روایتی نه کتاب دینکرد که دانشنامهٔ عظیم مزدیسنان است، متن پهلوی ــ آن‌چه که از دستبرد زمانه به‌جا مانده است ــ با همّت دانشمند و مترجم توانا **فریدون فضیلت**. جلد اوّل ازکتاب سوم، صص ۱۵۲ - ۱۴۲؛ و دینکرد خلاصه شدهٔ ترجمهٔ پهلویِ این میراث باستانی و به‌وسیلهٔ موبدان بزرگ به انجام رسیده که خلاصهٔ بیست و یک کتاب اوستاست. جهت دریافت پاسخ به اندکی که در صفحات بعدی نقل شده و مراجعِ اشاره شده نگاه کنید.

"خُویدودَه" است.[۲]

خُویدودَه، زمانی "خُویدودَه" است که دَهِشی از خویش "به خویش در میان" باشد.

"آنجا" جایگاهِ پیوند دادنِ نیرو "یِ خویش" به خویشان و همْآفریده‌هاست؛ تا از راهِ آن پیوندْ پاینده و رستگار شوند، و به‌گونه‌ای بنیادین، مردمْزادگانِ (= انسان‌هایِ) خویشاوند را برایِ رساندن به سرمنزلِ مقصود سامان دهد "و آنان را در قالبِ" نرینگی و مادینگی به هم پیوند دهد.

از بهرِ اینکه آن پیوندْدهیِ "نرها و ماده‌ها" به‌گونه‌ای گسترده به درست‌تر کردن "نژادها" بیانجامد، مردمانی را که از یک نژادَند وامی‌دارد با خویشانِ همْخون پیوندِ "زناشویی" بندَند؛ و خویشانِ همْخون با خویشانِ طبقهٔ اوّل و هرچه نزدیک‌تر، پیوند بندَند.

من (= منِ هیربد)، به‌ویژه سه گونه هم‌پیوندی (از گونهٔ خویدودَه" را درنظر گرفته‌ام که ایناننند:

۱. هم‌پیوندیِ پدر با دختر،

۲. هم‌پیوندیِ پسر با مادر،

۳. و هم‌پیوندیِ برادر با خواهر.

در این نکته، از دانایِ دینْدستور، آموزه‌ای از دینِ بهی را ــ که گفتاری جَمْوَرزانه (= مُسْتَدَلْ) است ــ این جا برمی‌گویم که:

ایزد، آفریده‌هایش را هم نر و هم ماده آفریده است؛ آن‌که نر است پسرِ "خداوند" است؛ آن‌که با پسرِ "خداوند" جُفت می‌شوده ماده است که دخترِ "خداوند" است.[۳]

"خداوند" خود، پدرِ سْپَنْدَرْمَذ، زمین، است؛ همان زمینی که از آفرینش

az-dahišn / خلقتاً) مادینه "بوده" است.

خداوند از او "= از زمین" نر را آفرید؛ کیومرث را، که نامش به "مردِ نخستین" ترجمه می‌شود؛ ویژه آن‌که، کیومرث، زنده و گوینده و میراست.

شناسنده‌هایِ (= مُعرِّف‌ها) کیومرث، ویژستانه، در این سه واژه آمده‌اند: "زنده"، "گوینده" و "میرا"؛ دو تا از شناسنده‌ها، یعنی "زنده" و "گوینده"، از آفرینشِ پدر، جهان‌آفرین، هستی گرفته‌اند (ïaz)؛ یکی از شناسنده‌ها، یعنی "میرا" "هم بر کیومرث و هم بر مردمیان" در رسیده از تازشِ اهریمن است.

آن "سه" شناسنده، بر تمامیِ مردمیانی که از تخمهٔ آن مرد (= کیومرث)اَند، تا به روزِ نوسازیِ جهان به آنان دوسیده است.

و در این زمانه، نیز اگر پدری از دخترِ "خود" نر آفرینند، بر آن، نامِ "خُویدوَدهیِ پدر ـ دختر" می‌نهند.[۴]

این را نیز برابرِ یکی از آموزه‌هایِ دین برمی‌گومی که:

زمانی که کیومرث بمُرد، نطفهٔ "او" ــ که "تخمک" نامیده می‌شود ــ اندر سپندرمذ، زمین، افتاد؛ یعنی نطفه‌اش بر مادرَش "فرو افتاد"؛ و به سببِ آن، "تخمکِ" مَشْیْ و مَشْیانه "در دامانِ سپندرمذ، زمین" به یکدیگر درپیوست(؟)؛ مَشْیْ و مَشْیانه‌ای که پسر و دخترِ کیومرث و سپندرمذاَند: بر آن، نامِ "خویدودهیِ پسر ـ مادر" نهاده‌اند.

مَشْیْ و مَشْیانه، به یوبهٔ فرزندخواهی، با یکدیگر نری و مادگی ورزیدَند: و بر آن، نامِ "خویدودهیِ برادر ـ خواهر نهاده‌اند.

و ایشان (= مَشْیْ و مَشْیانهٔ برادر و خواهر)، بسی جُفت‌ها زاییدَند [یا نیز: از ایشان بسی جفت‌ها زاییده شده است]، جُفت‌هایی که زن و شوهرِ یکدیگر بوده‌اند.

و تمامیِ مردمانی که "پیش از این" بوده‌اند و نیز "پس از این" خواهند بود، همگی از بُنْ‌تخمهٔ "خویدوده"اَند: و این چَم (= دلیل)، بسی پذیرفتنی (čihrīg / سرشتین / طبیعی) است که، پس از آفرینشِ اندازه‌شناسانهٔ[5] (؟ku handāzišn?) ایزد(؟)، افزایشِ "شمارِ" مردمانِ همهٔ کشورها از "خُوِیدُودَه" باشد؛ "و این در آموزه‌هایِ دین" پیداست.

منِ (= هیربد) می‌گویم که: دیوان، دشمنانِ مردمان‌اَند؛ دیوانْ تباهیْ‌خواه هستند و در این تباهیْ‌خواهی بسی کوشای‌اَند؛ امّا اگر کسی خویدوده بورزد، آن‌گاه است که دیوانْ آن کردارِ اندازهْ‌شناسانهٔ آغازین[6] را به یاد خواهند آورد؛ همان کرداری که افزایشِ شمارِ مردمان از آن بود؛ و از آنجایی که دیوان دشمنِ "افزایشِ شمارِ مردمان"اَند، بر آنان، "از خُویدودَه وَرزی" بیم و رنج و دردی سخت دراُفتد؛ نیرویِ‌شان کاستی گیرد و نیز(؟) کمْ‌تر خواهانِ(؟) پتیارگی و گزند بر مردم شوند.

از این‌روی این مسلّم است که: رنجُور و دردمند و بیمناک‌کردن و ستیزشِ با دیوان ثواب دارد؛ این است آن راهی که ثوابکارانْ پاداش و مزدِ "ثواب" را از آنِ خویش می‌کنند.

منِ (= هیربد) می‌گویم: سرشت و کالبد و "میلِ به" نیکی‌کردن و خِرَد و خیم و آزرم و مهر و هنرها "یِ اخلاقی" و قوا "یِ خدادادی" و دیگرِ چونی‌هایِ فرزندان، هر اندازه که به بُنْ‌تخمهٔ زایندگانِ‌شان نزدیک‌تر باشد، به همان اندازه، "آن چونی‌ها را" درستینه‌تر "از پیشینیان" به ارث می‌برند؛ از بهر نمونه، "چگونگی" را می‌توان در زنی دینْ‌پناه و دینْ‌پاس و مینوگرا ولی نازکْ‌اندام و کمْ‌توان و دلسوز و ترسو(؟) [و یا نیز: ترسا(؟)] یافت؛ "در زناشویی با" مردِ رزمْ‌دیدهٔ....(؟) تنومندِ نیرومندِ بی‌باکِ یاری‌رسانی: اگر "از این دو، فرزندی" زاییده شود، "این فرزند، درآینده" نه در کارزار و

یاریْ‌رسانی، بخودْاستوار چونان "پدر" خواهد شد و نه در پرهیزکاری "از دنیا" و دوستداریِ روان(؟) (ruwān dōst) "همسنگِ مادر".[۷]

نـمونهٔ دیگـر، "جـفت‌گیری" سگ بـا گـرگ است کـه، "تـولهٔ ایـن جفت‌گیری"، نه مانندِ گرگ توانا به گوسپندْرُبایی می‌باشد و نه مانندِ سگ، گرگْ‌زور خواهد شد؛ و "آن توله" نه کالبدِ گرگی(؟) دارد و نه کالبدِ سگی.*

نمونهٔ دیگر، آن "کرّه"هایی‌اند که از "جفت‌گیری" اسبِ تازی و اسبِ شهری زاییده می‌شود؛ "آن کرّهٔ زاییده شده" نه، تـازنده مـانندِ اسبِ تـازی است و نه مانندِ اسبِ شهری، پایا "در زیرِ بار" و نه نیز کالبدی درست دارد.

نمونهٔ دیگر، استرِ "زاییده شده از نزدیکیِ" اسب و خـر است کـه بـه هیچ‌یک از زایندگانِ خود هَمانَسته نیست؛ و به سببِ این "ناخُویدودَهی" نطفه‌اش ستَروَن است. و نتواند که "دوده و تبار" به پسینیان پیوند دهد؛ این است سودِ پاکیزهْ‌پاسیِ دوده و تبار.

و من (= هیربد) می‌گویم که: خُویدُودَهیِ "برادر - خواهر" نسبتِ به آنچه که از ایشان زاییده می‌شود چهار لایه پیوندِ دوستیِ "تو - در - تو" دربردارد:

۱. یکی اینکه، "برایِ خواهر، فرزندی کـه از ایـن هـم‌پیوندی زایـیده می‌شود" فرزندِ برادرَش است و برادر "زاده"اش می‌باشد؛

۲. یکی اینکه، آن فرزندِ برادر است و وی، خواهرِ هر دُوان؛

۳. یکی اینکه، "برایِ برادر نیز" فرزندِ خواهر است؛

٤. و یکی اینکه، آن فرزند، برادر و "خواهرزادهٔ برادر است".

بر همین پایه، مهر و کامروایی و کوشاییِ "پدر و مادری که بـرادر و

*. به موجب وَنْدیداد برای جفت‌گیریِ سگِ ویژه که نیرومندتر و تیزرفتار باشد، شرحی هست ← فرگرد ۱۵ بندهای ۴۶/۵۱، وندیدادِ دو جلدی از ترجمهٔ هاشم رضی.

خواهرَند" در پرورشِ فرزندان چهار برابر خواهد بود. و امیدِ "بِهروزیِ فرزندان" بر اثرِ آن چهار برابر است؛ و به همان اندازه از فرزندان به زایندگانِشان. این است آن راهی که افزایندهٔ مهرِ "زایندگان" به فرزندانِشان در نیکوپرورشی می‌باشد، و امیدِ بسیار "به آن می‌توان" داشت.

و نیز به همین‌گونه است برایِ "نوزادی" پسر که، پدر و دختری "با خویدوده‌گری" با هم به‌دنیا آورده‌اند.

آیا به روزگاران چه زمان روشناییِ "دل و دیده" برخواهد جَست و برخواهد افروخت و بسی شادمانی و رامش با خود خواهد آورد؟

"آن زمان" که کسی فرزندی داشته باشد که فرزندِ "خود و فرزندِ" فرزندِ خود است، یا "آن زمان" که فرزندِ "خود و فرزندِ" کسی جُدا ـ تخمه و جُدا ـ شهر باشد؟

اینجاست که می‌سزد آن شادمانی و شیرینْ‌کامی و رامشِ برخاسته از زایشِ پسری از خود و دختِ خویش چندین برابر باشد؛ زیرا که "آن فرزند" برایِ آن مادر، برادر نیز می‌باشد.

و آن "فرزندی" که از خویدودهیِ پسر و مادر زاییده شود، برایِ پدرِ خود برادر نیز خواهد بود: این است راهِ رامشِ بی‌پایان و نیایش و نیکْ‌بختی (= سعادت / خوشروانی)؛ و هیچ‌گاه زیانِ این‌کار آفزا بر سودَش نخواهد بود و هیچ‌گاه نیز آهویِ آن، آفزا بر نکوییِ سرشتینَش نخواهد گشت.

و اگر کسی بگوید این کار در نهادِ خود زشت است، و در همان زمان زخمی بر آلتِ مادر یا خواهر یا دخترِ خویش ببیند، و ببیند که هیچ چاره‌ای نیست جز آن‌که مردِ پزشکی، زَخمْ‌بند بر آن زخم نهد، "آیا مردِ بیگانه"

سزاوارتر است یاکه پدر، پسر یا برادرَش در امرِ پزشکی به فریاد رسند؟ [یا نیز: آیا سزاوارتر نیست که پدر یا پسر یا برادرَش در این‌کار به فریاد رسند؟].

در این میان، کدام "گُزینه" در نهادِ خویش زشت‌تر است؟ که آن جا "یِ زخمین" را "پدر یا پسر یا برادر" با دست بپرماسند و زخم‌بند بر آن‌جا نهند، یا آن‌که یک مرد "یا پزشکِ" بیگانه؟

"به همان‌گونه" اگر جفت‌گزیدن به زمانِ بایستگی رسیده باشد، کدام کار، که در نهادِ خویش زشت‌تر است، کم‌تر زیانمند(؟) خواهد بود؟

اگر در پنهان (pad-rāz) با هم جفت شوند، به‌گونه‌ای که پیمان‌نامهٔ زناشوییِ آنان با پُشتوانی از گواهان استوارگردیده باشد "بهتر است"، یاکه ناگهان مردمانی از سغد(؟) و سوریه(؟) مردمِ شهر را همگی بیاگاهانندکه: "وای" این مردمِ متفرعن ēd mardōn hangad کارِشان بدانجاکشیده است که فلان مردِ رومی با دختر یا خواهر یا مادرِ بَهمان مردِ پارسی آن‌کار را به یوبهٔ‌کام توانستی‌کردن؟

اینجاست که این‌کار (=خویدوده) کم‌تر چهرهٔ زننده‌ای پیدا می‌کند ولی با زیبایی هم‌ارز است.

این‌جا می‌بایدکسی با چشمِ "خرد" بنگرد، سودمندی‌های "زناشویی" با زنانِ خودی را در سرپرستیِ خانه و زندگی، و لاپوشانیِ کاستی‌ها و انبازی درکامروایی و انبازی در سود و زیانِ زندگی و خرسندی از هرچه که پیش آید؛ و همیاریِ اینان با شوی، و نازک‌دلی‌شان و ناتوانی‌هایِ‌شان را و کوشاییِ اینان در سرپرستی از شوی و دوری‌گزیدنِ‌شان از گناه(؟) و شکیبایی‌شان در برابرِ درشتی‌هایِ شوی، که بر هرچه زنِ بیگانه است برتری دارند.

"و اگر مردِ پارسی، کام و ناز از زنِ بیگانه خواهد"، به‌گونه‌ای که برایِ‌شان همه‌گونه ابزارِ خرسندی، از پیرایه‌هایِ "پیدا و" پنهان گرفته تا پوشاندنِ "همه‌گونه" جامه و خدمتکارِ چالاک و سرایِ خوش‌رنگ و بوی و فراخ و دیگرِ ابزارهایِ نیازِ بانوانِ خانه، فراهم آورده باشد؛ اگر "روزی" زن خواهانِ چیزی باشد که برآورده‌کردنش در توانِ مرد نباشد، یا اگر "برآورده گردد ولی" ذرّه‌ای کم‌تر "از آنچه را خواسته‌اند" دریافت دارند: وای، آن‌گاه هرچه سخنِ زشت و گندناک است از دهانِ‌شان فَوَران کند؛ سیم و زر (xwāsstag-iz zarr) را به رُخ‌کشد(؟)؛ رازِ "زناشویی" ننهفته دارد؛ شب و روز بدآهنگی‌هایِ پنهانی و نادیدنی در کار آورد؛ چه بدی‌ها که در سرایِ پدر و مادر بنمایاند؛ شوی را به "دادگاهِ" داوران کشانند و شهر را بر کامهٔ او برانگیزانند و ــ خدا ناکرده ــ بسا بگویند که: «می‌بایدَم از زنی بهلد»؛[۸] و، گونه‌گونه بدی‌ها و زیان‌کاری‌ها و سیه‌روزی‌ها و زشتی‌ها و گناهانی که به این‌گونه "زناشویی" دوسیده است.

ایشان (= جوانانِ ایرانی) را از آن سه[۹] دسته زنان (به زنی) دهید، تا مبادا از آن زنانِ "پیش‌گفته" یکی را به زنی گیرَند؛ تا، از راهِ انبازشدن در کارِ "زناشویی" به سودمندی و بِهزیستی و چشیدنِ‌کام(؟)، "زندگی" و ارجمندی و خرسندی "از زندگی" و نیرویِ بزرگِ همدوشی رسند؛ "و این در آموزه‌هایِ دین" پیداست.

و اگر کسی بگوید: «با همهٔ این "گواه"هایی که "شما" می‌نمایانید، هستند کسانی که این "کردار" را در باور زشت می‌انگارند»؛ هرکس می‌باید بداند که زشتی و نکویی ــ به بیشترین ــ نه در گوهرِ "چیزها"، که برآمدِ "شیوهٔ" دریافت و سُهِش و گِرَوِش و خویمندیِ باشندگان است.

چه بسیار فرزندانِ زشت که در نظرِ زایندگانِ‌شان بسی نیکوچهره

می‌نمایند؛ و چه بسیار مردمِ خوش بر ـ و ـ بالا که در نظرِ "مردمِ" کژاندیش(؟) [یا نیز: کژبین] بسی بدچهره می‌نمایند.

به همین‌گونه نیز در میانِ دشمنانِ ما: با آن‌که اگر در شهرِ ما کسی برهنه گردش کند بسی زشت می‌انگاریم؛ همین "برهنهْ‌گَردی" در شهرِ برهنهْ‌پوستان نیکو شمرده می‌شود؛ ولی اگر کسی در شهرِ ایشان جامه درپوشیده باشد، آنان "این جامهْ‌پوشی را" زشت می‌انگارند.

در نگاهِ ما، کسی که دارای بینی‌ای پخِ با صورتْ است زشت می‌آید؛ گروهی هستند که بینیِ کشیده را زشت می‌انگارند و "با نیشخند" می‌گویند: هوهو! چه دیوارِ "بلندی" میانِ دو چشم؛ "همین"، در نظرِ کسانی با داوری‌ای باژگونه، نیکو می‌نماید.

"بود ـ و ـ باشِ" زیبایی و زشتی نه در گوهرِ چیزها، که بر بنیادِ "فرهنگِ" دریافت و سُهِش و گِرَوِشی است که آن نیز خود در زمان‌ها و جای‌ها "یِ گوناگون" پذیرایِ دگرشدن است؛ چونان پیشینیان که ستردنِ "موی" را از سر، کاری زشت "می‌انگاشته‌اند" و حتا در قانون نیز این را گنجانیده بوده‌اند؛ تا بدانجا که گناهی سزاوارِ مرگ بوده است و هیچ‌گاه ایشان ستردنِ "موی" را از سرِ مرد ـ به آیین شهری ـ رَوا نمی‌داشته‌اند؛ امروزه "ستردنِ موی از سر"، دانایی در عینِ زیبایی است [یا نیز: دانایی همتَرازِ زیبایی است]؛ حتا ثواب نیز دارد.

بر این پایه آشکار است که از بهرِ زشتْ‌انگاشتنِ یک چند از مردمان "آیینی را"، نمی‌توان "نظر داد" که آن "آیین" در گوهرِ خود زشت است، بلکه باید "دانست" که: برابرِ شیوهٔ دریافتی که اندر "اندیشه‌گاهِ" خویش دارند "آن آیین را" زشت انگاشته‌اند.

آن‌گاه است که باید بدانیم، آیینی که پُشتوانِ آن دانش است و این‌گونه

از "فرمانِ" جهانْ‌آفرین سرچشمه گرفته است و ثوابِ "آن‌جهانی" و پاداشِ "این‌جهانی" به همراه دارد، آیینی که، پاسبانِ "نیامیختگیِ" نژادها و هرچه بِه‌تر درستْ گردانندهٔ گوهرها [و یا نیز: آیینی که راهِ درستِ "نژادگی"گوهرِ "پاکِ آدمی را آموزش می‌دهد"] و آزادکنندهٔ چگونگی‌ها(؟) و آکنده از مهر و سودمند برایِ دوده و فریادرسِ پیوندِ "درستِ تخمه‌ها" و چشمِ امیدِ نژادگی و آکنده از رامش و فراگسترندهٔ "بذرِ" شیرینی و دروکنندهٔ خوشروانی و کمْ‌زیان و بیشْ سود و اندکْ عیب و سرشار از هنر و نیکو سازندهٔ دودمان می‌باشد، "و در دین این‌گونه" پیداست که "چنین آیینی" یاور و اندوزندهٔ رستگاری و پَس‌زننده(؟) و دورکنندهٔ(؟) گزند و خطر، و، بی‌بیم و در گوهرِ خویش درخشان است؛ "اگر با هر بهانه‌ای، این آیین" این چَم استوار را فروگذارند، "آیینی که" ماندْگاهِ همهٔ پدران و نیاکان بوده است و "آدمی" دوست دارد که ــ برابرِ داد ــ در آیینِ‌شان انباز گردد، "آیینی که آدمی" به‌منزلهٔ نشستنْگاهِ "پیشینیان" بدان می‌نگرد، و نیز "آیینی که در آن به نژادگی" مردمان می‌اندیشند، "آیینی که" تنها، یک راهِ رستگاریِ روشن و استوار و یک گواهِ رَسا را برمی‌نمایاند، همانا خِرَد گواهی می‌دهد که نمی‌باید "این کهنْ‌آیین" را فروهشت (nē-warzišn) و "این فروهشتی" مردمان را نسزد [یا نیز: چگونه شدنی است که خِرَد گواه آوَرَد که این آیین را (= خُویدودَه را) انجام ندهید؟ "فرمانی که نه خِرَد، و" نه مردمان را سزد].

و اگر کسی بگوید[10] "این همه که می‌گویید درست ولی" ایزد، پس از آن[11] فرموده است که: «خویدوده نورزید»؛ هرکس چنین فرمانی را دانشمندانه بداند و رواج دهد، ما، آن فرمان را دانشمندانه نه، که پوچ و بی‌ارزش(؟) می‌دانیم.

و شخص می‌باید باریکْ‌بینانه و با نگرشِ راستیْ‌خواهانه "به این نکته"

بنگرد که سر تاپایِ دانشِ مردمان، خود، هستیْ پذیرفته از خُویدودَه است.[۱۲]

چه آن‌که "دانش"، از یَگانَسته شدنِ خردِ خداداد (= عقلِ بالملکه) با آگاهیِ شنیداری (= عَقلِ مُسْتَفاد) زاییده می‌شود: خردِ خدادادی، مادینه است و آگاهیِ شنیداری نر: و این نکته "را بیافزایَم" که هر دو (= خِرَدِ خدادادی و شنیداری) از "آغازِ" آفرینشِ خدایی خواهر و برادرَند.[۱۳]

هر آنچه که در جهانِ مادّی هستی پذیرد و به رسایی رسد و سامان گیرد، فرآوردهٔ یگانسته‌شدنِ به اندازهٔ "= معتدلانهٔ" آب و آتش است که نرینه و مادینه‌اند؛ و در فرایندِ هستیْ‌پذیری، برادر و خواهر به شمار می‌آیند.

جرثومهٔ هر زایشی که "در سرتاسرِ گیهان" از آیینِ "خُویدودَهی" سرباز زند "پی‌آمدی" جُز سر به آشفتگی گذاردن ندارد.

نیروگانِ (= قوایِ) دماغی (nērōg andar mazg)، از اندازه نگهداریِ آب و آتش قوام می‌یابد؛ اگر، آب فزونی گیرد، نیروگانِ (= قوایِ) دماغی سر به پوسیدگی می‌گذارد؛ و اگر آتش‌اَفزا شود نیروگانِ (= قوایِ) دماغی خواهد سوخت.[۱۴]

یادداشت‌ها

۱ ـ این قطعه به‌عنوان فصل ۳۵، دربندهش هندی (کوتوال، ص ۱۱۰، یادداشت ۱، فصل ۱۸) و کتاب روایت پهلوی (متن، صص ۱۶۸ ـ ۹) و نیز دستنویس MU29 (ص ۱۲۸، س ۵ تا ص ۱۲۹، س ۵) هم آمده است.

خویدودس باید بازماندهٔ ازدواج مقدّس در این منطقه باشد که بعداً در آیین رسمی امپراتوری ساسانیان وارد شده و اهمیّت یافته است. همچنان‌که ازدواج مقدّس به مراسم سال نو و جشن آفرینش باز می‌گردد، در ادبیات پهلوی نیز **خویدودس** با پیدایش آفریدگان و پدیدارگشتن کثرت از وحدت همانندی و یکتایی دارد:

zahag andar xwēš warzīdārīh xwēdōdah bawēd

(دینکرد مدن، ص ۹۲۲، س ۱ و ۲)

zahag به معنای فرزند و نیز هریک از عناصر اربعه است و بدین‌ترتیب، "**خویدودس**" در خود پروردن فرزند یا عنصرهای چهارگانهٔ سازندهٔ گیتی است. هرچند که آتش با قداست عتیق خود مشکل در این چارچوب می‌گنجد و جوهر آسمانی آن‌که با "اَسَرْ روشنی" پیوسته است، با این تصوّر در تضاد قرار می‌گیرد. چون با آفرینش هرمزدی است که رستگاری هستی و رسیدن به ویژگی و تن پسین امکان می‌یابد، پس خویدودس هم ستوده و درست است، چراکه با این‌گونه ازدواج، تمثیلی از زایش آغازین آفریدگان از وجودی ازلی و واحد، چون زروان یا اردویسورا ناهید، در جامعهٔ بشری روی می‌دهد. استورهٔ کهنی وجود داشته است که بنابر آن هرمزد و اهریمن از زروان‌زاده شدند، و یا اردویسور اناهید، پدر و مادر آب‌های هستی، بغبانوی ازلی است که در آغاز از او پسری پدید آمد و از ازدواج این مادر و پسر همهٔ زادگان هستی پدیدار گشتند. تصوّر زادن از خود و "خودزایی" با استورهٔ آتوم (=

atum)، خدای آغازین و غوطه‌ور در نون (= nun)، آب‌های نخستین هستی، و خلق‌شو (= shu) و تفنت (= tefenet) از وجود او، و عقایدی از این قبیل، می‌تواند قرابت داشته باشد و درِ بُن و پایه اساتیری بومی در این منطقه بیاید که با آیین زرتشتی در عهد ساسانیان آمیختگی یافته است و خویدودس را "ازیکْ به بَنْ شمارگی آمدن" یا از وحدت به کثرت گراییدن معنی می‌کند (همان کتاب، ص ۴۴۸، س ۱۵). وجود واژهٔ x^{v}aētvadaθa با بار معنایی دوپهلو، در "کلمهٔ دین" یا کلمهٔ شهادت زرتشتی (یسن ۱۲، بندهای ۸ و ۹ ← یسنا، ج ۱، صص ۱۸۴، ۱۸۸؛ جملهٔ خرده اوستا صص ۳۲۰ ـ ۳۱) مغایرتی با ریشه‌بردن این عقیده و رسم در ادیان بومی این سرزمین ندارد، زیرا تدوین اوستا به‌شکل کنونی چندان هم قدیمی نیست و موبدان در دوران بلاش اشکانی یا شاپور اوّل ساسانی به‌خوبی می‌توانسته‌اند عناصری دخیل را در آن بگنجانند تا رضای خاطر همهٔ بندگان نیرومند و صاحب رای شاهنشاه تأمین گردد. به‌ویژه هنگامی که مفهوم **خویدودس** در تفسیر گاهان می‌آید. به‌روشنی بی‌پیوندی و جدایی اصل و تفسیر آشکار است (مثلاً، دستنویس MU29، ص ۱۲۹، س ۵ تا ص ۱۳۰، س ۲) و پیداست که برای پاسخ‌گویی به گروه مخالف و جدل‌کننده، که «دربارهٔ خویدودس که ناکردن (آن را) پیکار و جدل می‌کند» (دینکرد مدن، ص ۴۴۸، س ۹)، ابزار و قدرتی جز استدلال منطقی و فلسفی نیز به کار می‌رفته است تا مگر تفکّر روحانیان دولتی از کلام به‌عمل درآید و چنین ازدواج‌هایی توجیه و معمول گردد، زیرا تودهٔ عظیمی از مردم چنین فکری را شگفت و زشت می‌یافتند (روایت پهلوی، متن، ص ۲۰، س ۱۰ تا ص ۲۱، س ۴؛ ص ۲۱، س ۱۱ تا ۱۷) دینکرد مدن، ص ۴۴۸، س ۱۵ تا ۴۴۹ س ۱۲؛ ص ۹۲۱، س ۱۹ ص ۹۲۲؛ روایت پهلوی، متن، صص ۹ ـ ۱۲؛ روایت امید اشاوهیشتان، صص ۱۰۴ ـ ۱۰ و نیز صص ۸۴ ـ ۶؛ ۹۶ ـ ۸، جز آن؛ فرمان کوروش بزرگ، صص ۲۸ ـ ۳۰؛ ایران در سپیده‌دم تاریخ، صص ۱۸ ـ ۱۹؛ و نیز ازدواج مقدّس.

۲ ـ یعنی: همچنان‌که هرکس حق دارد در برابرِ هرگونه بی‌عدالتی و تجاوز، از خود دفاع کند و این دفاعِ از خود نامش "عدالت" است، به همان‌گونه و به نحوِ واجب‌تر، هرکس حق دارد و می‌باید در برابرِ هرگونه درهم ــ و ــ برهمیِ نژادی، از نژاد و از دودهٔ خود پاسبانی کند: و این پاسبانیِ قانونی از نژاد و دوده، به‌طورِ خلاصه نامش "خْویدودَه" است.

۳ ـ آن دانایِ دینْ‌دستور از پیشینیان، سرِ آن دارد از این چَم (= دلیل) این‌گونه بهره‌برداری کند:

«پس نر و ماده که پسر و دخترِ خداوندَند برادر و خواهرِ هم‌اند: درنتیجه، نُتّاجِ مردمان، خود از ازدواج برادری و خواهری آغاز شده است؛ یعنی از گونهٔ خویدودهیِ برادری و خواهری»؛ این، نکته‌ای است که همهٔ دین‌هایِ سامی چاره‌ای جز پذیرش یا درستْ‌نماییِ (=توجیه) آن ندارند.

۴ ـ چنین می‌نماید که نویسنده، این نوع از "خُویدودَهی" را در سنجشِ با سرنمونهٔ آغازینش نام‌گذاری می‌کند.

۵ ـ بافتِ سخنِ پهلوی در اینجا آسیبْ‌دیده و دست‌خورده به‌نظر می‌آید؛ شاید نگریستهٔ نویسنده از واژهٔ handāzišn همان افزایشِ اندازهٔ جمعیّتِ مردمان باشد.

۶ ـ "آن کردارِ آغازین"، به گمانِ ما، سخنْ‌گوشه به آن سه **خویدودهِ** نخستین دارد که نوشته آمد و افزایشِ شمارِ مردمان و اندازهْ‌افزاییِ (handāzišn) مردمیان از آن بود.

۷ ـ برایِ ما روشن و شناخته نیست که چرا نویسندهٔ این روایت (کردهٔ ۸۰) در گزارشِ خود از این نوع زناشویی (= میانِ مردِ رزم‌دیده و زنِ نازک‌اندام) به‌گونه‌ای استنتاج کرده است که برابرِ گفتهٔ قُدَما، دست به خلعِ صفات زده است و فرزند را حاصلِ جمعِ صفاتِ هستْ‌نَمایِ (= ایجابیِ) پدر و مادر ندانسته است بلکه حاصلِ نیستْ‌نَمایِ (= سلبِ) صفات دانسته است؟
ما تنها به دو شیوه می‌توانیم این گزارش را درستْ‌نمایی (=توجیه) کنیم:
یکی این‌که، برابرِ بُنْ‌باورهایِ نویسندهٔ این روایت، فرزند تنها زمانی حاصلِ جمعِ صفاتِ ایجابی و هستْ‌نمایانهٔ پدر و مادر خواهد بود که پیْ‌آمدِ زاد ـ و ـ رود و اِنتاجِ خویدوده باشد.
دو دیگر آن‌که، واژه‌ای را که با تردیدِ بسیار (?)tarsōg خوانده‌ایم، باز با تردیدِ بسیار tarsā(g) بخوانیم؛ در این صورت، نویسنده، سرِ آن دارد که بگوید: یک مردِ مزدایی هر اندازه که تنومند و بالابلند و رزمْ‌دیده باشد، اگر با زنی ترسا پیوند بندد و آن زن هر اندازه که در دینِ خود پارسا باشد، فرزندی که از زاد ـ و ـ رود و اِنتاجِ این دو پا به هستی می‌گذارد دارندهٔ صفاتِ ایجابی و هستْ‌نمایانهٔ آن دو نخواهد بود: زیرا آن فرزند از نُتّاجِ خویدوده نمی‌باشد.

۸ ـ این سخنواره را سرتاسر برابرِ kū-m az zanīh bē-hilēd آورده‌ایم؛ کتابِ **حقوقیِ پهلویِ** مانده از دورهٔ ساسانیان، یعنی «**ماتیکانِ هزار دادِستان**»، کردهٔ سوم، سرتاسر به بحثِ طلاق

پرداخته است و نامِ آن dar ī hilēnd az zanīh است که "**بابِ طلاق**" معنی می‌دهد. در این فصل از کتابِ ماتیکان (کردهٔ سوم)، عبارتِ az zanīh bē hilēnd و bē - hilēnd az zanīh رویِ هم‌به‌معنایِ طلاق است. در این فصل از دینْ‌کَرْد (۸۰)، این بندِ در نظر، برایِ ما روشن و شناخته نیست که نویسندهٔ این روایت (کردهٔ ۸۰) از زبانِ زن، از بیانِ این سخنواره (kū-m az zanīh bē-hilēd درست و سرراست چه در سر دارد؟ آیا نگریستهٔ نویسنده این است که زن، دادْخواست به دادگاه می‌بَرَد و خواهانِ جدایی است؟ یا آیا زن داد ـ و ـ فریاد به راه می‌اندازد که به فریادَم رسید، شوی می‌خواهدم طلاق دهد؟

۹ ـ چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ (= مرجعِ) "آن سه"، "مادر و خواهر و دختر" است.

۱۰ ـ چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ "کسی"، همان یهودیِ معترض به کهنْ آیینِ **خْویدُودَه** است که در سرنامهٔ همین روایت (کردهٔ ۸۰) از او و اعتراضش سخن به میان آمده است.

۱۱ ـ "پس از آن" را برابرِ az ān pas آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده، از یادْکردِ «پس از آن»، سخنْ‌گوشه به چَم‌ورزیِ (=استدلال) آن یهودی دارد، بدین‌گونه: آن زمان که شمارِ مردمانِ رویِ زمین تنها دو تن بوده است، (برایِ نمونه در دینِ یهود تنها **آدم** و **حوا** و پس از آن **هابیل** و **قابیل**) برایِ افزایشِ شمارگانِ مردمِ زمینی چاره‌ای جز خُویدودَه‌گری نبوده است، ولی، برابرِ چَمْوَرزیِ آن یهودیِ معترضِ به کهنْ‌آیینِ **خویدوده**، «پس از آن»، یعنی پس از فزونی‌گرفتنِ شمارِ مردمان، دیگر نیازی به خویدوده‌گری نبوده است.

۱۲ ـ در اینجا، نویسندهٔ این روایت، چنین استدلال می‌کند که: دانش، خود، سرتاپا برآمد و فراهمْ آوردِ خُویدودَه است؛ دانشی که سرتاپایِ آن بَر ـ و ـ بارِ **خویدوده** است چگونه می‌تواند خویدوده ـ یعنی آغازگاه و اصل و بنیانِ خود ـ را نفی کند؟

۱۳ ـ نویسندهٔ این گزارش، در این بند، از ساختمانِ چَم‌ورزیِ سنجیدارهایِ دوتایی (= قیاسِ اقترانی)، برایِ استوازْداشتِ راستیِ سخنان و چَمْ‌آوری‌هایِ خود بهره گرفته است؛ به‌گونهٔ زیر:

گزارهٔ کِهین (=صُغری): دانش، زاییدهٔ فروآمیزی و تلفیقِ خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری [=اکتسابی] است؛

گزارهٔ مِهین (=کُبری): خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری خواهر و برادرَند؛

پی‌آیند (=نتیجه): پس، دانش، زاییدهٔ خویدودهیِ برادری و خواهری است.

"حدّ اَوْسَطِ" (=میانگینِ) دو پیشْ گزارهٔ نخست (= مقدّمات) "خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری" است. می‌دانیم پس از کشفِ میانگینِ قیاس، اِنتاجِ قیاس روشن است.

۱۴ ـ کتابِ "دادستانْدینیکْ"، پرسشِ شصت و چهارم، نیز به جُستارِ خُویدوده پرداخته است؛ بُنْنوشتِ پهلوی را در دستنویسِ ت د ۴ الف، برگْنوشتِ ۳۳۷، خطِ شانزدهم تا برگْنوشتِ ۳۳۹، خط یکم دنباله‌گیری کنید.

ذکر زردشت

اندر نکویی و درستیِ ازدواجِ مقدّس، آذرکیوان

موبد زرتشتیِ دوران زندیه و اصحاب او

گویند لختی دوست‌داران مجوس، وَطْیِ مادر و خواهر و عمّه و خاله و آنچه از ایشان بزاید جمله حلال دانند و آن‌که قاضی ابوطاهر گوید من یکی از آن جماعت را دیدم و این سخن از او پرسیدم جواب داد در طبّی آمده آبی که اصل آفرینش فرزند انسان است چون به رَحِم پیوندد و به آب زن بیامیزد و تیره و غلیظ گردد و آن را بادی [نَفْخه‌ای] در حرکت آرد تا همه خون و آب تیره گردد، همچو مایهٔ پنیر شود پس مانند ماست گردد و آن‌که اعضا قسمت پذیرد رویِ پسر سوی پشت مادر باشد و وجه دختر سویِ شکمِ مام بود و دست‌ها و پیشانی و زنخ بر زانو و اطراف چنان فراهم و منقبض که گویی در صُرّهٔ تنگش بسته‌اند و چون این مدّت پسری شود هنگام وضع حمل و تولد فرزند باشد بادی بر رَحِم مسلّط گردد و قوّت حرکت در فرزند پیدا آید؛ سر سویِ مخرج گردانده بیرون آید. غرض از تمهید این مقدّمه آنکه خواهر از دختر اَقْرَب‌تر باشد چه آب مرد و زن یکی شده و خواهر و برادر یکی‌اند و دختر و پسر از آن ابعد است چه درو آب دیگری نیز آمیخته شده.[1]

یادداشت‌ها

۱ ـ در کتاب **گل‌دستهٔ چمن** که از زرتشتیان است و یکی از شاگرد **آذرکیوان** آن را به کتابت درآورده است این‌گونه مطالب را از صفحهٔ ۲۰۴ به‌بعد می‌توان مطالعه کرد. آذرکیوان از موبدان زرتشتی است که در شیراز زندگی می‌کرد و طریقهٔ حکمت اشراق را پذیرفت و با شاگردانش به هند رفت "در زمان حکومت زندیه" که مأمنی بود دیرینه برای اصحاب مجوس و زرتشتیان. برای آگاهی به جلد دوم ترجمه و شرح وندیداد و کتاب **حکمت خسروانی** از آثار نگارنده نگاه کنید: کتاب شارستان **کلّیات چهار چمن**، چاپ اوّل دارای سه چمن، چاپ سنگی ۱۳۲۸ هجری، چاپ دوم که با افزودهٔ **چمن چهارم** است، چاپ ۱۲۷۹ یزدگردی مطابق ۱۸۶۷ میلادی.

بخش هشتم

پرسش دربارهٔ لواط و خویدُودَه

مأخوذ از یک کتاب ویژهٔ فقهی مَزدَیَسْنان

پرسش دربارهٔ لواط و خویدُودَه

دربخش اوّل دربارهٔ این کتاب شرحی گذشت که در شمار متون حقوقی و احکام شرعی و شرایط ازدواج مقدّس و ازدواج‌های پنج‌گانهٔ شرعی و حقوقی است؛ نیز به مقتضا پرسش و پاسخ‌هایی نقل شد. اینک آن‌چه را که در این کتاب حقوقی و احکام شرعی دربارهٔ ازدواج‌های سه گانه با محارم درجهٔ یک است ملاحظه می‌فرمایید. ارث و نسبت آن اگر خواهر و برادر باشند، یا پدر با دختر یا پسر با مادر بسیار متفاوت است. هم‌چنین چکرزن‌ها و سایرزنان اگر در مقام دیگر جز پادشاه زن باشد، اغلب مشمول میراث نمی‌شوند. چگونگی تعلّق ارث به زنان مطلّقه. دعاوی زن و شوهر در دادگاه‌ها

پرسش ۲۲*

۱ ـ مردی خواهری داشت. او یک‌بار چنین گفت: «من با این خواهر ازدواج خواهم کرد» و والدین او با این ازدواج توافق داشتند. ولی بعداً از انجام آن سر باز زد. و روزها همچنان سپری شد. تا اینکه روزی شخصی به او گفت که «به‌خاطر ثواب‌کاری حاضر هستم که به تو پولی

*. کتاب ایمیت آشاوَهیشتان، ترجمه از متن پهلوی: خانم دکتر نزهت صفای اصفهانی.

پرداخت نمایم تا با خواهرت ازدواج نمایی». آن برادر این پیشنهاد را قبول کرد و وجه را دریافت نمود.

۲ ـ آیا سهمی از ثواب "ازدواج[۱] با محرم" برای این مرد خواهد بود که داوطلب شد به آن برادر پول پرداخت نماید تا عمل خیر ازدواج با محارم صورت پذیرد؟ اگر شخصی که پول را پرداخت کرده از گفتهٔ آن برادر دربارهٔ ازدواج با خواهرش اطّلاعی نداشته و آن برادر هم چیزی به او نگفته بوده که چنین تصمیمی داشته، در این صورت از نظر شرعی وضع چه خواهد بود؟

پاسخ ۲۲

۳ ـ اگر در پرسش مطروحه نکتهٔ تلویحی دیگری نهفته نیست که مستلزم پاسخ دیگری باشد، واضح است که قبولی لفظی گذشته دیگر اعتباری ندارد زیرا در آن مدّت و زمان، عمل ازدواج با محارم صورت نپذیرفته. بعداً با اشتراک کار خیر آن مرد که پول را پرداخت کرد عمل ازدواج انجام یافته. بنابراین قبولی لفظی که قبلاً ابراز شده بود چه [به آن مرد] گفته شده چه نه، تغییری در قضایا نمی‌دهد.

٤ ـ انجام این ازدواج موجب عمل خیری گردیده. کسی که عملاً ازدواج نموده و کسی‌که پول را پرداخت کرده، سهمی از آن عمل خیر را دارا خواهند بود و هر دوی آنها از ثواب این ازدواج برخوردار خواهند شد.

پرسش ۲۳

۱ ـ مردی با "چکرزنی[۲]" ازدواج می‌نماید اگر زن فوت نماید آیا سهمی از مایملک این زن که قبل از ازدواجش داشته به این شوهر تعلّق می‌گیرد؟

و در صورت فوت[۳] مرد، آیا این زن سهمی از مال آن مـرد خـواهـد داشت؟ فرزندانی که از این زوج باقی می‌مانند چه سهمی از مال پدر و چه سهمی از مال مادر خواهند داشت. اگر مرد سرمایهٔ زن را به‌عنوان حقّ زوجیت بردارد امّا تعهّد ننماید که از آنچه به او واگذار می‌شود فقط "به اندازه حقوق مکفی[۴]" [که حق مجاز برای نگهداری سپرده‌ای است که در امانت کسی گذاشـته مـی‌شود[۵]] از آن اسـتفاده نـماید و پس از چندین سال آن را مطالبه کند ــ آیا او حقّ چنین مطالبه‌ای دارد؟ اگر چنین است مقدار آن چه‌قدر خواهد بود.

پاسخ ۲۳

۲ ـ اگر در پرسش مطروحه نکتهٔ تلویحی دیگری نهفته نیست که مستلزم پاسخ دیگری باشد، توضیح اجمالی به قرار زیر است: آنها نسـبت بـه سرمایه یکدیگر حق برداشت دارند.

۳ ـ مایملک زن چگر یا شوهر چگر درصورت فوت هر کدام، از یکی به دیگری انتقال نمی‌یابد امّا براساس آیین قراردادی موجود، مقدار یک سهم و یا هبه‌ای که تا حد یک "فرار است[۶]" می‌شود به هر یک اعـطا شود.

٤ ـ هرگاه فرزندانی برایشان تولّد یابد باز حکم موجود همان خواهد بود و هیچ‌گونه تغییری نخواهد کرد. باتوجّه به فرزندانی که تولّد یافته‌اند، زن غیرعقدی[۷] سهم خود را از آنچه از شوهر متوفّی[۸] بـاقی‌مانده دریـافت خواهد داشت.

۵ ـ هرگاه این زن غیرعقدی فوت نماید اگر از او فقط یک فرزند باقی مانده باشد همهٔ اموالش به آن یک فرزند می‌رسد. اگر آن فرزند پسر باشد کلّ

اموال مستقیماً دراختیار او قرار خواهد گرفت. اگر دختر باشد آن اموال دراختیار مردی قرار خواهد گرفت که "ایوکنی[۹]" او را تقبّل نماید.

٦ـ اگر تعداد فرزندان بیش از یک پسر و یا دختر باشد در آن صورت اموال مادر متوفّی باید بین آنها طبق موازین ارثی دختری و پسری تقسیم گردد.

۷ـ اگر فرزند پسری نباشد امّا دو دختر از او باقی مانده باشد در آن‌صورت یکی از دخترها حق دارد که "ایوکن" پدر گردد.

۸ ـ امّا اگر دختر بزرگتر ایوکنی پدرش را نخواهد، دختر کوچکتر واجد شرط می‌شود ولی در چنین مواقعی ارجح این است که دختر بزرگتر به عرف متداول عمل نماید.

۹ ـ در هر صورت هرکدام از دخترها که "ایوکن" پدر شوند دو سهم از سه سهم را خواهد داشت و دختر دیگر یک سوم باقی را.

۱۰ ـ هرگاه او هنوز ازدواج نکرده باشد و پدرش بدرود حیات گوید در آن صورت ضروری است که قیّمی برای او تعیین شود.

۱۱ ـ این دختر "چگر" [دختر ازدواج نکرده بدون پدر و مادر] مناسب‌ترین فرد برای ستوری[۱۰] پدرش خواهد بود و لازم است که بـه آن گـمارده شود.

۱۲ ـ اگر آن دختر قبل از فوت پـدرش ازدواج نـماید در آن صـورت "پادشازن"[۱۱] شوهرش خواهد بود و پس از وفات پدرش قـیّمی بـرای خانواده باید تعیین شود. به دختر شوهردار قیمومیت تعلّق نمی‌گیرد. در این‌صورت مایملکی که از پدر باقی مانده [پدری کـه در قـید حـیاتش همسرش فوت کرده بود] اصلح است که به صورت سپرده[۱۲] بـهره‌ور نگهداشته شود.

۱۳ ـ این مسأله که آیا هیچ‌یک از فرزندان این زن غیرعقدی[۱۳] پسرخوانده یا دخترخوانده بوده‌اند یا خیر باید دقیقاً روشن شود همچنین باید دقّت لازم به‌عمل آید که آیا زن اصلی[۱۴] و فرزندانی از او نیز وجود دارند یا خیر.

۱٤ ـ زیرا اگر فرزندی از این زن غیرعقدی به صورت فرزندخوانده اختیار شده و همچنین اگر زن اصلی و فرزندانی از او نیز وجود داشته باشد در آن‌صورت به همهٔ آن فرزندان سهمی از ماترک [سرمایه و ملک] خواهد رسید. حتا آن فرزندی که به فرزندی گرفته شده بود بنابر حق پسری و دختری سهمی از آن ارث خواهد برد. همچنین پسری که از زن اصلی باشد همانند آن فرزندان سهم می‌برد.

۱۵ ـ اگر هیچ‌یک از فرزندان زن غیرعقدی به‌عنوان پسر یا دخترخوانده نبوده و در عین‌حال یک همسر اصلی با فرزندانش وجود دارد، ارثیه به فرزندان زن غیرعقدی که پسر یا دختر خوانده نبوده‌اند تعلّق نمی‌گیرد.

۱٦ ـ اگر او زن اصلی و فرزندانی از آن زن اصلی نمی‌داشت ارثیه به فرزندان زن غیرعقدی که دختر یا پسر خوانده او بوده‌اند تعلّق می‌گیرد و این بر مبنای قانون سهم پسر و دختری باید اجرا شود.

۱۷ ـ اگر فرزندان زن غیرعقدی پسر یا دخترخوانده نبوده‌اند در آن‌صورت کلّ ماترک در سپرده[۱۵] باید نگهداری شود. [اصولاً] یکی از فرزندان زن غیرعقدی باید مناسب [حفظ آن سپرده] باشد. اگر همه آن فرزندان کم و بیش در یک شرط قرار دارند در آن‌صورت ارجحیّت با پسر بزرگتر است و او باید برای نگهداری ماترک چگر پدرش تعیین شود. بنابراین کلّ ماترک چگر پدر طبق موازین امانت و طبق سپرده‌داری به او تحویل می‌گردد.

۱۸ ـ اگر پسر بزرگتر مناسب این مسؤولیّت نبود و پسر دیگری هم وجود دارد، این تصدّی باید به فرد بزرگتر بعدی محوّل شود.
۱۹ ـ اگر پسری نداشته، یا پسری که هست لیاقت آن تصدّی را ندارد امّا درعوض چند دختر دارد، در آن صورت یکی از آن دخترها باید به‌عنوان "ایوکن" و قیّم چگر پدرش تعیین گردد.
۲۰ ـ در چنین موقعیّتی، کلّ ماترک چگر پدر به آن دختر می‌رسد که طبق موازین سپرده‌داری باید رفتار نماید.
۲۱ ـ اگر فقط یک دختر از زن غیرعقدی بوده باشد جریان[۱۶] دو صورت پیدا خواهد کرد. یکی اینکه مادر هنوز در قید حیات است و دیگر این‌که وفات یافته.
۲۲ ـ اگر مادر در قید حیات باشد ایوکنی و امانت و سپرده‌داری چگر پدر به دختر تعلّق می‌گیرد.
۲۳ ـ سپس زمانی که پدر بدرود حیات گوید و فرزند دیگری جز آن دختر که برای ایوکنی و سپرده‌داری تعیین گردیده بوده نداشته باشد آن وقت اداره کلّ آن ماترک به عهدهٔ همسر قانونی آن دختر درخواهد آمد. به‌عبارت دیگر این تصدّی به مردی محوّل می‌شود که نزدیک‌ترین و واجد شرط‌ترین وابسته اوست.
۲٤ ـ اگر مادر این دختر در قید حیات نباشد دختر قانوناً "ایوکن" پدرش می‌باشد و کلّ ماترک مادر به او می‌رسد. امّا تصدّی سپرده‌داری ماترک چگر پدر به نزدیک‌ترین فرد خانواده محوّل می‌شود.
۲۵ ـ اگر دختر زن غیرعقدی به‌عنوان دخترخوانده بوده است و ماترک بیش از حدّاقل مجاز در "سپرده‌گذاری[۱۷]" است در آن صورت از آن نباید هیچ کسر شود.

۲٦ ـ اگر ماترک مادر بیش از "حدّ سپرده گذاری" نیست کلّ آن باید به سپرده گذاشته شود و به دختر تحویل نخواهد گردید.
۲۷ ـ اگر بیش از حد سپرده گذاری است آن مقدار اضافی درصورتی که کمتر از سهم دختر باشد باید به او داده شود.
۲۸ ـ اگر آن مقدار اضافی بیش از سهم قانونی دختر است: سهم دختر باید داده شود و آنچه باقی می‌ماند باید به مقدار سپرده اضافه شود.
۲۹ ـ و امّا راجع به آن حداقل "حقوق مکفی" مزد سپرده‌داری که قبلاً مشروح[۱۸] افتاد: هرگاه پرداخت نشود شخص ذی‌حق می‌تواند مطالبه قانونی نماید.
۳۰ ـ مبلغ قانونی آن حداقل مزد سپرده‌داری چه در رابطه با سرپرستی خانواده و چه در مورد امانت‌داری ماترک، عبارت از ۳/۵ درهم در روز است که از آن مبلغ هزینه پوشاک سرپرست قانوناً تأمین می‌شود. بنابراین مقداری[۱۹] دراختیار خود خانواده قرار می‌گیرد و مقداری هم به شخصی که رسماً سرپرستی خانواده را تقبّل نموده می‌رسد.

پرسش ۲۴

۱ ـ فرضاً مردی با رضایت خواهر تنی که از یک پدر و مادر هستند، تقبّل نماید که با او ازدواج نماید امّا قبل از اینکه این تصمیم را رسماً اعلام کند و قبل از اینکه از طرف خانواده صاحب اختیار شناخته شود، مردی بدون مجوّز[۲۰] یا نمایندگی پدر یا مادر و یا برادر دختر بیاید و با او ازدواج نماید. میزان گناه او تا چه اندازه است؟

پاسخ ۲۴

۲ ـ اگر در پرسش مطروحه نکتهٔ تلویحی دیگری نیست که مستلزم پاسخ دیگری باشد، میزان چنین گناهی برابر با گناه زن دزدی است و گناه زن دزدی سزایش مرگ است. در این مورد خاصّ گناه کبیرهٔ برهم زدن عمل ثواب ازدواج با محرم هم به آن اضافه می‌گردد.

۳ ـ در دین زرتشتی به صراحت آمده که کسی که باعث برهم زدن ازدواج با محرم شود طوری که آن ازدواج هرگز صورت نگیرد آن شخص برهم‌زننده هرگز در ملکوت نخواهد زیست. بین او و ملکوت فاصله‌ای به پهنا و اعماق زمین خواهد بود. او هرگز به حیطهٔ نیکوزیستی راه نخواهد یافت.

پرسش ۲۵

۱ ـ مردی که از دین زرتشتی به اسلام[۲۱] تغییر مذهب دهد آیا مایملکی که در دورانی که دین زرتشتی داشت و به او متعلّق بود اکنون هم که مسلمان شده به او تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ اگر کسی آن اموال را غصب کند آیا قانونی خواهد بود؟ اگر نه، آن اموال به‌کدام مرجع باید ارجاع شود.

پاسخ ۲۵

۲ ـ اگر در پرسش مطروحه نکتهٔ تلویحی دیگری نهفته نیست که مستلزم پاسخ دیگری باشد، کسی که دینش را تغییر داده و از زرتشتی به اسلام گراییده، در دم مرتکب گناه تناپوهل شده است.

۳ ـ اگر در دوران یک سال به دین اصلی‌اش "زرتشتی" برنگردد به مجرّد

خاتمه سال سزایش مرگ خواهد بود.

۴ ـ هر مال و ثروت و درآمدی که در زمان زرتشتی‌بودنش داشته تابع "قانون انسان‌های بدوی" می‌گردد.

۵ ـ قانون انسان‌های بدوی این است که:

۶ ـ هر زرتشتی که به آن اموال قبل از همه دست یافت، صاحب آن خواهد شد.

۷ ـ اگر برای شخص غاصب این امکان باشد که آن را در تصاحب خود نگاه دارد و به آن مسلمان شده پس ندهد، غاصب محق است که آن را برای خود نگاه دارد.

۸ ـ اگر غاصب قادر نباشد که آن را برای خود نگاه دارد باید آن را به کسی که در زمان زرتشتی‌بودنش صاحب آن بوده پس بدهد.

پرسش ۳۶

۱ ـ فرضاً زرتشتی‌ای مسلمان شود. بعداً پشیمان شده توبه نماید و چند عمل ثواب به این منظور انجام دهد. پس از درگذشتش آیا مراسم بزرگداشت روح را می‌توان برای او بجا آورد یا خیر؟ اگر فردی مسلمان به دنیا آمده باشد امّا تمام اعمال نیک [زرتشتی] را بجا آورد و به دین زرتشتی درآید، حکم شرعی دربارهٔ او چیست؟

آیا خیریه اهلوداد "سهم روحانیت" به او تعلّق می‌گیرد یا نه؟

پاسخ ۳۶

۲ ـ اگر در پرسش مطروحه نکتهٔ تلویحی دیگری نهفته نیست که مستلزم پاسخ دیگری باشد، کسی که در حین یک سال توبه نماید و در حدّ

امکانش کارهای ثوابی که در دین زرتشتی به آنها اعتقاد است انجام دهد و از ارتکاب گناهان دین زرتشتی امتناع ورزد، در آن صورت وقتی فوت نمود مراسم نیایش روح را برای او باید انجام داد همان‌گونه که برای هر زرتشتی انجام می‌گیرد.

۳ـ اگر بعد از یک سال توبه نمود و اعمال ثواب بجا آورد و از گناه دوری جست، طبق گفتهٔ بالا باید با او رفتار شود. اگر تا زنده است چنین توبه‌ای نمود، به‌خاطر همان توبه روحش نجات خواهد یافت و از جهنم رهایی می‌یابد زیرا توبه راه تباهی را سد می‌نماید.

٤ ـ در روز چهارم پس از فوتش مراسم "ستوش[۲۲]" را علاوه‌بر سایر مراسمی که در دین زرتشتی آمده باید برای روح او انجام داد.

٥ ـ همین‌قدر که تائب از دنیا برود در مراسم ستوش اعمال ثوابش کفّه گناهانش را تعدیل خواهد نمود.

٦ـ هرگاه در مراسم ستوش توبه و کفّاره گناهانش صورت گرفت روح او به ملکوت خواهد رفت زیرا اعمال ثوابی که به نیابت از او بازماندگانش انجام داده‌اند او را به "هم‌استگاه[۲۳]" و شاید بالاتر هم خواهد رساند.

۷ـ بنابراین کسی که از سختی کوره آزمایش ستوش بگذرد وظیفهٔ شرعی بازماندگان اوست که پس از آن باید تشنگی، گرسنگی، سرما و گرمایی را که او تحمّل نموده از او رفع نمایند. اگر بازماندگان و آشنایان او در این امر [رفع تشنگی و گرسنگی و سرما و گرما] از طریق نیایش و انجام مراسم بزرگداشت روح او اقدام ننمایند مرتکب گناه شده‌اند.

۸ـ نکتهٔ دیگر: کسی که مسلمان به دنیا آمده نه اینکه با خواست و ارادهٔ خود به آن دین پیوسته بوده باشد، همین‌قدر که با رفتار شریف و آزادگی از ارتکاب به گناهانی که در دین زرتشتی آمده اجتناب ورزد و ثواب‌هایی

که در دین زرتشتی مورد اعتقاد است در حدّ امکاناتش بجا آورد، شایسته خواهد بود که به نیابت از او خیریه سهم روحانیت داده شود. گناه محسوب نمی‌شود.

پرسش ۲۷

۱ ـ هرگاه مردی با دریافت مبلغی به "ازدواج با محرم" حاضر شد. آیا ثواب آن به کسی می‌رسد که پول را پرداخت کرده یا به کسی که عملاً آن را انجام داده؟
اگر ثواب آن به هر دو می‌رسد لطفاً روشن فرمایید سهم هریک چه میزان خواهد بود؟

پاسخ ۲۷

۲ ـ اگر در پرسش مطروحه نکتهٔ تلویحی دیگری نهفته نیست که مستلزم پاسخ دیگری باشد، هرگاه کسی بر مبنا و نیّت ثواب مشترک با کسی که برای اقدام "ازدواج با محرم" به او پولی پرداخت نماید به چنین ازدواجی رضایت دهد، ثواب هر دوی آنها عیناً برابر خواهد بود. امّا آن کسی که عملاً آن را صورت داده امتیاز بیشتری در عالم ملکوت خواهد داشت و کسی که در انجام اصل عمل نقشی نداشته، از آن امتیاز اضافی ملکوتی برخوردار نخواهد بود.

۳ ـ قدر مسلّم این است که اگر عامل عمل این ازدواج، از قبل هم از ثواب‌کاران بهشت رفتنی بوده باشد با این عمل خیر حتا مقام والاتری را هم کسب خواهد نمود و اگر احیاناً علی‌القاعده دوزخ رفتنی باشد در آن‌صورت ثواب این ازدواج او را از رنج و عذاب دوزخ دور نگاه

خواهد داشت. کسی که شخصاً و عملاً به "ازدواج با محرم" اقدام نماید ثواب آن مانند دیوار و حصاری روح او را از هر طرف مراقبت و پاسداری خواهد نمود.

٤ ـ اگر "ازدواج با محرم" بر مبنای ثواب مشترک[۲۴] باکسی که موجبات مادّی آن را فراهم آورده نباشد، در آن صورت ثواب کسی که فقط پول را پرداخت نموده کمتر از کسی خواهد بود که عمل ازدواج را انجام داده.

پرسش ۳۸

۱ ـ اگر "ازدواج با محرم" با مادر یا خواهری باشد که امید به بچّه‌دارشدن آنها نیست، آیا این یک "ازدواج با محرم" کامل محسوب می‌شود و اصولاً حکم بر چنین ازدواجی چگونه خواهد بود؟ آیا ثواب هر "ازدواج با محرم" یکسان است یا بخش‌هایی[۲۵] از آن دارای مزیّت بیشتری خواهند بود.

پاسخ ۳۸

۱ ـ "ازدواج با محرم" با هریک از سه[۲۶]، قطع نظر از سنّ، ازدواج کامل محسوب می‌شود به این جهت اگر هم فرزندی به وجود نیاید ثواب این ازدواج کاهش نمی‌پذیرد.

پرسش ۳۹

۱ ـ کسی که "ازدواج با محرم" می‌نماید و سپس مرتکب لواط می‌گردد و دوباره به تعهّد ازدواجی خود باز می‌گردد حکم شرعی دربارهٔ چنین

کسی چگونه است؟
همچنین حکم شرعی در مورد کسی که قبلاً به لواط می‌پرداخته و بعداً به "ازدواج با محرم" تعهّد بسته، چه خواهد بود؟

پاسخ ۲۹

۲ ـ هرکس مرتکب لواط گردد سزایش مرگ ارزان است.
۳ ـ این گناه آن چنان کبیره است که حتا ثواب ازدواج با محرم، آن گناه را پاک نخواهد ساخت.
٤ ـ امّا اگر این شخص گناهکار در برابر مقام روحانی‌ای از ته دل اظهار تأسّف نموده و توبه نماید و خودش را برای مجازات و کفّاره گناهش تسلیم [حکم شرع] قرار دهد و اگر مجازاتش به سرحد اعلی[۲۷] کیفری برسد، در آن‌صورت در این دنیا آمرزیده محسوب خواهد شد.
٥ ـ اگر توبه نکرده این دار فانی را وداع گوید در آن دنیا به‌خاطر ثواب عمل ازدواج با محرمی که انجام داده مانند همهٔ کسانی که به‌خاطر ثواب عمل ازدواج با محرم از آتش جهنم مصون می‌مانند او هم از این امتیاز بهره‌مند خواهد بود.
٦ ـ اگر در این دنیا توبه نماید و به‌خاطر گناهی که کرده به کفّاره مرگ ارزان کشته نشده باشد و توبه کرده از این دنیا برود در آن‌صورت در روز ستوش کفّارهٔ او ملاحظه خواهد گردید.
۷ ـ اگر در حین مراسم ستوش گناهش پاک گردیده باشد، آن‌وقت ثواب همه اعمال نیکی که در عمرش انجام داده توأم با ثواب عمل ازدواجش با محرم تماماً به او برخواهد گشت.
۸ ـ عمل لواط به‌خاطر حداکثر کبیره‌بودن گناهش، چه قبل و چه بعد از عمل

"ازدواج با محرم" باشد فرقی نمی‌کند و گناهی نابخشودنی است.

پرسش ۳۰

۱ـ مردی با نیّت عمل "ازدواج با محرم" با محرم موردنظرش هم‌بستر می‌شود امّا یا به‌علّت کهولت و یا به‌علّت ناخوشی و مرض موفّق نمی‌شود که نیّتش را برآورده سازد. در چنین صورتی آیا می‌توان آن را عمل ثواب "ازدواج با محرم" محسوب دانست؟

پاسخ ۳۰

۲ـ ثواب عمل "ازدواج با محرم" مسلّماً محرز خواهد ماند چه عملاً صورت پذیرد و چه نیّت به وقوع نپیوسته‌ای باشد. اگر به علّت ناتوانی صورت نپذیرفته باشد باز هم ثواب آن اثرش را خواهد داشت. آن ازدواج با محرمی که کما هو حقّه انجام نپذیرد نمی‌توان آن را صورت کامل آن ازدواج دانست، امّا به خاطر نیّت خیری که انگیزهٔ آن بوده، موجب آمرزش فراوان روح خواهد بود.

پرسش ۳۱

۱ـ مردی که "چکرزنی" را به همسری اختیار می‌کند و بی‌خبر از چگربودن او است، آیا گناهی مرتکب گردیده یا خیر؟ و اگر گناه محسوب می‌شود میزان آن تا چه حد است؟

۲ـ دختر "ایوکن" به چه کسی اطلاق می‌شود و "بی‌اسپان[۲۸]" به چه کسی؟

پاسخ ۳۱

۳ـ کاملاً جایز خواهد بود که مردی با وجود چکربودن زنی او را به همسری اختیار نماید و هرگز گناهی در این امر نیست. از طرف دیگر همسر اختیارکردن مسأله‌ای است که تا روز قیامت باید دوام داشته باشد. به این جهت ضروری است که این اقدام باتوجّه و مداقّه بسیار صورت گیرد. عقد ازدواج برای خانم‌ها به دو صورت می‌باشد یکی به صورت "پادشازنی[۲۹]" و دیگری به صورت "چگرزنی".[۳۰]

۴ـ کسی که قصد ازدواج با خانمی را دارد باید قبلاً کاملاً مطمئن شود که آیا او "پادشازن" است یا "چگرزن".

۵ـ حتا اگر با اطمینان از این امر، ازدواج نمود ولی بعداً معلوم گردید که واقعیّت غیر از آن بوده، مسلّماً موجب لطمه به فرزندان و آزار روح **خواهد بود.**

۶ـ زیرا اگر آن خانم در موقعیّت "چگرزنی" بوده و آن مرد دانسته و مخفیانه او را به‌عنوان "پادشازن" اختیار نموده در دم مرتکب گناه تناپوهل شده، گناهی که در عرض یک‌سال (در صورت عدم توبه) مبدّل به گناه مرگ ارزان می‌شود.

۷ـ اگر "پادشازن" بوده و او را همانند "چگرزن" نگاه دارد ازدواج صحیحی شناخته نمی‌شود و باید ملغی گردد.

۸ـ دختر "ایوکن" کسی که وقتی پدری فوت نماید و "پادشازنی" هم نداشته باشد و اولادش، فقط یک دختر باشد، آن وقت آن دختر "ایوکن" پدر خواهد شد.

۹ـ اگر دختری خواهر منحصر به‌فرد برادری باشد و آن برادر فوت نماید و "پادشازن[۳۱]" فرزندانی و یا فرزندخوانده‌ای[۳۲] و یا قیّمی نداشته باشد در

آن صورت آن خواهر "ایوکن" برادر می‌شود.

۱۰ ـ در مورد دختر "بی‌اسپان"،[۳۳] انواع مختلف است.

۱۱ ـ یکی این‌که وقتی پدری دخترش را به عنوان "پادشازن" شوهر می‌دهد و یا برادری خواهرش را به همان عنوان شوهر می‌دهد و او به خانهٔ آن شوهر می‌رود. از زمانی که این دختر خانهٔ پدر و یا برادر را به قصد خانه شوهر ترک می‌نماید به ردهٔ اجتماعی "بی‌اسپان" درمی‌آید.

۱۲ ـ نوع دیگر این است که وقتی این دختر یا خواهر، بدون اجازه پدر یا برادر و پس از رسیدن به سن ۱۵ سالگی، از خانهٔ پدر یا برادر بیرون رود و برای خود مردی را انتخاب نماید و پدر و برادر با وجود عدم رضایتشان معذلک مانع او نشوند در این‌صورت آن دختر "بی‌اسپان" نامیده می‌شود.

۱۳ ـ نوع دیگر این است که دختری که خلاف خواست و رضایت پدر یا برادر، خانهٔ آنها را ترک می‌نماید و پدر و برادر قادر به ممانعت او نشده باشند و او رفته برای خود مردی را انتخاب نموده، آن دختر "بی‌اسپان" محسوب می‌شود.

۱٤ ـ نوع دیگر این است که دختری به سنّ ۱۵ سالگی رسیده و لازم است که شوهر نماید ولی پدر و برادر او را شوهر نداده‌اند. همین‌قدر که آنها کوتاهی نموده و او را شوهر نداده‌اند خودگناهکارند و هرگاه تحت شرط موجود دختر، مردی را برای خود پیداکند، "بی‌اسپان" محسوب خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱ ـ اصطلاح Xwēdodāh در پهلوی همانند اصل اوستایی آن به‌معنی ازدواج با خواهر یا مادر آمده.

۲ ـ باید توجّه داشت که کلمهٔ "چگر" که به کرّات در این بخش به کار رفته شمول گسترده‌ای در متون پهلوی دارد مانند: نامادری یا ناپدری، دختر یا پسر، زن غیرعقدی، بیوه‌زن یا مرد، دختری که در موقع ازدواج پدر یا برادر نداشته باشد. حتا پدری که صاحب فرزندانی باشد سوای آنها که از پادشازن دارد، "چگر" پدر خواهد بود. چنین به‌نظر می‌رسد که ارتباط فامیلی که اصل نباشد و به نوعی بدل و جایگزین باشد در مقولهٔ "چگر" محسوب می‌شود.

۳ ـ هرچند ترجمهٔ این جمله به‌خصوص به پیشنهاد استاد دانشگاه کلمبیا آقای بیشاپ در این‌جا عیناً آمده من معتقدم که ترجمهٔ لغوی جمله که "آیا آن زن متعلّق به مرد خواهد بود یا نه؟" نیز صحیح خواهد بود زیرا در اعتقاد زرتشتی زن چگر در آن دنیا متعلّق بـه شـوهر قبلی‌اش خواهد بود. R.HF ص ۱۹۵.

۴ ـ رک به: یادداشت ۱ پاسخ ۵ بند ۱۵.

۵ ـ رک به: پاسخ ۱۸ بند ۱۲.

۶ ـ "Frarast" راهنیگ برابر یک "Cubit" که واحد طولی (به اندازهٔ دو وجب یا از آرنج تا نوک انگشت) است گرفته:

W.H Henning, "An Astronomical Chapter of *Bundahišn,* "*Journal of the Royal Asiatic Society*. London, 1942, P. 236.

۷ ـ رک: C.Bartholomae, NSL, (1936), XXX, 6.

۸ ـ رک: R.HF, P.203

۹ ـ رک به: پرسش ۱، یادداشت ۴. ۱۰ ـ رک به: پرسش ۱۸، یادداشت ۱.

۱۱ ـ رک: پرسش ۱، یادداشت ۱.

۱۲ ـ بخش آخرین این بند چندان روشن نیست مگر آنکه با پاسخ ۱۸، بند ۷ مقایسه شود. همچنین، هرچند که پریخانیان در مقالهٔ "چند اصطلاح حقوقی ـ شرعی در زبان پهلوی" در کتاب *Henning Mimorial volume,* (London 1970) P. 351 عطف به این کلمه و مورد خاص در این بند می‌نماید درحالی که در همانجا به توضیح و تفسیر اصطلاحی ازدواج خوسرانه "xwāsrāy" می‌پردازد. به نظر من این لغت مورد دختر را دربرنمی‌گیرد بلکه مورد ماترک منظور نظر است.

۱۳ ـ رک: C.Bartholomae, NSL, 1931, XVIII, 36.

۱۴ ـ رک: پادشازن، پرسش ۱، یادداشت ۱ و همچنین درکتاب فوق‌الذّکر بارتولمه، ص ۳۶.

۱۵ ـ در متن کلمه ستوری به کار رفته که در اینجا من آن را به سپرده برگردانده‌ام. رک:

C.Bartholomae, NSL, (1936), XXX, 70.

۱۶ ـ در متن پهلوی کلمهٔ Saxwan(سخن) به کار رفته. این کلمه علاوه‌بر معنی متداول، در مفاهیم حقوقی به‌معنی جریان قانونی حقوقی به کار می‌رود.

رک: C.Bartholomae, NSL, (1967), XLI, 22-25.

۱۷ ـ رک: پاسخ ۱۸، بند ۷. ۱۸ ـ رک به: پاسخ ۵، بند ۱۵.

۱۹ ـ اصطلاح ast-ē پهلوی در موارد حقوقی به‌معنی "بخشی" آمده. رک به:

C.Bartholomae, NSL, (1936), XXX, 31.

۲۰ ـ dastwarīh "دستوری" در پهلوی که مرادف صاحب‌نظری و اختیارداری فارسی امروزه است در اصطلاح حقوقی در متون پهلوی مترادف Yātakgōw آمده که به‌معنی نماینده می‌باشد. رک: C.Bartholomae, NSL, (1967), XII, 93.

۲۱ ـ رجوع کنید به:

De Menasce, "la Rivāyat d.Emēt Ašvahišta ¯n" *Revue l'Histoire de des Religion,* Presses Universitaire de France, Paris 1962. P. 76.

همچنین به نظریهٔ **دستور میرزا** در ضمیمهٔ پرسش ۱ رجوع فرمایید.

۲۲ ـ صبح روز چهارم پس از مرگ از نظر زرتشتی وقتی است که قضاوت دربارهٔ اعمال اشخاص

صورت می‌گیرد. بنابراین استغاثه اقوام و دوستان متوفّی به درگاه خداوند و طلب مغفرت و برکت توسّط ایشان، فضل الهی را شامل حال او خواهد ساخت.

رک به:

J. modi, ***Religious Ceremonies & Customs of the Parsees,*** Bombay, 1922, P. 84.

۲۳ ـ جایگاهی است مابین ملکوت و دوزخ.

۲۴ ـ شاید منظور از (برمبنای ثواب مشترک نبودن) این است که درعین‌حالی که در فراهم آوردن و موجبات مادّی کمک و یاری شده امّا هدف اجرای "ازدواج با محرم" نبوده ولی درنهایت به آن انجامیده است.

۲۵ ـ رک: پاسخ ۲۳، یادداشت ۲، بند ۳۰.

۲۶ ـ رقم سه در اینجا به‌نظر می‌رسد منظور مادر، خواهر و دختر باشد.

۲۷ ـ دمناژ کلمه "Pad sar" رابه‌معنی سرش را از دست دادن، گرفته و چنین ترجمه نموده: «اگر مجازات شخص از دست دادن سرش باشد» به نظر من در اینجا Pad sar همان مفهوم متداول "تاسر" رسیدن را دارد که اشاره به حداکثر و کامل پیمانه است که در مفاهیم مجازی هم به کار می‌رود. برای ترجمه دمناژ رک به:

De Menasce, "la Rivāyat D.Emēt I Ašvahišta̅n" ***Revue de L'Histoire des Religion,*** Presses universitaire de France, Paris 1962. P. 86.

۲۸ ـ بنابر نظریهٔ خانم پریخانیان کلمه bayaspān مترادف xwāsrāy می‌باشد که هر دو کلمه به زن خودمختار، حق تام ازدواج اطلاق می‌شود. رک:

A. Perikhanian, "On Some Pahlavi Legal Terms", ***W. B. Henning Mem.*** vol, London, 1970, PP. 349-51.

۲۹ و ۳۰ ـ برای یادآوری از چگونگی پادشازنی و چکرزنی علاوه‌بر مراجعه به یادداشت ۱، سؤال ۱ و پاسخ ۱ یادداشت ۳ به گزارش بارتولمه در (1931) .NSL فصل ۱۸، ص ۳۶ مراجعه نمایید.

۳۱ ـ رک: C.Bartholomae, NSL, (1931), XVIII, 36.

۳۲ ـ رک: پاسخ یک، بخش ۲ یادداشت.

۳۳ ـ Bayaspān

پرسش ۴۱

۱ ـ لطفاً دربارهٔ کفّارهٔ بعضی گناهان دنیایی مانند هم‌خوابگی در دوران حیض، عمل لواط، فحشا و گناهانی از این قبیل که تا به‌حال ضبط شده‌اند[1] توضیحاتی بفرمایید تا در ذیل مکتوب گردد.

۲ ـ چه ثوابی می‌تواند گناه این اعمال را پاک سازد؟ توضیحات آن‌جناب مغتنم خواهد بود.

پاسخ ۴۱

۳ ـ گناه لواط سزایش مرگ است. کفّارهٔ دنیایی این گناه آن است که گناهکار به قتل برسد.

٤ ـ گناه هم‌خوابگی در دوران حیض گناه بزرگی است امّا سزاوار مرگ نیست. کفّارهٔ دنیایی آن هم به تفصیل در دین زرتشتی آمده.

٥ ـ فحشا انواع گوناگونی دارد. بعضی از انواع از بعض دیگر بدترند.

٦ ـ آن نوع از فحشا که گناهش از همه کمتر است این است که اگر زن در حین حیض با مردی هم‌خوابگی نکرده، از مردی حامله نشده و شوهر هم نداشته، اگر این سه شرط مراعات شده امّا در عین‌حال با مردی

هم‌خوابگی کرده، کفّارهٔ چنین گناهی ٦ ستیر [stir] است.

۷ـ اگر با مردی در حین حیض هم‌خوابگی نموده باشد حداقل این گناه برای آن مرد گناه تناپوهل خواهد بود.

۸ـ اگر حامله بوده معذلک با مرد دیگری هم‌خوابگی نموده و در اثر آن سقط جنین اتّفاق افتاده در آن صورت مرد گناهکار سزاوار مرگ است.

۹ـ اگر سقط جنین رخ ندهد ولی جراحت وارد آمده باشد در آن صورت ۲ گناه تناپوهل برای آن مرد گناهکار محاسبه خواهد شد.

۱۰ـ هرگاه فرزندی به دنیا آورد و به علّت آن هم‌خوابگی نقص یا ضعفی در نوزاد مشاهده شود و پس از ٤۰ روز آن نوزاد به علّت آن نقص و مرض فوت نماید در آن صورت گناهکار، سزاوار مرگ است چراکه باعث مرگ نوزاد گردیده است.

۱۱ـ اگر این زن بدکاره شوهری دارد مرد گناهکار باید سیصد ستیر به آن شوهر پرداخت نماید.

۱۲ـ در مورد سایر گناهان و کفّارهٔ آنها هر زمان که خواسته باشید به تفصیل بیان خواهم نمود.

پرسش ۴۲

۱ـ هرگاه مرد [زرتشتی] مرتکب گناه هم‌خوابگی با زن مسلمانی شود و ثمرهٔ آن بسته‌شدن نطفه‌ای در رحم باشد در آن صورت میزان این گناه چه اندازه است؟ و اگر نطفه‌ای بسته نشد آن وقت حدّ گناه چه خواهد بود؟ هرگاه آن زن ازدواج نماید و آن فرزند به دنیا آید و مسلمان پرورش یابد آن وقت حدّ آن گناه چه خواهد بود؟ اگر آن فرزند چه در رحم و چه در خارج بمیرد آن وقت حدّ گناه چه خواهد بود؟ اگر آن زن،

باکره و یا زرتشتی بوده باشد در هریک از این موارد حکم شرعی چه خواهد بود؟

پاسخ ۴۲

۲ ـ اگر نکتهٔ تلویحی دیگری در این پرسش نیست، مرد زرتشتی که با زن مسلمان هم‌خوابگی نماید و به علّت این هم‌خوابگی آن زن حامله شود در دم گناهِ ایجاد فرزند در رحم زن مسلمان از جانب مرد زرتشتی، گناه "تناپوهل" محسوب می‌شود.

۳ ـ اگر این فرزند به دنیا آید و یا در رحم درگذرد و ایجاد نفاس نماید، هر گناهی که در اسلام برای این‌گونه معصیت قائل‌اند به روح مرد زرتشتی خواهد رسید. شمول این مقوله گناهان، زناهای گوناگون خواهد بود.

٤ ـ اگر آن فرزند به سن ۱۵ سالگی برسد و همچنان مسلمان باقی بماند گناه نطفه‌گذارندهٔ او "مرگ ارزان" است.

٥ ـ اگر آن زن شوهر داشته آن وقت آن مرد زناکار باید به شوهر او به‌خاطر این زناکاری کفّاره دهد. کفّارهٔ چنین زنایی نهصد ستیر است، برابر با کفّارهٔ گناه "همی مالان".[۲]

٦ ـ و امّا در مورد زن باکره، ازالهٔ بکارت گناه "تناپوهل" است.

۷ ـ اگر زن زرتشتی بوده است، کفّارهٔ این زناکاری باید به شوهر یا سرپرست آن زن داده شود. کفّارهٔ ازالهٔ بکارت نیز باید به همسر یا سرپرست دختر داده شود.

۸ ـ توضیحاً: آنچه در فصل گذشته راجع به هم‌خوابگی در دوران حیض و گناهان دیگر که در آن فصل شرح دادیم با مطالبی که در این فصل به شرح آنها پرداختیم کاملاً متفاوت‌اند.

پرسش ۴۳

۱ ـ این سؤال مطرح شده که «تفاوت بین زن "ایوکن" و زن خوَسْراین (xwasrāyēn) چیست و خصوصیات هرکدام از چه قرار است؟»

پاسخ ۴۳

۲ ـ زن "خوسراین" از زن "ایوکن" به‌کلّی متفاوت است. خصوصیّت خوَسْراینی این است که وقتی پدری دختر بالغی داشته باشد و درصدد شوهردادن او برنیاید، پدر گناهکار محسوب می‌شود. هرگاه دختر در این مورد بدون تأیید پدر، مردی را انتخاب نماید چنین دختری "خوَسْرای" نامیده می‌شود و آن مرد سرپرست او می‌گردد. حتا اگر این دختر لباس و غذا از شوهرش دریافت ننماید جایز خواهد بود. بر فرض این‌که فرزند پسری به‌دنیا آورد و آن پسر به سن بلوغ برسد، و مسؤولیّت مادرش به عهدهٔ او قرار گیرد اگر آن مادر پسر دیگری نیز به‌دنیا آورد و او نیز به سن بلوغ رسید، مادر که تحت مسؤولیّت پسر بزرگتر قرار دارد قانوناً به "پادشازنی" شوهر درخواهد آمد. اگر دختر یا پسری در حین آن ۱۵ سال پسر اوّل به‌دنیا آیند آنها به منزلهٔ پسر و دختر آن پسر بزرگتر محسوب خواهند شد. آن پسر اوّلی نمی‌تواند پسرخوانده کسی شود.

پرسش ۴۴

۱ ـ "ایوکن" کیست؟

پاسخ ۴۴

۲ ـ "ایوکن" دختری است که وقتی مردی فوت می‌نماید و زن اصلی یا فرزندانی و یا پسرخوانده و یا قیّم و یا برادر شریکی ندارد به جز یک دختر که او هم ازدواج نکرده است، آن وقت آن دختر "ایوکن" پدرش می‌شود و همان مزایای حقوقی را خواهد داشت که اگر پدرش "پادشازنی" می‌داشت.

۳ ـ در این صورت هیچ مردی نمی‌تواند او را به عنوان "پادشازن" به همسری درآورد. پسر و دخترهایی که او به دنیا آورد شرعاً متعلّق به پدرش می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱ ـ رک به: فهرست گناهان و کفّاره‌های ردیف‌بندی شده در کتاب‌های **ماتیکان هزار داتستان**، **داتستان دینیک** و **روایات**.

۲ ـ در دین زرتشتی گناهان به سه دسته تقسیم‌بندی شده‌اند که شمول هر دسته، انواع گناه را دربردارد. گناهی که روان را می‌آزارد (Winăh-i ruwānīg) گناهی که با کفّاره از بین می‌رود (Winăh-i ō puhl ǎwe¯d) و گناه Hamēmālān. گناه اخیر گناهی است که در این دنیا برای آن شاکی وجود دارد و برای رفع آن باید گناهکار به شاکی جریمه بپردازد.

فهرست نام‌های عمومی: جاها و مکان‌ها و...

فهرست کتاب‌ها، رساله‌ها و نوشته‌ها و بعضی ترکیب‌ها و نام‌ها

Hasheme Razi

Saint Marriag

X^{v}aet Vadatha

The incest Ancient Iran "in The Religion Zoroastrian"

&

Chaste Married and Fornicati on Adultery

Endogamy-Exogamy' Homosexualism "sodomy"

Behjat publications

Tel-Fax: 88957176 / 88967176

Tehran-Iran

1389

2010-2011